افسانه­­ کسری



مترجم

کریم امامی

|  |
| --- |
| فهرست مطالب  [پیش­گفتار مترجم 6](#_Toc172366195)  [پیش­گفتار مؤلف 8](#_Toc172366196)  [فصل اول](#_Toc172366197) : [بودجه‌ی دولت و بودجه‌ی خانوار 20](#_Toc172366198)  [1.1 مقدمه 20](#_Toc172366199)  [2.1 منتشرکننده‌ی پول در مقابل کاربر پول 21](#_Toc172366200)  [3.1 اظهار نظر تاچر 24](#_Toc172366201)  [4.1 منتشرکننده‌ی پول چگونه خرج می‌کند 26](#_Toc172366202)  [5.1 چرا برای اخذ ماليات و استقراض زحمت می‌کشید؟ 34](#_Toc172366203)  [6.1 نقش استقراض در تئوری پولی مدرن 37](#_Toc172366204)  [7.1 ماندن در محدوده زمانی 39](#_Toc172366205)  [8.1 محدودیت‌های واقعی ما 41](#_Toc172366206)  [فصل دوم](#_Toc172366207) : [به تورم فکر کنید 44](#_Toc172366208)  [1.2 مقدمه 44](#_Toc172366209)  [2.2 تورم: راه‌های متداول فکر کردن 46](#_Toc172366210)  [3.2 چگونه با تورم مبارزه کنیم 50](#_Toc172366211)  [4.2 بحث ایمان 54](#_Toc172366212)  [5.2 تورم و بی‌کاری: رویکرد تئوری پولی مدرن 58](#_Toc172366213)  [فصل سوم](#_Toc172366214) : [بدهی ملی (باید نام آن تغییر کند) 71](#_Toc172366215)  [1.3 مقدمه 71](#_Toc172366216)  [2.3 خیلی خیلی خیلی بزرگ است 73](#_Toc172366217)  [3.3 چین، یونان و برنی مدوف 75](#_Toc172366218)  [4.3 میتوان آن را فردا پرداخت کرد 83](#_Toc172366219)  [5.3 زندگی بدون بدهی؟ 87](#_Toc172366220)  [فصل چهارم](#_Toc172366221): [کسری بودجه‌ی دولت، مازاد خانوار است. 93](#_Toc172366222)  [1.4 مقدمه 93](#_Toc172366223)  [2.4 مثال دو سبد 95](#_Toc172366224)  [3.4 نرخ بهره‌ یک متغیر سیاستی است 104](#_Toc172366225)  [فصل پنجم](#_Toc172366226) : [" برنده شدن" در تجارت 117](#_Toc172366227)  [1.5 مقدمه 117](#_Toc172366228)  [2.5 عمو سام کنار قوزک پا 118](#_Toc172366229)  [3.5 سه سبد 120](#_Toc172366230)  [4.5 بدون اشتغال کامل، هیچ تجارت عادلانه‌ای وجود ندارد 125](#_Toc172366231)  [5.5 موقعیت ویژه دلار آمریکا 127](#_Toc172366232)  [6.5 طیف سلطه‌ی پولی 129](#_Toc172366233)  [7.5 از برتون وودز، به سمت آتش تجارت آزاد 133](#_Toc172366234)  [8.5 خداحافظ جنگ تجاری، سلام صلح تجاری؟ 137](#_Toc172366235)  [فصل ششم](#_Toc172366236): [شما مستمری دارید! 142](#_Toc172366237)  [1.6 مقدمه 142](#_Toc172366238)  [2.6 حق مستمری؟ 143](#_Toc172366239)  [3.6 اشتباه بزرگ تأمین‌اجتماعی 145](#_Toc172366240)  [4.6 سایر برنامه‌های حمایتی در خطر 155](#_Toc172366241)  [5.6 چگونه باید در مورد برنامه‌های حمایتی صحبت کنیم 161](#_Toc172366242)  [فصل هفتم](#_Toc172366243) : [کسری­هایی مهم 171](#_Toc172366244)  [1.7 مقدمه 171](#_Toc172366245)  [2.7 کسری شغل خوب 174](#_Toc172366246)  [3.7 کسری پسانداز 178](#_Toc172366247)  [4.7 کسری بهداشت و درمان 181](#_Toc172366248)  [5.7 کسری آموزش 184](#_Toc172366249)  [6.7 کسری زیر ساختها 187](#_Toc172366250)  [7.7 کسری آب و هوایی 191](#_Toc172366251)  [8.7 کسری دموکراسی 195](#_Toc172366252)  [فصل هشتم](#_Toc172366253) : [ایجاد اقتصاد مردمی 203](#_Toc172366254)  [1.8 مقدمه 203](#_Toc172366255)  [2.8 جنبه توصیفی تئوری پولی مدرن 207](#_Toc172366256)  [3.8 جنبهی تجویزی تئوری پولی مدرن 209](#_Toc172366257)  [4.8 مخارج اجباری بدون راننده 215](#_Toc172366258)  [5.8 محافظت از تعدیلات مالی اختیاری 224](#_Toc172366259)  [6.8 آیا می‌توان اقتصاد مردمی را تصور کرد؟ 228](#_Toc172366260) |

## 

## پیشگفتار

استفانی کلتون، متفکری پیشرو و مدافع تئوری پولی مدرن، در این کتاب درک کاملاً متفاوت، جسورانه و نوآورانه از ایجاد جامعه­ای عادلانه و مرفه را ارائه می‌دهد. او با تحلیل درخشان از تئوری پولی مدرن، به طرز چشمگیری درک ما را از بهترین روش‌ مقابله با مسائل حیاتی از قبیل فقر و نابرابری، ایجاد شغل، گسترش و پوشش بیمه­ی سلامت، مقابله با تغییرات اقلیمی و ایجاد زیرساخت‌ها و ... تغییر می‌دهد.

این­که دولت همانند یک خانوار بودجه‌ریزی کند، این­که کسری بودجه به نسل آینده آسیب می‌زند، باعث خروج سرمایه‌گذاری بخش خصوصی می‌شود و رشد بلندمدت را تضعیف می‌کند، و این­که برنامه‌های حمایتی را به سمت یک بحران مالی جدی سوق می‌دهد، از نظر وی همگی افسانه هستند و در فصول این کتاب این افسانه­ها را یکی پس از دیگری درهم می‌شکند. به زعم وی کسری­های مهم عبارتند از کسری شغل خوب، کسری پس­انداز، کسری بهداشت و درمان، کسری آموزش، کسری زیرساخت­ها، کسری آب و هوای و کسری دموکراسی، و برای برون رفت از این کسری­ها راه حل ارائه می دهد.

کلتون با رویکرد تئوری پولی مدرن، زمینه و عرصه را از محدودیت­های بودجه به منافع اقتصادی و اجتماعی گسترده‌تر تغییر داده و با رویکرد جدید خود در درک ماهیت پول، مالیات و مخارج دولت و نحوه­ی استفاده­ی مسئولانه از منابع را برای به حداکثر رساندن پتانسیل اقتصاد بازتعریف می‌کند، و قدرت تصور یک سیاست جدید، یک اقتصاد جدید، و حرکت از روایت کمبود به روایت فرصت را ارائه می‌دهد.

اقتصاددانان جریان اصلی هشدار می­دهند که با افزایش چشمگیر بدهی دولت، بزودی هزینه­های عمومی کاهش و مالیات افزایش خواهد یافت. افزایش مالیات، مخارج مصرفی خانوار و سپس مخارج سرمایه­گذاری شرکت­ها را کاهش داده و در نتیجه رشد تولید ناخالص داخلی و سپس دستمزد و حقوق کاهش خواهند یافت. استفانی کلتون نشان می دهد که نگرانی ها در مورد بدهی سنگین دولت وجاهت ندارد و استدلال می­کند که هزینه­ها و بدهی­های هدفمند دولت لزوماً مشکلی ایجاد نمی­کنند. درواقع، او معتقد است که کسری بودجه می­تواند برای اقتصاد بسیار مفید هم باشد.

شش افسانه اصلی بدهی در شش فصل اول کتاب شناسایی شده و در فصول هفتم و هشتم توضیح می­دهد که چگونه می­توان از کسری بودجه برای ایجاد یک اقتصاد قوی و با رفاه مشترک و کاهش نابرابری و سایر مشکلات اجتماعی استفاده کرد.

بخش اول کتاب بر اساس تئوری پولی مدرن بنا شده که به نقد دیدگاه سنتی پول می­پردازد. در دیدگاه سنتی ارزش پول بر اساس پیوند تاریخی آن با فلزات گران­بها و به ویژه بر اساس عملکرد آن به عنوان وسیله­ی مبادله است. تئوری پولی مدرن ادعا می­کند که ارزش پول از ارتباط آن با اعتبار و بدهی ناشی می­شود و نقش مهم دولت در مورد هستی شناسی پول برجسته است. گئورگ کناپ (1924) آن را "تئوری پول دولتی" نامید، جی ام. کینز در کتاب "رساله­ای در باب پول" در سال 1930 آن را توسعه داد، و اخیراً وارن موسلر (1993) و راندال ری (1998) مروج آن می­باشند.

کلتون هر دو دیدگاه "شاهین کسری بودجه" و "کبوتر کسری بودجه" را در هم می­شکند. شاهین کسری بودجه ادعا می­کند که با کسری بودجه، دولت غیرمسئولانه عمل کرده و استدلال می­کند که بدهی عمومی برای پول ملی ویرانگر است. باید بندها را سفت و عواقب کوتاه­مدت را تحمل کرد تا از فاجعه بلندمدت جلوگیری شود. کبوترهای کسری بودجه معتقدند که کسری بودجه در کوتاه­مدت و برای شرایط اضطراری و غلبه بر بحران­های اقتصادی ضروری است. او خود را "جغد کسری بودجه" می­نامد. زیرا جغد برای دید بهتر، توانایی چرخاندن 360 درجه­ای سر را دارد.

کتاب کلتون انقلابی در اقتصاد سیاسی است و به­طور قطع نشان می­دهد در کشورهای با سلطه­ی پولی هیچ محدودیت بودجه­ای برای مخارج دولت وجود ندارد و تنها محدودیت­های واقعی بر هزینه­های دولت، محدودیت منابع واقعی و خطر تورم است. دستاورد بزرگ او تغییر مبنای هنجاری هزینه‌های دولت از ایده­ی نادرست غیرمولد به فعالیت­های مولد و اولویت‌بندی هزینه­ها است و نگاه او از لنز کوپرنیک، مباحث پنهان پول را برای مخاطبان قابل لمس، و مناظره‌های سیاسی فانتزی را قابل درک و واقع‌بینانه می­کند.

مطالعه­ی این کتاب به تمامی علاقه­مندان، دانشجویان، محققان، اساتید و بخصوص نمایندگان مجلس و سیاست­گذاران پولی و مالی اکیداً توصیه می­شود، هرچند نقد و بررسی این رویکرد براحتی در فضای مجازی قابل جستجو و مطالعه­ی آن­ها نیز ضروری است.

در اینجا لازم می­دانم که از دوستان بسیار خوب و گرامی جناب آقای دکتر حمید رضا اشرف­زاده و جناب آقای مسعود کیانی دانشجوی دوره ی دکتری اقتصاد جهت اصلاح و ویرایش متن اولیه صمیمانه تشکر و قدردانی ­کنم. هر چند هرگونه اشتباهات سهوی متوجه­ی مترجم است.

تابستان 1401

## مقدمه

در سال 2008 میلادی، درحالی‌که مسیر یک ساعته‌ به محل کار خود یعنی دانشگاه میسوری کانزاس را طی می‌کردم، برچسب مردی را بر سپر عقب خودرو مرسدس بنز شاسی بلندی دیدم. آن مرد تا حدودی خمیده و صورتی به شدت خسته داشت. شلوار سفید و قرمز راه راه بر تن و جیبش به بیرون برگردانده، ژاکت آبی تیره رنگ و کلاهی با ستاره­هایی تزئین شده به سر کرده بود. او درواقع عمو سام بود. راننده‌ی این خودرو همانند بسیاری از مردم آمریکا، بر این باور بود که دولت آمریکا بی­پول شده و با منابع درآمدی خود، قادر به تأمین مهم­ترین هزینه‌های خود نیست. سئوال اساسی این است که هزینه‌های دولت در خصوص مراقبت‌های بهداشت و یا زیرساخت­، آموزش و پرورش و یا تغییرات آب و هوایی و ...، چگونه باید تأمین مالی شوند؟ برچسب عمو سام، ناامیدی، تشویش و اضطراب واقعی دولت در خصوص میزان کسری بودجه‌ی فدرال را، به خوبی به تصویر می‌کشید.

این تصویر گویای این واقعیت است که چرا مردم از بی­احتیاطی و بی­تدبیری دولت عصبانی­اند. اگر خانوار هم همانند دولت دخل و خرج ­کند، آنگاه خانوار نیز مانند عمو سام فقیر و مستاصل و درمانده و ورشکسته خواهد بود. اما اگر بودجه‌ی فدرال با بودجه‌ی خانوار متفاوت باشد، چه؟ اگر به شما نشان دهیم که ترس و وحشت از کسری بودجه واقعی نیست، آنگاه نظر شما تغییر می­کند؟ و اگر بتوان اقتصادی داشت که در آن مردم و سیاره زمین در اولویت قرار گیرند، و خلق پول برای انجام این کار مشکلی ایجاد نکند، آنگاه چه نظری خواهید داشت؟

کوپرنیک و دانشمندانی که از او پیروی می‌کردند با تغییر درک ما از کیهان نشان دادند که زمین به دور خورشید می‌چرخد و نه بالعکس. درک و فهم علمی مشابه در خصوص کسری بودجه­ی دولت و رابطه‌ی آن با اقتصاد نیز ضرورت دارد. هنگامی که پول برای افزایش رفاه جامعه خلق می‌شود، گزینه­های بسیار زیادی بر روی میز قرار می‌گیرند. اما ناچاریم افسانه‌هایی که ما را به عقب رانده ابتدا بررسی کنیم.

این کتاب با رویکرد کوپرنیکی، لنز تئوری پولی مدرن را برای تحلیل اقتصادیِ کسری بودجه به کار می‌گیرد. استدلال‌های مهمی که ارائه می‌شود ناظر بر کشورهایی همانند ایالات متحده، بریتانیا، ژاپن، استرالیا، کانادا، و ... است که دولت انحصار انتشار پول رایج کشور را دارد. تئوری پولی مدرن با تبیین این‌که کسری بودجه تقریباً در همه‌ی موارد خوب است، نگرش اقتصادی و سیاسی ما را تغییر خواهد داد. در این تئوری کسری بودجه ضروری است، و نگاه و چاره و درمان سنتی آن اغلب ناقص و نادرست است. لذا به جای تنظیم بودجه‌ی متعادل که هدفی است نادرست، باید به دنبال مهار پول عمومی و مقتدر جهت تعادل اقتصاد بود، به‌طوری که رفاه جامعه تضمین و عرضه­ی پول در دستان اندک افرادی متمرکز نشود.

در دیدگاه متعارف و سنتی، از آنجا که دولت به خودی خود پول ندارد، مالیات‌دهندگان در کانون بودجه­ی دولت قرار گرفته و تنها منبع تأمین مالیِ مخارج دولت، همان مالیات است. تئوری پولی مدرن درک و فهم ما را در این خصوص کاملاً تغییر داده و نشان می‌دهد که دولت منتشرکننده‌ی پول است و مخارج خود را از این طریق تأمین مالی می‌کند و نه از طریق مالیات. مالیات به منظور تأمین مالی مخارج دولت اخذ نمی­شود، بلکه اهمیت آن چیز دیگری است که به آن اشاره خواهد شد.

وقتی برای اولین بار با این ایده مواجه شدم، تا حدودی شک و تردید داشتم، و به‌عنوان یک اقتصاددان حرفه­ای، با تحقیقات گسترده در خصوص عملیات مالی و پولی دولت، به دنبال دلایلی متقن جهت رد تئوری پولی مدرن بودم. در ابتدا مقاله‌ای علمی منتشر کرده و بی درنگ متوجه شدم که درک و فهم پیشین من در این خصوص اشتباه بوده. ایده اصلی تئوری پولی مدرن ممکن است در ابتدا بیگانه و عجیب و غریب به نظر رسد، اما برای من ثابت شد که از نظر توصیفی دقیق است. به‌یک معنا، تئوری پولی مدرن درواقع لنز بی­طرفی است که چگونگی کارکرد سیستم پولی را توصیف می‌کند. قدرت توضیح دهندگی آن به ایدئولوژی و یا احزاب سیاسی وابسته نیست. تئوری پولی مدرن روشن می‌کند که چه چیزی از نظر اقتصادی امکان پذیر است و بنابراین، زمینه­ی مناظرات و منازعات سیاسی امکان­سنجی مالی دولت را تغییر می‌دهد. تئوری پولی مدرن به اثرات اقتصادی اجتماعی تغییر سیاست­های پیشنهادی توجه دارد تا محدودیت­های بودجه­ای. ابا پی لرنر[[1]](#footnote-1)، معاصر جان مینارد کینز مدافع این رویکرد، آن را مالیه­ی عملکردی[[2]](#footnote-2) نامید. یعنی سیاست را بر اساس نحوه‌ی عملکرد آن قضاوت کنیم. این‌که آیا سیاست اقتصادی باعث کنترل تورم می‌شود، اشتغال کامل را تضمین می‌کند و توزیع درآمد و ثروت را عادلانه­تر می‌کند؟

اعتقاد مرسوم این است که راه حل تأمین مالی مخارج دولت، صرف پول بیش‌تر است. البته که این‌گونه نیست. باور به عدم وجود محدودیت‌های مالی بودجه­ی دولت به هیچ وجه به این معنا نیست که هیچ محدودیت واقعی برای اقدامات جاری و آتی دولت وجود ندارد. قطعاً هر اقتصادی محدودیت‌های تکنولوژیکی، سرمایه­های اجتماعی­، کیفیت و کمّیت زمین، کارگران، کارخانه‌ها، ماشین­آلات و مواد خام و ... خود را دارد، که بواسطه‌ی میزان در دسترس بودن آن‌ها اداره می‌شود. اگر دولت تلاش کند در اقتصادی که با سرعت کامل حرکت می‌کند، بیش از اندازه خرج کند، تورم شتاب می‌گیرد. بااین­حال، محدودیت­های دولتی منابع مالی و کسری بودجه نیست، بلکه در فشارهای تورمی و منابع واقعی اقتصاد است. تئوری پولی مدرن، محدودیت‌های واقعی را از محدودیت‌های توهمی که بر خود تحمیل کرده، متمایز خواهد ساخت.

در مجلس سنای ایالات متحده، هر زمانی که موضوع تأمین‌اجتماعی مطرح شود، یا نماینده‌ای در کنگره از مخارج بیش‌تر دولت برای آموزش و مراقبت‌های بهداشتی حمایت کند، بر سر چگونگی تأمین بودجه‌ی آن و جلوگیری از افزایش کسری بودجه فدرال جنجال می‌شود. ولی آیا توجه کرده­اید که افزایش و گسترش بودجه‌ی دفاعی، نجات بانک‌ها یا دادن معافیت‌های مالیاتی هنگفت به افراد ثروتمند آمریکایی مهم نیست؟ تا زمانی که آراء مردم وجود داشته باشد، دولت فدرال اولویت‌های خود را تأمین مالی می‌کند. کسری بودجه مانع تصمیم فرانکلین دلانو روزولت از اجرای قرار دیل[[3]](#footnote-3) در دهه‌ی 1930 نشد، جان اف کندی را از فرود انسان بر کره‌ی ماه منصرف نکرد، و حتی یک بار هم کنگره را از جنگ باز نداشت. زیرا کنگره قدرت جمع کردن پول را دارد. اگر کنگره بخواهد کاری را انجام دهد، پول آن همیشه هست. اگر قانون‌گذاران می‌خواستند، می‌توانستند قوانینی تصویب کنند که امروزه استانداردهای زندگی را ارتقاء دهد، سرمایه­گذاری عمومی در آموزش و پرورش و فناوری‌های نوین را تأمین مالی کنند و زیرساخت‌هایی که برای کامیابی بلندمدت ما حیاتی هستند را بهبود بخشند. خرج کردن و یا نکردن یک تصمیم سیاسی است. بدیهی است که پیامدهای اقتصادی هر لایحه‌ی قانونی باید به‌طور کامل در نظر گرفته شود، ولی هزینه‌ها هرگز نباید توسط اهداف بودجه­ای دلخواه، و یا تبعیت و وفاداری کورکورانه مقید شوند.

فکر نمی­کنم دیدن برچسب عمو سام در نوامبر 2008 اتفاقی و تصادفی بود. باورهای منسوخ شده در خصوص اتمام پول دولت در بحران مالی همان سال در همه جا مشهود بود. ملت آمریکا در بدترین رکود اقتصادی پس از رکود بزرگ قرار داشت. احساس می‌شد که آمریکا در حال ورشکستگی است. اخلال در بازار وام مسکن شروع و سپس به بازارهای مالی جهانی سرازیر شد، و به صورت تمام عیار با فروپاشی اقتصادی، مشاغل، خانه و کاشانه و کسب و کار میلیون‌ها آمریکایی را تحت تأثیر قرار داد. در نوامبر همان سال، هشتصد هزار آمریکایی شغل خود را از دست دادند. میلیون‌ها نفر درخواست بیمه‌ی بی‌کاری، غذا، مراقبت‌های بهداشتی و درمانی و سایر مساعدت‌های عمومی را کردند. با سقوط اقتصاد به رکودی عمیق، درآمدهای مالیاتی شدیداً کاهش یافت و هزینه‌ی حمایت از بی‌کاران به شدت افزایش یافت، کسری بودجه رکورد 779 میلیارد دلاری را ثبت کرد و وحشت و اضطراب همه جا را فرا گرفت.

طرفداران تئوری پولی مدرن، از جمله من، این زمان را غنیمت شمرده تا ایده­های جسورانه‌ی خود را به دولت اوباما ارائه و اصرار کردیم تا کنگره محرک قوی مالی را تصویب، مالیات بر حقوق و دستمزد را کاهش، کمک‌های مالی را به دولت‌های ایالتی و محلی افزایش و ضمانت شغلی را تصویب کند.

تا 16 ژانویه 2009، نیمی از ارزش چهار مؤسسه‌ی مالی بزرگ آمریکا نابود شد، و ماهانه صدها هزار شغل در بازار کار از دست می‌رفت. درست همانند فرانکلین روزولت، پرزیدنت اوباما چهار روز بعد در 20 ژانویه با یک فوریت زمانی سوگند یاد کرد و طی سی روز، بسته‌ی محرک اقتصادی 787 میلیارد دلاری را امضا کرد. برخی از مشاوران نزدیک او به محرک مالی حداقل 1.3 تریلیون دلار برای اجتناب از تداوم رکود پافشاری می‌کردند. و برخی دیگر به عدد تریلیون دلار نزدیک نمی­شدند. در نهایت اوباما اعصاب خود را از دست داد. چرا؟ زیرا او در مبحث سیاست مالی محافظه­کار بود. در اطراف او نظرات مختلفی شنیده می­شد و او تصمیم گرفت با احتیاط اشتباه کند و عددی را کم‌تر از آنچه مشاورانش به او پیشنهاد می‌دادند انتخاب کند. کریستینا رومر، رئیس شورای مشاوران اقتصادی او متوجه بود که از بحرانِ به این بزرگی نمی­توان با محرکی کم‌تر از ​​787 میلیارد دلار عبور کرد. او محرک بلندپروازانه‌ی "تریلیون-پلاس" را مطرح کرد و گفت: «خوب، آقای رئیس، این «لحظه‌ی لعنتی» شماست و بدتر از آن چیزی است که فکر می‌کردیم، و نتیجه گرفت که بسته­ای به بزرگی 8/1 تریلیون دلار برای مبارزه با رکود لازم است. این گزینه توسط لارنس سامرز، اقتصاددان دانشگاه‌هاروارد و خزانه­دار سابق، وزیری که مشاور اقتصادی ارشد اوباما شده بود، وتو شد. سامرز ممکن بود محرک بیش‌تری را ترجیح دهد، اما از تصمیم کنگره که هر چیزی نزدیک به یک تریلیون دلار را رد می‌کند نگران بود. دیوید اکسلرود[[4]](#footnote-4) که بعداً مشاور ارشد رئیس جمهور شد، موافقت کرد که نگرانی هر چیزی بیش از یک تریلیون در کنگره و مردم آمریکا "شوک برچسب[[5]](#footnote-5)" ایجاد کند.

در نهایت، کنگره به دولت‌های ایالتی و محلی اجازه داد ۷۸۷ میلیارد دلار برای مقابله با رکود، تأمین مالی زیرساخت‌ها و پروژه‌های سرمایه‌گذاری سبز، و معافیت‌های مالیاتی برای تشویق مصرف و سرمایه­گذاری بخش خصوصی کمک شود. تمام این مبالغ هزینه شد، ولی کافی نبود. اقتصاد، منقبض شده و کسری بودجه به بیش از 4/1 تریلیون دلار افزایش یافته بود. پرزیدنت اوباما با سؤالاتی متعددی روبرو بود و در 23 می‌2009، در مصاحبه­ای با C-SPAN، استیو اسکالی، مجری برنامه از او پرسید: خوب، در چه زمانی پول ما تمام می‌شود؟ رئیس‌جمهور پاسخ داد: "خوب، اکنون پول ما تمام شده". درواقع رئیس جمهور آنچه را که راننده‌ی ماشین شاسی بلند بنز بر سپر ماشین خود نصب کرده بود را تایید کرد. ایالات متحده ورشکست شده بود.

رکود بزرگ که از دسامبر 2007 تا ژوئن 2009 تداوم داشت، زخم‌های دائمی بر خانوارهای آمریکایی بر جای گذاشت و بیش از شش سال طول کشید تا بازار کار ایالات متحده بهبود یافته و تمام 7/8 میلیون شغلی که بین دسامبر 2007 تا اوایل سال 2010 از بین رفته بود را باز یابد. میلیون‌ها نفر، یک و یا بیش از یک سال برای یافتن شغل تلاش کردند، اما بی‌کار ماندند و برخی که به‌اندازه­ای خوش شانس بودند به شغلی پاره وقت رضایت داده و یا مشاغلی را انتخاب کردند که دستمزد آن‌ها بسیار کم‌تر از معمول بود. در همین­حال، بین سال‌های 2007 تا 2009 بحران سلب مالکیت، 8 تریلیون دلار از ثروت مسکن را بلعید و حدود 3/6 میلیون نفر از جمله 1/2 میلیون کودک آمریکایی را به کام فقر کشید.

کنگره کارهای بیش‌تری را باید انجام می‌داد، اما افسانه‌ی کسری بودجه اجازه نمی­داد. در ژانویه 2010، با نرخ بی‌کاری سرسام­آور 8/9 درصد، پرزیدنت اوباما در سخنرانی خود متعهد به تغییر محرک‌های مالی شد، و به ملت گفت: «در سراسر کشور خانوارها کمربندها را سفت می‌کنند و تصمیمات سختی را می‌گیرند. دولت فدرال نیز باید همین کار را بکند.» در پی آن، دوره‌ی خود آزاری و ریاضت آغاز شد.

بر حسب برآورد بانک مرکزی سانفرانسیسکو ([[6]](#footnote-6)FRBSF) بحران مالی سال 2008 و بهبودی بی رونقِ پس از آن حدود 7 درصد از تولید بالقوه اقتصاد آمریکا را طی سال‌های 2008 تا 2018 کاهش داد. درواقع 7درصد از تولید کالاها و خدمات (و یا درآمد) که آمریکا در آن دهه می‌توانست داشته باشد را از دست داده بودند. زیرا برای حفظ تولید به‌اندازه کافی تلاش نشد و شاغلین در خانه‌های خود ماندند. با عدم اجرای سیاستی مناسب، روند بهبودی بطئی بود و تریلیون‌ها دلار برای کامیابی اقتصادی از دست رفت. بر حسب گزارش FRBSF، هزینه‌ی یک دهه رشد اقتصادی پایین‌ برای هر زن و مرد و کودک آمریکایی، 70000 دلار بود.

چرا سیاست بهتری را اتخاذ نکردیم؟ شاید فکر کنید پاسخ این است که سیستم دو حزبی آمریکا آنقدر دو پاره شده که کنگره از تصمیم درست در مواجهه با یک مصیبت ملی که امنیت آمریکایی‌ها ​​و شرکت‌های بزرگ را تهدید می‌کند نیز ناتوان است. مطمئناً حقیقتی در آن وجود دارد. در سال 2010، رهبر اکثریت سنا، میچ مک کانل آشکارا به خود می‌بالید که «تنها چیزی که می‌خواهیم به آن برسیم این است که دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما چهارساله باشد." اما سیاست‌های حزبی تنها مانع و سد راه نبود. سیاست هیجانی کسری بودجه، که توسط هر دو حزب برای چندین دهه پذیرفته شده بود، مانع بزرگتر به شمار می­رفت.

کسری‌های بزرگ‌تر بهبودی را تسریع و اقتصاد را قوی‌تر می‌کند، از میلیون‌ها خانواده حفاظت و از تریلیون‌ها دلار ضرر اقتصادی اجتناب می‌کند. اما هیچ کس با هیچ قدرت واقعی برای کسری‌های بزرگتر مبارزه نمی­کند. نه رئیس جمهور اوباما، نه مشاوران ارشدش، و نه حتی مترقی­ترین اعضای مجلس و سنا. چرا؟ آیا واقعاً همه باور داشتند که دولت بی پول شده؟ یا فقط از دلخوری و حساسیت رای دهندگانی مانند راننده­یی که برچسب عمو سام را برسپر مرسدس بنز خود نصب کرده بود هراس داشتند؟

اگر به خود کسری بودجه به‌عنوان یک مشکل فکر کنیم، آنگاه نمی‌توان مشکل کسری‌ بودجه را حل کرد. در حال حاضر، حدود نیمی از آمریکایی‌ها (48 درصد) معتقدند که کاهش کسری بودجه فدرال باید در اولویت اصلی رئیس جمهور و کنگره باشد. هدف این کتاب این است که نشان دهد کسری بودجه مهم نیست، هر چند دسترسی به متوازن کردن آن نیز آسان نخواهد بود. برای رسیدن به این هدف سعی می‌شود تا افسانه‌ها و سوء تفاهم‌ها که گفتمان عمومی را شکل داده بدقت واکاوی شود.

شش فصل اول این کتاب، طلسم افسانه‌های کسری بودجه که دست و پای ملت را بسته، باطل می­کند. برای شروع، افسانه­ی اول را بررسی می‌کنیم که در آن بسیاری بر این باورند بودجه‌ی دولت همانند بودجه­ی خانوار است. شاید هیچ افسانه‌ای مخرب‌تر از این ایده نباشد. در حقیقت هیچ شباهتی بین بودجه‌ی دولت، خانوار و بنگاه وجود ندارد. دولت چیزی دارد که مابقی ندارند، منظور قدرت و انحصار چاپ و نشر پول است. دولت نیازی به دلار، قبل از خرج کردن ندارد. اما خانوار و بنگاه نیاز دارند. دولت با قبوض فزاینده‌ای که توانایی پرداخت آن‌ها را ندارد روبرو نیست، اما خانوار و بنگاه با این قبوض مواجه هستند. دولت هرگز ورشکست نخواهد شد. خانوار و بنگاه ممکن است. زمانی که دولت‌ها تلاش می‌کنند مانند خانوار بودجه خود را مدیریت کنند، فرصت مهار و کنترل قدرت اقتدار پولی خود را برای بهبود رفاه اجتماعی از دست می‌دهند. نشان خواهیم داد که در تئوری پولی مدرن چگونه دولت به درآمد حاصل از مالیات و یا استقراض برای تأمین مالی خود وابسته نیست، و مهم‌ترین محدودیت در مخارج دولت همان تورم است.

افسانه­ی دوم این است که گفته می‌شود کسری بودجه بخاطر مخارج بیش از حد دولت است. به راحتی می‌توان به این نتیجه رسید، زیرا در زمان کسری، دولت بیش از درآمد مالیاتی خود خرج کرده. ولی این تحلیلِ اشتباه تنها یک روی سکه است. تئوری پولی مدرن نیمه­ی دیگر این سکه را با استفاده از منطق ساده حسابداری آشکار می‌سازد. فرض کنید دولت 100 دلار هزینه و فقط 90 دلار درآمد مالیاتی داشته که در این صورت 10 دلار کسری خواهد داشت. اما روی دیگر سکه این است که کسری بودجه‌ی دولت برابر است با مازاد خانوار. زیرا کسری 10 دلار دولت همیشه با مازاد 10 دلار در بخش دیگر اقتصاد برابر است. مشکل اینجاست که سیاست­گذار همواره با یک چشم بسته به تصویر نگاه می‌کند. آن‌ها کسری بودجه را می‌بینند، اما مازاد متناظر با طرف مقابل را نمی­بینند. و از آنجایی که بسیاری از مردم این مازاد را نادیده نمی­گیرند در نهایت تلاش جهت متعادل کردن بودجه، حتی به قیمت برداشتن پول از جیب خود را نیز تحسین می‌کنند.

افسانه­ی سوم می‌گوید بار کسری بودجه‌ی دولت بر دوش نسل بعدی سنگینی می‌کند، و به زعم سیاست‌مداران، کسری بودجه زندگی فرزندان و نوه‌های ما را تباه و نهایتاً با بدهی فلج کننده‌ای که فرزندان ما باید بازپرداخت کنند، آن‌ها را زمین گیر می‌کند. رونالد ریگان یکی از این افراد بود. سناتور برنی سندرز نیز صحبت‌های وی را تکرار کرده و می‌گوید من نگران بدهی هستم. این چیزی نیست که ما باید آن را به فرزندان و نوه‌های خود به ارث بگذاریم. این نکات علی رغم فصاحت و بلاغت، فاقد منطق اقتصادی است و شواهد تاریخی آن را نقض می‌کند. زیرا نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی (GDP)، بلافاصله پس از آن جنگ جهانی دوم در بالاترین سطح خود یعنی 120 درصد رسید. ولی اکنون با ایجاد گروه متوسط در اقتصاد، میانه‌ی ​​درآمد واقعی خانوار افزایش یافته، و نسل بعد از جنگ از استاندارد زندگی به مراتب بهتر و بالاتر و بدون بار اضافی مالیاتی از رفاه بیش‌تری برخوردارند. واقعیت این است که بار مالی کسری بودجه دولت بر دوش نسل­های آینده حمل نمی‌شود. افزایش کسری بودجه نسل‌های بعدی را فقیرتر، و کاهش کسری بودجه نیز آن‌ها را ثروتمندتر نمی‌کند.

در چهارمین افسانه­ گفته می‌شود که کسری بودجه سرمایه‌گذاری خصوصی را از بین می‌برد و در بلندمدت رشد اقتصادی را تضعیف می‌کند. این افسانه بر فرض معیوبی استوار است که دولت برای تأمین کسری بودجه‌ی خود و دسترسی به پس‌انداز مردم باید با سایر وام گیرندگان رقابت کند. و لذا کسری بودجه‌ی دولت بخشی از دلارهای سرمایه‌گذاری بخش خصوصی که موجب رفاه بلندمدت می‌شود را می‌بلعد. توضیح خواهیم داد که این‌گونه نیست و کسری بودجه‌ی دولت درواقع پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را افزایش خواهد داد.

افسانه­ی پنجم این است که کسری بودجه، ایالات متحده را به خارجی‌ها وابسته می‌کند. این افسانه مبین آن است که کشورهایی مانند چین و ژاپن که مقادیر زیادی از اوراق بدهی آمریکا را در اختیار دارند اهرم بزرگی بر علیه آمریکا خواهند داشت. خواهیم دید که این یک داستان تخیلی است و سیاست‌مداران خواسته‌یا ناخواسته به‌عنوان بهانه‌ای برای نادیده گرفتن تأمین مالی برنامه‌های اجتماعی خود آن را تبلیغ می‌کنند. واقعیت این است که منشاء این دلارها، چین و ژاپن نیست. آن‌ها در آمریکا منتشر می­شوند. آمریکایی­ها درواقع به میزانی که به چین دلار عرضه می‌کنند از آن‌ها قرض نمی‌کنند و سپس به آن‌ها اجازه می‌دهند آن دلارها را با یک دارایی مطمئن و سودآور مانند اوراق قرضه­ی خزانه‌داری ایالات متحده معامله کنند. مطلقاً هیچ مخاطره و یا زیانی وجود ندارد. اگر بخواهیم بدهی را بلافاصله با ضربه زدن یک کلید پرداخت خواهیم کرد.

و بلاخره در افسانه‌ی ششم گفته می­شود تأمین‌اجتماعی، مدیکر و مدیکید[[7]](#footnote-7) به‌عنوان متهم فرضی اصلی، ما را به سمت یک بحران مالی بلندمدت سوق می‌دهند. به شما نشان می‌دهیم که چرا این طرز تفکر اشتباه است. دولت همیشه قادر است تعهدات آتی خود را برآورده سازد، زیرا هرگز پولش تمام نمی‌شود. به جای بحث و جدل بر سر هزینه‌ی این برنامه‌ها، قانون گذاران باید در مورد این‌که چه سیاست‌هایی بیش‌ترین شانس را برای برآوردن نیازهای جامعه دارد را مورد بررسی قرار دهند. پول همیشه وجود دارد. سوال این است، که با پول چه باید خرید؟ تغییر در آمار نفوس و تأثیرات آب و هوا چالش‌های واقعی هستند که بر منابع قابل دسترس فشار وارد می‌کنند. ما باید مطمئن شویم که هر کاری که می‌توانیم برای مدیریت منابع واقعی و توسعه روش‌های تولید پایدار انجام دهیم. اما وقتی نوبت به پرداخت مزایای آن می‌رسد، همیشه می‌توان به تعهدات خود به بازنشستگان فعلی و به نسل‌هایی که به دنبال آن‌ها خواهند آمد عمل کنیم.

پس از بررسی کامل تفکر معیوب این شش افسانه و مقابله با آن‌ها از طریق شواهدی متقن، کسری‌هایی را بررسی خواهیم کرد که اهمیت دارند. بحرآن‌های واقعی که ما با آن‌ها مواجه هستیم هیچ ربطی به کسری بودجه‌ی دولت ندارد. بحران یعنی این‌که در آمریکا 21 درصد از کل کودکان در فقر زندگی می‌کنند. این واقعیت که درجه بندی زیرساخت‌های آمریکا D+ است یعنی بحران. این واقعیت که امروزه نابرابری در بالا‌ترین سطح از دوران طلایی آمریکا قرار دارد یک بحران است. این واقعیت که دستمزد واقعی کارگران معمولی آمریکایی از دهه 1970 تا کنون افزایش نیافته‌یک بحران است. این واقعیت که چهل و چهار میلیون آمریکایی با 1.7 تریلیون دلار بدهی وام دانشجویی درگیر هستند یک بحران است. و این واقعیت که ما تغییرات اقلیمی را تشدید می‌کنیم، و نتوانیم از نابودی حیات در این سیاره زیبا جلوگیری کنیم شاید بزرگترین بحران باشد. اینها بحرآن‌های واقعی هستند. کسری بودجه‌یک بحران نیست.

گناه و جرم لایحه مالیاتی که در سال 2017 توسط رئیس جمهور ترامپ امضا شد، این نیست که کسری بودجه را افزایش داد بلکه این است که از کسری بودجه برای کمک به کسانی استفاده کرد که کم‌ترین نیازی به آن داشتند. این سیاست نابرابری را گسترش، و قدرت اقتصادی و سیاسی افراد خاصی را در جامعه افزایش داد. در تئوری پولی مدرن بهبودی اقتصاد منوط به افزایش درآمد برای پرداخت هزینه‌ها نیست. ما می‌توانیم، و باید از ثروتمندان مالیات بگیریم. اما نه به این خاطر که استطاعت انجام هر کاری را بدون قشر مرفه نداریم، بلکه برای توزیع مجدد ثروت و درآمد و حفظ سلامت دموکراسی باید از میلیاردرها مالیات بگیریم. برای این کار لازم نیست قلک‌های ثروتمندان را باز و فقر را ریشه‌کن کنیم، و دستمزد مناسب و ضمانت شغلی فدرال را تضمین کنیم. ابزار مورد نیاز در دسترس است. وابستگی دولت به افرادی که ثروت افسانه‌ای دارند، پیغام غلط را مخابره می‌کند و باعث می‌شود ثروت مندان برای موضوع ما حیاتی‌تر از آنچه که هستند به نظر رسند. یعنی نه این‌که کسری بودجه مهم نیست، و بی ملاحظه صرفاً خرج کنیم و، خرج کنیم و، خرج کنیم. چارچوب اقتصادی که من از آن حمایت می‌کنم پاسخگویی مالی بیش‌تر و نه کم‌تر دولت فدرال است. ما باید بودجه بندی خود را باز تعریف کنیم. تصورات نادرست در خصوص کسری بودجه ما را با مشکل اتلاف و پتانسیل‌های استفاده نشده در اقتصاد مواجه می‌کند.

تئوری پولی مدرن به ما قدرت تصور سیاست جدید و اقتصاد جدید را می‌دهد. وضعیت موجود را از منظر سیاسی و اقتصادی به چالش می‌کشد، و به همین دلیل است که توجه زیاد سیاست گذاران، دانشگاهیان، بانک‌های مرکزی، وزرای اقتصاد و دارایی، فعالان و مردم عادی را در اطراف جهان به خود جلب کرده است. لنز تئوری پولی مدرن این امکان را فراهم می‌سازد تا جامعه‌ی متفاوتی را مشاهده کنیم که در آن برای تندرستی، مراقب‌های بهداشتی، آموزش، و بهبودی زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری می‌شود. برخلاف روایت کمیابی، تئوری پولی مدرن، فرصت را ترویج می‌کند. با غلبه بر افسانه‌ها و پذیرفتن این‌که کسری بودجه برای اقتصاد خوب است، می‌توان سیاست‌های مالی را به گونه‌ای اتخاذ کرد که نیازهای انسانی و منافع عمومی را در اولویت قرار دهد. ما چیزی جز محدودیت‌های بر خود تحمیل شده را برای از دست دادن نداریم.

ایالات متحده هنگامی که در بدترین شرایط رکود بزرگ قرار داشت، تأمین‌اجتماعی، حداقل دستمزد، برق رسانی جوامع روستایی، ارائه‌ی وام‌های مسکن فدرال، و تأمین بودجه‌ی برنامه‌های شغلی عظیمی را مدیریت می‌کرد. در زمان انتشار این کتاب، ویروس کووید-19 با تمام قدرت منتشر شد، و به ما تصویر واضح و روشنی از قدرت تفکر تئوری پولی مدرن در دنیای واقعی را ارائه کرد. تمام صنایع تعطیل شد. فرصت‌های شغلی یکی پس از دیگری از دست رفت، و پتانسیل فروپاشی اقتصادی با نرخ بی‌کاری بالا که آخرین بار در دوره‌ی رکود بزرگ مشاهده شده بود فراهم شد. کنگره از قبل دولت را متعهد کرده بود تا بیش از یک تریلیون دلار برای مبارزه با بیماری فراگیر کووید و بحران اقتصادی اختصاص دهد.

کسری بودجه‌ی فدرال که انتظار می‌رفت قبل از همه‌گیری ویروس کووید به بیش از 1 تریلیون دلار برسد به‌یک تهدید تبدیل شد و احتمالاً در ماه‌های بعد با سرعت سرسام آوری مثل موشک به بیش از 3 تریلیون دلار خواهد رسید. اگر از تاریخ درس بگیریم، دل نگرانی و اضطراب و تشویش از افزایش کسری بودجه، منجر به تقلا و فشار بر کاهش کسری بودجه‌ی خواهد شد که فاجعه‌ای جبران ناپذیر و نابخشودنی است. در حال حاضر، و در ماه‌های آینده، مسئولانه‌ترین راه مالی برای مدیریت بحران اقتصادی، مخارج هدفمند دولت و به تبع آن کسری بودجه‌ی بالاتر است.

سال 2021 میلادی با تشدید اضطراب و نااطمینانی از امکان مهار ویروس، کشف واکسن و واکسیناسیون همگانی سال فوق العاده سختی بود. بسیاری از ما مشکلات اجتماعی و اقتصادی را تجربه کردیم. نگران از وضعیت مالی کشور بودیم. اما امروز دل نگرانی کافی است. لحظه‌های خوب فرا رسیده تا برخی دروس مهم تئوری پولی مدرن در خصوص این‌که پول از کجا می‌آید و چرا فقط و فقط دولت فدرال می‌تواند گام بردارد و اقتصاد را نجات دهد را بیاموزیم.

# 

# فصل اول

# بودجه‌ی دولت و بودجه‌ی خانوار

افسانه‌ی شماره 1: بودجه‌ی دولت فدرال، همانند بودجه‌ی خانوار است.

واقعیت: برخلاف خانوار، دولت فدرال پولی را خرج می‌کند که خود منتشر می‌کند.

## 1.1 مقدمه

همانند بسیاری از شما، در کودکی برنامه‌ی مسیر کنجد را در تلویزیون تماشا کرده­ام. در این برنامه با یافتن یکی از اشکال که مشابه دیگر اشکال نیست، مهارت کودکان خردسال و توانایی آن‌ها در مرتب­کردن اشکال و اجسام، با توجه به تشابهات و تفاوت­های آن‌ها افزایش می‌یابد. ابتدا با نواختن آهنگی چهار تصویر در یک ماتریس بر روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود: یک موز، یک پرتقال، یک آناناس و یک ساندویچ. سپس من و خواهرم با خوشحالی فریاد می‌زدیم"ساندویچ! ساندویچ! ساندویچ!". امروزه، من دیگر کودکی خردسال نیستم. اما، هر وقت در رسانه‌ها در خصوص بودجه‌ی دولت فدرال صحبت می‌شود، گویی هیچ تفاوتی بین بودجه‌ی دولت و بودجه خانوار نیست و من احساس می‌کنم که می‌خواهم با خوشحالی فریاد بزنم که آن‌ها متفاوتند. این نقص در تشابه از آن جا ناشی می‌شود که مدیریت بودجه‌ی عمو سام، از طریق همان لنز بودجه‌ی خانوار بررسی می‌شود. از بین تمام افسانه‌های بدهی که در صفحات پیش رو با آن‌ روبرو خواهید شد، بدون شک این افسانه مخرب­ترین آن‌هاست. در بین سیاست‌مداران که به دنبال ساده­ترین خطابه­ها‌ی ممکن برای ارتباط با موکلین خود هستند، هیچ چیز ساده­تر از توصیف تشابه امور مالی دولت با امور مالی خانوار نیست. همه می‌دانیم که هزینه‌ و درآمد باید متوازن باشند. در کارزار انتخاباتی سیاست­مداران آمریکا، خرده کاسبان، تاجران کوچک و زحمتکشان و بلاخره خانوار، بودجه­ریزان مسئول معرفی شده، و با کشمکش و تنازع روزمره‌ی آمریکایی‌ها، سیاست‌مداران همدلی کرده و می‌گویند، ما می‌دانیم حفظ تعادل در بودجه‌ی خانوار چگونه است. سپس به امید کنترل خشم و غضب مردم از شرایط اقتصادی، باب گفتگو را به دولت فدرال کشیده و فریاد می­زنند، به دلیل هزینه‌های غیرمسئولانه دولت، بودجه‌ی عمو سام تقریباً هیچ‌گاه متعادل نبوده است.

پیام داستان‌های خوشایند فوق بسیار آشناست. می‌دانیم که قرار است در حد توان خود زندگی کنیم و بیش از درآمد خود خرج نکنیم، مقداری پس­انداز را برای آینده کنار بگذاریم و در زمان مقروض بودن مراقب باشیم. ممکن است بدهی بیش از حد، به ورشکستگی، توقیف اموال و حتی حبس ختم شود. ممکن است افراد و یا شرکت‌های نمادین، شکست خورده، و توان پرداخت بدهی­های خود را نداشته باشند. حتی شهرها (دیترویت) و ایالات (کانزاس) ممکن است بخاطر عدم امکان تأمین مالی هزینه‌های خود با مشکلات بزرگی دست و پنجه نرم کنند. هر خانواری این واقعیات را درک می‌کند. اما آنچه برای آن‌ها قابل فهم نیست، تفاوت بودجه‌ی دولت فدرال (عمو سام) با بودجه‌ی خانوار است. برای درک این تفاوت مستقیماً به قلب تئوری پولی مدرن سفر می‌کنیم.

## 2.1 منتشرکننده‌ی پول در مقابل کاربر پول

در تئوری پولی مدرن، یک واقعیت ساده و غیرقابل انکار وجود دارد: پول ملی کشور، به‌طور قانونی از طرف دولت می‌آید و نه از جایی دیگر. خزانه‌داری آمریکا و نماینده‌ی مالی آن یعنی فدرال رزرو، صلاحیت انتشار دلار ایالات متحده را دارد. ممکن است سکه‌های جیب شما را ضرب کنند، اسکناس کیف پول شما را چاپ کنند، و یا دلارهای دیجیتالی که فقط به‌عنوان ذخایر در ترازنامه‌ی بانکی ثبت الکترونیکی می‌شوند را خلق کنند. خزانه­داری سکه‌ها را ضرب و فدرال رزرو مابقی را چاپ و خلق می‌کند. با درک این واقعیت، می‌توان کلاف سردرگم بسیاری از افسانه‌های کسری بودجه را از هم باز کرد.

در مورد این مسئله کمی فکر کنید. آیا می‌توان دلار آمریکا را چاپ و منتشر کرد؟ مطمئناً می‌توان آن‌را به دست آورد، اما نمی­توان آن‌ها را چاپ و تولید کرد. شاید با تجهیزات حکاکی پیشرفته، کارگاهی را در زیرزمین منزل خود تاسیس و چیزی بسیار شبیه دلار آمریکا را تولید کنید و یا شاید با هک کردن کامپیوترِ فدرال رزرو مقداری دلار دیجیتال را به حساب خود واریز کنید. اما می‌دانیم که با جعل پول به زندان منتقل خواهیم شد. به این دلیل است که قانون اساسی ایالات متحده به دولت فدرال حق انحصاری چاپ و انتشار پول را می‌دهد و بانک فدرال رزرو سنت لوئیس، دولت ایالات متحده را تنها تولید کننده‌ی دلار می‌داند.

از آن جایی که دولت فدرال تنها منتشرکننده دلار آمریکاست، می‌توان آن را به­عنوان یک انحصارگر چاپ دلار دانست. حق چاپ ویژه برای دلاری است که هرگز منقضی نمی‌شود. قدرت انحصاری که توسط بنیانگذاران آمریکا تفویض شده و چیزی نیست که خانواده‌ها، مشاغل، یا دولت‌های ایالتی و محلی بتوانند آن را داشته باشند. فقط دولت فدرال می‌تواند پول را منتشر کند و هر کس دیگری فقط کاربر پول است. این قدرت ویژه­ای است که باید با دقت و ظرافت بسیار زیاد بکار گرفته شود.

بازگردیم به بازی مسیرکنجد. براحتی می‌توان نشان داد که کدامیک از تصاویر شکل 1 با دیگری متفاوت است.

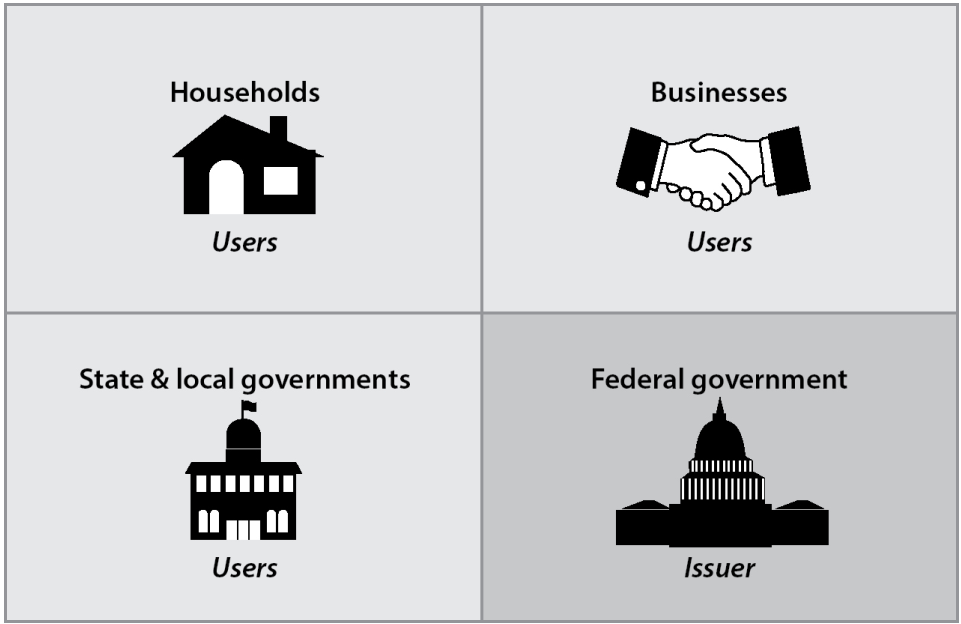
تمایز بین کاربران پول و منتشرکنندگان آن در قلب تئوری پولی مدرن قرار دارد، و همان‌طور که در صفحات پیش­رو خواهیم دید، پیامدهای آن برخی از مهم­ترین بحث‌های سیاست‌های اقتصادی همانند مراقبت‌های بهداشتی، تغییرات آب و هوایی، تأمین‌اجتماعی، تجارت بین­الملل و نابرابری و ... را در بر می­گیرد.

استفاده کامل از حق ویژه که به منتشرکننده‌ی پول تعلق می‌گیرد، مستلزم کاری بیش از اعطای حق انحصاری انتشار آن است. منتشرکننده‌ی پول نباید پول خود را به چیزی کمیاب مانند طلا یا پول کشورهای دیگر تبدیل کند. و باید از استقراض (یعنی بدهی) به پولی که متعلق به خودش نیست منع شود. وقتی یک کشور پول فیات خود را منتشر می‌کند و با همان پول وام می­دهد و می‌گیرد، پول آن کشور به سلطه‌ی پولی دست یافته. بنابراین، کشور با سلطه‌ی پولی، نیازی به مدیریت بودجه‌ی خود، مثل خانوار و بنگاه­های کوچک و بزرگ و تجار و ... نخواهد داشت. و از ظرفیت انتشار پول خود، براحتی سیاست‌های اقتصادی را با هدف حفظ اشتغال کامل در اقتصاد اجرا و پیگیری می­کند.

گاهی اوقات، مردم سؤال می‌کنند که آیا تئوری پولی مدرن برای تمامی کشورهایی که سلطه­ی پولی دارند نیز کاربرد دارد؟ پاسخ بلی است! اگرچه دلار آمریکا به­عنوان ذخیره­ی پول جهانی وضعیت خاصی دارد، اما بسیاری از کشورهای دیگر این قدرت را دارند که این سیستم پولی را برای مردم خود ایجاد و مدیریت کنند. بنابراین، فکر نکنید این کتاب مختص آمریکاست و درس‌های مهمی برای دیگر کشورها ندارد.

شکل 1

منتشرکننده پول در مقابل کاربر پول



برعکس، تئوری پولی مدرن برای بهبود خطمشی اقتصادی هر کشوری با درجه بالایی از سلطه‌ی پولی، مثل ژاپن، بریتانیا، استرالیا، کانادا، و بسیاری کشورهای دیگر، کاربرد دارد. و همان‌طور که در فصل 5 خواهیم دید، این تئوری توصیه‌هایی را برای کشورهای با سلطه‌ی پولی کم یا بدون سلطه‌ی پولی مانند پاناما، تونس، یونان، ونزوئلا و کشورهای دیگر نیز ارائه می‌دهد.

تئوری پولی مدرن به ما کمک می‌کند تا ببینیم چرا کشوری مانند آرژانتین که تا سال 2001 نرخ ارز خود را ثابت، و یا کشوری مانند ونزوئلا که بدهی خود را بر حسب پول خارجی نگه داشت، سلطه‌ی پولی خود را تضعیف کرده و خود را در معرض انواع محدودیت‌هایی قرار دادند که کشورهایی نظیر ایتالیا، یونان و سایر کشورهای حوزه­ی‌ یورو با آن مواجه بودند. اگر کشوری با سلطه‌ی پولی کم یا بدون آن، همانند خانوار، باید انضباط بودجه­ای خود را در اولویت قرار دهد تا در معرض طوفان ناپایداری بدهی‌ قرار نگیرد. در مقابل، ایالات متحده هرگز نگران اتمام پول خود نیست و صورت حساب‌های مالی خود را همواره پرداخت می­کند. آمریکا مانند کشور یونان نیست که انتشار دراخما را متوقف کند، و از سلطه‌ی پولی خود برای استفاده از یورو دست کشد. آمریکا به چین یا هیچ کشور دیگری برای تأمین مالی وابسته نیست. مهم­تر از همه، سلطه‌ی پولی به این معناست که‌ یک کشور قادر است امنیت و رفاه مردم خود را بدون نگرانی از نحوه­ی پرداخت هزینه‌های آن تضمین کند.

## 3.1 اظهار نظر تاچر

مارگارت تاچر، نخست وزیر بریتانیا، در سخنرانی معروف خود در سال 1983 اظهار داشت که "دولت بجز پول مردم هیچ منبع دیگری ندارد." هزینه‌های بیش‌تر دولت برای رفاه و آسایش مردم مستلزم استقراض از پس­انداز و یا اخذ مالیات بیش‌تر از خود مردم است. رویکرد ماگارات تاچر برای تأمین مالی هزینه‌های دولت مانند روش تأمین مالی مخارج خانوار است. مخارج بیش‌تر، مستلزم پول بیش‌تر است. به زعم وی پول عمومی هرگز وجود ندارد و تنها پول از طریق مالیات­دهندگان جمع­آوری می‌شود. لذا اگر مردم بریتانیا انتظار هزینه‌های بیش‌تری از دولت داشته باشند، باید قبوض آن مخارج را نیز تقبل کنند.

آیا اشتباه ساده، بیانیه‌ی ماهرانه و با دقت طراحی شده جهت تقلیل مطالبات و دلسرد کردن مردم نبود؟ ما مطمئن نیستیم. صرف نظر از انگیزه‌های او، اظهارات تاچر قدرت انتشار پولی دولت را پنهان می‌کرد. پس از سه دهه، رهبران سیاسی کشورهای منتشر­کننده‌ی پول، مانند بریتانیا و ایالات متحده هنوز بگونه­ای صحبت می‌کنند که گویی ما، یعنی مالیات­دهندگان، منبع نهایی تأمین مالی مخارج دولت هستیم. بر اساس اظهارات ترزا می، نخست وزیر اسبق بریتانیا، دولت درخت جادویی پول را ندارد و تنها با پول ما دولت مخارج برنامه‌های خود را افزایش داده و پروژه‌های جاه طلبانه را تأمین مالی می­کند.

برای بسیاری، اخذ مالیات جهت تأمین مالی مخارج دولت منطقی است، و سیاست‌مداران از آن آگاهند. آن‌ها همچنین می‌دانند که ما تمایل چندانی به پرداخت مالیات‌ نداریم، لذا سعی می‌کنند با قول و قرار به اقدام کارهای بزرگ، و بدون دستبرد به جیب ما، به آراء ما دست یابند. به­عنوان مثال، دونالد ترامپ کاندید جمهوری­خواه ریاست­جمهوری در کارزار انتخاباتی خود به مردم آمریکا قول داد مخارج احداث دیوار مرزی کشور خود با مکزیک را از جیب مردم مکزیک تأمین مالی کند و دموکرات‌ها اصرار دارند که میلیاردرها و بانک‌های وال استریت هزینه‌ی بسیاری از برنامه‌های جاه طلبانه آن‌ها را پرداخت کنند. پول باید از جایی بیاید، درست است؟ درواقع، ما آن را وارونه می‌یابیم. اما قبل از این‌که به این مطلب بپردازیم، به روش مرسوم گام برداشته تا مقایسه این تفکر وارونه با روش واقعی تأمین مالی مخارج دولت آسان­تر شود.

به‌یاد داشته باشید که در امور مالی خانوار، قبل از این‌که خرج کنید باید پولی به دست آورید. لذا، این ایده که دولت فدرال باید مالیات اخذ کند تا خرج کند، به‌طور شهودی درست است. بر اساس تجربیات خود، می‌دانیم که نمی‌توان با یک جفت کفش جدید از فروشگاه خارج شد و یا خودرویی را از نمایشگاه خارج کرد، مگر این‌که پول آن را از قبل پرداخت کرده باشیم. بر اساس تفکر مرسوم، دولت به دو منبع مالی متکی است: اخذ مالیات و یا استقراض از پس­انداز خانوار. اخذ مالیات راهی است جهت انتقال پول مردم به دولت فدرال. اگر دولت بخواهد بیش از آنچه که از طریق مالیات جمع­آوری کرده خرج کند، باید کسری موجود را با استقراض از پس­اندازکنندگان جبران ‌کند. در هر دو حالت، دولت باید منابع مخارج خود را جمع­آوری کند و به ما این­طور آموزش داده شده که عملیات مالی دولت این­گونه است. ابتدا اخذ مالیات و استقراض، و سپس مخارج دولت. به عبارتی(TAB)s[[8]](#footnote-8) یعنی اخذ مالیات و استقراض قبل از مخارج.

ما این­طور آموزش دیده­ایم که باور کنیم، دولت قبل از این‌که خرج کند، باید "پول" آن را بدست آورد، و همواره با این سوال روبرو بوده­ایم که چگونه دولت مخارج امور مختلف را می‌پردازد؟ ما همواره بر این مقید بوده­ایم که مقامات سیاسی چه منابعی برای مخارج اضافی پیشنهاد می­کنند. حتی مترقی­ترین کاندیداها از پیشنهادات منجر به کسری بودجه نگران بوده، و استقراض تقریباً هرگز یک گزینه‌ی روی میز آن‌ها نبود. و برای این‌که طرح­های پیشنهادی آن‌ها به کسری بودجه منجر نشود، در جستجو و شکار راه حل‌هایی‌هایی برای افزایش درآمد مالیاتی هستند، و معمولاً کسانی را هدف قرار می‌دهند که استطاعت پرداخت مالیات را داشته باشند. برای مثال، سناتور برنی سندرز اصرار بر مالیات روی تراکنش‌های مالی دارد تا هزینه‌های ایجاد کالج‌های دولتی و شهریه‌ی دانشگاه‌ها را تأمین کند، و سناتور الیزابت وارن ادعا می‌کند که 2 درصد مالیات بر داراییِ بالاتر از 50 میلیون دلار افراد، بدهی 95 درصد دانشجویان و همچنین هزینه‌های مهد کودک و کالج رایگان را تأمین خواهد کرد. در هر دو مورد، هدف این است که نشان داده شود مخارج را می‌توان با اخذ مالیات از افراد ثروتمند تأمین کرد.

همان‌طور که در صفحات پیش­رو ملاحظه خواهیم کرد، امکان تأمین مالی اغلب برنامه‌های جدید دولت بدون نیاز به افزایش مالیات وجود دارد. افزایش کسری بودجه را نباید منع کرد. مالیات‌ها بسیار مهم هستند اما دلیلی وجود ندارد که دولت جهت تأمین مالی مخارج همواره مالیات‌ها را افزایش دهد.

در عمل، دولت فدرال جهت تأمین مالی مخارج خود بندرت مالیات اخذ می‌کند. کم بودن مخارج دولتی، یک هنجار و قاعده است و همه ساست­مداران واشنگتن دی سی و همه‌ی رای دهندگان آن را می‌دانند. به همین دلیل است که بسیاری از سیاست‌مداران شِکوه می‌کنند که کنگره قبل از این‌که خیلی دیر شود باید جایگاه مالی دولت را مشخص کند. برای یک بودجه­­ی خوب، در سال 2018 دموکرات‌های مجلس آمریکا به رهبری نانسی پلوسی، بر قانون بودجه­ای "پرداخت از محل دریافت"(PAYGO)[[9]](#footnote-9) پافشاری کردند. با اجرای این قانون، به منظور تأمین مالی مخارج جدید دولت استقراض از نظر فنی محدود می‌شود، و مالیات و استقراض قبل از مخارج، (TAB)S، فقط به مالیات قبل از مخارج، (T)S، تقلیل می‌یابد. با اجرای این سیاست مجریان قانون­ برای پوشش هرگونه مخارج جدید پیشنهادی، با فشار شدید مالیات بر درآمد جدید روبرو می‌شوند.

آیا این استراتژی مناسب است؟ به نظر می‌رسد که رویکردی است مفید برای بودجه­بندی، ولی این رهیافت ریشه در یک نقص مهم در درک و فهم چگونگی مخارج واقعی دولت فدرال دارد. درواقع این رویکرد، همه چیز را وارونه می‌بیند.

## 4.1 منتشرکننده‌ی پول چگونه خرج می‌کند

از آنجا که روش غالب درآمد- مخارج مبتنی بر مدل (TAB)S است، لذا اکثر ما نسخه­ای از آن را به­صورت پیش­فرض در ذهن خود داریم. اگر لحظه­ای را برای چگونگی عملکرد بودجه‌ی فدرال صرف نکرده باشیم، احتمالاً به این نتیجه می­رسیم که دولت برای پرداخت قبوض خود قطعاً به پول ما محتاج است. حتی ممکن است در مورد چکی که در آوریل هر سال به سرویس درآمد داخلی (IRS) [[10]](#footnote-10) بابت مالیات پرداخت می‌کنید، احساس میهن­پرستی داشته و مفتخر باشید که در ساخت بخش کوچکی از مسکن کم درآمدها، پرداخت حقوق زنان و مردان کارمند و حمایت از یارانه­های کشاورزان، سخاوتمندانه مشارکت کرده­اید. البته این چیزی نیست که درواقع اتفاق می‌افتد. اخذ مالیات از ما، در دولت فدرال برای تأمین مالی چیزی نیست. دولت به پول ما نیاز ندارد. ما به پول آن‌ها احتیاج داریم. بنظر می­رسد همه چیز را وارونه کرده­ایم!

وقتی برای اولین بار با این رویکرد آشنا شدم، کمی گارد گرفته و عقب­نشینی کردم. سال 1997 میلادی بود و در میانه‌ی راهِ دوره­ی دکترای اقتصاد بودم که شخصی کتاب کوچکی به نام اقتصاد پول لطیف[[11]](#footnote-11) به تالیف وارن موسلرِ موفق در وال استریت نه‌یک اقتصاددان، با من به اشتراک گذاشت . این کتاب نشان می­داد که در رشته­ی اقتصاد تقریباً همه چیز وارونه است. من آن کتاب را خواندم ولی قانع نشدم.

به زعم موسلر، دولت ابتدا هزینه کرده، و سپس مالیات گرفته و یا استقراض می‌کند. در این توالی، اظهار نظر مارگارت تاچر کاملاً نقض شده و مخارج مقدم بر مالیات و استقراض خواهد بود،.S(TAB)[[12]](#footnote-12) یعنی دولت برای مخارج خود به دنبال اشخاص نیست تا مالیات را اخذ و یا استقراض کند. وارن موسلر چیزهایی را می‌دید که اکثر اقتصاددانان از آن غافل بودند. برای بسیاری از ما، ایده‌های او کاملاً بدیع و مبتکرانه و جدید و نو به نظر می‌رسید، و در متون متعارف اقتصادی مانند ثروت ملل آدام اسمیت، یا کتاب کلاسیک دو جلدی جان مینارد کینز یعنی رساله­ای درباب پول نیز آن‌ها را نمی­توان یافت. انسان شناسان، جامعه شناسان، فلاسفه و ... مدت‌ها پیش به نتیجه­گیری مشابه در مورد ماهیت پول و نقش مالیات دست یافته بوند ولی اقتصاددانان خیر.

موسلر یا پدر تئوری پولی مدرن ابتدا این ایده را در دهه‌ی 1990 میلادی ارائه کرد. هر چند به یاد نمی­آورد که چگونه با این رویکرد آشنا شده. آن چه مسلم است این‌که او سال­ها در بازارهای مالی تجربه کسب کرده بود. او عادت داشت که با بدهی و اعتبار، و خرید و فروش و داد و ستد ابزارهای مالی و مشاهده انتقال وجوه در حساب‌های بانکی خود تأمل کند. و با طرح این سئوال که منبع این همه دلار از کجاست، ناگهان به ذهنش خطور کرد که قبل از این‌که دولت دلاری را از ما کم کند (بدهی)، ابتدا باید آن‌ها را اضافه کند (اعتبار). و به این باور رسید که مخاج دولت مقدم بر مالیات است. در غیر اینصورت، دلاری که برای پرداخت مالیات لازم است از کجا آمده؟ با اين­كه منطق فوق مصون از خطاست، ولی مطمئن بودم که روایت موسلر نمی‌تواند درست باشد. چگونه می‌توانست صحیح باشد؟ این روایت تمام مفاهیمی که در مورد پول، مالیات و مخارج دولت در سر داشتم را تغییر می‌داد. من با اقتصاددانان مشهور جهان در دانشگاه کمبریج دروس اقتصاد را خوانده و هیچ یک از اساتیدم، چنین چیزی نگفته بودند. درواقع همه مدل‌های آموزش آن­جا با نظر مارگارت تاچر که دولت باید قبل از مخارج، مالیات اخذ کند و یا استقراض کند، سازگار بود. آیا واقعاً ممکن بود اقتصاددانان همگی اشتباه کنند؟ باید بیش‌تر کنکاش می‌کردم.

در سال 1998، موسلر را در خانه­اش واقع در فلوریدا، وست پالم بیچ ملاقات کردم و ساعت‌ها برای تبیین نظریه­اش به او گوش ‌دادم. او با اشاره به دلار آمریکا به‌عنوان "یک انحصار آشکار ساده" بحث را آغاز کرد. به زعم وی، تا زمانی که دولت ایالات متحده تنها منبع انتشار دلار است، واقعاً احمقانه است که فکر کنیم عمو سام به دلار ما محتاج است. بدیهی است که منتشرکننده‌ی دلار، تمام دلارهایی مورد نیاز را خواهد داشت. " در آن جلسه موسلر توضیح داد که دولت دلار نمی‌خواهد. " او چیز دیگری می‌خواهد".

" پرسیدم که دولت چه می‌خواهد؟ "می‌خواهد خودش را برای مخارج پیش­رو تدارک ببیند؟"

او پاسخ داد: "مالیات برای جمع­آوری پول نیست. مالیات بخاطر این است که مردم به کار و تولید برای دولت وادار شوند."

سئوال کردم به کار و تولید چه چیزهایی؟" ارتش، سیستم قضایی، پارک‌های عمومی، بیمارستان، جاده، پل و ..."

او گفت برای این‌که مردم همه این کارها را انجام دهند، دولت مالیات­، شهریه، جریمه ‌یا سایر تعهدات را وضع و اخذ می‌کند. مالیات وجود دارد برای این‌که تقاضا برای پول دولت وجود داشته باشد. قبل از این‌که کسی مالیات بپردازد، باید کاری انجام دهد تا پول دولت را بدست آورد.

واقعاً سر گیجه گرفتم. او سپس داستانی را برایم تعریف کرد.

موسلر ملک ساحلی زیبا با استخر، و تمام تجملات زندگی که هر کسی آرزوی داشتن و لذت بردن از آن‌ها را دارد، در تملک داشت و با خانواده­ای با دو فرزند خردسال در آن زندگی می‌کرد. برای تشریح نظریه‌ی خود، داستانی را برایم روایت کرد. او به زمانی اشاره می‌کند که به فرزندان خود گفت به کمک و مشارکت آن‌ها در تمیز نگه داشتن و قابل سکونت بودن منزل نیاز دارد. از آن‌ها خواست چمن باغچه چیده شود، تخت‌ها مرتب، ظروف تمیز، و خودروها شسته شوند و غیره. و برای پاداش خدمات آن‌ها، او پیشنهاد کرد تا بهاء کارشان را بپردازد. سه کارت ویزیت برای مرتب کردن رختخواب‌ها، پنج عدد برای تمیز کردن ظروف، ده عدد برای شستن خودرو و بیست و پنج عدد برای رسیدگی به کارهای حیاط منزل. روزها گذشت و خانه آرام آرام و به‌طور فزاینده غیرقابل سکونت شد. چمن‌ها تا بالای زانو بلند شدند. ظروف‌ در سینک ظرفشویی انباشته شد، و خودروها با نسیم ساحلی از ماسه و نمک اقیانوس پوشیده شد. موسلر از بچه‌ها پرسید. "چرا هیچ­ کاری نمی­کنید؟" من به شما گفته بودم که برای انجام امور، برخی از کارت‌های خود را به شما خواهم داد. بچه‌ها با صدای بلند گفتند: "D-a-a-a-a-ad". " چرا برای کارت‌های شما باید کار کنیم؟ آن‌ها هیچ ارزشی ندارند.

در آن زمان بود که به موسلر همانند عیسی، الهام شد. بچه‌ها هیچ کار روزمره­ای را انجام نداده بودند و به کارت‌های او نیاز نداشتند! بنابراین، او به بچه‌ها گفت که هیچ نیازی به مشارکت آن‌ها در تکالیف منزل ندارد، و تنها کاری که آن‌ها باید انجام دهند، پرداخت سی کارت ویزیت در هر ماه است. عدم پرداخت منجر به از دست دادن امتیازات می­شود، و لذا دیگر خبری از تلویزیون نخواهد بود، استفاده از استخر یا سفر به مرکز خرید ممکن نیست و ... . درواقع موسلر با نبوغ خود، مالیاتی وضع کرده بود که فقط با کارت ویزیت خود (پول) قابل پرداخت بود. اکنون کارت‌ها ارزش پیدا کردند.

در عرض چند ساعت، بچه‌ها سراسیمه به اطراف ‌دویدند و اطاق خواب خود، آشپزخانه و حیاط و خودرو را مرتب و تمیز کردند. چیزی که زمانی کارت ویزیت مستطیلی شکلی محسوب می‌شد، به‌طور ناگهانی به‌عنوان یک نشانه و توکن ارزش­مند پذیرفته شد. ولی چرا؟ موسلر چطور بچه‌ها را وادار کرد که آن همه کار را بدون اجبار انجام دهند؟ به سادگی. او بچه‌ها را در موقعیتی قرار داد که به آن کارت‌های مستطیل شکلِ ارزشمند ( یعنی پول) نیاز داشته باشند و از مشکلات در امان بمانند. و با انجام هر کاری چند کارت ویزیت دریافت می‌کردند، و در پایان ماه، کارت‌ها را به پدر خود باز می‌گرداندند. همان‌طور که موسلر توضیح داد، او درواقع به جمع­آوری کارت‌های خود از فرزندانش نیاز نداشت. "او سئوال کرد که از کارت­های ویزیت خود چه می‌خواهد؟" او آنچه را که از این معامله می‌خواست به دست آورده بود - یک خانه مرتب! پس چرا او با دردسر و زحمت کارت‌ها را از فرزندان خود به‌عنوان مالیات بازپس می‌گیرد؟ چرا آن کارتها را به فرزندان خود هدیه نداد؟ دلیل آن ساده است. موسلر کارت‌ها را جمع­آوری کرد تا بچه‌ها در ماه آینده با کار و کوشش دوباره آن‌ها را به دست آورند. او یک سیستم تأمین عادلانه ابداع کرده بود! عادلانه در اینجا یعنی به­طور پیوسته و مداوم تکرار شونده.

موسلر از این روایت برای نشان دادن برخی اصول اولیه استفاده می‌کند که ناشران پول­های مسلط چگونه خود را تأمین مالی می‌کنند. مالیات جهت تقاضا برای پول دولتی اخذ می‌شود. دولت می‌تواند پول را بر حسب واحد شمارش منحصر به فرد خود مانند - یک دلار، یک ین، یک پوند، یک پزو، – تعریف کند و سپس به کاغذ بدون قیمت خود، بر حسب الزامات مالیاتی و یا سایر تعهدات ارزش دهد. همان‌طور که موسلر به شوخی می‌گوید، "مالیات زباله‌ها را به پول تبدیل می‌کند." در پایانِ روز، دولتِ منتشرکننده‌ی پول، چیزی واقعی یعنی کار و تلاش، و تولید کالاها و خدمات را می‌خواهد، نه پول را. مالیات پولی نیست که دولت می‌خواهد. دولت آن را از قبل دارد. دولت زمان ما را می‌خواهد تا با تولید کالاها و خدمات برای کشور، مالیات و یا سایر تعهدات پرداخت شود. مطلب فوق را نمی‌توان در کتاب­های دانشگاهی یافت. در این کتابها ترجیح داده می‌شود تا داستان ظاهری ابداع پول و غلبه بر ناکارآمدی‌های مبادله‌ی تهاتری کالا با کالا و تجارت بدون استفاده از پول به رشته‌ی تحریر درآید و روایت شود که پول تنها ابزار مناسبی است که به صورت ارگانیک تجارت را سهل­تر و کارآمدتر می‌سازد. هرچند دانش‌جویان اقتصاد می‌دانند که قبلاً مبادله­ی کالاها تهاتری و به صورت طبیعی همه‌جانبه بوده، اما محققان باستان شواهد اندکی یافته­اند که جوامع حول مبادله پایاپای و تهاتری سازماندهی شده باشند.

تئوری پولی مدرن روایت مبادله‌ی تهاتری غیرتاریخی را رد می‌کند، و در عوض یک الگوی بسیط و گسترده‌ معروف به چارتالیسم[[13]](#footnote-13) را ترسیم می‌کند ‌که نشان ‌دهد مالیات وسیله­ای بوده تا فرمانروایان باستان و دولت-ملت‌های اولیه اجازه معرفی پول‌های خود را داشته باشند، و سپس آن پول به­عنوان وسیله‌ی مبادله و داد و ستد بین افراد پذیرفته شود. در آغاز، بدهی مالیاتی، کار با حقوق بر حسب واحد پول دولتی را ایجاد می‌کرد. سپس دولت یا سایر مقامات پولی، مالیات را خرج کرده و به مردم امکان دسترسی به توکن‌های مورد نیاز را داده تا مردم تعهدات خود را در قبال دولت تسویه کنند. بدیهی است که هیچ کس نمی‌تواند مالیات خود را قبل از انتشار و عرضه‌ی پول توسط دولت پرداخت کند. به­عنوان یک نکته‌ی منطقی و ساده، موسلر توضیح داد که اکثر ما ترتیب­بندی را وارونه کرده و اشتباه می‌کنیم. مالیات­دهندگان، دولت را تأمین مالی نمی‌کنند؛ این دولت است که مالیات­دهندگان را تأمین می‌کند.

این توضیح از نظر تئوری برای من قابل قبول بود و متعاقب آن، به دولت به‌عنوان انحصارگر پول نگاه کردم. استدلال موسلر مرا به‌خاطرات دوران کودکی­ام و بازی مونوپولی بازگرداند. همان طور که به قوانین بازی فکر می‌کردم، تشابهات توضیحات موسلر و بازی مونوپولی را به وضوح ملاحظه می‌کردم. بازی را نمی‌توان آغاز کرد مگر آن که شخصی کنترل پول را ابتدا در دست بگیرد. بازیکنان با شروع بازی هرگز تسویه حساب نمی‌کنند. زیرا هنوز پولی ندارند. قبل از این‌که کسی بتواند پولی دریافت کند، باید پول توزیع شود. پس از تقسیم و توزیع اولیه، بازیکنان در اطراف تخته نشسته و با حرکت خود ملک می‌خرند، اجاره می‌دهند، زندانی می‌شوند، و یا با کشیدن کارتی 50 دلار مالیات به IRS پرداخت می‌کنند. هنگامی که بازیکنی تخته را یکبار دور زند، 200 دلار از شخصی که پول را کنترل می‌کند دریافت خواهد کرد. از آنجا که بازیکنان صرفاً کاربران پول هستند، ممکن است بی­پول و ورشکسته شوند. هرچند منتشر­کننده‌ی پول هرگز بی­پول نمی‌شود. درواقع، بر حسب قوانین رسمی بازی "بانک هرگز ورشکست نمی‌شود." اگر بانک بی­پول شود، بانکدار ممکن است پول بیش‌تر مورد نیاز را با نوشتن بر روی هر کاغذی مجدداً منتشر کند.

هنگامی که فرزندان خود را به اداره چاپ و حکاکی ایالات متحده در واشنگتن دی سی بردم، به این فکر می‌کردم که پول چگونه با چاپ بر روی کاغذ تولید می‌شود. شما را اکیداً به دیدن آن و با چشمانی باز توصیه می‌کنم. می‌توانید زمان گردش و سفر با تور را در وب سایت دولتی www.moneyfactory.gov رزرو کنید. انحصار عملیات حک و چاپ پول بسیار پیچیده­تر از نوشتن بر روی یک کاغذ معمولی است. یکی از اولین چیزهایی که نظر مرا جلب کرد، تابلو نئون عظیمی بود که در قسمت بالای تجهیزات حکاکی آویزان شده بود. بر روی تابلو نوشته شده بود: "ما به روش قدیمی پول می‌سازیم، ما آن را چاپ می‌کنیم." همه می‌خواستند از آن تابلو عکس بگیرند، اما عکسبرداری مجاز نبود. همه از دیدن انبوهی از بندهای کاغذی 10 دلاری، 20 دلاری و 100 دلاریِ برش نخورده، به دور ماشین‌های چاپ شگفت زده شده بودند. یکی گفت به چه چیزی فکر می‌کنید! اما کاش می‌توانستم به آن فکر کنیم. افسوس. برای اجتناب از لباس‌های نارنجی رنگ باید اداره‌ی ضرب و چاپ پول ایالات متحده را ترک می‌کردیم.

این اسکناس‌ها فقط بخشی از عرضه‌ی پول ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. بخشی دیگر سکه‌هایی است که در کوزه‌های سنگ تراشی قدیمی پر از سکه و نیکل قفسه‌های مادربزرگ مان مشاهده می‌شد. دولت پول را به شکل سکه نیز منتشر می‌کند. همانند فدرال رزرو که تنها مرجع صادر کننده پول برای تمام ایالات است، ضرابخانه ایالات متحده نیز تنها تولیدکننده­ی سکه قانونی است.

فدرال رزرو دلارهای دیجیتال که همان ذخائر بانکی[[14]](#footnote-14) است را نیز منتشر می‌کند. ذخائر بانکی منحصراً با ضربه کلیدی بر روی رایانه­های عامل مالی دولت، یا همان فدرال رزرو، کنترل و ایجاد می‌شوند. هنگامی که بانک‌های وال استریت برای نجات از بحران مالی 2008 محتاج تریلیون‌ها دلار پول بودند، فدرال رزرو بدون هیچ زحمتی موجودیت آن‌ها را با استفاده از چیزی شبیه‌ یک صفحه کلید در فدرال رزرو نیویورک احیا کرد.

به نظر می­رسد که دولت، اسکناس­هایش را از دستگاه‌های چاپ و سکه‌هایش را از ماشین‌های ضرب، برای پرداخت قبوض خود حاصل می‌کند. اما اسکناس‌ها و سکه‌های فدرال رزرو اغلب برای راحتی ما چاپ و ضرب می­شوند. برای دولت فدرال، بسیار عوامانه است که برای تأمین مالی هواپیماهای جنگی سفارشی، حجم عظیمی از پول فیزیکی را به شرکت بوینگ منتقل کند. این روش عملی نیست. به جای تسلیم انبوهی از پول نقد، مانند بازی مونوپولی، دولت فدرال پرداخت‌هایش را به روش امتیازی تسویه می‌کند، و به جای نوشتن امتیازات بر روی کارت، پرداخت‌هایش توسط فردی در فدرال رزرو و تایپ ارقام در صفحه کلیدی انجام می‌شود. اجازه دهید بیش‌تر توضیح دهیم.

با هزینه‌های نظامی شروع می‌کنیم. در سال 2019، مجلس نمایندگان و سنا قانونی را تصویب کردند که به موجب آن بودجه نظامی به 716 میلیارد دلار افزایش یافت، که80 میلیارد دلار بیش از مصوبه­ی کنگره در سال مالی 2018 بود. هیچ بحثی در مورد نحوه­ی پرداخت مخارج نشد. هیچ کسی نپرسید که 80 میلیارد دلار اضافی از کجا تأمین مالی می‌شود. قانون‌گذاران مالیات را افزایش ندادند و80 میلیارد دلار اضافی را از پس­اندازکنندگان قرض نکردند. کنگره به دلیل قدرت ویژه­ای که بر دلار آمریکا داشت، دولت را متعهد به مخارجی کرده بود که پول آن را نداشت. هنگامی­که کنگره مجوز مخارج را صادر می‌کند، نماینده‌های وزارت دفاع و ... اجازه انعقاد قرارداد با شرکت‌هایی مانند بوئینگ، لاکهید مارتین و غیره را کسب می‌کنند. برای تأمین جنگنده‌های F-35، خزانه­داری ایالات متحده به بانک خود، فدرال رزرو دستور می‌دهد تا پرداخت را از طرف خود انجام دهد. فدرال رزرو این کار را با علامت­گذاری حساب بانکی لاکهید انجام می‌دهد. کنگره نیازی به‌یافتن پول جهت تأمین مالی این مخارج را ندارد. کنگره به آراء مردم احتیاج دارد! پس از کسب مجوز هزینه‌ها، مابقی فقط عملیات حسابداری است. با صدور چک‌ها، فدرال رزرو حساب آن‌ها را با دلارهای دیجیتالی، که به‌عنوان ذخایر بانکی شناخته می‌شود، تسویه می‌کند. به همین دلیل است که گاهی اوقات تئوری پولی مدرن، فدرال رزرو را به­عنوان نگهبان امتیازات دلاری توصیف می‌کند. امتیازات به اتمام نمی‌رسند.

تا به حال فکر کرده­اید که امتیازات بازی بسکتبال یا فوتبال از کجا می‌آیند؟ درواقع این اعداد از جایی نمی‌آیند! آن‌ها فقط توسط داور ایجاد شده و توسط متصدی ثبت امتیازها نگهداری می‌شوند. در بازی بسکتبال، پرتاب از پشت خطِ سه امتیازی به درون سبد، یعنی افزودن سه امتیاز به مجموع امتیازات تیم. آیا داور و متصدی ثبت امتیاز، این سه امتیاز را از درون سبد برمی‌دارند؟ البته که این­طور نیست! درواقع داور مسابقه هیچ امتیازی ندارد. برای ثبت ضربه‌ی سه امتیازی، داور مسابقه تنها مجوز ثبت عدد بزرگتر بر روی تابلوی امتیازات را صادر می­کند، و متصدی ثبت امتیاز آن را ثبت می‌کند. اکنون فرض کنید به کمک دوربین­ها بازی بازبینی شود و داوران تشخیص دهند که در هنگام پرتاب سه امتیازی، زمان بازی به اتمام رسیده بود. به راحتی هر سه امتیاز کم می‌شود. توجه داشته باشید که در میدان مسابقات چیزی پس گرفته نمی‌شود و تنها امتیازات افزایش و کاهش می‌یابند. به همین روش، دولت فدرال، در هنگام مخارج و اخذ مالیات، دلارها را در اقتصاد اضافه و کم می‌کند. هنگامی که عمو سام خرج می‌کند دلاری را از دست نمی‌دهد، و وقتی مالیات می‌گیرد دلاری را دریافت نمی‌کند. به همین دلیل است که بن برنانکه، رئیس سابق فدرال رزرو، این ادعا را رد کرد که در بحران مالی سال 2008، دلار مالیات‌دهندگان بانک‌ها را نجات داد. او توضیح داد: "بانک‌ها در فدرال رزرو حساب دارند و از کامپیوتر برای این حساب‌ها استفاده می‌کنند" مالیات­دهندگان، وات استریت را نجات نمی­دهد، متصدی ثبت امتیازها این کار را می­کند.

نظرات برنانکه ما را به‌یاد برنامه‌ی محبوب تلویزیونی "به هر حال خط کیست؟[[15]](#footnote-15)" می‌اندازد. درو کری مجری برنامه، هر قسمت را با این جمله معرفی کرد: "نمایشی که در آن همه چیز ساخته و پرداخته شده و امتیازها مهم نیستند". این برنامه‌ی کمدی صامت بود و لذا همه چیز واقعاً ساخته و پرداخته شده بود. در طول نمایش، بواسطه‌ی این‌که حضار و او، تا چه حد توسط دیگر بازیگران کمدی سرگرم شده بودند، امتیازات خیالی توسط کری اعطا می‌شد. هیچ کسی نمی‌توانست با امتیازات کاری کند، و لذا اصلاً مهم نبودند. هرچند امتیازات دولت مهم هستند.

برای یک چیز، من و شما برای پرداخت مالیات خود به دلار نیاز داریم. و چون مالیات، همانند مرگ یک واقعیت اجتناب­ناپذیر زندگی است، پول جایگاه اصلی خود را در زندگی اقتصادی ما پیدا می‌کند. زمانی که پول دارای پشتوانه مالیاتی می‌شود و دولت آن را به‌عنوان مالیات می‌پذیرد، معمولاً به واحد استاندارد تبدیل شده و بر مبنای آن، هر چیز دیگری قیمت پیدا می‌کند. وارد هر رستوران یا مرکز خریدی شوید، فروشنده­ای را خواهید یافت که در تلاش برای کسب دلار است. وارد دادگاه می‌شوید، قاضی رای خود را جهت خسارات وارده بر مبنای دلار صادر می‌کند. پرداخت ثبت سفارش پیتزا در کامپیوتر شخصی، با دلار صورت می‌گیرد. ما به دلار نیاز داریم و تنها از جایی می‌توان آن را تهیه کرد که منتشر می‌شود. پیتزا فروشی‌ها و فروشگاه‌های بزرگ نیز به دلار نیاز دارند. زیرا، در نهایت، آن‌ها نیز باید مالیات بپردازند. حتی دولت‌های ایالتی و محلی نیز به دلار محتاجند، زیرا حقوق معلمان، قضات، آتش نشانان، و افسران پلیس و ... با دلار پرداخت می­شود، و همگی انتظار دارند خدماتشان را با دلار دریافت کنند. فقط متصدی ثبت امتیازات و یا عمو سام به دلار نیاز ندارد. وقتی عمو سام از ما مالیات می‌گیرد، درواقع مقداری از دلار ما را کم می‌کند و هیچ دلاری را دریافت نمی‌کند.

واقعاً تکان دهنده است. می­دانم. این اولین گام کوپرنیکی ماست. به همین دلیل است که روزنامه نگار فایننشال تایمز تئوری پولی مدرن را به­عنوان یک نقشه‌ی خودبرجسته[[16]](#footnote-16) توصیف می‌کند. شما می‌دانید، یکی از آن تصاویر دو بعدی تقریباً ناپیداست، تا این‌که در مسیر خاصی، با نگاه کردن و خیره شدن از زاویه­ای خاص، ناگهان تصویر پشتی نمایان می‌شود و متعاقب آن تصویر سه بعدی پیچیده­ای از یک بیابان نقاشی شده و یا یک کوسه‌ی سفید رنگ بزرگ ظاهر می‌شود. زمانی­که بر توانایی مخارج دولت خیره می­شوید، با تمرکز متوجه می­شوید که مخارج دولت بر محور اخذ دلار از مالیات­دهندگان نمی‌چرخد، و پارادایم مالی کلاً تغییر می‌کند و وقتی آن را دریافت کردی، هرگز مسائل را به همان صورت قبل نخواهی دید.

## 5.1 چرا برای اخذ ماليات و استقراض زحمت می‌کشید؟

اگر دولت فدرال دلارهای مورد نیاز خود را منتشر می­کند، پس چرا برای گرفتن اخذ مالیات و یا استقراض این همه زحمت می‌کشد؟ چرا کل مالیات‌ها را حذف نمی‌کند؟ بدون شک مردم خوشحال خواهند شد! و اگر راه ساده­تری وجود داشته باشد، چرا استقراض می‌کند؟ با عدم استقراض، بدهی ملی محو می­شود. پس چرا دولت بدون اخذ مالیات و استقراض برای حل مشکلات جامعه، مخارجش را افزایش نمی­دهد؟ این سوالات زمانی منطقی است که دولت‌ برای تأمین مخارج خود به مالیات و استقراض متکی نبوده و از حق ویژه­ی خود جهت نشر پول استفاده کند.

در سال 2018، جوان سیزده ساله‌ای به نام امی از بریستول انگلستان، با میزبان پادکست محبوبی به نام پول سیاره[[17]](#footnote-17) تماس گرفت و پیشنهاد کرد که چون دولت پول را چاپ می‌کند، به جای این‌که پول را به بانک بدهد و قیمت­ها را افزایش دهد، مستقیماً پول را برای خدمات عمومی استفاده کند. این‌که خیلی ساده‌تر است. و به­طورکلی، واقعاً خوب است، زیرا مشکلات زیاد است و مالیات کافی برای تمام مدارس و بیمارستان‌ها و ... وجود ندارد. پس من فکر کردم شاید این راه بهتری باشد. ممنون که گوش دادید. آره متشکرم. خداحافظ.

امی کودک معصوم، مشکلاتی را می‌دید که باید حل می‌شد. بودجه‌ی ناکافی مدارس و خدمات بهداشت عمومی، ناامیدانه به سرمایه­گذاری عمومی بیش‌تری نیاز داشت. او همچنین شاهد چاپ دیجیتالی 435 میلیارد پوند به‌عنوان بخشی از برنامه­ی تسهیل کمّی بانک انگلستان در زمان بحران مالی بود. برای امی، راه حل ساده و آشکار این بود که دولت مالیات را فراموش کند و پول را برای مردم چاپ کند!

مجریان پادکست مجذوب با طرح سئوالی با من تماس گرفتند: اگر دولت پول خلق می‌کند، پس، مالیات برای چیست؟ چرا دولت برای تأمین مخارجش به مالیات متکی است؟

به افرادی که در پادکست پولِ سیاره حضور داشتند، حداقل چهار دلیل مهم اخذ مالیات را در تئوری پولی مدرن ارائه کردم. به اولین مورد قبلاً اشاره شده. مالیات، دولت‌ را بدون استفاده از نیروی قاهره، قادر می‌سازد تا خود را تأمین مالی کند. اگر دولت بریتانیا مردم خود را مجبور نکند تا تعهدات مالیاتی خود را با پوند انگلیس تسویه کنند، آنگاه قدرت و توانایی اختیارات مالی دولت به سرعت تقلیل می‌یابد، و افراد کم‌تری کسب درآمد می‌کنند، و زحمت دولت برای یافتن معلمان، پرستاران و کارگزاران دولتی که حاضرند در ازای دریافت پوند، کالا و خدمات را تولید کنند، سخت‌تر و سخت­تر خواهد شد.

امی به دومین دلیل مهم اخذ مالیات یعنی تورم نیز اشاره می‌کند. اگر دولت همان‌طور که امی پیشنهاد می­کرد، صرفاً مخارج جدید را تأمین مالی ‌کند و پوند منتشر­شده­ی حاصل از مخارج جدید را از مردم به صورت مالیات اخذ نکند، تورم قطعی است. همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، چاپ پول فی­نفسه مهم نیست، بلکه نوع مخارج جدید حاصل از چاپ آن پول مهم است. با افزایش مخارج مراقبت‌های بهداشتی و آموزش دولتی، شاید دولت مجبور شود برخی دیگر از مخارج خود را جهت جلوگیری از افزایش قیمت­ها کاهش دهد. راه‌کار دیگر، هماهنگی مخارج دولت با مالیات‌هاست، به­گونه‌ای که برای مخارج اضافی دولت، افراد ناگزیر شوند مالیات بپردازند. فشار تورمی را می‌توان از طریق تعادل ظرفیت­های مولد واقعی اقتصاد مدیریت کرد. بیش از هر مکتب اقتصادی، تئوری پولی مدرن بر اهمیت تصمیم­گیری در مورد این‌که چه زمانی افزایش مالیات باید همراه با مخارج جدید باشد، و چه مالیات‌هایی برای مهار فشارهای تورمی مؤثرترند تاکید دارد. افزایش مالیات­های غیرضروری، محرک‌های مالی را تضعیف، و کشور را در برابر فشار تورمی آسیب­پذیر می‌کند. این نکات را به دقت در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

سوم این‌که، مالیات‌ها ابزار قدرتمندی برای توزیع مجدد ثروت و درآمد است. کاهش مالیات مصوب در دسامبر 2017 توسط جمهوری­خواهان، شکاف بین فقرا و ثروتمندان را بیش‌تر کرده، و منافع بادآورده‌ای را برای شرکت‌های بزرگ و افراد ثروتمند جامعه به ارمغان ‌آورد. امروزه، نابرابری درآمد و ثروت در ایالات متحده بیش از هر زمان دیگری است. حدود نیمی از درآمد جدید به یک درصد بالای جامعه تعلق می­گیرد، و ثروتِ تنها سه خانوار آمریکایی بیش از 50 درصد طبقه‌ی پایین درآمدی است، و این توزیع نابرابر درآمد و ثروت، مشکلات اجتماعی و اقتصادی عدیده‌ای را ایجاد کرده. در این کشور توزیع درآمد به شدت نابرابر است، و بیش‌تر درآمد متعلق به قشری است که بیش‌تر درآمد خود را پس­انداز می‌کند و نه خرج، و لذا حفظ اقتصادی توانمند و قوی بسیار سخت است. سرمایه­داری بر اساس فروش بقا دارد، و توزیع معقول درآمد باعث می­شود تا کسب و کارها به‌اندازه­ی کافی مشتری داشته و سودآور باشند، و زمینه‌ی تقاضا برای نیروی کار و اشتغال کافی برای حفظ اقتصاد سالم فراهم شود. همان‌طور که کاهش مالیات بر تشدید نابرابری‌ها می‌افزاید، دولت از اختیارات مالیاتی خود برای معکوس کردن این روند خطرناک می­تواند بخوبی استفاده کند. شدت عمل، بستن روزنه‌ها، افزایش نرخ‌ها، و ایجاد اشکال جدید مالیاتی، همگی اهرم‌های مهمی هستند که امکان دستیابی دولت به توزیع پایدارتر درآمد و ثروت را فراهم سازند. بنابراین، تئوری پولی مدرن مالیات‌ها را وسیله‌ای برای کمک به خروج از رکود و ابزاری برای کاهش نابرابری درآمد و ثروت می‌داند. تمرکز مفرط بر ثروتِ افراد، اثرات مخربی بر سیاست و روند دموکراسی دارد.

و بالاخره چهارم این‌که، دولت‌ از مالیات‌ برای تشویق یا تقبیح برخی رفتارهای انسانی استفاده می‌کند. برای بهبود سلامت عمومی، مبارزه با تغییرات آب و هوا، و یا ممانعت از خطرات سفته­بازی در بازارهای مالی، دولت ممکن است بر سیگار، کربن و یا تراکنش‌های مالی مالیات وضع کند. اقتصاددانان، اغلب این موارد را مالیات بر گناه می­گویند، زیرا از آن‌ها برای جلوگیری از مشارکت در فعالیت‌های مضر استفاده می‌شود. در تئوری پولی مدرن هدف مالیات بر گناه جلوگیری از رفتارهای نامطلوب، مانند سیگار کشیدن، آلودگی آب و هوا و سفته­بازی بیش از حد است، و نه جمع­آوری پول دولتِ منتشر­کننده‌ی آن. درواقع، هر چه مالیات در جلوگیری از این رفتارها مؤثرتر باشد، درآمد مالیاتی دولت بیش‌تر کاهش می‌یابد، زیرا مالیات تنها در صورتی دریافت می‌شود که رفتار ناشایست تداوم داشته باشد. اگر مالیات کربن تمامی دی اکسید کربن منتشره را از بین ببرد، هیچ عایدی برای دولت نخواهد داشت. هرچند این نوع مالیات، دولت را به هدف واقعی خود رسانده. بالعکس، از مالیات برای تشویق برخی رفتارها نیز استفاده می‌شود. به­عنوان مثال دولت ممکن است برای تشویق مردم به خرید وسایل برقی کارا و یا وسایل نقلیه‌ی برقی، مالیات را به برخی کالاها و وسائل وضع و تخفیف‌های مالیاتی را برای برخی دیگر در نظر بگیرد.

بر این اساس، مالیات ابزار سیاستی و ضروری و لازم الاجرا است، و صرفاً به این دلیل که دولت جهت تأمین مخارج خود قادر است پول منتشر کند، اخذ مالیاتی فراموش نمی‌شود. اکثر دولت‌ها، از جمله آمریکا، مخارجشان بیش از مالیات است و این کار را سال به سال بدون ایجاد مشکل تورم انجام می‌دهند. درواقع، اقتصادهای بزرگ جهان، به­طور فعال بدنبال نرخ تورم بالاترند. بنابراین، چرا بدون نگرانی از افزایش مالیات، مخارج خود را افزایش ندهند؟ و اگر امکان انتشار پول توسط دولت وجود داشته باشد، دلیل استقراض چیست؟ در ادامه به این سوالات پاسخ خواهیم داد.

## 6.1 نقش استقراض در تئوری پولی مدرن

تا قبل از این‌که فکر خود را از مدل مالیات و استقراض قبل از مخارج(TAB)S، به مخارج قبل از مالیات و استقراضS(TAB) تغییر دهم، نمی‌دانستم که مالیات و اسقراض واقعاً در خصوص چیست. چرخش سوئیچ ذهنی در ابتدا آسان نبود، و من نیز در برابر ترتیب­گذاری موسلر مقاومت کرده و حس خوبی نداشتم. اما به­عنوان یک اقتصاددان حرفه‌ای، تلاش کردم تا این ترتیب­بندی را بدرستی درک کنم، و به روش­های متعارف در کتاب‌های درسی که مالیات‌دهنده در مرکز سیستم پولی قرار دارد توجه نکنم.

روزهای بسیاری را صرف تحقیق در مورد ریزه­کاری و پیچیدگی‌های مسایل مالی دولت صرف کردم. اسناد رسمی فدرال رزرو و خزانه­داری ایالات متحده را بررسی کردم، کتاب‌ها و مقالات بی شماری را در خصوص عملیات پولی مطالعه کردم و با بسیاری از مقامات پولی و دولتی به گفتگو نشستم. پس از آن، شروع به نوشتن کردم و افکارم را حول و حوش یک سئوال سازماندهی کردم: آیا مالیات و اوراق قرضه برای تأمین مالی مخارج دولتی است؟ تمام مطالعات گذشته‌ی من نشان می‌داد که این سئوال بیهوده است. هر کسی می‌داند که هدف از اخذ مالیات و انتشار اوراق قرضه تأمین مالی مخارج دولت است. لذا تصمیم گرفتم تا ذهن خود را باز کنم. وقتی شروع به نوشتن کردم، براستی نمی‌دانستم به چه نتیجه‌ای خواهم رسید. در سال 1998، پیش­نویس اولیه‌ی مقاله، و دو سال بعد نسخه کامل‌تر آن را منتشر کردم. پاسخ به سوال فوق، "خیر" بود.

درک مکانیسم آن به این سادگی نیست. درواقع، باز کردن گره کور و تفکیک عملیات پولی دولت در زمانی گسسته غیرممکن است. در هر روز، به معنای واقعی کلمه، میلیون‌ها قطعه‌ی متحرک وجود دارد. در طی سال، فدرال رزرو تریلیون‌ها دلار در خزانه­داری ایالات متحده نگهداری می‌کند. هر ماه، میلیون‌ها خانوار و صاحبان کسب و کار برای عمو سام چک می‌کشند، و این پرداخت‌ها بین بانک‌های تجاری و فدرال رزرو تسویه می‌شود. خزانه­داری، فدرال رزرو، و دلالان اولیه در مورد زمان حراج اوراق خزانه، زمان سررسید و مقدار هر مزایده هماهنگ می‌شوند. همه چیز شبیه‌ یک رقص باله است. حرکت دائمی کلید­های رایانه‌ها، پرداخت‌های مالیات و استقراض را با هزینه‌های فدرال تسویه می‌کنند. به ظاهر دولت در حال جمع آوری دلار از مالیات­دهندگان و خریداران اوراق قرضه است، زیرا برای مخارج خود به دلار نیاز دارد. از این منظر، هدف از اخذ مالیات و انتشار اوراق قرضه تأمین مالی مخارج دولت است. این همان چیزی است که مارگارت تاچر به آن اشاره می‌کند، یعنی نگاه از لنز خانوار. تئوری پولی مدرن به آنچه در حال وقوع است از لنز منتشرکننده‌ی پول نگاه می‌کند. دولت به پول ما احتیاج ندارد. درست همانند این استدلال که اخذ مالیات، جذب پول دولت برای دولت نیست. و هدف از حراج اوراق خزانه­داری، یعنی استقراض، تهیه‌ی دلار برای عمو سام نیست.

پس چرا دولت قرض می‌کند؟ پاسخ این است، دولت قرض نمی‌کند. دولت به مردم این امکان را می‌دهد تا نوع دیگری از پول که به آن بهره تعلق می‌گیرد را انتخاب کنند. به عبارت دیگر، اوراق خزانه‌داری همان دلارهای بهره­زاست. برای خرید برخی از آن دلارهای بهره­زا از دولت، ابتدا به پول دولت نیاز داریم. ممکن است اولی را «دلار زرد» و دومی را «دلار سبز» بنامیم. وقتی دولت بیش از آن که از ما مالیات بگیرد خرج کند، می‌گوییم دولت کسری مالی داشته و این کسری، عرضه دلار سبز را افزایش می‌دهد. بیش از یکصد سال، دولت ایالات متحده به میزان کسری بودجه‌ی خود اوراق خزانه­داری ­می­فروخت. بنابراین، دولت با 5 تریلیون دلار مخارج، و 4 تریلیون دلار اخذ مالیات، ‌یک تریلیون دلار اوراق خزانه­داری می‌فروخت. استقراض دولت یعنی تبدیل دلارهای سبز مردم با دلارهای زردی که به آن بهره تعلق می­گرفت.

تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که چرا نگاه ما به استقراض دولت از طریق لنز خانوار اشتباه است. اگر من و شما برای خرید خانه و خودرو بخواهیم قرض کنیم، وارد بانک نمی‌شویم، مشتی پول نقد را به صندوق­دار تحویل نمی‌دهیم و سپس از او نمی‌خواهیم که آن پول را برای خرید خانه و خودرو به ما قرض دهد. این‌که چرا ما پول را قرض می‌کنیم، این است که ما آن پول را نداریم. اما برخلاف خانوار، دولت ابتدا خرج می‌کند. دلارها را عرضه می‌کند تا برای خرید اوراق قرضه­ی دولتی توسط خانوار استفاده شوند. همان‌طور که در فصل 3 خواهیم دید، دولت این کار را برای حمایت از نرخ‌های بهره انجام می‌دهد و نه تأمین مالی مخارج خود.

## 7.1 ماندن در محدوده زمانی

با تمیز کاربر پول از منتشر­کننده‌ی آن، براحتی می‌توان از طریق لنز جدید، شکست بسیاری از گفتمان‌های سیاسی را تشخیص داد. فارغ از قیودی که در زمان استاندارد طلا ما را محدود می‌کرد، اکنون ایالات متحده از انعطاف­پذیری عملیات بودجه­ریزی برخوردار است. البته نه مانند یک خانواده، بلکه مانند دولتِ با خدمات واقعی به مردم خود.

برای رسیدن به این هدف، باید اظهارات مارگارت تاچر را فراموش کنیم. یعنی افسانه­ی بی­پول بودن دولت و در نهایت تهیه‌ی آن از مالیات­دهندگان را باطل کنیم. تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که این ایده دقیقاً وارونه است. در اصطلاح مالی مدرن، همان‌طور که پرزیدنت اوباما یک بار ادعا کرد، دولت استطاعت خرید هر چیز فروشی را بر حسب دلار دارد، و هرگز بی­پول نمی‌شود.

آیا این به این معناست که برای دولت هیچ محدودیتی وجود ندارد؟ آیا می‌توان راه رفاه و کامیابی خود را براحتی با چاپ پول هموار کنیم؟ قطعا نه! تئوری پولی مدرن، ناهار رایگان نیست. در اقتصاد قیود واقعی بسیاری وجود دارد، و ناتوانی در شناسایی و صرفنظر کردن از آن محدودیت‌ها آسیب‌های جبران­ناپذیری را به اقتصاد وارد می­کند. تئوری پولی مدرن، قیود واقعی را از قیود خود تحمیلی قابل تغییر متمایز می­کند.

ممکن است تصور شود که کنگره بدون محدودیت هزینه می‌کند. پیش‌بینی می‌شود که کسری بودجه‌ی ایالات متحده صدها میلیارد دلار و بدهی عمومی از 16 تریلیون دلار در سال 2019 به 28 تریلیون دلار تا سال 2029 افزایش یابد. به نظر می‌رسد هیچ چیزی مانع تصمیم کنگره نیست. هرچند از نظر فنی این موانع وجود دارند.

کنگره برخی از رویه‌های فنی و کنوانسیون‌های بودجه‌ای را به منظور کاهش هزینه‌های جدید دولت فدرال تصویب کرده است. در این­جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. اول این‌که، همان‌طور که قبلا ذکر شد، اجرای قانون پرداخت از محل دریافت PAYGO[[18]](#footnote-18) است. PAYGO قانون خود تحمیلی است که تصویب هزینه‌های جدید را برای قانون‌گذاران دشوارتر می‌کند. به‌عنوان مثال، اگر دولت بخواهد مخارج آموزش و پرورش را افزایش دهد، کسب آراء و اولویت­بندی تأمین مالی مخارج آن کافی نیست، باید حمایت از افزایش مالیات و یا کاهش دیگر مخارج نیز به قانون ضمیمه ‌شوند تا افزایش مخارج آموزش و پرورش تأمین مالی شود. افزودن کسری بودجه‌ یک گزینه برای PAYGO نیست. برای این‌که کنگره، بالاجبار مانند یک خانوار بودجه خود را ارائه دهد، قانون وجود دارد. محدودیت دوم قید خود تحمیلی قاعده­ی بِرد است[[19]](#footnote-19)، و در سنا وجود دارد. برحسب این قاعده، کسری بودجه می‌تواند افزایش یابد، اما نمی‌تواند فراتر از پنجره بودجه ده ساله ادامه ‌یابد. سوم این‌که، هر دو مجلس سنا و نمایندگان ملزم هستند تا امتیازات بودجه­ای‌ آژانس‌هایی مانند دفتر بودجه کنگره‌ یا کمیته مشترک مالیات را قبل از رای­گیری ملاحظه کنند. امتیاز ضعیف هر یک از این آژانس‌ها، به معنای واقعی کلمه، ‌یعنی توقف پیگیری لایحه. در نهایت، کنگره با محدودیت سقف بدهی مواجه است، که عبارت است از محدودیت قانونی بدهی کل دولت فدرال.

از آنجا که محدودیت‌ها توسط کنگره اعمال می‌شوند و الزام آورند، لذا توسط کنگره نیز ممکن است لغو یا تعلیق شوند. کنگره قادر است کتاب قانون را بازنویسی کند. به‌عنوان مثال، جمهوری­خواهان مجلس نمایندگان، در سال 2017 قانون PAYGO را برای تصویب کاهش مالیات بر مشاغل، به سرعت تعلیق کردند. برای تصویب نسخه‌ای از این لایحه، جمهوری‌خواهان سنا مجبور بودند با قاعده­ی بِرد مقابله کنند. آن‌ها این کار را با فرض رشد اقتصادی بسیار خوش­بینانه و برنامه­ریزیِ کاهش مالیات بر درآمد اشخاص که پس از سال 2025 منقضی می‌شود، انجام دادند. این تصمیمات به جمهوری­خواهان امکان داد تا با تدبیر، راه خود را در اطراف قاعده­ی بِرد پیش برند به­گونه­ای که کاهش مالیات باعث افزایش کسری بودجه در خارج از پنجره بودجه ده ساله نشود. البته، همه ما شاهد نمایش دور زدن حد سقف بدهی بوده­ایم. در تئوری، این محدودیت ابتدا در سال 1917 تصویب شد و دقیقاً اندازه بدهی ملی را محدود ‌کرد. ولی در عمل، قانون‌گذاران به هر بدهی نزدیک به سقف به­عنوان یک فرصت سیاسی برای ایستادگی یا استخراج قانونی حق امتیاز نگاه می‌کردند. اما، در نهایت کنگره در مقابل انحراف افزایش حد بدهی ایستادگی کرده، و از زمان وضع محدودیت تاکنون­ نزریک به یکصد بار این اقدام را انجام داده است.

اگر کنگره خود را از این قید و بندها مرتباً رها سازد، پس هدف از این همه قیود غیرالزام­آور چیست؟ چرا PAYGO، چرا قاعده‌ی بِرد، و محدودیت سقف بدهی و سایر قیود خودتحمیلی مخارج دولت چیست؟ چرا وانمود نمی‌کنند که بودجه دولت شبیه بودجه‌ی خانوار است؟ حقیقت این است که بسیاری از قانون‌گذاران، محدودیت‌های خود تحمیلی را از نظر سیاسی مفید می‌دانند.

اعضای کنگره معمولاً تحت فشار رای دهندگانی قرار دارند که به دنبال بودجه­ی سخاوتمندانه برای مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی و غیره هستند. درواقع قوانین بودجه به نمایندگان پوشش سیاسی می‌دهد. به جای توضیح این‌که چرا با افزایش بودجه پِل گرنت جهت کمک به دانش‌آموزان بی­بضاعت در کالج مخالف­اند، قانون‌گذاران با رای دهندگان همدلی کرده و ادعا می‌کنند که دست و پای آن‌ها بخاطر کسری بودجه بسته است. اگر پشت افسانه کسری بودجه نمی­توانستند پنهان شوند، چه بهانه‌ای برای توجیه مضایقه حمایت از رای­دهندگان داشتند؟

برخی نمایندگان کنگره نیز به دنبال راه‌هایی برای تبدیل قیود خودتحمیلی به فرصت‌های سیاسی هستند. بجای مبارزه جهت حذف قیود، راه‌هایی برای جفت و جور کردن مخارج دولت با اهداف سیاسی پیدا می‌کنند. برای مثال یک دموکرات مترقی ممکن است قانونPAYGO را با درخواست اعمال مالیات‌های جدید بر ثروتمندان، جهت تأمین مخارج برنامه‌های جدید با هدف کمک به فقرا و مستمندان در آغوش کشد.

## 8.1 محدودیت‌های واقعی ما

با نگاه از طریق لنز تئوری پولی مدرن، متوجه خواهیم شد که دولت ایالات متحده شبیه ‌یک خانوار یا یک بنگاه خصوصی نیست. تفاوت اساسی، ساده و اجتناب­ناپذیر است. دولت، پول را منتشر می‌کند، و خانوار و مشاغل خصوصی، دولت‌های ایالتی و محلی، و خارجی‌ها فقط کاربر پول هستند. عمو سام قبل از این‌که خرج کند، نیازی به پول ندارد. عمو سام با قبوضی که توانایی پرداخت آن‌ها را نداشته باشد روبرو نیست. عمو سام هرگز ورشکست نمی‌شود. و درصورتی­که خانوار توانایی پرداخت قبوض خود را نداشته باشند، ممکن است ورشکست شود.

پس اگر به همین راحتی است، چرا از کنگره نمی‌خواهیم تا با حل تمامی مشکلات مردم، خرج کند و خرج کند؟ تورم، که‌یک خطر واقعی است موضوع بعدی فصل ماست. تئوری پولی مدرن تمام محدودیت‌ها را حذف نمی‌کند. غذا رایگان نیست. این تئوری در خصوص جایگزینی رویکرد کنونی ما است. به عبارت دیگر، تئوری پولی مدرن معنای بودجه­ریزی معتبر دولت را بازتعریف می‌کند. به تعبیر جیمز کارویلِ دموکرات که در کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری بیل کلینتون در سال 1992 حضور داشت، تئوری پولی مدرن اشاره می‌کند که "این چه اقتصاد احمقانه­ای است!" ما ملتی غنی هستیم با منابع واقعی، فن­آوری‌های نوین و پیشرفته، نیروی کار تحصیل­کرده، کارخانه‌ها، ماشین­آلات، خاک حاصلخیز، و وفور منابع طبیعی. ما خوشبختیم از هر آنچه که باید داشته باشیم، و می‌توانیم اقتصادی بسازیم که زندگی مرفه برای همه فراهم کند.

# 

# فصل دوم

# به تورم فکر کنید

کسری بودجه دلیلی بر مخارج بیش از حد نیست. برای شواهد مخارج بیش از حد، باید به تورم فکر کرد.

افسانه شماره 2: کسری بودجه یعنی مخارج بیش از حد دولت نسبت به درآمد

واقعیت: تورم یعنی مخارج بیش از حد دولت نسبت به درآمد

## 1.2 مقدمه

در سال 2015 که مدرس اقتصاد در دانشگاه میسوری – کانزاس سیتی بودم مرخصی گرفته و به‌عنوان اقتصاددان ارشد حزب دموکرات به کمیسیون بودجه­ی مجلس سنای ایالات متحده در واشنگتن دی­سی نقل مکان کردم. ابتدا فکر ‌کردم فعالیت در کمیسیون بودجه که تصمیمات مربوط به درآمد و مخارج دولت در آن گرفته می‌شود، و بر زندگی واقعی مردم تأثیر می‌گذارد، برایم جالب باشد. دقیقاً مطمئن نبودم که انتظار چه چیزی را داشتم، اما آن­چه با آن روبرو شدم بسیار ناامید کننده بود. به نظر می‌رسید هیچ کدام از سناتورهای عضو کمیسیون قدرتمند بودجه، متوجه نبودند که بودجه فدرال مثل بودجه خانوار نیست.

مایک انزی[[20]](#footnote-20) از وایومینگ، سناتور ارشد جمهوری­خواه و رئیس کمیسیون بودجه قبل از ورود به فعالیت‌های سیاسی سابقه‌ی حسابداری در یک شرکت کفش فروشی را داشت. او یک دهه را به‌عنوان قانون­گذار ایالتی در مجلس نمایندگان وایومینگ خدمت کرده و در تمامی عمر سیاسی خود در بخش بودجه‌ی دولت فعالیت کرده بود. به‌عنوان یک تاجر، او مخارج را کنترل و حقوق و دستمزد را تأمین می‌کرد، و به‌عنوان عضوی از مجلس قانون­گذاری وایومینگ، طبق قانون اساسی موظف بود تا بودجه­ی متوازن هر سال را تضمین کند. مایک انزی قبل از این‌که به واشنگتن بیاید، دنیا را فقط از دریچه‌ی لنز کاربر پول دیده بود.

کمیسیون بودجه جلسات منظم استماع در خصوص مسائل مربوط به بودجه را برگزار می‌کرد، و من معمولاً پشت سر سناتور مایک انزی و یکی دیگر از اعضای ارشد دموکرات، سناتور برنی سندرز[[21]](#footnote-21) که من را برای این کار استخدام کرده بود قرار می­گرفتم. در شروع هر جلسه، رئیس کمیته چند دقیقه‌ای و با صدای بلند نکات و اظهارات آماده شده‌ و بدون تغییری را بیان می‌کرد. او به بودجه‌ی فدرال به­گونه‌ای نگاه می‌کرد که گویی بودجه‌ی دولت همان درآمد-هزینه‌ی کفش فروشی است. برای او، مشکل بودجه دولت، یعنی روش زندگی عمو سام، و مخارج بیش از حد دولت همراه با کسری و بدهی پیوسته و غیرمسئولانه.

امیدوار بودم که حتی یک نفر از بیست و یک سناتور کمیسیون بودجه پیشینه‌ای در اقتصاد داشته باشد. همان‌طور که در مقطع کارشناسی اقتصاد می‌خوانیم، کسری بودجه‌ یعنی مخارج بیش از درآمد دولت، و مخارج بیش از حد دولت یعنی تورم. و اگر سرعت افزایش قیمت‌ها کم باشد، احتمالاً کسری بودجه زیاد نیست.

در کمال ناامیدی، هیچ یک از سناتورها ادعای مایک انزی را به چالش نمی‌کشید و با استفاده از یک لنز معیوب، تنها به فکر چگونگی تطبیق درآمد-مخارج دولت بود. جمهوری­خواهان در خصوص مخارج، و دموکرات‌ها بخش درآمدی دولت را تا حدی چشم پوشی کرده و همگی متقاعد شده بودند که کسری بودجه‌ی دولت بسیار زیاد است. بحث بر سر کاهش مخارج و یا افزایش درآمدهای دولت بود.

نمایندگان سه چه چیز مهم را درنظر نمی‌گرفتند.

**اول**، همان‌طور که در فصل قبل اشاره شد، انحصارگر چاپ پول یا دولت فدرال، با محدودیت‌هایی مشابه کاربران پول یعنی خانوارها، مشاغل، یا دولت‌های ایالتی و محلی روبرو نیستند. در تاریخ 15 اوت 1971 چرخش بزرگی در سیستم پولی بین­الملل رقم خورد. با تصمیم پرزیدنت نیکسون در خصوص تعلیق تبدیل­پذیری دلار به طلا، سلطه­ی پولی دلار ایالات متحده افزایش یافت و محدودیت­های مخارج دولت فدرال برای همیشه از بین رفت. تحت سیستم برتن وودز، برای حفاظت از ذخایر طلای کشور، بودجه‌ی فدرال باید کنترل شود. امروزه، پول بدون پشتوانه‌ی طلا منتشر می‌شود و تعهدی برای تبدیل دلار به طلا وجود ندارد. به این معنی که دولت قادر است دلار را بدون نگرانی از اتمام طلا چاپ و منتشر کند. با پول بدون پشتوانه، عمو سام هرگز بی­پول نمی‌شود. با این­حال سناتورها طوری صحبت می‌کردند که گویی مخارج بیش از حد دولت ممکن است دولت فدرال را ورشکست کند. در‌حالی‌که آن‌ها لنز پولی خود را می‌بایست تعویض و به روز می‌کردند.

**دوم**، بودجه‌ی دولت قرار نیست متوازن باشد. بودجه‌ی دولت فقط ابزاری است که از آن برای اضافه و کم کردن دلار از مردم استفاده می‌شود. کسری مالی، بیش از آن که دلار را کم کند آن‌را اضافه می‌کند، در‌حالی‌که مازاد مالی، بیش از آن­که دلاری را اضافه کند، آن را کم می‌کند. تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که هیچ یک از این نتایج، ذاتاً خوب یا بد نیست. در این تئوری و در اقتصادی متعادل، کسری یا مازاد بودجه ممکن است در خدمت رفاه و آسایش مردم قرار گیرد.

و **سوم**، از نظر تاریخی، دولت فدرال همواره خود را با کسری کوچکی حفظ کرده. بله، خیلی کوچک! شواهد آن نیز نرخ بی‌کاری است. البته، در تئوری پولی مدرن کسری بودجه بزرگ هم ممکن است وجود داشته باشد. کسری بودجه دلیلی بر مخارج بیش از حد نیست. برای شواهد مخارج بیش از حد، باید به تورم فکر کرد.

## 2.2 تورم: راه‌های متداول فکر کردن

هیچ کسی مایل نیست در کشوری زندگی کند که تورم حاد در آن وجود داشته باشد. تورم یعنی افزایش مداوم سطح عمومی قیمت‌ها، و مقدار اندک آن برای اقتصاد بی­ضرر است و حتی گاهی اقتصاددانان آن‌را برای اقتصاد در حال رشد مفید می‌دانند. اما اگر قیمت‌ها سریع‌تر از درآمد اغلب مردم افزایش یابد، آنگاه با کاهش قدرت خرید، استاندارد زندگی مردم تنزل خواهد کرد. در موارد خاص، قیمت‌ها ممکن است مارپیچ­گونه از کنترل خارج شده و کشور را درگیر اَبَر تورم کند.

برای اندازه­گیری تورم راه‌های متعدد وجود دارد. در ایالات متحده، اداره­ی آمار کار، شاخص‌های قیمت مصرف‌کننده CPI-U وCOI-W، شاخص قیمت تولیدکننده PPI و شاخص‌ قیمت مصرف‌کننده زنجیره‌ای C-CPI-U را نیز تولید می‌کند. اداره‌ی تجزیه و تحلیل اقتصادی نیز در کنار بسیاری از شاخص‌های اقتصادی، شاخص قیمت تعدیل کننده‌ی تولید ناخالص داخلی را به‌عنوان شاخص هزینه مصرف شخصی یا PCE برآورد کرده و فدرال رزرو معیار PCE هسته‌ای[[22]](#footnote-22) را ترجیح می‌دهد. برای تولید طیف وسیعی از برآوردهای آماری، آماردانان زبردست به کار گرفته شده تا با برآورد شاخص قیمت مناسب، سیاست‌مداران، سرمایه­گذاران، تولیدکنندگان، اتحادیه‌ها و محققین درک صحیحی از تغییرات قیمت‌ها داشته باشند.

با پرداخت مبلغی بیش‌تر تنها برای نوشیدن قهوه، خرید یک گالن بنزین و یا هزینه‌ی استفاده از کانال­های کابلی تلویزیون، سطح عمومی قیمت‌ها افزایش نمی­یابد. برای فهم آنچه در سطح کلان اتفاق می‌افتد، باید به شاخص‌های قیمتی مراجعه کرد. شاخص قیمت مصرف کننده به ما می‌گوید که آیا قیمت سبد استاندارد کالاها و خدمات مصرفی در طی زمان در حال افزایش است یا خیر. این سبد شامل مسکن و مراقبت‌های بهداشتی، غذا، حمل و نقل، سرگرمی، پوشاک و موارد دیگر است. بدیهی است که همه‌ی خانوارها سبدهای کالایی یکسانی را مصرف نمی‌کنند، و بنابراین شاخص‌هایی مانند CPI برای انعکاس عادات مخارج مصرفی یک خانوار منتخب است. مخارجی که سهم بیش‌تری از بودجه‌ی خانوار را در بر می‌گیرند، مانند مسکن، وزن بیش‌تری در محاسبه‌ی CPI دارند. از آنجا که وزن مخارج مسکن بیش‌تر از مخارج سرگرمی و حمل و نقل است، لذا افزایش پنج درصدی قیمت مسکن نسبت به مخارج سرگرمی تاثیر بیش‌تری بر شاخص قیمت مصرف­کننده خواهد گذاشت. درواقع، برخی از کالاها و خدمات مانند مسکن، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی گران‌تر شده‌ و برخی دیگر در طی زمان ارزان‌تر می­شوند. آنچه مهم است این‌که قیمت کلی سبد کالاها و خدمات مصرفی در تواترهای زمانی ماهانه، فصلی و سالانه چگونه تغییر می‌کند، و این‌که آیا میانگین درآمد خانوار همگام با افزایش قیمت‌ها افزایش یافته‌یا خیر. ممکن است امروز امکان خرید سبد استاندارد کالاها و خدمات وجود داشته باشد، اما اگر قیمت آن سبد افزایش یابد، دیگر توانایی خرید آن سبد مقدور نباشد. این موضوع به تغییرات درآمد ما نیز بستگی دارد. اگر قیمت سبد کالاها پنج درصد در سال افزایش یابد درحالی‌که درآمد سالانه فقط 2 درصد رشد کند، آنگاه به‌طور واقعی، توانایی خرید هر سال سه درصد کاهش خواهد یافت، که به معنای زیان واقعی و یا کاهش مصرف کالاها و خدمات واقعی است.

اکنون سئوال اساسی این است که تورم معلول چیست و برای جلوگیری از آن و تنزل استاندارد زندگی چه باید کرد؟ قبل از این‌که به این سؤالات پاسخ دهیم، شایان ذکر است مدت­هاست که بسیاری از کشورها، ناامیدانه در تلاش برای کاهش نرخ تورم و هدف­گذاری آن هستند. در کشورهای آمریکا، ژاپن و اروپا رسماً نرخ تورمِ هدف دو درصد در نظر گرفته شده درحالی‌که هیچ یک از این کشورها در تثبیت نرخ تورم دو درصدی خود موفق نبوده­اند. ژاپن مدت­ها نه تنها با نرخ تورم پایین، بلکه در کشمکش و تقلا با حملات دوره‌ای کاهش سطح عمومی قیمت‌ها که پدیده‌ای نادر در دنیاست و تنها در ایالات متحده در طی دوره‌ی رکود بزرگ 1930 اتفاق افتاد، قرار داشت.

به­زعم بسیاری از اقتصاددانان، نرخ تورم پایین، احتمالا معلول رشد سریع فناوری، نفوس و جمعیت، و جهانی شدن است. برخی دیگر معتقدند بانک‌های مرکزی از ابزارهای تهاجمی خود به خوبی استفاده نکرده و ابزارهای روان­شناختی را بخوبی بکار نگرفته و لذا نرخ تورم پایین نتیجه‌ی انتظارات تورمی پایین بوده، و لذا بالا بردن نرخ تورم یعنی افزایش انتظارات تورمی. اگر بانک‌های مرکزی بتوانند مردم را متقاعد کنند که تورم افزایش خواهد یافت، آنگاه مردم از امروز شروع به خرج کردن پول خود کرده و با تقاضای جدید، قیمت‌ها نیز افزایش خواهد یافت. برخی دیگر، نابرابری و پایین بودن دستمزدها را عامل رشد آهسته‌ی قیمت‌ها و نرخ تورم پایین می‌دانند و معتقدند رشد دستمزد و توزیع عادلانه‌تر درآمد منجر به افزایش تقاضای خانوارِ با درآمد پایین و متوسط و سپس فشار تورمی خواهد شد.

هیچ کسی نمی‌داند که دوره‌ی تورم پایین چقدر طول خواهد کشید و یا چه چیزی و چه زمانی در نهایت منجر به افزایش قیمت‌ها می‌شود. اقتصاددانان معمولاً بین عوامل تورمی ناشی از فشار هزینه[[23]](#footnote-23) و کشیدن تقاضا[[24]](#footnote-24) تمایز قائل می‌شوند. به­زعم جان تی‌هاروی[[25]](#footnote-25)، اقتصاددان دانشگاه تگزاس، تورم معلول "فرمان خدا" یا "قوانین قدرت" است. خشک­سالی منجر به کاهش محصول، کمبود مواد غذایی و عرضه و نهایتاً افزایش قیمت‌ها می‌شود. طوفان‌های قدرتمند، پالایشگاه‌های نفت را از بین برده و بهای انرژی را افزایش می‌دهد. با افزایش مداوم هزینه‌های غذا و انرژی، شاخص عمومی قیمت‌ها و به تبع آن نرخ تورم افزایش خواهد یافت. با قدرت چانه­زنی کارگران جهت افزایش دستمزد، قیمت‌ها نیز ممکن است افزایش یابند. برای جلوگیری از کاهش حاشیه­ی سودِ بنگاه‌ها که به تبع افزایش دستمزدها ایجاد می‌شود، تولیدکنندگان ممکن است این هزینه‌ها را در قالب قیمت‌های بالاتر به مصرف­کنندگان منتقل کنند. همانند نبرد بر سر سهم تولیدکنندگان و کارگران و ایجاد مارپیچ افزایش قیمت- دستمزد، نرخ تورم نیز افزایش خواهد یافت. شرکت‌های قدرتمند همچنین ممکن است جهت افزایش سود به‌طور یک‌جانبه قیمت‌ها را افزایش دهند. به‌عنوان مثال، شرکت‌های دارویی که از حق ثبت ابداع و اختراع برخوردارند، ممکن است قیمت داروهای تجویزی را افزایش داده که منجر به افزایش هزینه‌های مراقبت و بهداشت و سپس تورم شود.

تورم ناشی از کشیدن تقاضا زمانی اتفاق می‌افتد که بنگاه‌ها قیمت‌ها را به دلیل تغییر در عادات خرید مردم افزایش دهند. و بیش‌تر اوقات زمانی اتفاق می‌افتد که مردم سریع­تر از آن که اقتصاد بتواند کالاها و خدمات جدید را تولید کند، خرج کنند. هر اقتصادی محدودیت سرعت تولید داخلی خود را دارد. با توجه به منابع واقعی داده شده فقط زمانی می‌توان به‌اندازه‌ی کافی تولید کرد که افراد، کارخانه‌ها، ماشین­آلات و مواد خام در همان لحظه در دسترس باشند. در زمان رکود، مردم شغل خود را از دست می‌دهند، کارخانه‌ها ماشین آلات خود را خاموش می‌کنند. در آن محیط و فضای کسب و کار خاموش، با افزایش مخارج دولتی استخدام کارگران بیش‌تر شده، ماشین­آلات به حرکت در آمده و تولید کالاها و خدمات افزایش خواهد یافت. به همین دلیل در سال 2009 محرک مالی ۷۸۷ میلیارد دلاری تصویب شد و مشکل تورمی احساس نشد. در زمان رکود که میلیون‌ها نفر بی‌کارند و کارخانه‌ها کم‌تر از ظرفیت بالقوه‌ی خود تولید می‌کنند، افزایش عرضه‌ی کالاها و خدمات در پاسخ به مخارج بیش‌تر دولت آسان‌تر است. اما هنگامی که اقتصاد در حول و حوش اشتغال کامل بسر می‌برد، منابع واقعی تولید کمیاب می‌شوند. افزایش تقاضا بر قیمت‌ها فشار آورده و تنگناها بر صنایعی که بیش‌ترین فشار بر ظرفیت تولید را تجربه می‌کنند شکل می‌گیرد. و بدین‌ترتیب افزایش قیمت‌ها آغاز می‌شود. زمانی که اقتصاد به سطح اشتغال کامل رسید، هر گونه افزایش در مخارج دولتی یا خصوصی تورم زاست. مخارج بیش از حد ممکن است هنگامی که بودجه‌ی دولت متوازن باشد، و حتی مازاد بودجه وجود داشته باشد نیز به وقوع بپیوندد.

یکی دیگر از روش‌های تجزیه و تحلیل تورم، رویکرد دکترین اقتصاد پول­گرایی است. پدر این رویکرد، میلتون فریدمن برنده‌ی جایزه‌ی نوبل اقتصاد است. پول­گرایی در دهه 1970 بر تفکر اقتصادی حاکم شد و نسخه‌هایی از آن هنوز در محافل اقتصادی مورد توجه قرار دارد. به زعم فریدمن، تورم همیشه و همه جا یک پدیده و عارضه‌ی پولی است، و متهم اصلی تورم، حجم پول بیش از حد در اقتصاد می‌باشد. افزایش قیمت‌ها، بخاطر عرضه‌ی پول بیش از حدی است که توسط بانک مرکزی بخاطر ایجاد شغل در اقتصاد چاپ و منتشر می‌شود.

قبل از فریدمن، تفکر کینزی در اقتصاد کلان غالب بود. اقتصاددانان کینزی معتقد بودند که افزایش عرضه­ی پول ابزاری کاملاً مشروع برای بانک‌های مرکزی جهت کاهش نرخ بی‌کاری است. پول بیش‌تر یعنی خرج بیش‌تر، و در فضای کسب و کار یعنی استخدام بیش‌تر، و تولید بیش‌تر برای جبران تقاضای بالاتر. در این شرایط بی‌کاری کاهش می‌یابد و احتمالاً تورم افزایش خواهد یافت، زیرا استخدام بیش‌تر منجر به افزایش دستمزد و قیمت‌ها می‌شود. شما چیزهای خوب بیش‌تری مثل مشاغل به دست می‌آورید، اما به قیمت چیزهایی بدی مثل تورم. بده بستان بین این دو متغیر، به بانک مرکزی بستگی داشته که چگونه از این مبادله در طی زمان استفاده کند.

فریدمن پارادایم کینزی را به چالش کشید. از نظر او، حذف میزان معینی از بی‌کاری که آن را نرخ بی‌کاری طبیعی نامید اساساً غیرممکن است. بانک مرکزی با مخارج گزاف با نرخ بی‌کاری طبیعی مبارزه می‌کند. استدلال فریدمن بر علیه کینزین‌ها این بود که کارگران خود را در یک دام مستمر رشدِ بیش از حدِ عرضه‌ی پول، و تورم سریع­تر از حقوق و دستمزد خود خواهند یافت. کارگران بیش‌تر کار کرده (یعنی نرخ بی‌کاری کم‌تر) در­صورتی­که درآمد واقعی آن‌ها کاهش خواهد یافت. در نهایت، کارگران به این موضوع پی برده و جهت جبران خسارت، دستمزد بیش‌تری را مطالبه خواهند کرد و بلاخره با مارپیچ فزاینده‌ی تورم، بی‌کاری به نرخ طبیعی خود باز خواهد گشت و بنگاه‌ها به جای افزایش حقوق کارگران، آن‌ها را اخراج خواهند کرد. در این­جا کینزین‌ها معامله‌ی شیطانی می‌کردند. زیرا تلاش برای پایین نگه داشتن نرخ بی‌کاری باعث افزایش نرخ تورم می‌شد.

تنها راه حل این بود که دستان سیاست‌مداران اقتصاد کلان را ببندید. به جای اختیارات فدرال رزرو جهت کاهش نرخ بی‌کاری به بهاء تورم بیش‌تر، بانک مرکزی باید مجبور شود این واقعیت را بپذیرد که مقدار معینی از بی‌کاری جهت تثبیت نرخ تورم لازم است. همان‌طور که خواهیم دید، تئوری پولی مدرن این چارچوب را به چالش می‌کشد.

## 3.2 چگونه با تورم مبارزه کنیم

از سال 1977تاکنون، کنگره مسئولیت اشتغال کامل و تثبیت قیمت‌ها را به فدرال رزرو محول کرد، و مشخص نکرد چه تعداد شغل و چه نرخی از تورم مورد نظر است. لذا فدرال رزرو در خصوص نرخ تورمِ هدف و حداکثر اشتغال مختار بوده و مانند دیگر بانک‌های مرکزی، نرخ تورم 2 درصد را هدف­گذاری کرده و با این نرخ قصد دارد تا نرخ بی‌کاری که بسیار شبیه تجویز فریدمن در نیم قرن پیش است را حفظ کند. از طرفی فدرال رزرو نمی‌تواند پول را مستقیماً خرج کند، و یا مالیات بگیرد. این اختیارات مربوط به کنگره و دولت است. لذا، فدرال رزرو چگونه می‌تواند اختیارات خود را عملی و اجرایی کند؟

در اواخر دهه‌ی 1970 و اوایل 1980، بسیاری از بانک‌های مرکزی از جمله فدرال رزرو، تصور می‌کردند که با کنترل مستقیم رشد عرضه‌ی پول، تورم را می­توانند کنترل کنند. اما امروزه، تقریباً تمامی بانک‌های مرکزی رویکرد هدف­گذاری نرخ بهره که به‌طور غیرمستقیم در مدیریت فشار تورم کمک می‌کند را اتخاذ کرده­اند. بانک‌های مرکزی با تغییر قیمت اعتبار و یا هزینه‌ی استقراض پول، میزان پول مورد نیاز وام­گیرندگان را کنترل کرده و با کاهش نرخ بهره‌ی سیاستی، سیاست تسهیل شرایط اعتبار را اتخاذ می­کند، و بالعکس. نرخ بهره‌ی سیاستی زمانی کاهش می‌یابد که نرخ بی‌کاری بالاتر از نرخ بی‌کاری طبیعی باشد. هدف بانک مرکزی کاهش نرخ بی‌کاری است. اگر همه چیز بر وفق مراد باشد، خانوار برای خرید خانه و اتومبیل و ... وام گرفته، و تولیدکنندگان نیز برای رونق کسب و کار خود و سرمایه­گذاری در ماشین آلات و ساخت کارخانه‌های جدید وام خواهند گرفت. اگر پول‌های قرض گرفته شده خرج شوند، اقتصاد رونق می‌گیرد و افراد بیش‌تری مشغول به کار می­شوند. با کاهش نرخ بی‌کاری و افزایش تقاضا برای نیروی کار، دستمزدها افزایش یافته و متعاقباً خطر تورمِ دستمزد-قیمت در اقتصاد افزایش خواهد یافت. با افزایش مخارج، بازار کار گرم‌تر شده و نرخ بی‌کاری به پایین‌تر از نرخ طبیعی خود کاهش و نرخ تورم افزایش خواهد یافت. به همین دلیل اقتصاددانِ محافظه‌کار ماروین گودفرند[[26]](#footnote-26) در سال 2012 هشدار داد که اگر فدرال رزرو اجازه دهد که نرخ بی‌کاری به زیر7 درصد کاهش یابد، آنگاه در چند سال آتی شرایط فاجعه بار تورمی را تجربه خواهیم کرد. در سال 2015 یعنی سه سال پس از هشدار وی، نه تنها نرخ بی‌کاری به 5 درصد کاهش یافت، بلکه نرخ تورم نیز به کم‌تر از زمانی که او هشدار داده بود تنزل یافت. گودفرند در اشتباه بود.

اما چرا گودفرند (و دیگران) اشتباه کردند؟ زیرا، نرخ بی‌کاری طبیعی، اگر وجود داشته باشد را نمی‌توان براحتی توسط فدرال رزرو یا هر نهاد دیگری مشاهده و یا حتی محاسبه کرد. نرخ بی‌کاری طبیعی در طی زمان تغییر می‌کند، و در هر لحظه از زمان نرخی است منحصر به فرد و متفاوت. هیچ کس نمی‌داند که آن نرخ چیست. تنها با آزمون و خطا و با کاهش نرخ بی‌کاری و افزایش نرخ تورم کشف می­شود، و نزدیکی نرخ بی‌کاری در اقتصاد به نرخ بی‌کاری طبیعی از واقعیت فوق حاصل می‌شود. از این منظر، برای اقتصاددانان حصول به نرخ بی‌کاری طبیعی همانند عاشق شدن است. به ندرت، عاشق شدن را تجربه می‌کنید، ولی هنگامی که عاشق شدید آن را لمس خواهید کرد. اقتصاددانان نرخ بی‌کاری طبیعی را نرخ بی‌کاری غیر­شتابنده‌ی نرخ تورم یا [[27]](#footnote-27)NAIRU نیز نامند. هر زمان که نرخ بی‌کاری زیاد شد، فدرال رزرو نرخ بهره را کاهش می‌دهد تا با استقراض و مخارج بیش‌ترِ خانوار و بنگاه‌ها، نرخ بی‌کاری کاهش یابد و بالعکس. لذا سیاست پولی به منظور دسترسی به نرخ بی‌کاری مناسب مرتباً تعدیل می‌شود.

ضمناً، فدرال رزرو معمولاً تا زمان وقوع مشکل تورم صبر نمی­کند، و با اعجوبه‌ی تورم قبل از این‌که سرِ زشت خود را بلند کند مبارزه می­کند. همان‌طور که ویلیام سی دادلی[[28]](#footnote-28) رئیس بانک مرکزی نیویورک توضیح می‌دهد: " بدون توجه به افزایش قابل توجه تورم دقیقاً نمی‌توان فهمید که نرخ بی‌کاری تا کجا کاهش می‌یابد. نرخ بی‌کاری غیر­شتابنده‌ی تورم یا NAIRU مستقیماً مشاهده نمی‌شود، بلکه فقط آن را از پاسخ جبران دستمزد و نرخ تورم و تشدید آن در بازار کار می­توان استنباط کرد."

به عبارت دیگر، فدرال رزرو مراقب بازار کار است، و با افزایش دستمزدها ناظر افزایش تورم است. این نوع تورش پیش­گیرانه اغلب باعث می‌شود فدرال رزرو بیش از حد اشتباه کند و با سیاستی سخت­گیرانه نرخ بهره را افزایش و میلیون‌ها نفر را به‌طور غیرضروری بی­کار کند.

چارچوب اختیار دوگانه‌ی بانک مرکزی بر این باور استوار است که‌یک تعادل ظریف بین اشتغال بیش از حد و کم‌تر از حد وجود دارد، و فرض می‌کند که فدرال رزرو توانایی انتقال اقتصاد به سمت تعادل، یعنی جایی که تعداد درست و صحیحی از افرادِ در حاشیه و منتظر کار که به‌خاطر بررسی قیمت‌ها در دام بی‌کاری قرار گرفته­اند را دارد. به بیانی ناپخته، فدرال رزرو از افراد بی‌کار به‌عنوان سلاحی در برابر تورم استفاده می‌کند.

انجام این کار در تئوری بسیار آسان ولی در عمل بسیار پیچیده است. در تئوری، فدرال رزرو از یک مدل ریاضی برای تعیین دقیق نرخ بهره جهت تثبیت نرخ تورم استفاده می‌کند. پس از بحران مالی سال 2008 میلادی، فدرال رزرو نرخ بهره را تا حد صفر درصد کاهش داد، و نرخ بی‌کاری از 10 درصد در اکتبر سال 2009 به 5 درصد در پایان سال 2015 کاهش یافت و افراد بیش‌تری از جمله بسیاری از کارگران کم­مهارت و اقلیتی که مشکل تأمین شغلی داشتند مشغول به کار شدند. در دسامبر 2015، فدرال رزرو نرخ بهره‌ی هدف را از صفر درصد را به 0.25 درصد افزایش داد و نرخ تورم کم‌تر از نرخ هدف 2 درصد باقی ماند. طی سه سال پس از آن، بانک مرکزی نرخ بهره خود را هشت برابر دیگر افزایش داد، و نرخ تورم پیوسته کم‌تر از نرخ تورم هدف قرار داشت. برخی افزایش نرخ‌های بهره را با توجه به عدم افزایش نرخ تورم مورد انتقاد قرار دادند. اما فدرال رزرو معتقد بود افزایش نرخ بهره برای بازگرداندن نرخ بی‌کاری به NAIRU تخمین زده شده توجیه می‌شود و از افزایش تورم پیش‌گیری می‌کند. اگرچه فدرال رزرو برای آرام کردن اوضاع اقتصادی در تلاش بود، ولی نرخ بی‌کاری به پایین‌تر از برآوردهای آن‌ها کاهش یافت و نرخ تورم شتاب نگرفت. بر حسب چارچوب NAIRU، قرار نبود این اتفاق بیفتد.

با وجود شکست ظاهری رابطه‌ی بی‌کاری کم و تورم، فدرال رزرو همچنان به مفهوم NAIRU متعهد است. درواقع، جروم پاول[[29]](#footnote-29)، رئیس فدرال رزرو در ماه ژوئیه 2019 در جلسه استماع کمیسیون خدمات مالی مجلس نمایندگان شهادت داد که ما به مفهوم نرخ بی‌کاری طبیعی نیاز داریم. او ادامه داد، ما باید این حس را داشته باشیم که آیا نرخ بی‌کاری زیاد است، و یا کم و یا مناسب.

صرف نظر از این‌که پاول درست می‌گوید یا خیر، بطور غیرقابل انکاری برآوردهای اخیر فدرال رزرو از NAIRU یا سطح بی‌کاری که بدون افزایش تورم قابل دستیابی است، پیوسته غلط بوده. این اشتباه محاسباتی در جلسه استماع کمیسیون در ژوئیه 2019 زمانی­که نماینده‌ی منتخب کنگره الکساندریا اوکاسیو کورتز[[30]](#footnote-30) موارد زیر را از پاول سئوال می­کرد وانمود شد:

الکساندریا اوکاسیو کورتز: از سال 2014 تاکنون، نرخ بی‌کاری سه واحد کاهش یافته ولی نرخ تورم افزایش نیافته. با توجه به این حقایق، آیا شما موافقید که فدرال رزرو نرخ بی‌کاری طبیعی را بیش از حد برآورد کرده؟

پاول: قطعاً.

این‌که رئیس فدرال رزرو، تا این حد صریح به اشتباه خود اعتراف می­کند غیرعادی است. اما توجه کنید که پاول مشروعیت NAIRU را به‌عنوان یک راهنمای سیاستی هرگز زیر سوال نبرد. و درعوض، خود را به‌خاطر قضاوت نادرست و اشتباهNAIRU سرزنش کرد. این باور وجود دارد که قیود اجتناب­ناپذیر پتانسیل اشتغال باعث می‌شود که فدرال رزرو به‌طور سیستماتیک میزان کاهش امن نرخ بی‌کاری را کم‌تر از حد برآورد کند. این خوانش نادرست که باعث شده تا فدرال رزرو نرخ بهره را به امید انسداد کاهش بیش‌تر نرخ بی‌کاری افزایش دهد، اساساً با هدف نفی و انکار دسترسی میلیون‌ها نفر بی‌کار و کم­کار با این باور که NAIRU قبلاً به حد خود رسیده انجام می‌شود. اگر فعالانه به دنبال استخدام باشید، ولی شاغل نباشید، بی‌کار محسوب می‌شوید. افرادی که واقعاً به دنبال شغل تمام وقت هستند ولی به صورت پاره وقت کار می‌کنند کم کار محسوب می‌شوند. لذا از آنجایی که شاغلند، رسماً بی‌کار محسوب نشده و تحت عنوان (U-3) شناخته ‌شده، ولی در معیار اندازه‌گیری گسترده‌تر بی‌کاری یعنیU-6 گنجانده شده و مشمول افرادی هستند که مایلند کار کنند اما امید خود را برای یافتن شغل از دست داده­اند. مشکلات به همین جا ختم نمی‌شود. همان‌طور که دانیل تاروللو[[31]](#footnote-31) رئیس سابق فدرال رزرو اعتراف می‌کند، فدرال رزرو هیچ تئوری قابل اعتماد جهت راهنمای تورم که روز به روز در تصمیم‌گیری آن‌ها نقش داشته باشد، ندارد. فدرال رزرو حدس‌ها، گمانه­زنی، مفروضات و مدل‌های متعددی دارد، اما بسیاری از این موارد ثابت نشده و یا غیر­قابل اثبات هستند. این‌ها تماماً بازی حدس و گمان بوده و زندگی مردم بر مدار آن‌ها قرار دارد.

به دور از باور به یک علم دقیق، کلید راهنمای فدرال رزرو به بهترین وجه رویکرد ایمان است. ایمان به این‌که درک فدرال رزرو از تورم دقیق‌تر است. ایمان به این‌که ابزارهای آن‌ها برای مدیریت تورم به‌اندازه‌ی کافی قدرتمند است. و ایمان به این‌که با هرگونه عدم قطعیتی که احتمالاً وجود دارد، تورمِ بیش از حد، همیشه و همه جا تهدیدی جدی‌تر برای رفاه جمعی است تا بی‌کاری بیش از حد.

## 4.2 بحث ایمان

هنگامی که دانشمندان، فن‌آوری­ها و تکنیک‌های جدیدی را جهت ریشه‌کن کردن مشکلات زیست محیطی بشر ابداع می‌کنند، اکثر اقتصاددانان همچنان به دکترین پنجاه سال قبل جهت مبارزه با رنج انسان از تورم پایبندند. هرچند در سال‌های اخیر، برخی از مقامات ارشد فدرال رزرو ابراز نگرانی کرده و آغوش خود را نسبت به بازنگری رویکرد سیاستی باز کرده، اما اغلب اقتصاددانان جریان اصلی همچنان بر این ایده اصرار دارند که مرزهایی از نرخ بی‌کاری وجود دارد، که کاهش پس از آن بدون هزینه نیست. لذا با اغماض باید تا حدی بی‌کاری و تنبلی اجباری را پذیرفت و جهت حذف آن خود را با آسیب‌های ناشی از تورم محکوم نکرد. آن‌ها مفهوم مبادله‌ی ذاتی بین تورم و بی‌کاری ‌را پذیرفته­اند، و معتقدند فدرال رزرو باید به این فکر باشد که سیاست بیمه­گونه­ی نرخ بی‌کاری در مقابل تورم را اجرا کند، زیرا راه دیگری برای دستیابی به نرخ تورم پایین و پایدار نمی‌شناسند.

اکنون سئوال این است که چرا از ترکیب بهتر پتانسیل سیاست‌های مالی و پولی برای دسترسی به اشتغال کامل استفاده نمی‌شود؟ آیا نمی‌توان با بهبود اجرای سیاست پولی، به اشتغال کامل واقعی دست یافت؟ و یا کنگره نمی‌تواند با تعدیلات بلادرنگ مخارج دولت و مالیات، به تنظیم دقیق اقتصاد کمک کند؟

به‌یاد داشته باشید که فدرال رزرو تعریف خود را از اشتغال کامل دارد. برای آن‌ها، حداکثر اشتغال جایی است که نرخ بی‌کاری لازم، دسترسی به هدف تورمی را تضمین کند. به عبارت دیگر، اگرچه فدرال رزرو از نظر قانونی مسئول اشتغال کامل و ثبات قیمت است، ولی هدف تورم نسبت به بی‌کاری در اولویت است، و اگر تثبیت قیمت‌ها مستلزم حتی ده میلیون نفر بی‌کار هم باشد، آنگاه به زعم فدرال رزرو این سطح از بی‌کاری متضمن اشتغال کامل است. هرچند غیر عقلانی است که اشتغال کامل را در سطح معینی از بی‌کاری تعریف کنیم، ولی از نظر سیاسی برای فدرال رزرو مفید است. آن‌ها با تعاریف فوق ادعا می‌کنند که در اجرای سیاست‌های خود موفق بوده و ماموریت خود را به خوبی به انجام رسانده­اند. مهم نیست چند نفر بی‌کار باشد، ولی فدرال رزرو بهترین کار را انجام داده و راه دیگری برای کاهش بی‌کاری بدون ایجاد تورم وجود ندارد. لذا فدرال رزرو نمی‌تواند به شما بیش‌تر از این کمک کند و جهت مبارزه با تورم می­بایست از آن نهاد تشکر و تقدیر کرد.

گاهی اوقات گفته می‌شود که مشاغل زیادی برای بی‌کاران وجود دارد، ولی مشکل ساختاری تطبیق بی‌کاران با فرصت‌های شغلی نیز در اقتصاد محسوس است. شاید کارگران مشکل پسند باشند، و از قبول مشاغل سطح پایین و دستمزد کم، بخاطر تحصیلات خود امتناع ورزند، و یا بالعکس بی‌کاران برای پر کردن مشاغل با فناوری پیشرفته و دستمزد بالا، فاقد آموزش و مهارت لازم باشند. درهرصورت، مشکل از تطبیق است و نه فرصت شغلی. و لذا فقط بی‌کاران با تحصیلات و یا مهارت مناسب و یا انگیزه مناسب و التزام شخصی، می‌توانند شغل مناسب خود را براحتی بیابند.

توضیحات فوق استدلال و توجیه ساده‌ای برای خشنودی کسانی است که میلیون‌ها نفر را نادیده گرفته، در‌حالی‌که واقعیت ندارد. درواقع، مهم نیست که جمعیت فعال چقدر باهوش و سخت کوش باشد. فدرال رزرو باید ریسک زیادی را برای اشتغال تمامی بی‌کاران بپذیرد. برخی این را فریب و خدعه­ی بی‌کاری مزمن می‌دانند. اگر فدرال رزرو معتقد باشد که NAIRU برابر است با 5 درصد، آنگاه فقط برای نود و پنج درصدِ نیروی کار، سیاست تثبیت اشتغال را هدف­گذاری می‌کند.

برخی رویکرد مقابل را اتخاذ کرده و به شواهد اخیر اشاره می‌کنند که کاهش بی‌کاری به قیمت افزایش تورم تمام نشده، و فدرال رزرو می‌تواند اقدامات بیش‌تری برای افزایش فرصت‌های شغلی انجام دهد. منتقدان از هر دو طرف چپ، همانند گروه فعال FedUp، و راست، مانند استفان موور[[32]](#footnote-32) نویسنده‌ی محافظه­کار اقتصادی، شکوه می‌کنند که فدرال رزرو پدال ترمز را بیش از حد فشار داده. از نظر آن‌ها، مشکل از ابزارهای فدرال رزرو نیست، بلکه مشکل از روش بکار‌گیری آن ابزار‌هاست. به ویژه، آن‌ها معتقدند که فدرال رزرو خیلی سریع نرخ بهره را افزایش داده و در نتیجه برخی فرصت‌های شغلی ایجاد نمی‌شوند. به عبارت دیگر، آن‌ها معتقدند که با کاهش نرخ بهره‌، یا حداقل صبر بیش‌ترِ فدرال رزرو فرصت‌های شغلی اضافی ایجاد خواهد شد. اما صبوری فدرال رزرو هرگز تضمین کند که هر فردی که می‌خواهد کار کند شغل مناسب خود را هم پیدا می­کند. به غیر از زمان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده هرگز به اشتغال کامل نزدیک نشد و در سال 1936 جان مینارد کینز در مشهورترین کتاب خود، نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول آن را توضیح داد. اقتصادهای سرمایه­داری با تقاضای کل ناکافی روبرو بوده و هرگز مخارج دولتی و خصوصی برای ترغیب شرکت‌ها و تولیدکنندگان جهت ایجاد فرصت‌های شغلی و عرضه‌ی بیش‌تر کافی نبوده. ممکن است در زمان جنگ و برای مدت کوتاهی به ظرفیت اشتغال کامل برسیم، اما در زمان صلح هرگز تجربه نشده و در زمان صلح همواره نوعی تنبلی و رخوت و سکون منابع تولید، بخصوص نیروی کار وجود دارد.

اغلب اقتصاددانان از این‌که بازار تعداد مشاغل را مشخص می­کند خشنودند. ولی نقش بالقوه­ی کنگره جهت کسب مهارت‌های لازم بی‌کاران و جذب آن‌ها توسط کارفرمایان قابل تأمل است. آموزش بیش‌تر، تربیت نیروی کار بهتر، یارانه‌ی اشتغال در بخش خصوصی و مواردی از این قبیل راهکارهای خروج بی‌کاران از فقر است. تئوری پولی مدرن این پیشنهادات را به‌عنوان نیمی از اقدامات جهت حل مشکل کم­کاری و بی‌کاری مزمن ارائه می‌دهد.

حقیقت این است که نه تنها در ایالات متحده، بلکه در سراسر جهان، مسئولیت بسیار زیادی بر دوش بانک مرکزی است. بانک مرکزی نمی‌تواند نرخ مالیات را تغییر دهد و یا مستقیماً مخارج دولت را افزایش دهد. و بهترین کاری که برای ترقی سطح اشتغال انجام می‌دهد، تلاش برای بهبود شرایط مالی جهت استقراض و مخارج بیش‌تر خانوارها، بنگاه­ها و دولت است. نرخ‌های پایین‌تر بهره ممکن است برای استقراض بیش‌تر و کاهش قابل ملاحظه­ی بی‌کاری موثر باشند، و ممکن است نباشد. فدرال رزرو ممکن است استقراض را ارزان‌تر کند، اما نمی‌تواند ما را مجبور به استقراض کند. استقراض، افراد و شرکت‌ها را در قلابِ بار بدهی گیر انداخته تا بدهی آن‌ها بواسطه‌ی درآمد‌های آتی بازپرداخت شوند. لذا بخش خصوصی ممکن است در مراحل مختلف چرخه‌های تجاری، تمایلی به افزایش بار بدهی خود نداشته باشد. به‌یاد داشته باشید که خانوار و بنگاه‌های اقتصادی، کاربران پول هستند نه منتشر­کنندگان آن، و لذا همواره نگران بازپرداخت بدهی‌های خود هستند.

در هنگام رکود بزرگ، با انباشت حجیم بدهی‌های خصوصی (وام مسکن فرعی)، تنها فدرال رزرو درگیر اصلاحات اقتصادی بود. نرخ بهره را به صفر رساند و استراتژی جدیدی را به نام تسهیل کمّی[[33]](#footnote-33) در پیش گرفت. هر کاری که از دستش بر می‌آمد انجام می‌داد تا همه چیز را در جای خود قرار دهد. بنابراین، وقتی بن برنانکه، رئیس فدرال رزرو در کنگره حاضر شد، لحظه‌ی ناامیدکننده­ای برای او بود. به نظر نمی‌رسید اقدامات افراطی او کمک چندانی به اقتصاد کرده باشد. و وقتی تحت فشار جب هنسارلینگ[[34]](#footnote-34)، نماینده­ی کنگره از تگزاس قرار گرفت، پاسخ داد: "اجازه دهید در مورد زیر با شما موافق باشم. سیاست‌های پولی اِکسیر و نوشدارو نیست و ابزار ایده آل برای همیشه نیست."

ابزار ایده آل نیست؟ سیاست پولی ابزار است. طبق اساسنامه کنگره، فدرال رزرو مسئول اداره اقتصاد در زمان­های خوب و بد است. قرار است فدرال رزرو اقدامات مؤثر انجام دهد. سیاست پولی محدود، قدرت و توانایی محدودی دارد، و صرفاً با تحریک و بدهکار کردن مصرف­کنندگان و بنگاه‌ها کار می‌کند. بدهی بخش خصوصی با بدهی بخش دولتی یکسان نیست. زمانی که بازار مسکن به کف رسید، اکثر آمریکایی‌ها کم‌تر قرض کردند و نه بیش‌تر. میلیون‌ها مالک مسکن در وامش غرق شدند و بدهی آن‌ها بیش از ارزش خانه‌هایشان شد. بخش خصوصی پس از مدت­ها از زمان استقراض و بازپرداخت بدهی وام مسکن از مازاد درآمد خود، اکنون خواهان فراغت از بدهی بود، نه بدهی بیش‌تر. بدون استفاده از کلمه‌ی مالی، برنانکه پیام خود را داد. اهرم سیاست فدرال رزرو به تنهایی و به‌اندازه‌ی کافی قدرتمند نبود. زمان استفاده از دیگر سیاست اقتصادی یعنی سیاست مالی فرا رسیده بود.

مشکل این است که رکود اقتصادی، کسری بودجه را به شدت افزایش داد و کنگره بسته‌ی محرک 787 میلیارد دلاری را برای مبارزه با اثرات رکود بزرگ تصویب کرد. وقتی برنانکه درخواست کمک بیش‌تر خود را در سال 2011 ارائه کرد، گوش شنوایی برای آن وجود نداشت. کنگره درگیر وضعیت ترازنامه‌ی خود بود. در این زمان برنانکه سیاست تسهیل کمّی بی­انتها را اتخاذ کرد. برخی ناظران و کارشناسان معتقدند که این سیاست، نابرابری و سفته­بازی پرخطر را در بازارهای مالی تسریع کرد. در طول زمان، نرخ بی‌کاری از 9 درصد به کم‌تر از 4 درصد کاهش یافت. هفت سال طول کشید، اما درنهایت بازار کار مشاغلی که پس از بحران مالی از دست رفته بود را پس گرفت. برای برخی، این پیامی است بر ظرفیت سیاست پولی برای ایجاد تعادل مجدد در اقتصادِ پس از رکود. اما برای طرفداران تئوری پولی مدرن، کاستی رویکرد غالب جهت تثبیت اقتصاد کلان آشکار است. رکودی که می‌توانست به سرعت و با یک نسخه‌ی مالی مناسب معکوس شود، در عوض سیاستی اتخاذ شد که طولانی‌ترین رکود پس از دوران جنگ جهانی دوم را ایجاد کرد. برای اطمینان از عدم تکرار آن، تئوری پولی مدرن توصیه می‌کند که باید از اتکای فعلی به بانک‌های مرکزی جهت تحقق اهداف دوگانه اشتغال کامل و ثبات قیمت فاصله گرفت.

## 5.2 تورم و بی‌کاری: رویکرد تئوری پولی مدرن

به­زعم اقتصاددانان تئوری پولی مدرن، برای مخارج دولت محدودیت‌های واقعی وجود دارد و تلاش برای افزایش مخارج فراتر از آن محدودیت‌ها، به تورم بیش از حد منجر می‌شود. بااین‌حال، راه‌های بهتری برای مدیریت فشارهای تورمی وجود دارد و بدون به دام انداختن میلیون‌ها نفر در بی‌کاری دائمی می‌توان آن‌ها را بکار گرفت. درواقع، بر اساس تئوری پولی مدرن می­توان از اشتغال کامل برای کمک به ثبات قیمت‌ها استفاده کرد. بجای تکیه بر مفهوم NAIRU و کشف این‌که اقتصاد در چه زمانی به حد مولد خود نزدیک می‌شود، در این تئوری بیش­تر به موانع بی‌کاری پرداخته می­شود. امروزه، سیاست­گذاران به U-3 توجه کرده، و سپس سعی در خصوص این‌که نرخ بی‌کاری رسمی چقدر به نرخ بی‌کاری NAIRU نزدیک شده قضاوت می‌کنند. همان‌طور که فدرال رزرو تصدیق می‌کند، اغلب، درجه‌ی سکون، کسادی و بی‌کاری در بازار کار کم‌تر از حد برآورد می‌شود، و اگر اقتصاد کم‌تر از ظرفیت مولد خود کار کند، یعنی این‌که در ظرفیتی پایین‌تر از امکانات بالقوه­ی رفاه اقتصادی زندگی می‌کنیم. ممکن است کمبود مخارج، بخاطر کسری بودجه­ی دولت فدرال و یا ظرفیت­های بلا استفاده در اقتصاد باشد. مانند این‌که اتومبیلی با قابلیتی سرعت بالا را در اختیار داشته ولی با کاربرد ناکارآمد آن را در میدان گلف برانیم. رفع بی‌کاری غیر­ارادی برای چندین دهه مورد توجه اقتصاددانان کینزی بوده است.

در دهه 1940، ابا پی لرنر[[35]](#footnote-35) روش جدیدی را برای حذف دائمی شکاف تولید و یا تفاوت بین تولید بالقوه از تولید بالفعل پیشنهاد کرد. به زعم وی باید اجازه داد بخش خصوصی تا حد امکان به اشتغال کامل خود نزدیک شود و سپس با سیاست‌های مالی برای جبران هرگونه کمبودِ مخارج اقدام شود. با سیاست مالی و مخارج دائمیِ کافی و حفظ اقتصاد در تولید بالقوه، کامیابی اقتصادی احیا و ابقا می‌شود. سیاست پولی می‌تواند کمک کند، اما لرنر سیاست مالی و تعدیل مالیات‌ها و مخارج دولت را که فرمان اقتصاد است ترجیح می‌دهد. او قبل از کینز تاکید کرد که دولت فدرال باید بودجه خود را برای جبران هرگونه انحراف از اشتغال کامل به کار گیرد. نتیجه‌ی کسری بودجه، بی­اهمیت ولی نتایج اقتصاد حقیقی مهم است.

او رویکرد خود را به‌عنوان مالیه عملکردی[[36]](#footnote-36) نامید، زیرا می‌خواست کنگره براساس شیوه‌ای که سیاست‌هایش بر اقتصاد حقیقی تاثیر می‌گذارد تصمیم‌گیری کند و نگران چگونگی تأثیر آن بر بودجه نباشد. هدف او ایجاد یک اقتصاد متعادل بود که در آن شغل، فراوان و تورم پایین باشد. دستیابی به آن اهداف ممکن است مستلزم کسری بودجه، بودجه­ی متوازن یا مازاد بودجه باشد تا کل اقتصاد در تعادل باقی بماند نه بودجه­ی دولت. این نتایج برای هر کسی قابل قبول است.

مالیه عملکردی، عقل متعارف را بر سر جایش می‌نشاند. بجای تلاش برای اخذ مالیات کافی و تأمین مخارج دولت، لرنر اصرار دارد تا سیاست­گذاران وارونه فکر کنند. مالیات‌ها و مخارج دولت باید با مهارت اخذ و هزینه شوند به­گونه­ای که کل اقتصاد به تعادل برسد. دراین­صورت بیش از آن­که دلار از اقتصاد کم شود( مالیات)، ممکن است به آن دلار اضافه شود (مخارج). حتی ممکن است این سیاست، پیوسته اجرا و کسری‌ بودجه­ دائمی باشد. به زعم لرنر، برای مدیریت بودجه دولت این سیاست کاملاً مسئولانه است، و تا زمانی که نتایج کسری بودجه باعث افزایش تورم نشود، نباید به آن برچسب مخارج بیش از حد زد.

نکات فوق نحوه­ی درک ما را از معنای بودجه­ی فدرال کاملاً تغییر می‌دهد. به جای سرزنش کنگره جهت عدم انطباق مخارج با مالیات، باید به پیامدهای بودجه­ای که تعادل اقتصاد را تضمین کند توجه داشت. بنابراین، اگر پیامد بودجه در سمت چپ شکل2، مبین شرط تعادل اقتصاد در سمت راست باشد، آنگاه سیاست مالی نیازمند تعدیل بیش‌تر نیست و باید آن بودجه را پذیرفت.

برای حفظ اشتغال کامل و تورم پایین، لرنر خواستار مراقبت دائمی دولت از اقتصاد است. اگر بنابر دلایلی اقتصاد از تعادل خارج شود، لرنر درخواست تعدیل مالی دولت و تغییر در مالیات و یا مخارج را می‌کند. کاهش سریع و هدف­گیری شده‌ی مالیات به کارزار بی‌کاری می‌رود، یعنی به نفع کسانی است که به احتمال زیاد آن پول را مستقیماً خرج کرده و به اقتصاد تزریق می‌کنند. ضمانت اثرات این سیاست هنگامی است که کاهش مالیات به نفع کسانی باشد که میل نهایی به مصرف بالایی برای درآمد جدید داشته باشند. دلیل این‌که چرا در زمان دولت ترامپ کاهش مالیات بر درآمد خانوار کمک چندانی به رونق اقتصاد نکرد، این بود که کاهش مالیات به شدت به نفع دهک بالای درآمدی بود و بیش از 80 درصد از مزایای آن نصیب فقط یک درصد افراد بالای درآمدی شد. در مقایسه با افراد با درآمد پایین و متوسطِ با میل نهایی به مصرف بالا، وقتی پول بیش‌تری به جیب ثروتمندان سرازیر شود بخش اندکی از آن را خرج می‌کنند. کاهش مالیاتِ هدفمند موثر است، اما راه مستقیم‌تر افزایش مخارج دولت است.

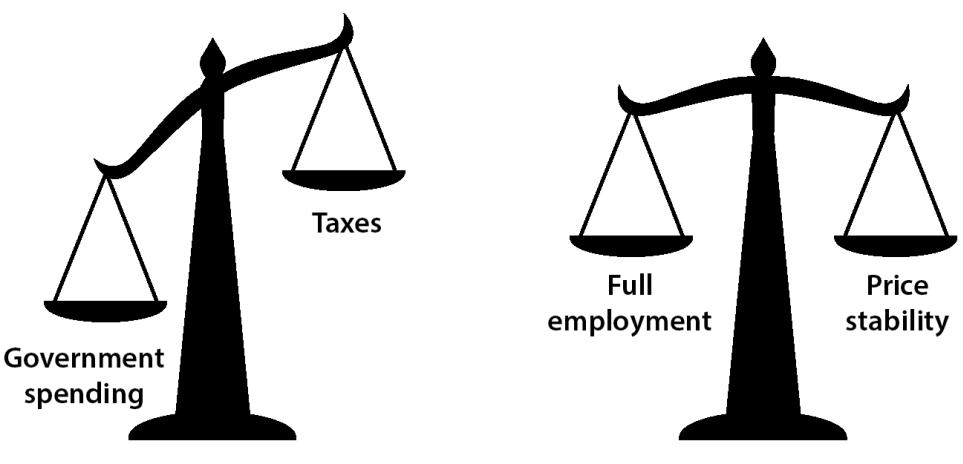
همان‌طور که کاهش مالیات هدفمند موثرتر از کاهش مالیات بدون هدف است، مخارج هدفمند دولت نیز بهتر از مخارج بدون هدف دولت بر اقتصاد تاثیر می‌گذارد. اقتصاددانان معمولاً مخارج با ضریب تکاثری مالی بالا را توصیه می­کنند تا مخارج اولیه دولت، در دوره‌های بعد و با دست به دست شدن دلار، تقاضای بیش‌تری را ایجاد کند و منجر به افزایش تولید شود. برای اطمینان از حداکثر تاثیر مخارج دولت بر اقتصاد، لرنر تاکید می­کند تا هرگونه افزایش مخارج دولت با افزایش مالیات برای جهت تأمین آن مخارج همراه نشود.

بجای پیروی از سیاست PAYGO به‌عنوان یک قاعده، لرنر دولت را از افزایش مالیات تا زمانی­که برای مقابله با فشارهای تورمی ضروری باشد منع می‌کند. با خیزش تورم، لرنر معتقد بود کنگره مالیات را افزایش و یا مخارج دولت را کاهش دهد. و اگر به ناگهان بی‌کاری افزایش یافت قانون‌گذاران باید مالیات‌ها را کاهش و یا مخارج دولت را با تزریق پول بیش‌تر به اقتصاد افزایش دهند.

برای تئوری پولی مدرن، اندیشه­های لرنر لازم اما ناکافی است. در این تئوری نیز برای متعادل کردن اقتصاد بر تغییر مالیات و مخارج (سیاست مالی) به جای نرخ بهره (سیاست پولی) تکیه می‌شود. ضمناً کسری بودجه به خودی خود، نه خوب است و نه بد. آنچه مهم است بکارگیری بودجه دولت برای دستیابی به نتایج مطلوب در اقتصاد است. مالیات ابزاری است مهم برای کاهش قدرت خرید و هرگز نباید ابزار تأمین مالی باشد.

شکل2

تعریف مجدد بودجه متوازن



اگر تمام535 عضو کنگره صبح از خواب بیدار شوند و سیاست مالی لرنر را توصیه کنند، بی‌کاری غیرارادی در اقتصاد هنوز باقی است. هیچ راهی برای واکنش به تغییر شرایط اقتصادی با چرخش ناگهانی فرمان اقتصاد جهت سهولت دسترسی سریع شغل برای بی‌کاران وجود ندارد. در بهترین حالت ممکن به نقطه تقریبی اشتغال کامل نزدیک می‌شویم، اما همواره گروهی بازمانده از شغل وجود دارد. تکیه بر تصمیمات کنگره جهت تعدیل مخارج و مالیات دولت در صورت شتاب گرفتن تورم کافی نیست. تئوری پولی مدرن ضمانت شغلی را بعنوان مکمل سیاست مالی اختیاری توصیه می‌کند، که تثبیت کننده­ی خودکار غیراختیاری است که نه تنها اشتغال کامل بلکه ثبات قیمت را تضمین می‌کند.

به جاده‌ای ناهموار بیاندیشید. تا زمانی که با یک چاله ‌یا دست­انداز روبرو نشدید، رانندگی همواری را خواهید داشت. اما به محض تلاقی با چاله‌، درصورتی از خطرات احتمالی اجتناب می­شود که کمک فنر وسیله نقلیه، شوک مربوطه را به خوبی جذب‌ و خنثی کند، ضربه را مهار و تکان و لرزش خودرو کاهش ­یابد. اما اگر کمک فنرها ضعیف باشند، بهتر است رانندگی نکنید! تئوری پولی مدرن، اقتصاد را با فرمان لرنر و کمک فنر قدرتمند ضمانت شغلی دولت فدرال تجهیز می‌کند. در زیر نحوه عملکرد تشریح شده است.

دولت فدرال بسته­ی دستمزد و مزایا را برای افراد جویای کارِ فاقد شغل ارائه می‌کند. در تئوری پولی مدرن، دولت متعهد به تأمین مالی مشاغلی است که هدف آن مراقبت از مردم، جوامع، و بطور کلی سیاره ماست. این سیاست، برنامه‌ی است عمومی در بازار کار، با تعیین دستمزد ساعتی ثابت دولتی و مجوز استخدام شناور کارگران. از آنجا که در بازار کار کسی حاضر به استخدام فرد بی‌کار نیست لذا قیمت بازاری بی‌کار صفر است. دولت برای بی‌کاران می­تواند دستمزدی را تعیین کند که حاضرند برای استخدام خود دریافت کنند. زمانی که این کار انجام شد، بی‌کاری غیرارادی از بین می‌رود و دسترسی به شغلی با نرخ دستمزد تعیین شده توسط دولت فدارال فراهم و تضمین می­شود.

ضمانت شغلی ریشه در اندیشه‌های فرانکلین دلانو روزولت دارد که از دولت می‌خواست تا اشتغال را به‌عنوان حقوق اقتصادی آحاد مردم تضمین کند، و بخش جدایی­ناپذیر جنبش حقوق مدنی به رهبری دکتر مارتین لوترکینگ، و همسرش کورتا اسکات­کینگ، و جناب کشیش فلیپ راندولف نیز بود. ‌هایمن مینسکی[[37]](#footnote-37)، اقتصاددان بانفوذ از چنین برنامه‌ای به‌عنوان یک رکن اساسی در نظریات ضد فقر دفاع می‌کرد. توجه به این نکته ضروری است که ضمانت شغلی مستلزم تلاش سیاست­گذاران برای تعیین میزان سکون و رکود در بازار کار با استفاده از ابزاری مانند نرخ NAIRU نیست. درعوض، دولت دستمزد را مشخص کرده و سپس، افراد جویای کار استخدام می­شوند. اگر فردی خود را برای استخدام عرضه نکرد، یعنی اقتصاد در اشتغال کامل است. اما اگر پانزده میلیون نفر خود را عرضه کردند، یعنی بی‌کاری قابل توجهی در اقتصاد وجود دارد. به معنای واقعی، این تنها راه مطمئن تشخیص عدم استفاده از منابع قابل دسترس در اقتصاد است.

برای کاربر پول مانند دولت ایالتی یا محلی، تقریباً ضمانت شغلی غیرممکن و تعهد به استخدام تمام درخواست­کنندگان کار محال است. اگر شهردار دیترویت اعلام کند که شغلِ بی‌کاران را تضمین می­کند، شهر مملو از متقاضیان خواهد شد. حتی در اقتصاد نسبتاً خوب، ده‌ها و یا صدها هزار نفر متقاضی شغل وجود داشته و فشار زیادی بر بودجه­ی دولت محلی کاربر پول تحمیل می‌کنند. اکنون فرض کنید اقتصاد وارد رکود شود، و درآمدهای مالیاتی کاهش یابد، و متقاضیان شغل دو برابر شوند آنگاه برای دیترویت چه اتفاقی خواهد افتاد. به‌یاد داشته باشید، دولت‌های ایالتی و محلی درواقع برای تأمین مالی مخارج و پرداخت قبوض خود به مالیات وابسته­اند، و در زمان‌های رکود که درآمد آن‌ها کاهش می‌یابد و بیش‌ترین فشار را تحمل می‌کنند بسادگی نمی‌توانند متعهد به افزایش مخارج شوند.

از فصل قبل به‌یاد آورید که موسلر با وضع مالیاتی که فقط با کارت‌های ویزیت او قابل پرداخت بود، فرزندانش را مجبور به کار و انجام برخی امورات خانه کرد. لذا، مالیات (حداقل از آغاز) ابزاری است که باعث می‌شود مردم در جستجوی کار باشند. تئوری پولی مدرن بر این باور است زمانی که دولت مالیات وضع می‌کند، مردم به دنبال راه‌هایی برای کسب پول می‌روند، و دولت باید اطمینان داشته باشد که همیشه راهی برای کسب پول وجود دارد.

با وجود ضمانت شغلی، اقتصاد از شرایط سخت عبور کرده و میلیون‌ها نفر از بی‌کاری نجات می­یابند. شرایط سخت، اجتناب ناپذیرند و هیچ کشور سرمایه­داری وجود ندارد که راهی را برای عبور و حذف چرخه‌های تجاری یافته باشد. با رشد اقتصادی شغل ایجاد شده و سپس، در نهایت، اتفاقی می‌افتد که اقتصاد وارد رکود می‌شود. از سیاست‌های اختیاری برای مهار سیکل‌های تجاری می‌توان و باید استفاده کرد. مرکب­های نرم و هموار بر ناهموار مرجح اند. اما هیچ کشوری نمی‌داند که چگونه از هر خطر احتمالی در امان بماند. در طی شصت سال گذشته، ایالات متحده با رکودهای 1961-1960، 1970-1969، 1975-1973، 1982-1980، 1991-1990، 2001، و 2009-2007 مواجه بوده و همواره زمان‌های خوب با زمان‌های بد همراه، و در نهایت زمینه برای آینده­یی بهتر و اوقاتی خوش فراهم شده است.

جهت عبور از چرخه‌های اجتناب­ناپذیر اقتصاد، یکی از مزایای اصلی ضمانت شغلی تفکیک شرایط رکود از رونق است. بجای بی‌کار ماندن میلیون‌ها نفر در شرایط رکود، ضمانت شغلی به بی‌کاران اجازه می‌دهد از یک شغل با حقوق ثابت به شغلی دیگر عبور کنند. ممکن است فردی شغلی را در بخش خصوصی از دست بدهد، اما بلافاصله شغلی تضمین شده‌ در بخش عمومی در انتظار اوست. از آنجا که ضمانت شغلی به کارگران امکان می‌دهد تا بجای پیوستن به صفوف بی‌کاران، شغلی جایگزین داشته باشند، لذا این برنامه با حمایت از دستمزدها و حفظ (یا افزایش) مهارت‌ها تا زمان بهبودی اقتصاد و شروع بازگشت کارگران به مشاغل بخش خصوصی، به اقتصاد کمک می‌کند.

دولت فدرال تأمین مالی را تضمین می‌کند، انواع مشاغلی که در برنامه از آن‌ها پشتیبانی می‌شود را تعیین می‌کند و بر اجرای برنامه نظارت می‌کند. همه چیز به روش غیرمتمرکز مدیریت شده، و تصمیم‌گیری تا حد امکان به مردم و جوامعی که بیش‌ترین سود نصیبشان می‌شود محول می‌شود. ویژگی کلیدی برنامه این است که به‌عنوان یک تثبیت­کننده­ی خودکارِ قدرتمند در اقتصاد عمل می‌کند.

تئوری پولی مدرن با بی‌کاری غیرارادی، مقابله و آن را حذف می‌کند. مؤثرترین سیاست برای اشتغال کامل، سیاستی است که بی‌کاران را مستقیماً هدف‌گیری کند. به جای افزایش مخارج زیرساخت‌ها، به امید کاهش نرخ بی‌کاری، تئوری پولی مدرن رویکرد از پایین به بالای پاولینا چرنوا[[38]](#footnote-38) را پذیرفته و کارگران را همان­گونه و همان­جایی که هستند در نظر گرفته و متناسب با توانایی‌های فردی آن‌ها و نیازهای جامعه آن‌ها را منطبق می‌کند. صحبت از ایجاد شغل قدیمی نیست. صحبت از تدبیر و طرح نو و یا دادن بیل به بی‌کار به منظور پرداخت دستمزد به آن‌ها نیست. این راهی برای ارتقاء کالای عمومی و درعین­حال تقویت جوامع از طریق سیستم حکومت­داری مشترک است. همان‌طور که ویکری[[39]](#footnote-39) بیان می‌کند، خدمات عمومی ما را قادر می‌سازد تا نیروی کار بی‌کار را به انواع امکانات با تسهیلات عمومیِ بهبود یافته تجهیز کنیم. ایده این است که کارهای مفیدی که برای جامعه با ارزش است را به افراد تکلیف کرده، و برای آن کار دستمزد مناسب پرداخت کنیم.

اگر اقتصاد مانند سال 2008 سقوط کند، ضمانت شغلی فدرال صدها هزار نفر را از بی‌کاری نجات می‌دهد. با ریزش مشاغل در بخش خصوصی، بلافاصله در بخش خدمات عمومی مشاغل جدید ظاهر می‌شوند. دولت فدرالِ متعهد به تأمین بودجه مشاغل جدید، به­طور خودکار و بدون مشورت و چانه­زنی با کنگره در خصوص محرک‌های مالی، با افزایش کسری بودجه اقتصاد را از رکود نجات می­دهد. از آنجا که این برنامه از درآمدها حمایت می‌کند، اقتصاد سریع‌تر از عدم وجود ضمانت شغلی تثبیت می‌شود. رکود، کم‌تر طاقت­فرسا شده و رونق و بهبودی سریع‌تر فرا می‌رسد. و چون این برنامه دائمی است، در شرایط خوب و بدِ اقتصاد همانند یک حائل است.

با ضمانت شغلی، حرکت اقتصاد روان‌تر شده و به تثبیت تورم کمک می‌کند. بدون آن، و با اخراج کارگران، درآمدها کاهش یافته، و مشتریان ناپدید می‌شوند، و به تبع آن موجودی انبار افزایش یافته و تولیدکنندگان برای رهایی از کالاهای فروخته نشده قیمت‌ها را کاهش می‌دهند. درنهایت و با بهبودی و رونق اقتصادی، شرکت‌ها قیمت‌ها را برای ایجاد مجدد حاشیه سود معقول افزایش می­دهند. هر چه چرخش اقتصاد بیش‌تر باشد، قیمت‌ها نیز نوسان بیش‌تری داشته، ولی با ضمانت شغلی و تثبیت درآمد مصرف­کنندگان، از تعدیل‌ بیش­تر مخارج مصرف­کننده که ممکن است منجر به تغییرات بیش‌تر قیمت شود، جلوگیری می­شود.

ضمانت شغلی با لنگر انداختن یک قیمت کلیدی در اقتصاد، یعنی بهایی که در ضمانت شغلی به کارگران پرداخت می‌شود، به تثبیت تورم کمک می‌کند. با ایجاد کف دستمزد، دولت حداقل غرامت را تعیین می‌کند، مثلاً 15 دلار به ازای هر ساعت کار. حداقل دستمزد فدرال 7.25 دلار در ساعت است. اما به زعم‌ هایمن مینسکی، حداقل دستمزد بی‌کار برابر است با صفر دلار. برای کسب حداقل دستمزد باید شاغل بود، و میلیون‌ها آمریکایی بی‌کار به حداقل دستمزد دسترسی ندارند. برای ایجاد یک حداقل جهانی، باید یک پیشنهاد کار ثابت و دائمی با قیمتی ثابت وجود داشته باشد. ضمانت شغلی آن حداقل پیشنهادی را ایجاد می‌کند، دستمزد ضمانت شغلی عملاً حداقل دستمزد را در کل اقتصاد ایجاد خواهد کرد. پس از آن، انتظار می‌رود که در مشاغل دیگر، حق­العمل مازادی بیش از دستمزد پایه پرداخت شود.

در نرخ‌های بهره نیز به همین صورت است. یعنی فدرال رزرو نرخ یک شبه را تعیین می‌کند، نرخی که در مقابل نرخ‌های وام مسکن، کارت­های اعتباری، وام‌های خودرو و غیره نرخ پایه محسوب می‌شود. وقتی فدرال رزرو نرخ بهره‌ی کوتاه­مدت را افزایش می‌دهد، معمولاً دیگر نرخ‌ها نیز به تبع آن افزایش خواهند یافت. با لنگر­اندازی قیمت نیروی کار، ضمانت شغلی باعث ایجاد ثبات بیش‌تر اقتصاد در طیفی از دستمزدها و قیمت‌ها می‌شود.

در نهایت، ضمانت شغلی با حفظ مجموعه‌ای آماده از افراد شاغل، که براحتی بتوانند در هنگام افزایش تقاضای کالاها و خدمات جذب شوند کمک می‌کند. در نظرسنجی کارفرمایان، کم‌ترین جذابیت استخدام کارگران هنگامی است که فرد برای مدت طولانی از بی‌کاری رنج برده باشد. کارفرمایان مایل نیستند فردی که مدتی را بی‌کار بوده انتخاب کنند. استخدام بی‌کار ریسک قابل توجهی دارد. راهی برای تشخیص این‌که فردی که برای مدت زیادی بی‌کار بوده اما عادات کاری خوب خود را حفظ کرده و به خوبی با دیگران تعامل دارد، وجود ندارد. ممکن است توانایی و مهارت تایپیست کارآمد، یا یک صنعتگر زبردست به دلیل عدم استفاده از آن، رو به وخامت رفته باشد. شایستگی استخدام فردی که برای مدت زمان زیاد بی‌کار بوده کاملاً شانسی است. برای اجتناب از عدم اطمینان و شانس، شرکت‌ها با افزایش دستمزد سعی می‌کنند کارمندان را با ترغیب در حفظ شغل فعلی خود تطمیع کنند. افزایش دستمزد باعث تورش تورمی شده و این تورش زمانی کاهش می‌یابد که بنگاه‌ها گزینه‌ی استخدام کارگران شاغل در خدمات عمومی را داشته باشند. با ضمانت شغلی، کارفرمایان مجموعه گسترده‌ای از کارگران بالقوه را جهت استخدام خواهند داشت که نه تنها به نفع کارفرمایان و بی‌کاران افسرده و پژمرده، بلکه همه‌ی ما خواهد بود.

از آنجا که این برنامه تثبیت کننده­ی خودکار است، لذا با افزایش و کاهش بودجه­ی دولت فدرال، زمانی که اقتصاد در رکود است پول بیش‌تری خرج شده و هنگامی که در رونق است پول کم‌تری خرج خواهد شد. البته، کنگره همچنان کنترل اختیاری خود را بر سایر بخش‌های بودجه حفظ خواهد کرد. به‌عنوان منتشرکننده‌ی پول، عمو سام پول خزانه را اداره می‌کند، و همواره توانایی اتخاذ تصمیم جهت مخارج بیش‌تر در زیرساخت، آموزش و یا امور دفاعی را دارد. اگر کالا و خدماتی برای فروش وجود داشته باشد و عمو سام آن‌ها را بخواهد، او توانایی پیشی گرفتن از ما و پیشنهاد قیمتی بالاتر از ما را دارد. او از نظر مالی مقید نیست و به‌عنوان منتشرکننده‌ی پول توانایی تعهد به مخارجی را دارد که پول آن را ندارد، و در نتیجه ورشکست نمی‌شود. این واقعیتی است که تئوری پولی مدرن افشا می‌کند.

همان‌طور که استن لی[[40]](#footnote-40)، خالق کتاب‌های کمیک مرد عنکبوتی به ما آموخته، با افزایش قدرت، پاسخگویی نیز زیادتر می‌شود. سناتور انزی حق داشت که نگرانی خود را در مورد مخارج بیش از حد ابراز کند. اما او خطر واقعی را بدرستی شناسایی نکرده بود. کسری بودجه تهدیدی برای رفاه و خوشبختی مشترک ما نیست، بلکه تورم بیش از حد تهدید است.

بنابراین چگونه می‌توان مزایای بالقوه پول با اقتدار را کسب کرد، و درعین­حال در برابر خطر مخارج بیش از حد احتیاط کرد؟ ممکن است وسوسه شده و استدلال کنید که از قبل محفوظیم. حد سقف بدهی، قانون بِرد، و PAYGO ممکن است به‌طور موثر مخارج بیش از حد را بررسی و با آن مقابله کند. ولی این­طور نیست و دور زدن قوانین برای کنگره آسان است. زیرا تحت رویه‌های بودجه­ریزی فعلی، کنگره مجبور نیست در هنگام مخارج بیش‌تر، ریسک تورمی را در نظر بگیرد. به‌یاد داشته باشید، فدرال رزرو مسئول تثبیت قیمت است. بنابراین، پرسش اعضای کنگره فقط مربوط به مخارج جدید دولت و تاثیر آن بر افزایش کسری بودجه است، و نه تورم. این سوال اساساً اشتباه است.

درواقع، همان‌طور که تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد، از مسئولیت بزرگی که هر دولتی در اداره‌ی قدرت مالی دارد اجتناب می‌شود. برای این‌که بفهمیم چرا، به این مثال توجه کنید. اقتصادی را فرض کنید که به حداکثر سرعت مجاز خود نزدیک است، و اکثر کارگران و بنگاه‌ها با حداکثر توان خود تولید می‌کنند. اکنون فرض کنید کنگره 2 تریلیون دلار برای مخارج نوسازی و ارتقای زیرساخت‌های در حال فروپاشی آمریکا همانند فرودگاه‌ها، بیمارستان‌ها، بزرگراه‌ها، پل‌ها، شبکه‌ی آبرسانی و غیره در نظر بگیرد. ولی از آن جا که هیچ نماینده‌ای در کنگره فکر نمی‌کند که دولت منتشرکننده‌ی پول است، لذا همگی معتقدند که مهمترین نگرانی آن‌ها افزایش کسری بودجه است. برای اجتناب از افزایش کسری بودجه، فرض کنید نمایندگان طرح پیشنهادی افزایش مخارج دو تریلیون دلاری را مستلزم اخذ مالیات از تعداد انگشت شماری از آمریکایی‌های متمول کند که دارایی خالص آن‌ها بیش از50 میلیون دلار است. امروزه، این لایحه به دفتر بودجه کنگره ([[41]](#footnote-41)CBO) خواهد رفت، جایی که احتمالاً برای کسب امتیاز خوب، کسری بودجه را اضافه نمی‌کند. با چراغ سبزِ دفتر بودجه کنگره، اعضای کنگره مختارند تا با رای خود افزایش مخارج را تصویب کنند. اتفاق بعدی ممکن است یک فاجعه و مصیبت باشد.

همان‌طور که وزارت حمل و نقل سعی در انعقاد قراردادها دارد، ناگهان متوجه می‌شود که منابع بی‌کار کافی برای استخدام در دسترس دولت نیست. زیرا مالیات بر تعداد اندکی از افراد ثروتمند (حدود هفتاد و پنج هزار نفر) تحمیل شده که قرار نبود زیاد خرج کنند. این نکته نباید به‌عنوان عدم دریافت مالیات از ثروتمندان تعبیر شود و تنها یک تصمیم‌گیری اختیاری در خصوص سیاست مالیاتی دولت است. البته این سیاست باید به صورت استراتژیک اتخاذ شود، یعنی تشخیص این‌که هدف از اخذ مالیات از ثروتمندان تأمین مالی مخارج دولت نیست بلکه برای کمک به توزیع مجدد درآمد و ثروت است. زیرا توزیع نابرابر درآمد تهدیدی است برای دموکراسی و عملکرد اقتصاد. به این فکر کنید. پس از این‌که 2 درصد از دارایی جف بزوس[[42]](#footnote-42)، ثروتمندترین مرد آمریکا، با دارایی خالص تخمینی 110 میلیارد دلار مشمول مالیات شود، چقدر مخارج مربوط به خودرو، استخر، زمین تنیس، خوشگذرانی‌های پر هزینه و ... خود را کاهش می‌دهد. پاسخ روشن است، نه چندان. افزایش سالانه و اندک مالیات بر کسری از خالص دارایی او مخارجش را کاهش نمی‌دهد. لذا میلیاردرها و او ثروت خود را در دارایی‌های مالی، املاک و مستغلات، هنرهای فاخر و سکه‌های کمیاب پس­انداز می‌کنند. مالیات بر ثروت ممکن است از نظر مالی برای مخارج زیرساخت توجیه شود ولی در تأمین مالی مخارج غیرضروری، بسیار ناخوشایند است.

در اقتصادی راکد، که تولیدکنندگان با ظرفیت مازاد مواجه و کارگران زیادی در دسترس هستند، "فضای مالی" بسیاری وجود دارد. اما با نزدیک شدن به اشتغال کامل، منابع واقعی کمیاب شده و با اتمام ظرفیت مولد واقعی در اقتصاد، تنها راه دولت برای استخدام کارگران ساختمانی، معماران و مهندسان، و خرید فولاد، بتن، مصالح، و اجاره‌ی کامیون و جرثقیل‌ها و غیره این است که آن‌ها را از کاربرد فعلی خارج سازد. فرآیند تقاضای جدید دولت، قیمت‌ها را افزایش داده و فشارهای تورمی را ایجاد خواهد کرد. برای تسکین این خطر، مالیات باید به‌اندازه کافی مخارج جاری را جبران کند تا منابع واقعی که دولت سعی در استخدام آن‌ها دارد آزاد شوند. مسئله این است که این مالیات خاص از طبقه‌ی کوچکی از ثروتمندان اخذ می‌شود و فضای مالی زیادی (در صورت وجود) را ایجاد نخواهد کرد.

البته این سیاست بدی نیست! فقط ایده‌ای موثر برای کاهش ریسک تورم است و زمانی اهمیت ویژه خواهد داشت که اقتصاد با حداکثر سرعت مجاز خود حرکت کند. به همین دلیل است که تئوری پولی مدرن در فرایند بودجه­ریزی، رویکردی متفاوت را به دولت فدرال توصیه می‌کند. فرآیندی که تصمیم‌گیری قانون‌گذاران و اقدامات لازم برای محافظت از ریسک تورم را قبل از تصویب هرگونه مخارج جدید با هم ادغام می­کند. تئوری پولی مدرن ما را در این امر ایمن‌تر کرده زیرا تشخیص می‌دهد که بهترین دفاع در مقابل تورم، هجوم و یورش خوب است. ما نمی‌خواهیم اجازه دهیم مخارج بیش از حد باعث تورم شود و پس از وقوع آن با تورم مبارزه شود. ما به کمک نهادهایی شبیه دفتر بودجه‌ی کنگره نیازمندیم تا قوانین جدید برای ریسک تورم بالقوه قبل از تعهد کنگره به تأمین مالی برنامه‌های جدید ارزیابی شده و از خطرات اجرای برنامه پیشگیری و کاسته شود. در هسته‌ی خود، تئوری پولی مدرن محدودیت ساختگی (درآمد) را با یک محدودیت واقعی (تورم) جایگزین می‌کند.

واقعیت این است که عمو سام با محدودیت درآمد الزام­آور مواجه نیست. او ابتدا خرج می‌کند و بعداً با اخذ مالیات، دلارها را برداشت می‌کند. به جای فرض قبلی که مخارج جدید باید با درآمد جدید تراز شود، تئوری پولی مدرن این پرسش را مطرح می‌کند که ابتدا چقدر باید خرج شود؟ این باعث می‌شود PAYGO در سرش باشد. به جای پذیرش این فرض که ما همیشه باید از افزایش کسری بودجه اجتناب کنیم، در تئوری پولی مدرن این سوال مطرح می‌شود که آیا هر یک از مخارج پیشنهادی مستلزم جبران برای کاهش ریسک تورمی است یا خیر؟

با پایبندی به طرح پیشنهادی 2 تریلیون دلاری برای مخارج زیرساخت، تئوری پولی مدرن با این سوال شروع می‌کند که آیا مجوز 2 تریلیون دلار برای کنگره برای مخارج زیرساخت بدون جبران آن بی خطر است یا خیر؟ تحلیل دقیق رکود اقتصادی موجود (و پیش­بینی شده) قانون‌گذاران را در تعیین آن راهنمایی می‌کند. اگر دفتر بودجه‌ی کنگره و دیگر تحلیل­گران مستقل به این نتیجه برسند که این طرح، نرخ تورم را به بالاتر از نرخ تورم مطلوب سوق می‌دهد آنگاه قانون‌گذاران می‌توانند فهرستی از گزینه‌ها و روش‌های موثر برای کاهش خطر ریسک تورم پیشنهاد کنند. شاید یک سوم، یک دوم یا سه چهارم مخارج مستلزم جبران باشد و شاید هم خطر ریسک تورم مستلزم جبران نباشد. و ممکن است اقتصاد در نزدیکی اشتغال کامل بالقوه باشد و PAYGO سیاست مناسبی باشد. نکته مهم این است که کنگره برای دسترسی به جواب، باید به صورت وارونه­ی‌ این پیش فرض که مخارج جدید مستلزم جبران کامل است اقدام کند. این نگرش کمک می‌کند تا در برابر افزایش غیرقانونی مالیات و تورم نامطلوب محافظت شویم. بهترین راه مبارزه با تورم، قبل از وقوع آن است.

از یک نظر ما خوش شانس بوده­ایم. کنگره به‌طور معمول تعهدات مالی بزرگی را بدون وقفه برای ارزیابی ریسک‌های تورمی تصویب می‌کند. کنگره در طی زمان می‌تواند صدها میلیارد دلار به بودجه دفاعی افزوده و یا مالیات را کاهش دهد و تریلیون‌ها دلار کسری بودجه مالی ایجاد کند و در بیش‌تر موارد، حداقل از منظر تورم، آسیب نبینیم. زیرا معمولاً کسادی کافی برای جذب کسری­های بزرگتر وجود دارد. هر چند ظرفیت مازاد به‌عنوان نوعی بیمه ریسک تورم را نادیده گرفته، ولی وجود منابع بی‌کار هم هزینه دارد. محرومیت ما از لذت استفاده‌ی درست از منابع، خود باعث افسردگی جامعه خواهد شد. هدف تئوری پولی مدرن تغییر آن است.

تئوری پولی مدرن به دنبال تسخیر قدرت پول عمومی برای ساختن اقتصاد است. اگر مرد عنکبوتی از قدرتش برای محافظت خود امتناع می‌کرد، هیچ کس او را به‌عنوان یک ابرقهرمان نمی­شناخت. قدرت بزرگ، مسئولیت بزرگ را به همراه دارد. قدرت پول خزانه متعلق به همه‌ی ماست و توسط اعضای کنگره که به صورت دموکراتیک انتخاب شده­اند اداره می‌شود. پول خزانه قدرتی است که برای خدمت به همه ما ایجاد شده. مخارج بيش از حد، سوء استفاده از قدرت است، و امتناع از هر گونه مخارج، زمانی که بتوان کارهای بیش‌تری برای ارتقاء جامعه بدون خطر تورم انجام داد به مصلحت نیست.

# 

# فصل سوم

# بدهی ملی (باید نام آن تغییر کند)

افسانه شماره 3: با بدهی ملی همه گرفتار شده­ایم.

واقعیت: بدهی ملی هرگز بار مالی ندارد.

## 1.3 مقدمه

در ژانویه 2015 وقتی وارد واشنگتن دی سی شدم، کارمندی در کمیسیون بودجه­ی مجلس سنا بودم که به مسائل بودجه از دریچه و لنز ناشر پول نگاه می‌کردم. می‌دانستم که دولت فدرال مانند خانوار و بنگاه خصوصی نیست. می‌دانستم که عمو سام هرگز بی پول نمی‌شود. می‌دانستم که تورم مجازات مخارج بیش از حد دولت است و نه ناتوانی و عجز در پرداخت دیون. همچنین می‌دانستم که با نگاه از این دریچه، در این مجلس تنها هستم.

دیگران در یکی از اردوگاه باز‌های کسری و کبوترهای کسری قرار داشتند. باز‌ها به­طور­کلی همان تندروها و جمهوری­خواهانی بودند که کسری‌ بودجه را نتیجه­ی سوء مدیریت مالی کشور می‌دانستند. بودجه باید در هر دوره متوازن شود. هر عدم توازنی بین مخارج و مالیات‌های دولت پر باز‌ها را کج کرده و لذا نسبت به ظهور بحران بدهی هشدار می‌دادند و خواستار اقدام سریع برای مهار کسری‌های مالی می‌شدند. برچسب نمادین، حداقل به صورت لفاظی عزم بازوار، آن‌ها را برای متعادل کردن بودجه و به صفر رساندن بدهی ملی نشان می‌داد. باز‌ها، مخالفان خود، کبوترهای کسری را شماتت می­کردند و آن‌ها را نسبت به تهدیدهای ناشی از بدهی فزاینده کشور متهم می‌کردند. باز‌ها برنامه‌هایی نظیر تأمین‌اجتماعی، مدیکر[[43]](#footnote-43) و مدیکید[[44]](#footnote-44) را مقصر دانسته، در‌حالی‌که کبوترها کاهش مالیات ثروتمندان و تریلیون‌ها دلار هزینه‌های جنگ را عامل اصلی بدهی دولت می‌دانستند.

در‌حالی‌که صاحب­نظران و ناظران واشنگتن توجه خود را به آن دو گروه مخالف قطبی معطوف کرده بودند، من آن دو طیف را دو پرنده‌ی همجنس می‌دیدم. هر دو با چشم­انداز مالی بلندمدت، معتقد بودند که مشکلات می‌بایست برطرف شود. اختلاف نظر آن دو رویکرد، در این بود که چه کسی و چه چیزی این آشفتگی‌ها را ایجاد کرده و با چه سرعتی آسیب‌های وارده باید ترمیم شوند. اکثر جمهوری­خواهان خواستار کاهش مزایای دولتی، و اکثر دموکرات‌ها خواهان افزایش مالیات بودند. مسیرهای مختلف برای یک مقصد معین.

زمانی که به کمیته­ی بودجه پیوستم، خود را به‌عنوان مخالف دو دیدگاه تثبیت کردم. با انتشار این خبر که مشاوره دموکرات‌ها به مجلس آمده، روزنامه­نگاران این تیتر را زدند که "سندرز جغد کسری را استخدام کرده است". من این اصطلاح را در سال 2010 به‌عنوان راهی برای تمایز دیدگاه‌های اقتصاددانان تئوری پولی مدرن از دیدگاه‌های پرندگان کسری ابداع کرده بودم. احساس کردم جغد برای تئوری پولی مدرن خوش یُمن باشد، زیرا مردم جغدها را با خرد دانسته و همچنین توانایی و قابلیت چرخش 360 درجه‌ای و بررسی کسری بودجه از منظری دیگر را دارند.

اکثر سناتورهای کمیته، هیچ اطلاعی از تئوری پولی مدرن نداشتند. حتی سناتور برنی سندرز که مرا استخدام کرده بود، ابتدا از توجه رسانه‌ها غافلگیر شد. وقتی برای اولین بار با اعضای کمیسیون بودجه ملاقات کردم، هیچکس گستاخ و جسور نبود، ولی احساس کردم که در مورد افزایش کسری بودجه تردید وجود دارد. ورود پرنده‌ای جدید به آسمان شهر آسان نبود. می‌دانستم که دیدگاه‌های من کاملاً با دیگران متفاوت است. دموکرات‌هایی که در خدمت آن‌ها بودم به محافظه­کاران مالی شهرت داشته و سه نفر از آن‌ها توسط گروهی به نام تثبیت کردن بدهی به‌عنوان "قهرمانان مالی" انتخاب شده بودند.

از بسیاری جهات کار خسته کننده‌ای بود. در مورد مسائل مالی، نظراتم را با اعضا کمیته به اشتراک نگذاشته و به دنبال راه‌هایی برای کمک به کمیسیون، بدون تاکید بر افسانه‌ها و سوء تفاهم‌های امور مالی کشور بودم. نکات را به دقت می‌نوشتم و پیش­نویس اظهاراتی که توسط اعضای کمیسیون با صدای بلند قرائت می‌شد را آماده می‌کردم. گاهی اوقات، آنچه را که نمی‌گویید به‌اندازه­ی کاری که انجام می‌دهید مهم است. بنابراین، به دنبال راه‌های تغییر شکل تفکر به روش‌های ظریف بودم، گاهی اوقات به سردبیر روزنامه فشار آورده تا یکی دو جمله در این خصوص چاپ کند. قلباً یک معلم بودم و نمی‌توانستم روش‌های جدید تفکر را سرکوب کنم. علاوه­براین، استدلال بد منجر به سیاست بد، و سیاست بد بر همه­ی ما تأثیر خواهد گذاشت.

یکی از چشم نوازترین چیزها را از اعضا و کارمندان کمیسیون آموختم. ده‌ها بار کاری را انجام داده و همیشه همان واکنش باورنکردنی را ملاحظه می‌کردم. از آن‌ها می‌خواستم تصور کنند که ‌یک عصای جادویی یافته­اند که با تکان آن کل بدهی ملی حذف می­شود. سپس سئوال می‌کردم که "آیا عصا را تکان می‌دهید؟" بی درنگ، پاسخ خیر بود و فقط حذف بدهی را مطالبه می‌کردند. سپس، مصمم و پایدار سؤالی دیگر اما به ظاهر متفاوت را می‌پرسیدم. "فرض کنید که تکان آن عصا، دنیا را از بدهی آمریکا خلاص کند". آیا آن عصا را تکان می‌دهید؟ نگاه‌ها متحیر، ابروها درهم، و قیافه‌ها محزون می‌شد. در نهایت، هیچ کس حاضر به تکان دادن عصا نبود.

من آن را جذاب یافتم! این نمایندگان در کمیسیونی بودند که برای رسیدگی به مسائل مربوط به بودجه فدرال ایجاد شده بود، و به نظر می‌رسید هیچ یک از آن‌ها به ترفند من پی نبرده بودند. همگی احساس عشق توام با نفرت را نسبت به بدهی ملی داشتند. تا زمانی که دارایی‌های مالی در اختیار بخش خصوصی بود، عاشق خزانه­داری و وقتی همان اوراق بهادار تعهدات دولت فدرال بود، از آن متنفر می‌شدند. متأسفانه، نمی‌توان بدهی ملی را بدون حذف ابزاری که بدهی ملی را شکل می‌دهد یعنی اوراق بدهی از بین ببرید. آن‌ها شبیه هم هستند. سوال من دو وجهی بود. مثل این‌که از مردم بپرسید هوای 77 درجه فارنهایت را ترجیح می‌دهید یا 25 درجه سانتیگراد؟ می­توان سئوال کرد که تکان عصا اوراق خزانه­داری را حذف می­کند، اما برخی مایلند که بدهی از بین برود. زیرا رای دهندگان از بدهی می‌ترسند.

## 2.3 خیلی خیلی خیلی بزرگ است

البته که رای دهندگان وحشت دارند! مگر می‌شود هولناک نباشد؟ غیرممکن است که در روزهای هفته­ بدون مدیریت گفتمان‌های سیاسی، با تشنج و حمله‌های عصبی ناشی از کسری‌های بودجه و بدهی ملی روبرو نشوید. تیتر روزنامه‌ها رکورد بدهی و فاجعه­ی پیش­رو را فریاد می‌زنند. ناظران پیاده­رو اعداد واقعی دلهره­آور برج ساعت بدهی در خیابان 43 غربی شهر نیویورک را ملاحظه می‌کنند. کاریکاتوریست‌های سیاسی بدهی فدرال را همانند دایناسوری گرسنه در خیابان‌های شهر و درحال بلعیدن همه چیز، و یا همانند بالونی درحال گسترش و در آستانه­ی انفجار به تصویر می‌کشند. کتابفروشی‌ها لبریز از کتاب­هایی است با عناوین وحشتناک، و کلماتی اضطراب‌آور مانند پایان بازی، جوهر قرمز، و درمان مالی. رسانه‌های اجتماعی اخبار فوری را برای گزارش آخرین پیش‌بینی‌های شوم و مهلک دفتر بودجه­ی کنگره منتشر می‌کنند. رادیو گفتگو صدای هشدار دهنده­ی هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه قبلی آمریکا را پخش می‌کند که "افزایش سطح بدهی، به تهدید امنیت ملی تبدیل شده ." حتی شهروندان عادی، مانند کسی که برچسب عمو سامِ مستأصل را بر سپرماشین خود زده، پیام­آوران روز محشر و عذاب شده­ بودند.

ساعت بدهی در خیابان 43 غربی رکورد تاریخی مقدار دلار افزوده شده در جیب مردم را در قالب اوراق خزانه­داریِ بدون مالیات نشان می‌داد. این اوراق بخشی از ثروت مردم آمریکاست که پس­انداز شده. برخی ممکن است آن را ساعت بدهی بدانند در‌حالی‌که واقعاً ساعت پس­اندازند و نه بدهی. در کنگره هیچکس به آن اشاره نمی‌کند. چرا؟ فکر کنید یکی از اعضای کنگره به حوزه‌ی انتخاباتی خود بازگردد و سعی کند رای­دهندگان وحشت­زده را متقاعد کند که ترس و وحشت عمیق آن‌ها در مورد بدهی ملی واقعاً عبس و بیهوده است. کسی قبول نمی‌کند. همان‌طور که مارک تواین می‌گوید، «فریب دادن مردم نادان و ابله آسان‌تر از متقاعد کردن آن‌ها است.

حتی اگر تفکر اعضا کنگره نقض شود، دلایلی وجود دارد که اعضای کنگره می‌خواهند ما شاهد بدهی باشیم و نه پس­اندازِ دلارهای زرد بهره­زای اوراق خزانه‌داری که در فصل 1 به آن اشاره شد. برای برخی سیاست‌مداران، استفاده از عبارت بدهی بزرگ واقعاً ننگ آور است. مگانومافوبیا[[45]](#footnote-45) یا ترس از اعداد بزرگ ممکن است از نظر روان­پزشکی اختلال روانی و اضطراب نباشد، اما بسیاری از سیاست‌مداران فکر می‌کنند اعداد بزرگ اختلال واقعی است.

ابتدا در جلسه‌ای با اعضای کمیسیون بودجه‌ی مجلس سنا تحت تأثیر عبارت اعداد بزرگ قرار گرفتم. چشم انداز بودجه 2015-2025 به تازگی توسط دفتر بودجه کنگره، (CBO)، منتشر شده بود و براساس پیش­بینی این گزارش کسری بودجه‌ی به 1.1 تریلیون دلار و بدهی ناخالص فدرال به رقم 27.3 تریلیون دلار در سال 2025 می­رسید. مایک انزی رئیس کمیته، متوجه شد که اعداد تکان دهنده است ولی نه به‌اندازه‌ی کافی، و نگران بود که با استفاده از اعشار، چشم­انداز بودجه نمی‌تواند پاسخ هیجان شهروندان را به­خوبی منعکس کند. لذا به پیشنهاد او دفتر بودجه‌ی کنگره ملزم شد اعداد را به صورت طولانی 1,100,000,000,000 دلار کسری بودجه و 27,300,000,000,000 دلار بدهی ناخالص دولت فدرال منعکس کند.

به‌یاد داشته باشید که سناتور مایک انزی قبل از ورود به دنیای سیاست، شرکت تجارتی کفش را اداره می‌کرد، و به‌عنوان یک تاجر، اهمیت بازاریابی را درک می‌کرد. در بازاریابی پیام مناسب برای جلب نظر و حفظ مشتریان حیاتی است. اگر احساسات واقعی را تحریک کنید، کمپین بازاریابی، مردم را به خیابان می‌کشد. مایک انزی به دنبال راهی برای بازاریابی اطلاعات امور مالی دولت، تحریک احساسات و واکنش رای­دهندگان بود. پس از ترغیب ترس رای­دهندگان از ترس اعداد بزرگ بدهی، سیاست‌مداران برای کاهش برنامه‌های توده پسند مانند تأمین‌اجتماعی و مدیکر تلاش می‌کنند.

تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که ما نیازی به رفع بدهی نداشته و باید رویکرد خود را اصلاح کنیم. نه فقط برای جلوگیری از کاهش احمقانه‌ی برنامه‌هایی که از ده‌ها میلیون آمریکایی پشتیبانی می‌کند، بلکه ارائه‌ی بحثی روشنگرانه در مورد طیف وسیعی از اقداماتی که می‌توان انجام داد. بدهی، علت حذف چیزهای خوب نیست. برای بازیابی اندیشه‌های غلط در خصوص بدهی، باید بر بیزاری از اعداد بزرگ بدهی غلبه و تمام افسانه‌های مخرب و مخل فکر را فراموش کنیم.

## 3.3 چین، یونان و برنی مدوف[[46]](#footnote-46)

شک دارم خانمی‌که برچسب عمو سام را بر روی سپر خود نصب کرده بود نگران مقدار اوراق خزانه­داری ایالات متحده و یا بدهی ملی باشد. به احتمال زیاد، او نگران نطق باراک اوباما نامزد انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا بود که می‌گفت "ایالات متحده از چین وام گرفته و بدهی ملی باید بازپرداخت شود". ساعت بدهی در خیابان 43 غربی بدهی را در هر لحظه از زمان نشان نمی‌دهد بلکه آن را بر جمعیت ایالات متحده تقسیم کرده و سهم بدهی هر فرد را، از جمله مادران و کودکان نیز نشان می‌دهد. شاید او به‌عنوان یک مادر احساس گناه می‌کرد. زیرا پل رایان[[47]](#footnote-47) نماینده­ی ویسکانسین در کنگره گفته بود که باید با بدهی مقابله کرد و از فرزندان و نوه‌هایمان در قبال بار سنگین بدهی و اخذ مالیات آتی محافظت کنیم. یا شاید او به ورشکستگی مالی کشور فکر می‌کرد. همه می‌دانیم که چه اتفاقی برای یونان افتاده بود. بالاخره اوباما بدهی ملی را "غیرمسئولانه" و "غیر میهن­پرستانه" توصیف می‌کرد.

من نیز یک مادر و یک وطن پرست و اقتصاددان طرفدار تئوری پولی مدرن هستم، ولی هیچ­یک از موارد فوق مرا نگران نمی‌کند. زیرا از لنز متفاوتی آخرین گزارش دفتر بودجه‌ی کنگره و بدهی ملی بیش از اندازه را می‌خوانم و با اطلاع از سهم خود از بدهی ملی عذاب نمی‌کشم. من هرگز نگران نیستم که ایالات متحده همانند کشور یونان ورشکست شود. از احتمال این‌که روزی کشور چین، آمریکا را از دلارهایی که برای باز پرداخت اوراق خزانه­داری آمریکا خفه کند، نگران نیستم. حتی به این هم فکر نمی‌کنم که فروش اوراق خزانه به­خاطر استقراض است و به آن برچسب اوراق بدهی ملی را نمی‌زنم. این موضوع فقط باعث سردرگمی مردم و غم و اندوه بی­مورد می‌شود. حتی بدتر، ترس‌های نادرست مانع اعمال سیاست‌های عمومی بهتر و تاثیر آن شده و همه از آن آسیب خواهند دید. بنابراین، اجازه دهید لنز شما را نیز تغییر دهم.

اوباما در مبارزات انتخاباتی در فارگو داکوتای شمالی رو به جمعیت می‌گفت آمریکا به کارت اعتباری بانک مرکزی چین متکی است. انتخاب کلمات او بسیار مهم بود زیرا به کلمات اضطراب­آور ترس از تکیه بر پول قرض گرفته شده برای پرداخت صورت حساب‌های دولتی اشاره می‌کرد. از تجربه شخصی می‌دانیم که بدهی بیش از حد باعث اضطراب و پریشانی می‌شود. استقراض برای خرید خانه، ماشین، و یا حتی مواد غذایی ما را درگیر پرداخت‌های آینده می‌کند. به­زودی زمان پرداخت قبوض وام منزل، وام ماشین یا صورتحساب کارت اعتباری فرا می‌رسد و باید منابع بازپرداخت آن وام پیدا شود. شنیدن تریلیون‌ها دلار بدهی کارت‌های اعتباری برای نگرانی هر فردی کافی است. این‌که آن پول را به کشور خارجی و یا یک دشمن و رقیب مدیون باشیم اضطراب را تشدید می‌کند.

این بدان معنا نیست که در مورد شرکای تجاری خود نگران نباشیم. همان‌طور که در فصل 5 خواهید دید دلایل قانونی برای نگرانی وجود دارد. اما نگرانی بر پرداخت بدهی ما به کشور چین وجود ندارد. برای درک این موضوع، گامی به عقب برداشته و به این فکر کنید که چگونه کشور چین (و سایر کشورهای خارجی) اوراق قرضه دولتی ایالات متحده را نگهداری می‌کنند. یک تریلیون و یکصد و ده میلیارد دلار اوراق خزانه‌داری ایالات متحده در می‌2019 چگونه در اختیار کشور چین قرار گرفته است؟ آیا عمو سام به پکن سفر کرده و کلاه ستاره‌دار خود را برای دریافت وام به سوی کشور چین دراز کرده؟ به هیچ وجه.

پس چه اتفاقی افتاده؟ ابتدا چین بخشی از کالاها و خدمات تولید شده در کشور خود را به خریداران خارجی از جمله ایالات متحده می­فروشد. ایالات متحده نیز به همین صورت، اما صادرات آمریکا کم‌تر از وارداتش از دیگر کشورها از جمله کشور چین است. در سال 2018، صادرات ایالات متحده به چین 120 میلیارد دلار، در‌حالی‌که وارداتش از کشور چین 540 میلیارد دلار بود. لذا کشور چین 420 میلیارد دلار مازاد تجاری با ایالات متحده (و برعکس ایالات متحده 420 دلار میلیارد دلار کسری تجاری با چین) داشت. آمریکایی‌ها واردات از چین را با دلار آمریکا پرداخت کرده و به حساب کشور چین در فدرال رزرو واریز می­شود. همانند هر فردی که دلار در اختیار دارد، چین نیز دو گزینه دارد یا دلار را نزد خود نگهدارد و یا با آن کالاها و خدمات دیگری خریداری کند. در ضمن فدرال رزرو به حساب‌های جاری بهره پرداخت نمی‌کند. بنابراین معمولاً چین ترجیح می‌دهد دلارهای خود را به حساب پس‌انداز منتقل کرده و لذا اوراق خزانه‌داری ایالات متحده را می‌خرد. استقرض از کشور چین درواقع عملیات حسابداری است که به موجب آن فدرال رزرو از حساب ذخیره (حساب جاری) کشور چین کم کرده و به حساب اوراق بهادار آن کشور (حساب پس‌انداز) اضافه می‌کند. و همه چیز بر حسب دلار آمریکا انجام می‌شود. با این تفاوت که دلارهای سبز با دلارهای زرد تعویض شده. برای تبدیل دلارهای زرد به دلارهای سبز و یا بازپرداخت طلب چین، فدرال رزرو تنها عملیات حسابداری را معکوس کرده و با فشار بر صفحه‌ی کلید کامپیوتر در بانک مرکزی نیویورک حساب اوراق قرضه را کاهش و حساب ذخیره را افزایش می‌دهد.

آن چه اوباما در نظر نمی‌گرفت این واقعیت بود که دلارها از چین سرچشمه نمی‌گیرند. آن‌ها در ایالات متحده منتشر می‌شوند. درواقع به همان میزانی که دلار و سپس اوراق بهادار خزانه‌داری به چین داده می‌شود، از آن‌ها وام گرفته نمی‌شود. مشکل از کاربرد کلماتی است که برای توصیف آنچه که اتفاق می‌افتد استفاده می‌کنیم. کارت اعتباری ملی اصلاً وجود ندارد، و لذا کاربرد اصطلاحی مانند استقراض گمراه کننده است. به همین صورت برچسب بدهی ملی به اوراق بهادار خزانه فریبی بیش نیست و لذا تعهد بدهی واقعیت ندارد. همان‌طور که وارن موسلر معتقد است: "تنها چیزی که به چین مدیون هستیم صورت حساب بانکی است". ممکن است استدلال شود که مازاد تجاری کشور چین و سایر کشورهایی که در برابر ایالات متحده مازاد تجاری دارند معامله‌ی خوبی نیست. زیرا کارگران آن‌ها با استفاده از زمان و انرژی، کالاها و خدمات واقعی را تولید کرده و خودشان مصرف نکرده­اند. با ایجاد مازاد تجاری، اساساً چین به ایالات متحده اجازه می‌دهد با یک عملیات حسابداری نشان دهد که چه مقدار از تولیدات آن‌ها را دریافت کرده. اما همان‌طور که در فصل 5 خواهیم دید، چین از تجارت با آمریکا به طرق مختلف سود می‌برد.

در سال 2020 چین با نگهداری 7 درصد از اوراق خزانه‌ی ایالات متحده بزرگترین نگهدارنده‌ی خارجی اوراق قرضه‌ی آمریکا بود. بااین‌حال برخی نگرانند که چین از اهرم بسیار بزرگی بر علیه ایالات متحده جهت فروش اوراق بدهی آمریکا و به تبع آن کاهش قیمت آن اوراق و افزایش نرخ بازدهی آن یا نرخ بهره استفاده کند. نگرانی از آن جهت است که اگر چین از ادامه خرید اوراق خزانه آمریکا خودداری کند، عمو سام ممکن است دسترسی به منابع مالی مقرون به صرفه را جهت تأمین مالی مخارج خود از دست بدهد. هر چند مشکلات متعددی بروز خواهد کرد و چین نمی‌تواند از نگهداری دارایی‌های دلاری بدون از بین بردن مازاد تجاری خود با ایالات متحده امتناع ورزد. چین بدنبال این اقدام نخواهد بود زیرا کاهش صادرات چین به ایالات متحده رشد اقتصادی آن کشور را کاهش می‌دهد. اگر چین تجارت خود را با آمریکا حفظ کند و مازاد تجاری را دست نزند، در نهایت باید دارایی‌های دلاری را نگه دارد. ادوارد هریسون[[48]](#footnote-48)، مفسر مالی و بانکدار سرمایه‌گذاری سابق معتقد است: تنها گزینه‌ی چین انتخاب دارایی‌های دلاری به صورت دلار سبز و یا دلار زرد است و راه دیگری وجود ندارد. و حتی اگر چین تصمیم بگیرد که در پرتفوی خود اوراق خزانه‌داری (دلار زرد) کم‌تری را نگه دارد، این وضعیت عمو سام را در تنگنای پول نقد باقی نمی‌گذارد. به‌یاد داشته باشید که ایالات متحده منتشرکننده‌ی دلار است، و لذا هرگز بی­پول نمی‌شود. علاوه‌براین، همان‌گونه که مارک چندلر[[49]](#footnote-49)، مفسر محبوب تلویزیون و نویسنده­ی کتاب ایجاد حس دلار مشاهده کرد، چین دارایی‌های اوراق خزانه‌داری ایالات متحده را از ژوئن 2016 تا نوامبر همان سال 15 درصد کاهش داد اما بازده اوراق خزانه‌داری ده ساله آمریکا عملاً بدون تغییر ماند.

اگرچه برای ایالات متحده مشکلاتی ایجاد نمی‌شود، ولی ممکن است دسترسی به منابع مالی مقرون به صرفه برای کشوری مانند یونان در سال 2010 محدود شود. زیرا یونان حاکمیت پولی خود یعنی دراخما را در سال 2001 به نفع یورو از دست داد و با پذیرش یورو همه چیز تغییر کرد. تمام بدهی دولت یونان به‌یورو، یعنی پولی که دولت یونان نمی‌تواند منتشر کند تبدیل شد. از آن زمان به بعد، هر کسی که اوراق قرضه­ی دولت یونان را می‌خرید، ریسک عدم بازپرداخت اوراق قرضه توسط دولت یونان را می‌پذیرفت. اکنون وام به دولت یونان بسیار شبیه وام به ایالت جورجیا یا ایلینوی ایالات متحده است. همان‌طور که در فصل 1 آموختیم، ایالت‌های آمریکا کاربران پول هستند و نه منتشرکنندگان آن، و برای پرداخت قبوض خود به درآمد مالیاتی و استقراض وابسته‌اند. مطمئناً، آن‌ها مجازند اوراق قرضه را فروخته و پول جمع­آوری کنند، اما بازارهای مالی معمولاً برای ریسک یا خطر وام به کسی که احتمالاً نتواند آن را بازپرداخت کند حق بیمه‌ای را مطالبه می‌کنند. این درس سختی است که ‌یونان به­همراه کشورهای ایرلند، پرتغال، ایتالیا و اسپانیا در آن زمان آموختند.

با گسترش بحران مالی سال 2008 در اروپا، یونان دچار رکود شدید اقتصادی شد. مشاغل با سرعت وحشتناکی ناپدید شده و درآمدهای مالیاتی سقوط کرد. در همان زمان، دولت یونان برای حمایت از رنج دیدگان اقتصادی هزینه می‌کرد. ترکیب کاهش درآمد مالیاتی و افزایش مخارج، کسری بودجه‌­ی یونان را در سال 2009 به بیش از 15 درصد تولید ناخالص داخلی افزایش داد. تحت قوانین رشد و ثبات اتحادیه اروپا، دولت‌ها می‌بایست از افزایش بیش از حد کسری بودجه (بیش از 3 درصد تولید ناخالص داخلی) جلوگیری کنند. اما رکود اقتصادی به حدی شدید بود که کسری بودجه‌ یونان فراتر از حد 3 درصد افزایش یافت. برای پوشش این کسری‌، دولت یونان مجبور بود تا استقراض کند. مشکل اینجاست که در زیر چتر یورو، دولت یونان فاقد بانك مركزي ملي جهت تسويه كليه مبالغ است. دولت برای تأمین مخارج خود می‌بایست قبل از موعد پول پیدا کند. مدل مالیات و استقراض قبل از مخارج (TAB)S برای دولتی که کاربر پول است مانند یونان که رابطه­اش با بانک مرکزی و پارلمان قطع شده، کاربرد دارد. همان‌طور که دولت یونان به سرعت متوجه شد، وام دهندگانِ به دولت مایل به خرید اوراق قرضه دولتی یونان نبودند مگر این‌که پاداشی قابل توجه برای تقبل ریسک میلیاردها یورو وام و عدم امکان بازپرداخت آن توسط دولت را دریافت کنند. لذا از سال 2009 تا 2012، نرخ بهره­ی اوراق قرضه­ی ده ساله دولت یونان از کم‌تر از حدود 6 درصد به بیش از 35 درصد افزایش یافت.

در کشورهای منتشرکننده‌ی پول مانند بریتانیا و ایالات متحده، کسری مالی از سال 2007 تا 2009 به بیش از سه برابر، و کسری بودجه از کم‌تر از 3 درصد تولید ناخالص داخلی به 10 درصد افزایش یافت. بااین‌حال، در طی مدت مشابه، میانگین نرخ بهره­ی اوراق قرضه­ی ده ساله­ی دولتی در ایالات متحده از 3/3 درصد به 8/1 درصد، و در بریتانیا از 5 درصد به 6/3 درصد کاهش یافت. زیرا در هر دو کشور، بانک مرکزی عرضه‌ی انحصاری پول را در اختیار داشته و پشتیبان منابع سرمایه‌گذارانی است که می‌دانند بانک مرکزی کنترل آهنین بر نرخ بهره کوتاه­مدت خود، به همراه تاثیر قابل توجه بر نرخ‌های اوراق بهادار بلندمدت را دارد. ولی یونان با پذیرش یورو از این امر صرف نظر کرد. لذا ممکن است پول یونان تمام شود و همه آن را بدانند، و به همین دلیل نمی‌توانست صاحبان متعصب اوراق قرضه را در یونان نگه دارد. اصطلاح متعصبان اوراق قرضه به سرمایه­گذاران در بازارهای مالی اشاره می‌کند که از تغییرات شدید قیمت دارایی مالی مانند اوراق قرضه­ی دولتی بخاطر نوسانات غیرمنتظره‌ی نرخ بهره، جلوگیری می‌کنند. در نهایت، بانک مرکزی اروپا ریاضت دردناکی را بر مردم و متعصبان اوراق تحمیل کرد.

تا سال 2010، بسیاری از کشورهای اروپایی، از جمله‌یونان، به دام بحران بدهی تمام عیار افتادند. آژانس‌های رتبه­بندی اعتباری مانند گروه فیچ[[50]](#footnote-50)، مودیس[[51]](#footnote-51) و استاندارد اند پورز[[52]](#footnote-52) رتبه­ی اوراق قرضه دولتی یونان را تنزل داده و لذا هزینه‌های استقراض آن کشور به­طور مارپیچ­گونه از کنترل خارج، و با عمیق‌تر شدن بحران، دولت یونان به بحران بدهی نزدیک‌تر شد. سیاست‌مداران آمریکایی فراگیری بحران در بخش‌هایی از منطقه­ی ‌یورو را ملاحظه کرده و کنگره را به کاهش کسری بودجه ترغیب کردند. آن‌ها هشدار دادند که بحران بدهی یونانی به­زودی آمریکا را فرا خواهد گرفت. سرمایه­گذاران باهوش، مانند وارن بافت میلیاردر و مدیر عامل برکشایر‌هاث اِوِی[[53]](#footnote-53)، توضیح می‌دهد مادامی که آمریکا بدهی­اش را بر حسب دلار آمریکا تسویه کند، بحران بدهی را تجربه نمی­کند. او متوجه بود که بحران بدهی یونان به این دلیل رخ داد که‌ یونان قدرت چاپ پول خود را از دست داده بود. اگر یونان می‌توانست دراخما را منتشر کند مشکلاتش چیز دیگری بود و نه بدهی.

بااین‌حال، آیا محدودیتی وجود ندارد؟ همان‌طور که آیزاک نیوتن به ما آموخت، "چیزی که بالا می‌رود باید پایین هم بیاد". لذا بدهی برای همیشه افزایش نخواهد یافت. اگر دولت بدهی خود را پرداخت نکند، باید برای اوراق قرضه‌ی خود خریداران جدیدی پیدا کند که به نظر می‌رسد توام با ریسک باشد. همان‌طور که مارگارت تاچر به طعنه می‌گفت، مشکل این جاست که "در نهایت پول خریداران جدید تمام می‌شود."

برای برخی، سرمایه‌گذاری جدید برای خرید یک کوه بی سر و ته بدهی دولتی، شبیه شرکت در کلاهبرداری هرمی است. شرکتی که توسط برنی مدوف دستفروش بدنام اداره می‌شد. هر چند مدوف کلاهبردار بود، ولی خزانه‌داری ایالات متحده کلاهبردار نیست. همان‌طور که آلن گرینسپن معتقد است، وقتی صحبت از خزانه‌داری ایالات متحده می‌شود، سرمایه‌گذاران با احتمال نکول صفر روبرو هستند. در اینجاست که باید بین نکول داوطلبانه و غیرداوطلبانه تمایز قایل شویم. گرینسپن به مورد دوم اشاره دارد. نکته او این بود که ایالات متحده مانند یونان دچار بحران بدهی نمی‌شود و تمایل به برنامه­ریزی پرداخت به دارندگان اوراق قرضه را دارد اما فاقد صلاحیت برای دستور بانک مرکزی جهت تسویه پرداخت‌هاست. کنگره می‌تواند کار احمقانه‌ای انجام دهد، همانند امتناع از افزایش حد سقف بدهی، که ممکن است باعث ایجاد نکول داوطلبانه شود. اما خطرِ این‌که ایالات متحده مجبور به نکول توسط طلبکارانش شود صفر است. زیرا دولت فدرال همیشه می‌تواند تعهداتش را با تبدیل دلارهای زرد به دلارهای سبز ایفا کند. تنها کاری که باید انجام دهید تغییر اعداد در ترازنامه فدرال رزرو است. همچنین ریسکی برای اتمام پول دیگران نیز وجود ندارد. به‌یاد داشته باشید که تاچر آن را وارونه کرده بود. بر مبنای مدل او، دولت بریتانیا همانند خانوار رفتار می‌کرد و چاره‌ای جز اخذ مالیات و استقراض برای تأمین مالی مخارج خود نداشت.

تئوری پولی مدن این رویکرد را وارونه می‌کند و نشان می‌دهد که دنیای واقعی مبتنی بر توالی مخارج و سپس اخذ مالیات و استقراض، S(TAB)، است. دولت ابتدا خرج می‌کند و دلار را برای اخذ مالیات و یا خرید اوراق قرضه دولتی در دسترس عموم قرار می‌دهد. فرض کنید S یا مخارج برابر است با 100 دلار، به این معنی که با مخارج دولت 100 دلار وارد اقتصاد شود. حالا فرض کنید که دولت 90 دلار از ما مالیات بگیرد، لذا کسری بودجه دولت باعث می‌شود تا 10 دلار نزد ما نگه داشته شود. در همان زمان کسری بودجه‌ی دولت با فروش اوراق قرضه‌ی دولتی به همان میزان، یعنی استقراض، تراز می‌شود. نکته مهم این است 10 دلاری که برای خرید اوراق لازم است توسط کسری مخارج خود دولت عرضه شده است. ازاین­ منظر، مخارجِ منتشرکننده‌ی پول خودبخود تأمین مالی می‌شود. دولت به واسطه‌ی نیاز به دلار اوراق قرضه نمی‌فروشد. فروش اوراق قرضه دولتی فقط به دارندگان حساب ذخیره (دلار سبز) اجازه می‌دهد که آن‌ها را با اوراق خزانه‌ی آمریکا (دلار زرد) مبادله کنند، و مبادله تنها برای حمایت از نرخ بهره انجام می‌شود و نه تأمین مالی مخارج دولت.

از آنجایی که قانون‌گذاران هنوز با تئوری پولی مدرن آشنا نشده­اند، بدهی را بعنوان بار مالی دولت فدرال در نظر می‌گیرند. درواقع این نگاه اشتباه بوده و پرداخت بهره به اوراق قرضه‌ی دولت دشوارتر از فرایند هر پرداخت دیگری نیست. برای پرداخت بهره، فدرال رزرو به سادگی حساب بانکی مناسبی را بستانکار می‌کند. درحال­حاضر، کنگره به بودجه فدرال به‌عنوان بازی حاصل جمع صفر نگاه می‌کند. هنگامی که دفتر بودجه‌ی کنگره می‌گوید در سال 2046 هزینه‌ی پرداخت بهره‌ی دولت فدرال بیش‌تر از کل بودجه دفاعی و داخلی است، بسیاری از قانون‌گذاران وحشت کرده و فکر می‌کنند که مقدار پول باقی مانده کاهش یافته و مجبورند تا برای دیگر اولویت‌های کشور کم­تر هزینه کنند. این نتیجه‌گیری درست نیست. برای اجرای برنامه‌هایی که برای مردم مفید است، کنگره به سادگی می‌تواند بودجه­ی بیش‌تری را به آن‌ها اختصاص داده و آن‌ها را تأمین مالی کند.

همان‌طور که در فصل 2 دیدیم، محدودیت اصلیِ ظرفیت اقتصاد برای جذب مخارج اضافی، افزایش تورم است. بهره‌ی پرداخت شده به دارندگان اوراق قرضه، درآمد آن‌هاست و اگر بهره‌ی پرداختی بیش از حد بزرگ باشد، آنگاه این خطر وجود دارد که کل هزینه‌ها بیش‌تر از حد مجاز باشد. تئوری پولی مدرن تاکید می‌کند که افزایش درآمد بهره می‌تواند محرک مالی بالقوه باشد. دولت فدرال پرداخت کننده خالص بهره است و تمام بهره‌ی پرداختی توسط دارندگان اوراق بهادار دولتی جذب می‌شود. حداقل بخشی از درآمد بهره به اقتصاد برگشته و صرف خرید کالاها و خدمات تازه تولید شده می‌شود. اگر درصد بالایی از درآمد بهره مجدداً در اقتصاد خرج شود، به‌طور بالقوه مخارج کل را به بالاتر از پتانسیل اقتصاد منتقل کرده و فشار تورمی را دامن می‌زند. اگرچه، جارد برنشتاین اقتصاددان ارشد سابق جو بایدن، خاطرنشان می‌سازد، از آن جا که حدود 40 درصد از بدهی عمومی دولت آمریکا [در حال حاضر] در اختیار خارجی‌ها است و بخش زیادی از بهره‌ی پرداختی در خارج از کشور نشت می‌کند، لذا بعید به نظر می‌رسد که پرداخت بهره‌ی دولت به زودی باعث گرما شدن بیش از حد اقتصاد شود. حتی اگر دارندگان اوراق قرضه درآمد بهره­ی خود را برای تحریک تورم خرج نکنند، ممکن است با استفاده از درآمد بهره­ی خود و افزایش قیمت کالاها، املاک و مستغلات، سهام، و غیره، قیمت دارایی را متورم کنند.

پتانسیل تورم و پیامدهای توزیعی آن وجود دارد، اما پرداخت بهره به اوراق بهادار دولتی هیچ چالش مالی را برای دولت فدرال ایجاد نخواهد کرد. برخی معتقدند اوراق بهادار دولتی کالای لوکس است و تنها در اختیار قشر مرفه جامعه قرار دارد و لذا دولت نباید هیچ­گونه بهره‌ای به آن پرداخت کند. با تبدیل دلارهای سبز به دلارهای زرد، دولت در طی زمان بر ثروت قشر مرفه جامعه افزوده و بطور بالقوه شکاف توزیع درآمدی دهک پایین و بالای درآمدی را بیش‌تر می‌کند. البته اوراق خزانه، دارایی‌ امنی است که به متنوع­سازی ریسک کمک کرده، و بنابراین لایه‌ی محافظتی است برای بسیاری از افراد طبقه کارگر که بخشی از پول خود را در اوراق قرضه دولتی، جهت حقوق بازنشستگی و یا دیگر برنامه‌های بازنشستگی سرمایه‌گذاری می‌کنند. فارغ از مسائل توزیع درآمد، عمو سام همواره می‌تواند بهره‌ی پرداختی را مدیریت کند.

## 4.3 می­توان آن را فردا پرداخت کرد

مجله تایم در آوریل سال 2016 جلد خود را به بدهی ملی ایالات متحده اختصاص داد و با این جمله آغاز کرد، "خواننده‌ی عزیز، شما 42,998 دلار بدهکار هستید،" و ادامه می‌دهد این پولی است که هر مرد و زن و کودک آمریکایی برای تسویه‌ی 13.9 تریلیون دلار بدهی ایالات متحده به آن نیاز دارد. در مورد شما نمی‌دانم، اما من 43000 دلار ندارم. همچنین در انتظار کسی نیستم که روزی سهم من از بدهی ملی به عمو سام را پرداخت کند. این ایده که همه مسئول بخشی از بدهی ملی هستیم مضحک است. با بسط فلسفه­ی بودجه­ی خانوار به اشتباه فرض می‌شود که دولت برای پرداخت قبوض خود به مالیات‌دهندگان وابسته است. امیدوارم مشخص شده باشد که چرا این منطق برای دولت منتشرکننده‌ی پول بی­معنی است. زیرا حقیقت این است که کل بدهی ملی ممکن است بدون مشارکت مردم و تنها با ضربه زدن بر یک کلید براحتی پرداخت شود.

برخی استدلال می‌کنند که رشد سریع‌تر اقتصاد به ما کمک می‌کند تا با "مشکل بدهی" مقابله کنیم. زیرا نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی اهمیت دارد و نه صرفا اندازه‌ی بدهی. اگر صورت این نسبت یعنی بدهی افزایش یابد ولی مخرج کسر یا تولید ناخالص داخلی سریع‌تر از بدهی رشد کند آنگاه این نسبت کاهش می‌یابد. بسیاری از اقتصاددانان معتقدند بررسی این نسبت راه درستی برای حل مشکل بدهی در اقتصاد است. مدت‌ها اقتصاددانان متعارف بر این باور بودند که بدهی ایالات متحده در مسیر ناپایدار قرار دارد، زیرا تمامی مدل‌های ریاضی جهت ارزیابی مسیر بدهی نشان می‌داد که نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی به‌طور پیوسته در حال افزایش است.

امروزه، برخی اقتصاددانان برجسته معتقدند که بدهی کشور پایدار است. اقتصاددانان جریان اصلی به تغییر پارادایم تئوری پولی مدرن توجه نکرده، اما برخی از آن‌ها معانی خود را به روش‌هایی ملایم کرده تا نگرانی و اضطراب بحران بدهی را تخفیف دهند. به‌عنوان مثال، در ژانویه 2019، اولیویر بلانچارد، اقتصاددان مشهور جهان و رئیس سابق صندوق بین­المللی پول، این موضوع را در نطق ریاست جمهوری و در نشست سالانه انجمن اقتصاد آمریکا مورد توجه قرار داد. در آن سخنرانی، بلانچارد توضیح می‌دهد بدهی بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحده، حداقل در کوتاه­مدت در یک مسیر پایدار قرار دارد. زیرا بر حسب انتظاراتِ او، آینده بسیار شبیه امروزه است، و نرخ بهره‌ی بدهی (r) کم‌تر از نرخ رشد اقتصاد یا (g) خواهد بود و لذا با توجه به شرط (r <g) نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی به سمت بی­نهایت نمی‌رود. اگر حق با او باشد، ایالات متحده بحران بدهی را بزودی تجربه نخواهد کرد هرچند بلانچارد احتمال بروز بحران بدهی در آینده را رد نمی‌کند. به زعم وی، تا قبل از این‌که بازارهای مالی نرخ بهره را به بالاتر از نرخ رشد اقتصادی یعنی (r > g) سوق دهد، اقتصاد آمریکا از بحران بدهی در امان است. و وقتی آن روز فرا رسد، در مسیر بدهی ناپایدار بازگشته مگر این‌که مازاد بودجه وجود داشته باشد. تا آن زمان، با خیال آسوده و بدون نگرانی از بحران بدهی می‌توان کسری مالی را افزایش داد. ازآن­جا که‌ یافته‌های بلانچارد در خصوص بدهی عمومی مغایر روایت اغلب رسانه‌ها و سیاست­مداران بود توجه بسیاری از رسانه‌ها را به خود جلب کرد. چند روز پس از سخنرانی وی، مارکت واچ[[54]](#footnote-54) مقاله‌ایی­­ می­نویسد با عنوان "اقتصاددان برجسته می‌گوید ممکن است بدهی عمومی زیاد خیلی هم بد نباشد". و اندکی بعد، وال استریت ژورنال می­نویسد "نگران از بدهی؟ برخی از اقتصاددانان می‌گویند نه به این سرعت". این یافته‌ها مهم بود، اما باید به این نکته اشاره کرد که اسکات فول ویلر[[55]](#footnote-55)، اقتصاددان تئوری پولی مدرن سیزده سال قبل به نتایجی مشابه رسید. تفاوت مطالعات اولیه فول ویلر و مطالعات اخیر بلانچارد این است که فول ویلر به پایداری بدهی از طریق لنز تئوری پولی مدرن نگاه می‌کند و بلانچارد معتقد است که اگر دولت پول منتشر شده‌ی خود را قرض کند، همواره شرایط بحران پایداری (r <g) تضمین می‌شود و هرگز مجبور نیست نرخ بهره بازار افزایش یابد. به زعم فول ویلر ایده‌ی بلانچارد از پایداری مالی به دلیل این فرض که ‌یک متغیر کلیدی نرخ بهره پرداختی به بدهی ملی در بازارهای مالی خصوصی تعیین می‌شود معیوب است. به عبارت دیگر، رویکرد محتاطانه‌تر بلانچارد در مورد پایداری وضع مالی دولت بر این احتمال استوار است که در نهایت نرخ‌های بهره افزایش یابند و بحران بدهی همانند یونان و آرژانتین رخ دهد. اما ایالات متحده مانند یونان (که‌یورو قرض می‌کند) یا آرژانتین (که بدهی آن کشور بر حسب دلار آمریکا بود) نیست و کنترل نرخ بهره خود را از دست نمی‌دهد. همان‌طور که فول ویلر مشاهده کرد، بهره­ی بدهی ملی موضوع اقتصاد سیاسی است. به این معنی که سیاست گذاران همیشه می‌توانند بر احساسات بازار غلبه کنند. برای جلوگیری از فزونی نرخ بهره­ی بدهی از نرخ رشد اقتصادی، گالبریت به بانک مرکزی توصیه می‌کند که نرخ بهره­ی هدف­گذاری شده را پایین نگه دارد. این رویکرد دیدگاه بسیار مهم تئوری پولی مدرن را در خصوص پایداری بدهی از دیگر تفکرات متعارف متمایز می‌کند. در تئوری پولی مدرن، نرخ تورم مهم است و نه رابطه­ی بین نرخ بهره و نرخ رشد اقتصادی. بااین‌حال، برای ایالات متحده و سایر کشورهای با پول مسلط تعیین معیارهای متعارف پایداری ساده است.

به ژاپن نگاه کنید. در پایان سپتامبر 2019 بدهی ملی ژاپن از رکورد 1335 تریلیون ین یعنی بیش از یک میلیون میلیارد ین عبور کرد و نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی آن کشور 240 درصد یعنی بالاترین نسبت در بین کشورهای توسعه‌یافته بود. تصور کنید اگر سناتور انزی بدهی ملی بیش 10 به توان 15 را تجربه کند! مجله‌ی تایم می‌نوشت "هر ژاپنی 10.5 میلیون ین یا حدود 96000 دلار آمریکا بدهکار است". اما ژاپن، همانند ایالات متحده، مشکل ناپایداری بدهی را ندارد. زیرا دولت ژاپن نیز منتشرکننده‌ی پول است و بانک مرکزی آن کشور می‌تواند تعهدات پرداختی دولت را در سررسید تسویه کند. بازارهای مالی نمی‌توانند ژاپن را وارد بحران کنند زیرا بانک ژاپن (BOJ) می‌تواند هرگونه تغییرات ناخواسته‌ی نرخ بهره را ابطال کند. همچنین بانک مرکزی قادر است تا کل بدهی دولت ژاپن را با استفاده از صفحه کلید کامپیوتر مستقر در بانک مرکزی تسویه کند.

اکثر بانک‌های مرکزی پیشرو جهان تنها بر یک نرخ بهره بسیار کوتاه­مدت که به‌عنوان نرخ بهره‌ی یک­شبه شناخته می‌شود متمرکز هستند. آن‌ها با دقت و به­طور سخت­گیرانه این نرخ را تثبیت کرده و سپس به نرخ‌های بلندمدت اجازه می‌دهند تا با انتظارات مسیر آینده نرخ سیاستی کوتاه­مدت در بازار، واکنش نشان دهند. لذا نرخ بهره‌ای که برای اوراق قرضه­ی بلندمدت دولتی پرداخت می‌شود، به نرخ یک شبه‌ی بانک مرکزی که خود آن را تعیین می‌کند مرتبط می‌شود. به زعم فول ویلر این بدان معناست که نرخ‌های بلندمدت مبتنی است بر نرخ بهره‌ی فعلی و اقدامات انتظاری بانک مرکزی در خصوص تعیین نرخ یک شبه. این سیاست اجازه می‌دهد دولت از طریق تعیین نرخ بهره پرداختی به اوراق خزانه بر سرمایه‌گذاران نفوذ داشته باشد. نفوذ دائمی دولت بر بازار از طریق نرخ بهره اوراق قرضه دولتی بسیار مهم است. درواقع، این دقیقاً همان چیزی است که فدرال رزرو در طی جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از آن انجام می‌شد، و به همین صورت بانک ژاپن امروز انجام می‌دهد.

در طی جنگ جهانی دوم، فدرال رزرو به‌طور رسمی خود را ملزم به حفظ نرخ بهره‌ی پایین 8-3 درصد اسناد خزانه کوتاه­مدت، و همچنین به‌طور ضمنی نرخ اوراق قرضه بلندمدت خزانه‌داری 2.5 درصد کرد. حتی با افزایش کسری بودجه و بدهی ملی از 79 میلیارد دلار در سال 1942 به 260 میلیارد دلار در سال 1945 که جنگ به پایان رسید، دولت فدرال فقط 2.5 درصد بهره به اوراق قرضه بلندمدت پرداخت می‌کرد. برای حفظ نرخ بهره در 2.5 درصد، فدرال رزرو مجبور بود مقادیر زیادی از اوراق خزانه آمریکا را خریداری کند. این امر مستلزم تعهد بی انتهای فدرال رزرو بود، و ایفای تعهد خرید اوراق قرضه ( دلارهای زرد) و اعتبار دادن به حساب ذخایر فروشنده (دلارهای سبز) برای فدرال رزرو بسادگی انجام می‌شد. حتی پس از پایان جنگ دوم جهانی، فدرال رزرو بر تثبیت نرخ بهره بلندمدت از طرف دولت ادامه داد. هماهنگی با سیاست مالی رسماً در سال 1951 با توافق معروف پیمان خزانه‌داری - فدرال رزرو[[56]](#footnote-56) پایان یافت، و اجازه داد فدرال رزرو سیاست پولی مستقل را دنبال کند.

سیاست پولی بانک‌ مرکزیِ دیگر کشورها نیز با سیاست مالی هماهنگ شد. بیش از سه سال است که بانک ژاپن BOJ درگیر سیاستی است که به آن کنترل منحنی بازده گویند. علاوه بر ایجاد لنگر نرخ بهره­ی کوتاه‌مدت، بانک ژاپن متعهد است نرخ‌های ده ساله اوراق قرضه دولتی JGBs را نزدیک صفر نگه دارد. برای اجرای این سیاست، بانک ژاپن می‌بایست مقادیر زیادی از اوراق قرضه‌ی دولت را بخرید، و لذا تنها در ژوئن 2019 مقدار 6.9 تریلیون ین اوراق قرضه‌ی دولتی را خرید. در نتیجه‌ی برنامه تهاجمی خرید اوراق قرضه، بانک ژاپن اکنون حدود 50 درصد از کل اوراق قرضه دولت ژاپن را در اختیار دارد. بنابراین، در‌حالی‌که ژاپن به‌عنوان بدهکارترین کشور توسعه‌یافته جهان شناخته می‌شود، اما نیمی از آن بدهی توسط بانک مرکزی آن کشور بازخرید شده و به راحتی پرداختِ 100 درصد بدهی توسط بانک مرکزی، یک­شبه مقدور است. با این کار، ژاپن به کم بدهکارترین کشور توسعه‌یافته در جهان تبدیل می‌شود.

مکانیسم فوق را اقتصاددانانِ تئوری پولی مدرن درک می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که بسیاری متوجه نیستند که به چه راحتی کشوری مانند ژاپن (یا سایر کشورهای منتشرکننده‌ی پول مسلط) می‌تواند کل بدهی عمومی خود را بدون دریافت حتی یک پنی از مالیات‌دهندگان پرداخت کند.

یکی از معدود افرادی که به نظر می‌رسد مطلب فوق را درک کرده اریک لونرگان اقتصاددان است. در سال 2012، او این پرسش را مطرح کرد که: "چه می‌شد اگر بانک مرکزی ژاپن کل بدهی ملی کشور را می­خرید؟ چگونه؟ به همان روشی که بانک ژاپن اوراق قرضه‌ی خود را بدست آورده، یعنی با بستانکار کردن حساب‌های بانکی فروشندگان اوراق قرضه. فرض کنید بانک ژاپن کل اوراق قرضه دولتی را با ایجاد ذخایر بانکی (پول) و ابطال بدهی بخرد. ناگهان بدهی دولت از بین خواهد رفت. سپس لونرگان می‌پرسد، "چه اتفاقی برای تورم، رشد اقتصادی و پول ملی می‌افتد؟ از این نظر، "اگر 100٪ اوراق قرضه‌ی دولتی خریداری شود، هیچ چیزی تغییر نخواهد کرد.

برای برخی، ممکن است مضحک به نظر رسد. بانک ژاپن چگونه می‌تواند 500 تریلیون ین را با فشار تنها یک کلید بدون عواقب تورمی مخرب آن خلق کند؟ اکثر اقتصاددانان نسخه‌هایی از نظریه­ی مقداری پول[[57]](#footnote-57) را پذیرفته‌اند. طرفداران سختگیر این نظریه، همانند پیروان میلتون فریدمن، احتمالاً فریاد می‌زنند"زیمبابوه!" "وایمار!" "ونزوئلا!". زیرا بر مبنای نظریه‌ی مقداری پول تورم همیشه و همه جا یک عارضه و پدیده‌ی پولی است. 500 تریلیون ین خلق نقدینگی برای خرید اوراق قرضه­ی دولتی باعث می‌شود که بلافاصله ابرتورم انتظاری ظاهر شود. لونرگان که در بازارهای مالی کار می‌کند بهتر می‌داند. او به درستی مشاهده می‌کند که مبادله‌ی اوراق قرضه‌ی دولتی ژاپن با پول نقد هیچ تاثیری بر خالص ثروت بخش خصوصی ندارد. به جای نگه داشتن اوراق قرضه­ی دولتی، اکنون سرمایه‌گذاران ارزش همان ثروت را به صورت نقد نگه می‌دارند. هرچند خالص ثروت تغییر نمی‌کند، ولی خرید اوراق قرضه‌ی دولتی بر درآمد تأثیر می‌گذارد. زیرا اوراق قرضه ابزاری است بهره‌­زا ولی پول نقد این‌گونه نیست. زمانی که بانک ژاپن اوراق قرضه را با پول نقد جایگزین می‌کند، بخش خصوصی بهره‌ی اوراق قرضه را از دست می‌دهد. بنابراین، خرید اوراق قرضه‌ی دولتی توسط بانک ژاپن باعث انحراف درآمد بهره از بخش خصوصی به بانک مرکزی می‌شود. لونرگان با توجه به این نکته می‌پرسد: "چرا خانوار ژاپنی با کاهش درآمد بهره‌شان، عدم تغییر ثروتشان و عادت به کاهش قیمت کالاها و خدمات، در خرید عجله می‌کنند؟ پاسخ کوتاه است. آن‌ها عجله نمی‌کنند. انتقال تمام بدهی دولت به ترازنامه بانک مرکزی قیمت‌ها را کاهش می‌دهد و نه افزایش.

## 5.3 زندگی بدون بدهی؟

وقتی قانون‌گذاران درگیر بلواهای نمایشی افزایش سقف بدهی هستند، دیگر خبری از تعطیلی دولت نخواهد بود. عمو سام را نمی­توان با آدمی مقایسه کرد که ولخرج است و از دیگران قرض می­کند. از فقدان دسترسی به بازار اوراق قرضه و ورشکستگی دولت مانند یونان نباید ترسید. هیچ اقتصاددانی در مورد این‌که آیا نرخ بهره به اندازه­ی کافی کم است تا بدهی را در مسیر پایدار قرار داد صحبت نمی‌کند. و از همه بهتر، استرسی در مورد مشارکت مردم جهت پوشش بدهی ملی وجود ندارد. برچسب سپر عمو سامِ بی­پول را باید پاره کرد.

مدت‌ها قبل از ایجاد فدرال رزرو، و در سال 1835 که اندرو جکسون رئیس جمهور آمریکا بود تمام بدهی‌های عمومی پرداخت شد. آن زمان بدهی دولت توسط بانک مرکزی پرداخت نشد بلکه به روش قدیمی و به سختی یعنی با معکوس کردن کسری‌های مالی و پرداخت به دارندگان اوراق قرضه حذف شد. بیش از یک دهه طول کشید تا کل بدهی بازخرید شود. در سال‌های 1823 تا 1836 با فزونی درآمد مالیاتی از مخارج دولت، مازاد بودجه وجود داشت، دولت اوراق قرضه نیز منتشر نکرد، و در عوض، با سررسید اوراق قرضه، آن‌ها را بازخرید کرد. تا سال 1835، ایالات متحده بدهی نداشت، ولی یکی از بدترین رکودهای اقتصادی که کشور آمریکا تجربه کرده است در همان سال­ها به وقوع پیوست.

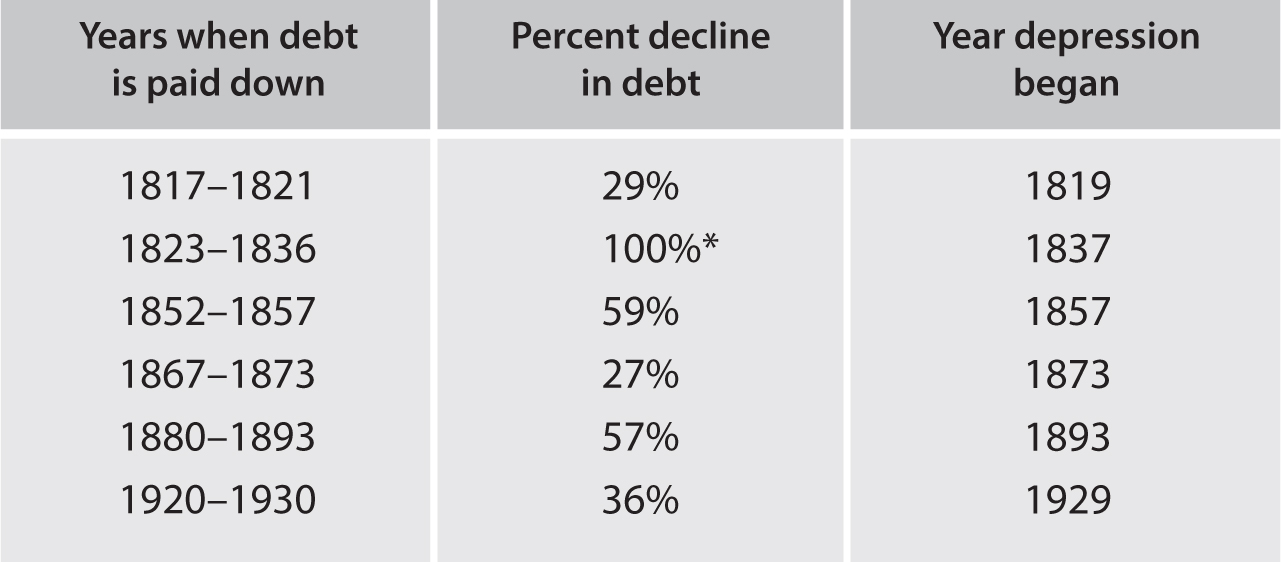
مازاد مالی، پول را از اقتصاد می‌مکد و کسری مالی، پول را به اقتصاد تزریق می‌کند. کسری مالیِ مناسب، به حفظ اقتصادی خوب با حمایت از درآمد، فروش و سود کمک می‌کند. کسری‌ مالی الزام­آور نیست اما عدم وجود آن برای مدت زمان طولانی به اقتصاد ضربه می‌زند. فردریک تایر، نویسنده‌ای توانمند و پرکار و استاد روابط عمومی و بین‌الملل در دانشگاه پیتسبورگ، در سال 1996 می‌نویسد "ایالات متحده شش رکود اقتصادی قابل توجه را تجربه کرده است" و "هر کدام مصادف بود با بودجه‌ی متوازن و پایدار، جدول 1.

سابقه تاریخی روشن است. هر بار که بدهی دولت کاهش می­یافت، اقتصاد وارد رکود می­شد. آیا ممکن است تصادفی باشد؟ فردریک تایر این­طور فکر نمی‌کند. او "افسانه‌های اقتصادی" که سیاست‌مداران را مجبور به ایجاد مازاد بودجه می­کند و باعث کاهش بدهی که هم اخلاقی است و هم از نظر مالی مسئولانه، ملامت و سرزنش می‌کند. همان‌طور که از تئوری پولی مدرن می‌دانیم، مازاد دولت یعنی کسری بخش غیردولتی. مشکل اینجاست که کاربران پول کسری‌ها را برای همیشه نمی­توانند تحمل کنند و در نهایت، بخش خصوصی از عهده­ی بدهی‌های انباشته شده برنمی­آید. سپس با نقطه­ی اوج کسری­ها، مخارج بخش خصوصی به شدت کاهش یافته و اقتصاد وارد رکود می‌شود.

از زمان انتشار مطالعات فردریک تایر، ایالات متحده دوره‌ی کوتاه مازاد مالی پایدار را طی سال‌های (2001-1998) و در زمان ریاست‌جمهوری بیل کلینتون تجربه کرد و بسیاری از دموکرات‌ها آن را تاج­گذاری موفقیت و پیروزی مالی دولت ‌نامیدند. جوهر قرمز حذف شد و عمو سام پس از چند دهه برای اولین بار به جوهر سیاه بازگشت. مازاد بودجه در سال 1998 آغاز شد، و در سال 1999، کاخ سفید آماده جشن گرفتن بود. سال بعد اقتصاددانان کاخ سفید مطالعات خود را جهت تهیه‌ی گزارشی مبنی بر " زندگی پس از بدهی" آغاز کردند. قرار بود اخبار بازنشستگی کل بدهی ملی ایالات متحده تا سال 2012 منتشرشود.

جدول 1

تاریخچه‌ی مازاد بودجه و کاهش بدهی ایالات متحده



در ابتدا، بنظر می‌رسید بازپرداخت بدهی‌ها مانند اجرای رژه ملی باشکوه و شایسته باشد. کاخ سفید در حال آماده­سازی ارائه این خبر در گزارش اقتصادی سالانه­ی رئیس جمهور بود که ناگهان همگی دل­سرد شدند و آن فصل گزارش از نظر عموم پنهان ماند. ما فقط از آن مطلع هستیم زیرا رادیو عمومی ملی پول سیاره[[58]](#footnote-58)، به گزارش محرمانه‌ی دولت که مبین یک بحران سیاسی است دست یافت که در آن احتمال تسویه‌ی کل بدهی دولت ایالات متحده نشان داده شده بود. به جای فریاد زدن بر پشت بام، مقامات کاخ سفید بی سر و صدا بر آن سرپوش گذاشتند. چرا؟ دلیل؟ آن‌ها نگران پیامدهای گسترده‌تر حذف کل اوراق خزانه‌داری ایالات متحده از بازار بودند. بازگشت به رابطه­ی عشق - نفرت بود. از یک طرف، کاخ سفید عاشق حذف بدهی ملی بود و از سوی دیگر، از ریسک خلاص شدن از شر تمام اوراق خزانه نفرت داشت.

آنچه سیاست­گذاران را بیش از همه نگران می‌کرد، دورنمای محرومیت فدرال رزرو از اتکا به ابزار کلیدی برای هدایت سیاست پولی یعنی بدهی دولت بود. در آن زمان، فدرال رزرو به اوراق قرضه‌ی دولت برای مدیریت نرخ بهره کوتاه­مدت متکی بود. زمانی که فدرال رزرو می‌خواست نرخ بهره را افزایش دهد، اوراق خزانه­ می‌فروخت و خریداران مبلغ اوراق بدهی را با استفاده از بخشی از ذخایر بانکی خود پرداخت می‌کردند. با حذف ذخایر کافی، فدرال رزرو نرخ بهره را می‌توانست افزایش دهد. برای کاهش نرخ بهره، فدرال رزرو برعکس عمل می‌کند، اوراق خزانه را می‌خرد و مبالغ آن را با ذخائر خلق شده پرداخت می‌کند. بدون اوراق خزانه، فدرال رزرو باید راه دیگری برای تغییر نرخ بهره بیابد.

در سال 2001، کسری بودجه فدرال بازگشت، زمانی که حباب بازار سهام - که از مخارج مصرف کننده حمایت می‌کرد – ترکید. رکود نسبتاً خفیف آغاز شد و به اقتصاد آسیب وارد کرد. همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، مازادهای کلینتون ترازنامه‌های بخش خصوصی را تضعیف کرد و خسارت ناشی از ورود رکود بزرگ که در سال 2007 آغاز شده بود را تشدید کرد.

رکود بزرگ، شیوه عملکرد سیاست پولی فدرال رزرو را تغییر داد. در نوامبر 2008، فدرال رزرو اولین مورد از سه مورد برنامه خرید گسترده اوراق قرضه به نام تسهیل کمی را آغاز کرد، و امیدوار بود که برنامه­اش اقتصاد ایالات متحده را با کاهش نرخ‌های بهره‌ی بلند مدت تحریک کند. با پایان یافتن آن، فدرال رزرو حدود 4.5 تریلیون دلار اوراق قرضه، از جمله نزدیک به 3 تریلیون دلار اوراق خزانه‌داری ایالات متحده را بلعید. علاوه بر استفاده از تسهیل کمی برای کاهش نرخ بهره بلندمدت، فدرال رزرو شیوه مدیریت خود بر نرخ بهره‌ی کوتاه­مدت نیز تغییر داد. به جای خرید و فروش اوراق خزانه برای افزودن و کاستن ذخایر، فدرال رزرو به روش مستقیم‌تر و کارآمدترِحمایت از نرخ بهره روی آورد و به حساب ذخائر[[59]](#footnote-59) بهره پرداخت کرد. امروزه، فدرال رزرو نرخ بهره کوتاه­مدت را هر زمانی که بخواهد صرفاً با اعلام آن نرخ تعدیل می‌کند.

این بدان معنی است که زمان‌ تغییر کرده‌. امروزه ارزش دلار به ارزش طلا گره نخورده. ایالات متحده آزادانه پول شناور را منتشر می‌کند، و لذا به اخذ مالیات و استقراض قبل از خرج کردن مقید نیست. درواقع، همان‌طور که در فصل 1 آموختیم، امروزه مدل مخارج قبل از مالیات و استقراض یا S(TAB) نحوه­ی عملکرد واقعی اقتصاد را منعکس می‌کند. اهمیت مالیات‌ها به‌خاطر کمک به دولت جهت پرداخت مخارج نیست. مالیات‌ها از آن جا مهم هستند که مازاد ذخائر را زه­کشی و تخلیه می‌کنند، و فدرال رزرو را قادر می‌سازد تا نرخ بهره‌ی هدف­گذاری شده‌ی مثبت را نشانه‌گیری کرده و به آن اصابت کند. امروزه فدرال رزرو به حساب ذخائر بهره می‌پردازد، و لذا برای رسیدن به نرخ بهره‌ی هدف خود به خزانه‌داری متکی نیست.

پس چرا باید بدهی ملی را نگه داشت؟ آیا دوست داشتنی است و یا باید از نگهداری آن‌ها اجتناب کرد؟ همان‌طور که الکساندر همیلتون معتقد بود آیا بدهی ملی "گنجینه و ثروت ملی" است؟ یا همان‌طور که باراک اوباما آن را توصیف کرد، "غیرمسئولانه" و غیر میهن­پرستانه" ؟ باید آن‌ها را غنیمت شمرد و یا بیهوده و مهمل؟

یک چیز مسلم است. به روشی زشت و ناپسند همانند آنچه که در سال 1835 و یا دوره‌ی ریاست جمهوری بیل کلینتون، با ایجاد مازاد مالی به پشتوانه‌ی کسری‌های ناپایدار بخش خصوصی، نمی‌خواهیم اوراق خزانه‌داری ایالات متحده را محو و نابود کنیم. همان‌طور که در فصل بعد خواهیم دید، این رویکرد پیامدهای منفی قابل پیش­بینی برای اقتصاد دارد. اگر واقعاً بخواهیم بدهی ملی را محو کنیم، مسیرهای بی دردسر بیش‌تری وجود دارد. ساده‌ترین گزینه روشی است که لونرگان[[60]](#footnote-60) توضیح می‌دهد. اجازه دهید بانک مرکزی اوراق قرضه دولتی را با ذخائر بانکی خریداری کند. معامله‌ای بی­دردسر که دلار زرد را با دلار سبز جایگزین می‌کند. این اقدام تنها با فشار دادن صفحه کلید کامپیوتر مستقر در فدرال رزرو انجام خواهد شد. گزینه بعدی تغییر زمان سررسید اوراق خزانه است. به جای فروش اوراق قرضه برای تخلیه مانده‌ی ذخائر که ناشی از کسری مخارج است می‌توان ذخائر را در سیستم رها کرد. این کار را می‌توان بدون دخالت توانایی فدرال رزرو برای اجرای سیاست‌های پولی انجام داد، زیرا فدرال رزرو برای رسیدن به نرخ بهره­ی کوتاه­مدت هدف­گذاری شده‌ی خود به اوراق قرضه­ی دولتی نیازی ندارد. با گذشت زمان، سررسید تمام اوراق قرضه‌ها فرا خواهید رسید و بدهی نیز به تدریج ناپدید می‌شود.

گزینه دیگری نیز وجود دارد. اگر تصمیم بگیریم با آن گزینه زندگی کنیم، باید با این واقعیت کنار بیاییم که چیزی که ما آن را بدهی ملی می‌نامیم، چیزی بیش از ردپای گذشته نیست. به ما می‌گوید کجا بوده­ایم، نه این‌که قصد رفتن به کجا را داریم. تاریخ، بسیاری از کسری‌ها را از زمان تولد دولت در سال 1789 ثبت کرده است. جنگ‌های خونین جهانی، رکودهای بسیار، و تصمیماتی که توسط هزاران نماینده‌ی کنگره در طی این سال­ها گرفته شده. آنچه مهم است، اندازه‌ی بدهی نیست (یا چه کسی آن را نگه می‌دارد) بلکه این است که آیا می‌توان با غرور و مباهات به گذشته‌ی خود نگاه کنیم و بدانیم که انبوه اوراق خزانه به دلیل مداخلات مثبت در یک نظام دمکراتیک اتخاذ شده.

اگر قرار نیست اوراق خزانه را حذف کنیم، آنگاه باید راهی برای آشتی و صلح با بدهی ملی پیدا کنیم. شاید بهتر باشد تا نام دیگری برای بدهی ملی تعیین کنیم. بدهی ملی چیزی شبیه بدهی خانوار نیست، بنابراین انتخاب کلمه‌ی بدهی فقط منجر به سردرگمی و وحشت و اضطراب غیرضروری می‌شود. شاید بتوان بدهی ملی را بخشی از عرضه­ی پول خالص دانست. شک دارم دلارهای زرد متداول شوند، ارزش امتحان کردن را دارد! در رومئو و ژولیتِ شکسپیر، ژولیت معروف می‌پرسد: "اسم تو چیست؟" زمانی که فهمید که رومئو یک مونتاگیو است، آزرده خاطر نشد. برای او، "گل رز با هر نام دیگری بوی خوش خواهد داشت." عشق، همان‌طور که می‌گویند، کور است. در صحنه سیاسی، کلمات مهم هستند. زمان آن فرا رسیده که نام جدیدی برای این دلارهای بهره­زا داشته باشیم.

# 

# فصل چهارم

# کسری بودجه‌ی دولت، مازاد خانوار است.

افسانه­ی شماره 4: کسری بودجه دولت، سرمایه­گذاری بخش خصوصی را کاهش داده و ما را فقیرتر می‌کند

واقعیت: کسری‌ بودجه ثروت و پس­انداز کل را افزایش می‌دهد.

## 1.4 مقدمه

اغلب ما با افسانه‌های کسری بودجه بمباران می‌شویم. گفته می‌شود دولت فدرال همانند یک خانوار است(فصل 1)، دولت بدون هیچ ملاحظه­ای بیش از حد خرج می‌کند (فصل 2)، و دولت کارت اعتباری خود را به سرعت استفاده کند (فصل 3). این افسانه‌ها مصرفی­اند و در برنامه‌های تلویزیونی و سخنرانی‌های سیاسی به خوبی شنیده می­شوند. برای درک این پیام‌ها به پیشینه‌ی دانش اقتصاد و دیگر علوم نیاز نیست. اما پیام افسانه‌های اقتصادی ریشه در اصطلاحات تخصصی و دانشگاهی دارند. یک نمونه از آن، افسانه‌ی برون­رانی[[61]](#footnote-61) است.

بر اساس افسانه‌ی برون­رانی، کسری‌های مالی مستلزم استقراض دولت است که عمو سام را مجبور به رقابت با سایر وام­گیرندگان احتمالی می‌کند. رقابت افراد برای دسترسی به پس‌اندازهای محدود، هزینه‌ی استقراض و یا نرخ بهره را افزایش داده و به تبع آن تأمین مالی برخی پروژه‌های – به­ویژه در بخش خصوصی – توجیه اقتصادی نمی‌شوند. این امر باعث کاهش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و به تبع آن کاهش تولیدات کارخانه­ای، ماشین­آلات و غیره شده، و با کاهش موجودی سرمایه، بهره­وری نیروی کار کم‌تر، رشد دستمزد کندتر و شکوفایی اقتصاد بطئی‌تر خواهد شد و پیامی شوم برای اقتصاد و جامعه خواهد داشت.

روایت پیچیده‌ی فوق بر برخی گزاره‌های تئوریک استوار است که احتمالاً آن­را فقط در C-SPAN شنیده باشید. کسانی که مسائل اقتصادی و سیاسی را به دقت دنبال می‌کنند ممکن است اصطلاح برون­رانی را نشنیده باشند، ولی در واشنگتن دی سی، همه جا صحبت از این اصطلاح است. این مسئله همانند دیگ بخار در چشم­انداز بودجه­ی بلندمدت[[62]](#footnote-62) دفتر بودجه‌ی گنگره، CBO، هر ساله منتشر می‌شود. در هر نسخه‌ای از آن بخشی به تشریح اثر برون­رانی می‌پردازد. گزارش سال 2019 خطر احتمالی کسری مالی را به این صورت تشریح می‌کند: "مسیر پیش‌بینی‌شده استقراض دولت فدرال تولید بلندمدت را کاهش می‌دهد. استقراض دولت درواقع از مردم و بنگاه‌هایی است که پس‌اندازهای­شان می‌بایست صرف سرمایه‌گذاری خصوصی و ایجاد سرمایه‌های مولد نظیر کارخانه‌ها و کامپیوترها و ... شود."

افراد حرفه‌ای در مباحث بودجه، دانشگاهیان و کارمندان واشنگتن، برون‌رانی را یک اصل اعتقادی می‌دانند. اصطلاحات، فنی و سنگین است، ولی نمودارها و داده‌ها روایت بزک شده و معتبری را ارائه می‌کند که به خواننده این تصویر را می‌دهد که برون‌رانی به صورت مکانیکی و اجتناب­ناپذیر اتفاق می‌افتد. بسیار شبیه به مدل­های ریاضی و آماری اگر-آنگاه است. اگر کسری مستلزم استقراض بیش‌تر باشد، آنگاه عرضه‌ی پس‌اندازِ در دسترس برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی کاهش می‌یابد. اگر تسهیلات کاهش یابد، آنگاه نرخ بهره افزایش خواهد یافت. اگر نرخ بهره افزایش یابد، آنگاه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی کاهش می‌یابد. اگر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی کاهش یابد، رشد اقتصاد کندتر شده، و اگر اولین دومینو را فشار دهید، مابقی فرمانبر بوده و همگی سقوط خواهند کرد.

کل داستان، ریشه در نسخه‌ای از روایت اقتصاددانان جریان اصلی دارد که بر گفتمان عمومی حاکم است، و آن را می‌توان از پاول کروگمن[[63]](#footnote-63) نماد لیبرالِ مجله‌ی نیویورک تایمز و همچنین مفسران محافظه­کار واشنگتن پست مانند جرج ویل[[64]](#footnote-64) شنید. و اگر به‌طور اتفاقی C-SPAN را تماشا کرده باشید ممکن است از فردی مانند جیسون فورمن[[65]](#footnote-65)، اقتصاددانی که در ‌هاروارد آموزش دیده و در کاخ سفید، رئیس شورای مشاوران اقتصادی اوباما بود شنیده باشید. به‌عنوان مثال، در 31 ژانویه سال 2007، او قبل از کمیته‌ی بودجه‌ی سنا ظاهر شد و اصرار داشت که اعضای کنگره "جریان جوهر قرمز را متوقف کنند". او چشم­انداز بودجه را "یک چالش بزرگ مالی" توصیف می‌کرد که به واسطه‌ی آن "پس‌انداز ملی را کاهش می‌دهد." و هشدار داد که واکنش زنجیره‌ی حوادث ناشی از کسری مالی، درنهایت رفاه اقتصادی را به خطر می‌اندازد "هرچند کند و تدریجی است، اما بیرحم و اجتناب­ناپذیر است" .

اثر برون­رانی روایتی است که کسری بودجه دولت را به‌عنوان فرایند تبهکارانه به تصویر می‌کشد. پس‌انداز کردن فضیلت است، زیرا اعتقاد بر این است که سوخت سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و سپس رفاه اجتماعی است. گفته می‌شود که کسری‌ بودجه با ایجاد گلوگاه، بخشی از آن سوخت را برای استفاده خود تحلیل می‌برد. لذا کسری‌ بودجه و سرمایه‌گذاری خصوصی در تنش با یکدیگرند، زیرا استقراض دولت، بخش کمی از پس‌انداز را برای حمایت از نیازهای صنایع بخش خصوصی کنار می­گذارد. این نکته، خِرد متعارف در میان اقتصاددانان جریان اصلی است که ممکن است ساده و قانع کننده به نظر رسد، اما بخشی از افسانه‌های مرتبط با دومینو می­باشد.

## 2.4 مثال دو سبد

در سال 2007 هنگامی که جیسون فورمن از قانون‌گذاران خواست که " جوهر قرمز را متوقف کنند"، او از کسری مالی 198 میلیارد دلاری پیش‌بینی شده‌ی، و تقریباً 1.5 درصدی تولید ناخالص داخلی نگران بود و مشوق کنگره بود تا ماشه‌ی [[66]](#footnote-66)PAYGO را برای ممانعت از افزایش بیش‌تر کسری بودجه فعال کند. او همچنین معترض بود که " از سال 1939 نرخ پس‌انداز بخش خصوصی در پایین‌ترین سطح خود قرار دارد." به زعم وی، کسری بودجه عامل کاهش پس‌انداز ملی است. در واقع، او مسئله را کاملاً وارونه کرده بود.

برای این‌که بفهمیم چرا، دو سبد را تصور کنید. یکی متعلق به عمو سام و دیگری سبدی که متعلق به همه‌ی ما به غیر از عمو سام است. این مثال راه ساده‌ای است برای فهم این‌که چگونه دلار بین این دو سبد دولت و سبد غیر دولت جریان دارد.

من ارزش تفکر به این روش را از وین گادلی[[67]](#footnote-67) اقتصاددان بریتانیایی و پیشگام چارچوب تعادل بخشی آموختم. سال 1997 بود و من به تازگی بورسیه تحقیقاتی یک ساله را از موسسه اقتصادی لوی[[68]](#footnote-68)، اتاق فکری که در هادسون نیویورک واقع شده دریافت کرده بودم. در آن جا با گادلی آشنا شدم. در مقطع فوق لیسانس بودم و دفتر کارم مجاور دفتر او، و گاهاً ساعت‌ها با او به گفتگو می‌نشستم.

گودلی مشتاقانه و به آرامی صحبت می‌کرد. در کنار تخصص در مباحث اقتصادی، او نوازنده‌ی حرفه‌ای نی بود و اغلب در دفتر کارش نی می‌نواخت. بیش‌تر عمرش را در بریتانیا گذرانده و نوازنده‌ی اصلی ارکستر بی بی سی ولز قبل از کارگردانی اپرای سلطنتی در (1987-1976) بود. پس از یک دوره‌ی طولانی فعالیت در خزانه‌داری بریتانیا، متقاعد شد که به دانشگاه کمبریج نقل مکان کرده و رئیس دپارتمان اقتصاد کاربردی شد. او شخصیت بسیار مورد توجه در محافل بریتانیا داشت و به‌عنوان یکی از "هفت مرد خردمند" در خزانه‌داری سلطنتی خدمت می‌کرد. به نظر می‌رسید که همواره می‌تواند پیش­بینی کند که اقتصاد به کجا می‌رود. تایمز لندن از او به‌عنوان خردمندترین پیش‌بینی‌کننده­ی اقتصاد کلان نسل خود یاد می‌کرد. سه سال پس از مرگ وی، نیویورک تایمز در ستایش و تکریم او مقاله‌ای با این عنوان منتشر کرد "در آغوش گرفتن وین گادلی، اقتصاددانی که بحران را مدل­سازی کرد."

از این‌که گادلی تنها دو سال بود در نیویورک اقامت داشت و من به مؤسسه اقتصادی لوی راه‌ یافته بودم بسیار خوش شانس بودم. تخصص گادلی همانند من اقتصاد کلان بود، اما طرز تفکر او در مورد اقتصاد منحصر به فرد بود. او مدل‌های کلان اقتصادی می‌ساخت و از آن‌ها برای تجزیه و تحلیل اقتصاد ایالات متحده استفاده می‌کرد. یک روز صبح، در‌حالی‌که مدل خود را برای بررسی اثرات افزایش مخارج دولت شبیه­سازی می‌کرد از من دعوت کرد تا با او هم صحبت شوم. او گفت ملاحظه کنید "هر پرداختی باید از جایی بیاید و به جایی دیگر برود."

ساخت مدل‌هایی که نتایج تجربی با نظری آن مغایر بود، گادلی را آزار می‌داد. او ماتریس‌های عظیم با ستون‌ها و ردیف‌های بی­شمار می‌ساخت تا بتواند تمام قطعات متحرک اقتصاد را به هم وصل کند. یکبار به من گفت این تنها راه مطمئن ردیابی هر پرداخت مالی در سیستم اقتصادی است. هر پرداخت شخصی در اقتصاد، باید توسط شخص دیگری دریافت شود. منظور او این بود هر چیزی که از جایی می‌آید باید به جایی برود. او مدل‌های بسیار پیچیده‌ای می‌ساخت، اما مفیدترین آن‌ها مدلی بود که آن را "مدل یک معادله‌ای جهان" می‌نامید و شبیه هیچ یک از مدل‌هایی نبود که در دوره تحصیلات تکمیلی یاد گرفته بودم. به حدس و گمان وابسته نبود. مفروضات رفتاری پنهان در داخل آن وجود نداشت. درواقع، به هیچ عنوان یک مدل اقتصادی نبود و تنها یک هویت حسابداری ساده داشت و در وقوع هر پیشامدی صادق بود.

برای درک ساده‌ترین مدل گادلی به ماتریس پیچیده‌ای نیاز نداریم. این مدل فقط دو بخش متحرک دارد: تراز مالی دولت و تراز مالی ما. از آنجایی که در این بازی تنها دو بازیکن یعنی عمو سام و هر کس دیگر وجود دارد، لذا هر پرداختی دولت فقط به‌یک مکان خواهد رفت. با همین منطق، دریافتی‌های دولت تنها از یک جا خواهد آمد. این رویکرد روشی ساده اما قدرتمند برای درک این نکته است که چگونه تراز مالی دولت، یعنی مازاد یا کسری بودجه بر ما تأثیر می‌گذارد. او نشان می‌داد که چرا روایت برون‌رانی با اولین دومینو اشتباه است. معادله زیر را در نظر بگیرید:

تراز مالی دولت + تراز مالی غیردولتی = صفر

از آنجا که این یک نظریه نیست، لذا بر هیچ مجموعه‌ای از مفروضات غیر واقعی استوار نیست. این روایت، یک هویت حسابداری آهنین دارد و همیشه‌ یک بیانیه‌ی دقیق از واقعیت ارائه می‌دهد. می‌توان آن را به‌عنوان قانون سوم حرکت اسحاق نیوتن یعنی "برای هر عملی، واکنشی برابر و متضاد وجود دارد" در نظر گرفت. در مدل گادلی، به ازای هر کسری که در بخشی از اقتصاد وجود دارد، مازادی برابر و مخالف در قسمتی دیگر از اقتصاد بوجود خواهد آمد. راه دیگری وجود ندارد. اگر بخشی از اقتصاد بیش از آن که دلار دریافت کند، پرداخت کند، قسمت دیگری از اقتصاد دقیقاً همان مقدار دلار را دریافت خواهد کرد. لذا در طرف دیگر هر علامت منفی (-)، یک علامت مثبت (+) به همان اندازه قرار دارد. با در نظر گرفتن رابطه‌ی حسابداری فوق اما به روشی دیگر، گادلی نوشت:

کسری دولت = مازاد غیردولتی

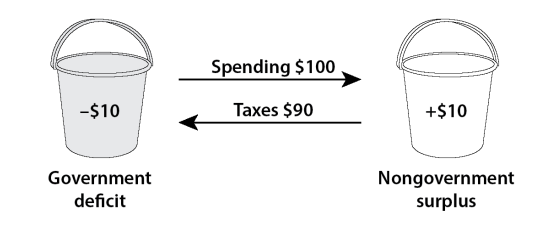
این رویکرد، قوی‌ترین ضربه­ی مهلک را به پدیده‌ی برون‌رانی وارد می‌کند. برای درک بهتر، مدل گادلی را به زبانی ساده‌تر ترجمه می‌کنیم. ما فقط به دو سبد نیاز داریم. هدف، نگاه کردن به بخشی از روایت برون‌رانی است که مدعی است کسری بودجه دولت بخشی از پس‌انداز ما را می‌بلعد. ابتدا به مثالی توجه کنید که چگونه پرداخت‌های مالی، بین دو بخشِ اقتصاد حرکت می‌کند. فرض کنید دولت 100 دلار برای ناوگان وسیله‌ی نقلیه موتوری ریاست جمهوری خود هزینه کند، و وسایل نقلیه توسط کارگران و تولیدکنندگان بخش غیردولتی در اقتصاد تولید شوند. هر دلاری که دولت در این خصوص خرج می‌کند باید به جایی برود، و تنها یک جا وجود دارد و آن سبد غیردولتی است. همچنین فرض کنید که بقیه‌ی ما، جمعاً 90 دلار به صورت مالیات به دولت پرداخت کنیم. اگر مبالغ فوق تنها پرداختی و دریافتی‌های دولت باشد، آنگاه گزارش دفتر بودجه‌ی کنگره نشان می‌دهد که دولت، کسری مالی داشته و در گزارش سالانه‌ی بودجه­ی خود مبلغ 10 دلار منفی را ثبت می‌کند.

اما صبر کنید! این تمام وقایع نیست. کسری مالی دولت دقیقاً برابر است با مازاد مالی در بخش غیردولتی. جوهر قرمز عمو سام، جوهر سیاه ماست! کسری مالی او مازاد مالی ماست. فقط پول را دنبال کنید: 100 دلار به سبد ما می‌رود؛ 90 دلار برای پرداخت مالیات باز می‌گردد؛ 10 دلار در سبد ما باقی مانده. لذا هر کسری مالی به ایجاد مازاد مالی در سبد غیردولتی کمک خواهد کرد.

گادلی برای ارائه‌ی جزئیات بیش‌تر، دقیق و معتقد بود مدل‌ او، با مدل‌های مبتنی بر متغیرهای ذخیره-جریان سازگارند. این یک راه فانتزی و تجملی برای بیان این نکته است که تمام مازاد مالی که در طی زمان به سبد ما جاری می‌شوند، دقیقاً منطبق با ذخایر دارایی‌های دلاری است که در نهایت جمع آوری می‌کنیم. به عبارت دیگر، هر جریان خروجی مالی باید به‌یک جریان ورودی مالی تبدیل شود و به مرور زمان، این جریان ورودی‌ها تجمیع شده و به صورت موجودی دارایی‌های مالی ظاهر می‌شوند.

شکل3

کسری مالی دولت



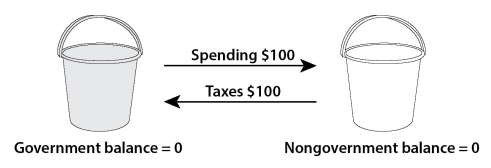
برای درک موضوع، به وان حمام فکر کنید. هنگامی که شیر آب را باز می‌کنید آب را به داخل وان سرازیر می‌کنید، و وقتی دریچه فاضلاب را باز می‌کنید، آب را از وان خارج می‌کنید. اگر حداقل به همان سرعتی که آب به داخل وان جاری می‌شود، آب تخلیه شود، آب هرگز تجمیع نمی‌شود. اما اگر جاری شدن آب به داخل وان سریع­تر از تخلیه‌ی آن باشد، وان آرام آرام پر شده و سطح آب بالا خواهد آمد. این همان چیزی است که در شکل3 نشان داده شده است. دولت اجازه می‌دهد 100 دلار به سبد ما سرازیر شود و فقط سیفون 90 دلار را بابت اخذ مالیات می‌کشد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، کسری‌های مالی، پس‌انداز ما را نمی‌خورد بلکه آن‌ها را بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌کند!

اگر دخل و خرج و به تبع آن کسری مالی عمو سام با همین فرمان و سرعت ادامه‌ یابد، هر سال 10 دلار به سبد ما افزوده شده و با گذشت زمان، این دلارها انباشته و ثروت مالی ما را ایجاد خواهد کرد. یک دهه بعد، 100 دلار در سبد ما خواهد بود و استقراض کاهش می‌یابد.

ابتدا، در نظر بگیرید که اگر کنگره توصیه‌های فورمن را بپذیرد و کسری بودجه را حذف کرده و بودجه را بر اساس سیستم PAYGO تنظیم کند، چه اتفاقی خواهد افتاد. به شکل 4 نگاه کنید.

شکل4

بودجه‌ی متوازن دولت



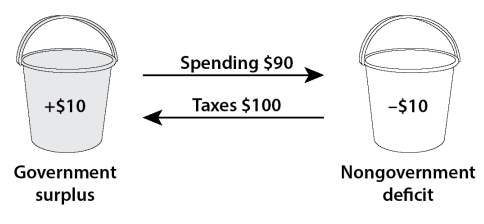
اگر مخارج دولت برابر مالیات‌های دریافتی باشد، آنگاه بودجه‌ی دولت متوازن می‌شود. جوهر قرمزِ مخوف حذف می‌شود، و سبد غیردولتی مازاد مالی خود را از دست می‌دهد. ممکن است گفته شود که این نتیجه‌ برای دولت خوب است. اما به‌یاد داشته باشید، تئوری پولی مدرن به نتایج اقتصادی توجه دارد و نه نتایج بودجه‌ای دولت. بنابراین، اگر بودجه­ی متوازن شرایط کلی خوبی را برای اشتغال کامل و ثبات قیمت در اقتصاد فراهم سازد، آنگاه هیچ دلیلی وجود ندارد که از توازن بودجه‌ی دولت شکایت کنیم. هرچند در بیش‌تر اوقات، حفظ تعادل اقتصاد مستلزم حمایت از کسری‌های مالی است بگونه‌ای که کسری مالی نه بیش از حد و نه کم‌تر از حد باشد.

همان‌طور که در فصل 2 آموختیم، تبعات و مشکلات مخارج بیش از حد و یا مالیات کم‌تر از حد، کم نیست. سناریوی افراطی این است که تصور کنیم دولت با مخارج خود از هر دلاری که در سبد ما می‌گذارد هیچ مالیاتی را اخذ نکند. همانند بستن لوله فاضلاب و روان کردن آب در وان حمام، مخارج در سبد ما جمع می‌شود. خیلی زود، وان پر از آب می‌شود و اقتصاد بیش از حد گرم خواهد شد. با انباشته شدن پول در سبد ما، قیمت‌ها افزایش یافته و اقتصاد متورم می‌شود. مقدار کسری بودجه زمانی مناسب است که از فعالیت‌های اقتصادِ بدون تورم حمایت کند.

از دو سبد می‌توان به این نتیجه رسید که تا چه اندازه، کسری بودجه بزرگ و یا کوچک است. به مازادهای بسیار مشهور کلینتون طی سال‌های (2001-1998) نگاه کنید. قبل از سال 1998،

شکل5

مازاد بودجه دولت



دولت پیوسته کسری بودجه داشت و ناگهان اوضاع برعکس شد. به جای این‌که دلار از سبد عمو سام به سبد بخش غیردولتی سرازیر شود، جهت جریان پول کاملاً معکوس شد. همان‌طور که در شکل5 نشان داده شده است، عمو سام مازاد، یعنی علامت (+)، و بخش غیردولتی کسری، یعنی علامت (-)، داشت. این مثال را می‌توان با استفاده از اعداد نیز نشان داد. برای این‌که عمو سام مازاد داشته باشد، دولت مجبور است در سال 1998 بیش از مخارج خود یعنی ( 90 دلار)، مالیات (100 دلار) بگیرد. تنها راهی که عمو سام می‌تواند مازاد بودجه داشته باشد این است که مقداری از دلارهای خود را که در سال‌های قبل عرضه کرده از بخش غیردولتی پس بگیرد. سپس جوهر مخوف قرمز رنگ از ترازنامه­ی دولت حذف و جوهر سیاه جایگزین آن می­شود. اما به ‌یاد داشته باشید، که در طرف دیگر هر مازاد مالی یک کسری مالی به همان میزان وجود دارد. یعنی جوهر سیاه دولت، جوهر قرمز بخش غیردولتی است. مازاد کلینتون، بخش غیردولتی را مجبور کرد تا بخشی از دلارهایی که در سبد خود پس‌انداز کرده را قربانی کند. داستان برون‌رانی کاملاً وارونه می‌شود. درواقع این مازاد مالی است که پس‌انداز مالی بخش غیردولتی را می‌بلعد و نه کسری مالی.

چرا تنها برخی اقتصاددانان به این موضوع اشاره می‌کنند؟ چشم­انداز بودجه‌ی سالانه‌ی دفتر بودجه‌ی کنگره تنها به نیمی از داستان اشاره می‌کند. آن‌ها تنها تراز مالی جاری و پیش­بینی شده دولت را گزارش کرده، و به سبد دیگر که مربوط به ما می‌باشد هیچ توجهی ندارند. آن‌ها کسری بودجه­ی بزرگ را گزارش کرده و سیاست‌مداران و کارشناسان برای ایجاد رعب و وحشت از آن استفاده کرده و نشان نمی­دهند که چگونه کسری‌ها بر تراز مالی ما تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، مردم با پوشش یک طرفه­ی کسری‌های مالی بمباران می‌شوند. به‌عنوان مثال، در جولای 2019، هیئت تحریریه نیویورک پست مقاله‌ای را با این عنوان به چاپ رساند " قفل آینده با کسری تریلیون دلاری." یک سال قبل از آن وال استریت این موضوع را با عنوانی مشابه پیش‌بینی کرد "چرا کسری تریلیون دلاری عادی است؟" مشکل اینجاست که هیچکس حوصله این را ندارد که نشان دهد چگونه قطعات کسری و مازاد کنار هم قرار می‌گیرند. به­زعم آن‌ها چشم­انداز مالی دولت کل داستان است در صورتی واقعیت چیز دیگری است.

برای بهبود گفتمان عمومی، باید مانند جغد کسری فکر کنیم. باز‌ها و کبوترهای کسری که در فصل 3 به آن‌ها اشاره شد، زمان زیادی را صرف داد و فریاد در خصوص جوهر قرمز کرده و زمان کافی را صرف کمک به فهم و درک صحیح مردم از جوهر قرمز نمی‌کنند. برای دیدن تصویر کامل، باید از زاویه‌ی متفاوت به جریان پرداخت‌ها نگاه کرد. این چیزی است که جغد کسری، با چرخش 360 درجه‌ی چشمان خود، پرنده‌ی بهتری برای درک اصولی کسری بودجه‌ی دولت است. جغد، دامنه حرکتی کامل دارد: سر خود را برای دیدن بخش غیردولتی نیز می­چرخاند.

گادلی جغد کسری بود. به همین دلیل او می­توانست چیزی را ببیند که بسیاری در سال 1998 از دیدن مازاد بودجه ناتوان بودند. در‌حالی‌که سیاست­مداران دموکرات و اکثریت قریب به اتفاق اقتصاددانان، مازاد بودجه‌ی کلینتون را جشن گرفته بودند، گادلی زنگ خطر را به صدا درآورد. زیرا مدل جغد او، همه چیز را می‌دید. او متوجه بود که مازاد بودجه­ی دولت کلینتون، بخشی از پس‌انداز‌های مالی ما را تخلیه می­کند. در‌حالی‌که شورای مشاوران اقتصادی رئیس جمهور مشغول تهیه گزارش "زندگی پس از بدهی" بودند، گادلی در حال انتشار گزارشی بود که از دید بسیاری پنهان و بر کسری‌های بخش خصوصی متمرکز می‌شد. او برای تهیه و ارائه‌ی گزارشی که نشان دهد مازاد بودجه‌ی دولت کلینتون، بهبود اقتصادی را تضعیف کرده و در نهایت باعث کسری بودجه­ی فدرال می‌شود تنها بود. زیرا مازاد بودجه، ثروت مالی ما را کاهش داده و قدرت خرید را برای حفظ مخارج و تحرک اقتصاد کم‌تر خواهد کرد.

رویکرد گادلی نشان می‌دهد که در شرایط صرفاً مالی، کسری مالی برای ما خوب است. زیرا کسری دولت همیشه با مازاد مالی بخش غیردولتی منطبق می‌شود. در سطح کلان (تصویر بزرگ)، جوهر قرمز عمو سام همیشه جوهر سیاه ما خواهد بود. وقتی دولت بیش از اخذ مالیات خرج کند، در سبد ما دلار می‌ریزد، و آن دلارها به‌عنوان بخشی از ثروت مالی ما جمع می‌شوند . اما "ما" در این جا دقیقاً چه کسی است؟

تنها چیزی که می‌دانیم این است که آن دلارهای کسری در سبد غول پیکری که شامل همه، به غیر از عمو سام، سرازیر خواهد شد. هم شما و من در سبد بزرگ هستیم. شرکت‌هایی مانند بوئینگ و کاترپیلار نیز در آن سبد حضور دارند. شرکای تجاری ما همانند چین، مکزیک، ژاپن و غیره در این سبد می‌باشند. به زعم پرزیدنت جان اف کندی " جزر و مد و صعود سطح آب همه قایق‌ها را بلند می‌کند." یعنی وقتی اقتصاد بهتر می‌شود، همه ما در شرایط بهتری قرار خواهیم گرفت. مدل گادلی نشان می‌دهد که کسری‌های مالی همیشه قایق غیردولتی (مالی) را به بالا منتقل می‌کند. اما چه اتفاقی برای قایق‌هایی که در داخل آن سبد بزرگ شناور هستند خواهد افتاد؟

کسری‌های مالی این پتانسیل را دارد که میلیون‌ها قایق کوچک را بلند کند، اما اغلب اوقات مزایای کسری‌های عمو سام به‌طور گسترده در کل اقتصاد پخش و منتشر نمی‌شود. کاهش مالیاتی که به‌طور نامتناسب نصیب شرکت‌های بزرگ و افراد ثروتمند جامعه می‌شود، آن‌ها را به این سبد هدایت می‌کند، در‌حالی‌که میلیون‌ها خانوار فقط قایق‌هایشان شناور باقی می­ماند. اگر هدف، گسترش رفاه جامعه است، آنگاه کسری‌های مالی باید منابع را منصفانه‌تر بین اقشار جامعه هدایت کند. به‌عنوان مثال، سرمایه‌گذاری در مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی و زیرساخت‌های عمومی، فقط به نفع متخصصان، پزشکان، معلمان و کارگران ساختمانی که دستمزد اجرای آن پروژها را دریافت می‌کنند نیست. بلکه به نفع بیماران، دانش آموزان و رانندگانی است که از خدمات عمومی آن پروژه‌ها نیز بهره­مند می‌شوند. هنگامی که کسری‌های مالی به خانوار با درآمد کم و متوسط ​​کمک می‌کند، آن‌ها دلارهای خود را در حساب‌های بانکی ساحلی[[69]](#footnote-69) ذخیره نمی‌کنند. آن دلارها مجدداً در اقتصاد خرج شده، و قایق‌ آن‌ها نیز بلند می­شود.

نکته این است که هر کسری بودجه در خدمت منافع عمومی نیست. کسری‌ها ممکن است مصارف خیر و شر داشته باشند. ممکن است بخش کوچکی از آحاد جامعه را توانگر سازند و قایق‌های تفریحی ثروتمندان و قدرتمندان را به سطح بالاتری سوق دهند، در‌حالی‌که بر میلیون‌ها نفر بی­تاثیر باشند. کسری‌های مالی ممکن است جنگ‌های ناعادلانه‌ای که باعث بی­ثباتی و به قیمت جان میلیون‌ها نفر تمام شود را تأمین مالی کنند. و بالعکس کسری­های مالی ممکن است برای ایجاد زندگی پایدار و اقتصادی عادلانه‌تر برای انبوه جمعیت و نه تعداد اندکی بکار گرفته شوند. در هر صورت کسری‌های مالی پس‌انداز جمعی ما را نمی‌بلعد.

## 3.4 نرخ بهره‌ یک متغیر سیاستی است

روایت برون‌رانی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، ریشه در مدل اخذ مالیات و استقراض قبل از مخارج (TAB)S دارد که در فصل یک به آن اشاره کردیم. به‌یاد داشته باشید که در آن مدل، عمو سام کاربر پول است که باید مخارج خود را از طریق اخذ مالیات و یا استقراض تأمین مالی می‌کند. اگر دولت بخواهد بیش از آنچه مالیات اخذ می‌کند (T)، خرج کند (S)، آنگاه باید کسری بودجه را قرض کند (B). برطبق نظر اقتصاددانان متعارف یا - باز‌ها و کبوترهای کسری- اگر دولت برای پوشش کسری خود قرض کند، آنگاه بخشی از پس‌انداز که در اختیار شرکت‌های خصوصی و سایر وام گیرندگان قرار می‌گرفت را مورد استفاده قرار می‌دهد. ادامه‌ی داستان به این صورت است که اگر تسهیلات کاهش یابد، نرخ بهره افزایش خواهد یافت، زیرا با کاهش منابع مالی قابل رقابت برای بخش خصوصی، هزینه­ی وام آرام آرام افزایش خواهد یافت.

قبلاً نشان دادیم که مخارج، پس‌انداز جمعی را افزایش می‌دهد. اما چه اتفاقی خواهد ‌افتاد اگر عمو سام برای تأمین مالی مخارج خود قرض کند؟ آیا پس‌اندازها بلعیده می‌شوند و نرخ بهره افزایش خواهد یافت؟ پاسخ منفی است.

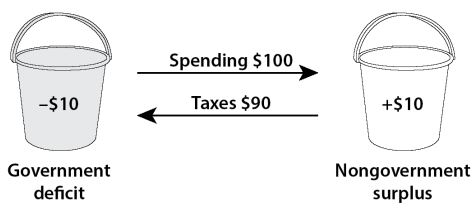
در روایت اثر برون‌رانی، عرضه­ی پس‌انداز بخش خصوصی که هر کسی می‌تواند آن را قرض کند، ثابت است. تصور کنید کوه عظیمی از دلارهای آمریکایی در گوشه‌ای از جهان توسط پس‌انداز­کنندگان یعنی افرادی که دلار داشته و بنا به ­دلایلی میلی به خرج کردن آن ندارند، انباشته شده باشد. پس‌اندازکنندگان، این سرمایه‌ها را به قیمت دریافت نرخ بهره از وام­گیرندگان، در دسترس آن‌ها قرار می‌دهند. این همان داستان ساده‌ی عرضه و تقاضاست که در آن نرخ بهره، تقاضا برای تأمین مالی را با عرضه‌ی وجوه متعادل می‌کند. در صورت عدم وجود کسری بودجه دولت، وام­گیرندگان خصوصی تنها متقاضیان وجوه بوده و رقابت برای کسب این وجوه فقط بین شرکت‌ها و بنگاه‌ها و سایر بازیگران بخش خصوصی برقرار است و تمام پس‌اندازها برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های خصوصی استفاده خواهد شد. اما، اگر بودجه­ی دولت کسری داشته باشد، عمو سام بخشی از آن پس‌انداز را تقاضا خواهد کرد. در نتیجه، عرضه‌ی وجوهِ در دسترس برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری خصوصی کاهش می‌یابد، مخارج استقراض افزایش یافته، و برخی از شرکت‌ها بدون تأمین مالی پروژه‌های خود، سرمایه‌گذاری را متوقف می‌کنند. این نتیجه فی­نفسه بخاطر کسری‌های دولت نیست، بلکه بخاطر این است که کسری‌ بودجه از طریق استقراض تأمین مالی شده و ظاهراً با افزایش نرخ‌های بهره به برون‌رانی منجر می‌شود.

تئوری پولی مدرن روایت فوق و یا به تعبیری داستان وجوه قابل استقراض را که ریشه در تأمین مالی دولت و دسترسی به منابع مالی کمیاب دارد را رد می‌کند. اسکات فول ویلر[[70]](#footnote-70) اقتصاددان تئوری پولی مدرن معتقد است " این تجزیه و تحلیل با چگونگی کارکرد سیستم مالی تئوری پولی مدرن ناسازگار است." با نگاهی دقیق‌تر به زمانی که دولت فدرال، اوراق قرضه را در راستای کسری مخارج خود می‌فروشد، متوجه می‌شویم که در تئوری پولی مدرن دولت فدرال به بودجه‌ی خود مانند یک خانوار نگاه نمی‌کند، و مدل (TAB)S را رد کرده و در عوض مدل S (TAB) را می‌پذیرد. به‌یاد داشته باشید، که در این مدل، دولت مانند خانوار محدودیت درآمد ندارد و لذا ابتدا خرج می‌کند و سپس مالیات اخذ کرده و یا استقراض خواهد کرد. فرض کنید کنگره مجوز مخارج جدید 100 دلار را برای دولت تصویب کرده باشد. با وقوع مخارج دولت، دلارها به سبد بخش غیردولتی سرازیر می‌شود. مجدداً فرض کنید که 90 دلار آن به بخش دولتی بابت مالیات منتقل شود. شکل6 نشان می‌دهد که چگونه کسری بودجه­ی دولت باعث می‌شود در سبد بخش غیردولتی 10 دلار به شکل پول دیجیتال و یا پول فیزیکی دلار سبز، به شکل ذخایر بانکی و یا اسکناس و سکه ذخیره شود. اگر بخش غیردولتی تنها دلار سبز نگه دارد و کسری بودجه از طریق فروش اوراق قرضه‌ی دولتی تأمین مالی نشود، در نهایت (متاسفانه) به بدهی ملی افزوده خواهد شد. ولی در حال حاضر، دولت هر زمان که کسری مالی داشته باشد، اوراق خزانه را می‌فروشد که به آن استقراض گویند، و همان‌طور که در فصل 3 آموختیم این اصطلاح نام بی مسمی‌ای است. زیرا برای تأمین مالی 10 دلار کسری بودجه از طریق فروش اوراق قرضه، دولت به سادگی 10 دلار سبز را از سبد ما خارج کرده و آن را با 10 دلار زرد – یا اوراق خزانه‌داری – بازیافت می‌کند. شکل7 نشان می‌دهد که چگونه دولت دلارهای سبز را از سبد بخش غیردولتی جمع کرده و با اوراق قرضه‌ی دولتی بهره­زا جایگزین می‌کند.

بالاخره 100 دلار مخارجِ عمو سام وارد سبد ما شده، که 90 دلار آن بابت مالیات (T) پرداخت و 10 دلار باقیمانده به دلارهای زرد به نام اوراق خزانه‌داری (B) تبدیل شده است. اوراق‌های قرضه

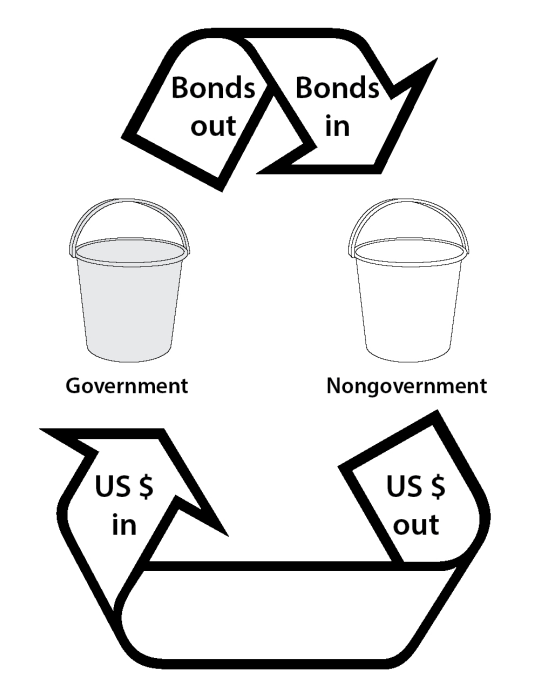
شکل 6

کسری مالی دولت



شکل7

استقراض دولت



بخشی از ثروت است که نزد پس‌اندازکنندگان در منازل مردم و در سراسر جهان نگهداری می‌شود. همان‌طور که مدل گادلی نشان می‌دهد، کسری‌ دولت همیشه منجر به افزایش دلار به صورت خالص دارایی‌های مالی و در سبد بخش غیردولتی نگهداری می‌شود. این یک نظریه و یا اندیشه و عقیده نیست، بلکه واقعیتی سرد و سخت حسابداری است که با مدل مدل ذخیره- جریان سازگار است.

این‌که چرا داستان محدودیت وجوه قابل قرض با واقعیت منطبق نیست بخاطر این است که فرض می‌کند دولت فدرال کاربر پول است. با تعویض این لنز ساده لوحانه، ملاحظه خواهیم کرد که کشورهایی مانند ایالات متحده، هنگامی که اوراق قرضه می‌فروشند نه تنها به استقراض برای تأمین مالی مخارج خود وابسته نیستند، بلکه مورد رحمت و شفقت سرمایه‌گذاران بخش خصوصی نیز قرار نمی‌گیرند. عمو سام یک گدا نیست که در جستجوی حمایت از تأمین مالی مخارج مورد نظر خود کلاه به دست گیرد. او منتشرکننده‌ی پول است. او در انتخاب نوع استقراض مختار است، و کنگره هم در خصوص این‌که چه نرخ بهره‌ای را به اوراق قرضه‌ی منتشره پرداخت کند مختار است. این نکته در مورد همه کشورها صادق نیست، اما در مورد کشورهایی که دارای سلطه‌ی پولی هستند مصداق دارد.

تمایز بین کشورها در خصوص مکانیسم اثر کسری‌های بودجه دولت بر نرخ بهره فوق­العاده مهم است. با تمرکز بر مسائل پولی و تأمین مالی کسری بودجه، تئوری پولی مدرن کمک می‌کند از روایت بیش از حد ساده­ی این پدیده اجتناب شود. مهمترین مسئله، رژیم پولی کشور است. بر خلاف کشورهای یونان، ونزوئلا و یا آرژانتین، کشورهای با سلطه­ی پولی، تحت حمایت بازارهای مالی نیستند. برای این‌که ببینیم چرا، اجازه دهید نگاهی دقیق‌تر به اتفاقات کسری مالی کشوری مانند ایالات متحده بیاندازیم.

تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که مخارج دولت، حساب ذخیره‌ی بانک‌های خصوصی و حساب‌ بانکی کسانی که پرداخت‌ها را از دولت دریافت می‌کنند، بستانکار می‌کند. اگر چک 1000 دلاری عمو سام را سپرده کنید، بانک شما 1000 دلار حساب ذخائر خود را نزد فدرال رزرو بستانکار کرده، و حساب بانکی شخصی شما نیز نزد بانک 1000 دلار بستانکار خواهد شد. پرداخت‌های انجام شده‌ی شما به دولت فدرال اثرات معکوس دارد. به‌عنوان مثال، اگر چک 500 دلاری را برای پرداخت مالیات به دولت تقدیم کنید، بانک شما 500 دلار از حساب جاری شما کسر کرده و فدرال رزرو نیز 500 دلار حساب ذخیره بانک شما نزد بانک مرکزی را بدهکار می‌کند. با کسری‌های مالی و مخارجِ بیش از مالیات، ذخائر سیستم بانکی نزد فدرال رزرو افزایش خواهد یافت.

آنچه بعدها اتفاق می‌افتد کاملاً به واکنش سیاستی دولت بستگی دارد. دولت ممکن است قرض کند (همانند آنچه که این روزها انجام می‌دهد) و حساب ذخایر بستانکار شده‌ی جدید را با اوراق خزانه‌داری ایالات متحده جایگزین کند. انجام این کار به دولت اجازه می‌دهد کسری‌های مالی را بدون تغییر در ذخایر سیستم بانکی تأمین مالی کند. از دیدگاه تئوری پولی مدرن، هدف از فروش اوراق قرضه، تأمین مالی مخارج محقق شده­ی دولت نیست، بلکه هدف ممانعت از تزریق ذخایر انبوه و کاهش نرخ بهره­ی ‌یک شبه در پایین‌تر از نرخ بهره‌ی هدف­گذاری شده‌ی فدرال رزرو است. فروش اوراق قرضه کاملاً داوطلبانه است و کنگره همواره می‌تواند در این خصوص تصمیات دیگری بگیرد.

ایالات متحده با سلطه‌ی پولی گزینه‌های زیادی برای استقراض و مدیریت نرخ بهره در اختیار دارد. فدرال رزرو ممکن است کنترل سفت و سختی بر نرخ بهره­ی کوتاه­مدت داشته و همزمان اجازه دهد تا بازارهای مالی بر هزینه‌ی استقراض بلندمدت و یا نرخ بهره‌ی وام بلندمدت نفوذ داشته باشند. این همان چیزی است که امروزه در آمریکا در حال وقوع است. همچنین فدرال رزرو ممکن است کنترل نرخ بهره‌ی استقراض بلندمدت ( همانند جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از آن، و یا بانک ژاپن در این روزها) را در دست گیرد. حتی ممکن است تمام اوراق خزانه‌داری را خریده، و اثر برون­رانی سرمایه‌گذاری بخش خصوصی بخاطر استقراض دولت و افزایش نرخ بهره را منتفی کند. نکته این است که کسری بودجه ذاتاً ریسک برون‌رانی را ایجاد نمی‌کند. براحتی می‌توان گفت که تئوری وجوه قابل وام اشتباه است. کسری‌ بودجه - همراه با، یا بدون فروش اوراق قرضه - به معنای افزایش اجتناب­ناپذیر نرخ بهره نیست.

برای درک این مطلب اجازه دهید نگاهی مختصر به نحوه­ی کارکرد آن بیاندازیم. امروزه، هرگاه که خزانه‌داری ایالات متحده کسری مالی داشته باشد، اوراق بهادار بدون ریسک را منتشر می‌کند. این اوراق، بدون ریسک هستند زیرا امکان بازخرید آن توسط دولت منتشرکننده‌ی پول همواره وجود دارد. دولت ژاپن تعهدات خود را همیشه با ین بازپرداخت می‌کند. آمریکا و دولت بریتانیا همواره تعهدات خود را با دلار و پوند بازپرداخت کرده­اند. در هر یک از کشورهای با سلطه­ی پولی، دولت پذیرفته تا اوراق قرضه دولتی را در تاریخ سررسید بازخرید کند.

برای فروش اوراق قرضه در بازار خصوصی، ایالات متحده به سیستم مزایده و حراج متکی است. با کسری بودجه­ی انتظاری دولت، وزارت خزانه‌داری به میزان کسری انتظاری اوراق قرضه‌ی دولتی منتشر می‌کند. مقامات خزانه‌داری تصمیم می‌گیرند که چه مقدار اوراق قرضه منتشر کنند و شرکت کنندگان در بازار - یعنی سرمایه‌گذاران - برای خرید محدود آن اوراق رقابت می‌کنند. در ابتدا قیمت اوراق قرضه در بازار اولیه، که گروه خاصی از خریداران به نام دلالان اولیه[[71]](#footnote-71) می‌باشند پیشنهاد می‌شود. برخی از این دلالان اولیه که طرف تجاری بانک فدرال رزرو نیویورک محسوب می‌شوند عبارتند از، ولز فارگو[[72]](#footnote-72)، مورگان استنلی[[73]](#footnote-73)، بانک آمریکا[[74]](#footnote-74) و سیتی گروپ[[75]](#footnote-75). پس از خرید اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری در بازار اولیه، این اوراق ممکن است در بازار ثانویه دست به دست شده و در دسترس سازمان‌های بازنشستگی، صندوق‌های سرمایه‌گذاری تأمینی، دولت‌های ایالتی و محلی، شرکت‌های بیمه، سرمایه‌گذاران خارجی و دیگران قرار گیرد. نرخ بهر­ه­ی اوراق قرضه دولتی از رقابت در حراج و مزایده ناشی شده و دلالان اولیه با پیشنهاد قیمت کل عرضه در هر حراج، قیمت را در بازار تعیین می‌کنند.

اگر کسری مالی انتظاری دولت 200 میلیارد دلار باشد، مقامات خزانه‌داری مزایده‌ای به همان میزان ترتیب خواهند داد. قبل از حراج مقامات خزانه‌داری در خصوص تاریخ حراج، مقدار و بزرگی حراج، ارزش اسمی اوراق بهادار و همچنین سررسیدهای آن تصمیم می‌گیرند. به‌عنوان بخشی از حراج 200 میلیارد دلاری، مقامات خزانه‌داری ممکن است یک بلوک ده ساله‌ی اوراق خزانه با ارزش اسمی 1000 دلار را عرضه کنند. وقتی مزایده آغاز شد، هر یک از دلالان اولیه قیمت سهم خود از کل تخصیص را پیشنهاد می‌دهند. یکی از آن‌ها ممکن است تمایل به خرید تعداد معینی از اوراق قرضه با بهره‌ی 20 دلار در سال به ازای هر اوراق قرضه را داشته باشد. دیگری ممکن است 18 دلار و یکی دیگر پیشنهاد 22 دلار در سال را داشته باشد. هر پیشنهاد دارای نرخ بازدهی ضمنی است. در این مثال، دلالان اولیه به دنبال 2 درصد، 1.8 درصد، و یا 2.2 درصد نرخ بهره می‌باشند. اگر دلال اولیه‌ای که به دنبال 20 دلار بود یک فقره در حراج ببرد، فدرال رزرو ذخایر بانکی او را با اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری که 2 درصد بهره­ی سالانه که در ده سال آینده به آن تعلق خواهد گرفت بستانکار کرده و پس از ده سال، به هر یک از این اوراق 200 دلار بهره پرداخت می‌کند.

دلالان اولیه ملزم به پیشنهاد نرخ‌های معقول هستند، اما نباید پیشنهادات یکسانی را ارائه کنند. اگر فکر می‌کنند که 2 درصد خیلی کم است، آن‌ها می‌توانند با ارائه قیمت پایین‌تری برای هر اوراق قرضه، بازدهی بالاتری را به دست آورند. بااین‌حال، پیشنهادات قیمت پایین‌تر یعنی کاهش احتمال برنده شدن در مزایده. ترفند قدیمی برای درک رابطه‌ی بین بازده اوراق قرضه (نرخ بهره) و قیمت اوراق قرضه، استفاده از انگشت شصت دست می‌باشد. برای تقاضای خرید اوراق قرضه سرمایه‌گذار انگشت شصت خود را بالا نگه دارید. پیشنهادهای خرید به معنای افزایش قیمت اوراق قرضه است. رابطه معکوس بین قیمت اوراق قرضه و بازده اوراق قرضه وجود دارد، بنابراین انگشت شصت بالا برای قیمت اوراق قرضه بالاتر و کاهش نرخ بهره، و پایین بودن انگشت شصت برای قیمت اوراق قرضه پایین­تر و افزایش نرخ بهره است. زمانی که دلالان اولیه تمایل به خرید با نرخ بهره‌ی کم را نشان می‌دهند، وام گرفتن ارزان‌تر خواهد شد. وقتی دلالان پیشنهادهای ضعیف‌تری را ارائه می‌دهند، به این معنی است که آن‌ها درخواست بازدهی بالاتری را دارند. اگر ضعف فراگیر شود، وزارت خزانه‌داری ممکن است بیش‌تر از آنچه در زمان حراج پیش­بینی می‌کرد نرخ بهره را افزایش دهد.

در عمل، حراج‌های خزانه‌داری همیشه بیش از حد مجاز است، به این معنی که همیشه پیشنهادهای قیمت بالاتر برای اوراق بهادار وجود دارد. فرانک نیومن[[76]](#footnote-76) به‌عنوان معاون سابق وزیر خزانه‌داری ایالات متحده به من نوشت: " تقاضا برای اوراق خزانه همیشه بیش‌تر از چیزی است که در یک عرضه‌ی محدود و در هر مزایده تخصیص می‌یابد. برندگان مزایده، وجوه خود را به نقدترین ابزار ایمن برحسب دلار ایالات متحده تبدیل می‌کنند؛ و بازنده‌ها بخشی از وجوه خود را نزد بانک با ریسک بانکی نگه خواهند داشت. از آنجایی که تقاضا همیشه بیش‌تر از عرضه است، ارائه پیشنهاد قیمتِ نسبتاً ضعیف یعنی دست خالی بیرون آمدن از مزایده. اکثر مشتاقان پیشنهاد دهنده‌ی قیمت، بخشی از حساب‌های ذخائر خود را با اوراق خزانه‌ی ایالات متحده مبادله کنند. برای تفکیک برندگان از بازندگان، دولت پیشنهادات را از بالاترین به پایین‌ترین قیمت رتبه­بندی کرده، و قوی‌ترین قیمت پیشنهادی - یعنی کم‌ترین نرخ بهره - همواره برنده می‌شود. تخصیص بعدی مربوط به بالاترین پیشنهاد بعدی است و به همین ترتیب تا زمانی که کل اوراق قرضه‌ی خزانه‌داری فروخته شود.

بازار فوق ممکن است شبیه بازار وجوه قابل وام در داستان برون‌رانی باشد. ولی این­طور نیست. بازار دلالان اولیه بازاری است در دنیای واقعی که توسط دولت فدرال و فقط به منظور معامله اوراق بهادار دولتیِ منتشر شده‌ ایجاد شده است. به عبارت دیگر، بازار دلالان اولیه تنها با هدف قرار دادن اوراق خزانه در دستان بخش خصوصی به‌عنوان بخشی از عملیات مالی دولت ایجاد شده است، و عمو سام به هیچ عنوان در رقابت با سایر وام­گیرندگان در بازار نیست. در مقابل، چندین دلال اولیه (قرض­دهندگان) با یکدیگر برای کسب بخشی از اوراق قرضه در مزایده رقابت می‌کنند. هر مزایده با هماهنگی وزارت خزانه‌داری و فدرال رزرو انجام شده و این بدان معناست که حتی برای تأمین مالی کسری بودجه‌ی بزرگِ پیش­بینی نشده نیز هیچ­گونه مشکلی وجود ندارد. زیرا فدرال رزرو حامی و پشتیبان دلالان اولیه است. حمایت اساساً به این معنی است که با هر وقفه‌ای در این فرایند، فدرال رزرو مطمئن است که دلالان اولیه تمام وجوه مورد نیاز دولت فدرال را در اختیار دارند و با ارائه پیشنهادهای قیمتی معقول برای کل تخصیص اوراق قرضه به آن‌ها، سود کسب خواهند کرد. با این وجود، واضح است که نرخ بهره­ی اوراق قرضه­ی دولتی یک ابزار سیاستی است و نه چیزی که توسط وام­دهندگان به دولت فدرال تحمیل شود.

بنابراین، چه رابطه‌ای بین کسری بودجه و نرخ بهره وجود دارد؟ پاسخ مسلم این‌که کسری، نرخ بهره‌ی یک شبه را کاهش می‌دهد. در دنیای بدون فروش اوراق قرضه‌ یا برخی اقدامات دفاعی توسط بانک مرکزی، کسری بودجه نرخ بهره کوتاه‌مدت را به صفر خواهد رساند. زیرا مخارج کسری، مازاد ذخایر سیستم بانکی را افزایش می‌دهد، و افزایش عظیم عرضه­ی ذخایر، نرخ وجوه فدرال را به سمت صفر سوق می‌دهد. اگر بانک مرکزی نخواهد نرخ بهره‌ی صفر را قبول کند، آنگاه باید با اقدامات خود نرخ بهره را به قلمرو مثبت هدایت کند. از نظر تاریخی (قبل از 2008)، بانک مرکزی این کار را با انجام عملیات بازار باز، یعنی فروش اوراق خزانه و تخلیه حساب ذخایر و افزایش نرخ بهره به نرخ هدف فدرال رزرو انجام می‌داد. امروزه، فدرال رزرو با ابلاغیه نرخ بهره را تغییر داده تا به نرخ هدف­گذاری شده نزدیک ‌شود. اگر فدرال رزرو بخواهد نرخ بهره را براحتی تعدیل کرده، و در سطوح جدید (نرخ بهره‌ی بالاتر یا پایین‌تر) به نرخ هدف نزدیک می‌کند. اما نکته این است که بدون برخی مداخلات صریح، کسری‌های مالی نرخ بهره­ی کوتاه‌مدت را به‌طور طبیعی به صفر می‌رساند.

در مورد سایر نرخ‌های بهره چطور؟ دلال اولیه یعنی مالک غازی که تخم طلایی می‌گذارد. سود آن‌ها صرفاً بخاطر اشغال جایگاه ویژه در دستگاه پولی است که عملیات مالی خزانه‌داری را تسهیل و تضمین می­کند. این یک موقعیت ممتازی است که هیچ دلال اولیه حاضر نیست آن را به خطر اندازد. برای ماندن در وضعیت خوب، تمام آنچه که باید انجام شود ارائه‌ی قیمت پیشنهادی معقول برای اوراق خزانه و کسب بخشی از آن در هر مزایده است. در اینجا معقول، لغت کلیدی است. یعنی دلال‌ها باید قیمتی را پیشنهاد دهند که بسیار نزدیک به نرخ‌های بهره‌ی فعلی باشد، که خود آن نرخ‌ها عمدتاً توسط سیاست فدرال رزرو تعیین می‌شوند. بنابراین، در‌حالی‌که دلالان اولیه رسماً پیشنهادهای خود را که مبین نرخ بازده مورد نظر آن‌ها است ارائه می‌دهند، ولی نرخ بهره‌ای که آن‌ها در نهایت می‌پذیرند تا حد زیادی خارج از کنترل آن‌ها است. این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که به اطراف بنگرید و متوجه شوید که تقریباً یک سوم بازار جهانی اوراق قرضه دولتی با نرخ بهره‌ی منفی (اسمی) معامله می‌شوند. به این دلیل بانک ژاپن، بانک مرکزی اروپا، ریکس بنک سوئد، بانک ملی دانمارک و بانک ملی سوئیس همگی نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت را زیر صفر تعیین می‌کنند.

فروش اوراق قرضه به سرمایه‌گذاران خصوصی، این تصور و توهم را ایجاد می‌کند که دولت برای تأمین مالی به پس‌اندازکنندگان وابسته است و دولت مجبور است تا شرایط تعیین شده توسط آن‌ها را بپذیرد. در عمل این­طور نیست. یک دولتِ منتشرکننده‌ی پول برای تأمین مالی مخارج خود و با پول خود، به هیچ کس محتاج نیست. و حتی اگر قرض کند، اعمال نفوذ قابل توجهی بر بهره‌ای آن اوراق بهادار دارد. دلالان اولیه می‌توانند تمایل به نرخ‌های بالاتر را نشان دهند، اما اگر فدرال رزرو بخواهد همواره نرخ‌ها را به سطح پایین‌تری مدیریت می‌کند. مَثَل معروفی در میان سرمایه‌گذاران زرنگ و دانا وجود دارد که می‌گوید: "با فدرال رزرو نجنگ." اگر فدرال رزرو مصمم باشد تا نرخ‌ها را کاهش دهد، بهتر است برای کاهش نرخ بهره آماده شوید. سرمایه‌گذارانی که در مقابل بانک مرکزیِ مصمم شرط­بندی می‌کنند، عملاً متحمل زیان‌های مالی قطعی می­شوند. یکی از بدترین معاملات توسط سرمایه‌گذاری به نام کِیل باس[[77]](#footnote-77) انجام شد. باس مطمئن بود که بدهی دولت ژاپن ناپایدار شده، بنابراین قبل از آن که اوراق را بخرد، با فروش[[78]](#footnote-78) اوراق قرضه‌ی ژاپن شرط­بندی کرد. وقتی سرمایه‌گذار اوراق قرضه دولتی قبل از خرید بفروشد، یعنی با فرض این‌که قیمت اوراق قرضه کاهش (شصت انگشت قیمت- پایین) و بازدهی آن (شصت انگشت نرخ بهره - بالا) افزایش خواهد یافت، شرط­بندی می‌کند. باس (و همفکران او ) مبالغ هنگفتی را در این معامله و با این استراتژی از دست دادند. پس از آن، فروشِ قبل از خریدِ اوراق قرضه‌ی ژاپن به تجارت بیوه­ساز معروف شد، زیرا تعداد اندکی از سرمایه‌گذاران در این حوزه از زیان‌های حاصله جان سالم به­در بردند.

علی­رغم آنچه اکثر اقتصاددانان می‌گویند، هیچ رابطه‌ی از پیش تعیین شده‌ای بین کسری مالی و نرخ بهره وجود ندارد. اگر بانک مرکزی متعهد به حفظ نرخ‌ها و مدیریت پایین نگه داشتن آن‌ها را داشته باشد، کسری‌های مالی نرخ بهره را افزایش نخواهد داد. در‌حالی‌که داستان برون‌رانی چیز دیگری است و شواهد تجربی و تاریخی این موضوع را نقض می‌کند.

از سال 1942 تا 1947، فدرال رزرو به دستور وزارت خزانه‌داری و به­طور فعال هزینه‌ی استقراض دولت را مدیریت می‌کرد. حتی در سال 1943 و شرایط جنگ جهانی دوم، که کسری بودجه­ی فدرال به بیش از 25 درصد تولید ناخالص داخلی افزایش یافت، نرخ‌های بهره روند نزولی داشتند. فدرال رزرو نرخ اوراق قرضه‌ی کوتاه‌مدت خزانه‌داری را 0.375 درصد و نرخ اوراق قرضه­ی بلندمدت بیست و پنج ساله را 2.5 درصد تعیین کرد. به­زعم رندال رِی[[79]](#footnote-79) اقتصاددان تئوری پولی مدرن "دولت می‌تواند در هر نرخ بهره‌ی مورد نظر بانک مرکزی قرض کرده و یا اوراق قرضه منتشر کند. میخکوب کردن نرخ بهره‌ی کوتاه‌مدت و استفاده از ابزارهای بدهی دولت از طریق خرید اوراق با قیمت ثابت و با مقادیر محدود برای بانک مرکزی نسبتاً آسان است. این دقیقاً همان کاری است که فدرال رزرو تا سال 1951 انجام می‌داد، یعنی ارائه جایگزینی سودآور به جای ذخایر مازاد بانک‌ها، اما با نرخ بهره بسیار پایین‌تر."

توافق نامه خزانه‌داری و فدرال رزرو در سال 1951 به تعهد رسمی فدرال رزرو برای مدیریت نرخ‌ها پایان داد، اما قدرت انجام آن را غصب نکرد. درواقع، فدرال رزرو توانایی کاهش نرخ بهره حتی با اوج گرفتن کسری بودجه را دارد. این واقعیتی است که باید برای هر ناظر سیاستی فدرال رزرو در دهه‌ی گذشته آشکار شده باشد. هنگامی که اقتصاد ایالات متحده در سال 2008 به کف رسید، کسری بودجه نیز به بیش از 10 درصد تولید ناخالص ملی افزایش یافت. با افزایش کسری، فدرال رزرو نرخ بهره­ی ‌یک­شبه را به صفر رساند و آن نرخ را برای هفت سال متوالی حفظ کرد. علاوه‌براین، فدرال رزرو سه دوره‌ی تسهیل کمی را هدایت کرد. خرید اوراق خزانه ایالات متحده و اوراق بهادار رهنی مسکن، که به فدرال رزرو اجازه داد تا نرخ بهره­ی بلندمدت را نیز کاهش دهد. هر کسی که بگوید کسری مالی نرخ‌های بهره را افزایش می­دهد، تاریخ جنگ جهانی دوم را فراموش کرده و تجربه‌ی اخیر را نادیده گرفته است.

بانک مرکزی ژاپن از سال 2016، منحنی بازده[[80]](#footnote-80) خود را هدف‌گیری کرده است. این بدان معناست که بانک ژاپن همانند ایالات متحده تنها نرخ بهره­ی ‌یک­شبه را کنترل نمی‌کند، بلکه به‌طور مؤثر بر نرخ‌های بلندمدت نیز کنترل دارد. کنترل منحنی بازده یعنی شمول کنترل بازده اوراق قرضه ده ساله دولتی. امروزه، بانک ژاپن متعهد است که نرخ ده ساله را در حدود صفر درصد نگه دارد. برای این کار بانک مرکزی به راحتی اقدام به خرید اوراق قرضه برای ممانعت از افزایش نرخ بازده می‌کند. این سیاست تا حدودی شبیه سیاست تسهیل کمّی است که هدف آن کاهش نرخ بهره است. بااین‌حال، کنترل منحنی بازده شکل قوی‌تری از تعهد است زیرا در آن مقدار اوراق قرضه‌ای که بانک ژاپن در هر لحظه از زمان می‌خرد از قبل تعیین نشده است. کنترل منحنی بازده در خصوص هدف‌گیری نرخ بهره (قیمت) است به جای خرید مقدار مشخصی اوراق قرضه. سیاست بانک ژاپن به وضوح نشان می‌دهد حتی اگر استقراض دولت افزایش یابد، بانک مرکزی می‌تواند هم نرخ بهره کوتاه‌مدت و هم بلندمدت را تعیین کند. ژاپن با اعمال قدرت خود به‌عنوان یک منتشرکننده‌ی پول، می‌تواند همیشه از فشار نرخ بهره­ی وجوه قابل وام جلوگیری کند. هر کشوری این قدرت را ندارد. همان‌طور که فولیلر[[81]](#footnote-81) توضیح می‌دهد، "پیامدهای سیاست اقتصادی، تغییر پارادایم سلطه‌ی پولی است." به بیان ساده، داستان برون‌رانی در کشورهایی که دولت پول خود را قرض کند، کار نمی‌کند. درکشورهای ایالات متحده، ژاپن، بریتانیا، و سایر کشورهای با سلطه­ی پولی، نرخ بهره­ی بدهی ملی یک متغیر سیاستی است. به‌عنوان منتشرکننده‌ی پول، دولت برای مخارجش نیازی به قرض گرفتن پول خود ندارد. فروش اوراق قرضه کاملاً داوطلبانه است و نرخ بهره‌ی پرداختی به هر اوراقی که دولت پیشنهاد می‌کند همیشه‌ یک انتخاب سیاستی است. این برای کشورهایی که فاقد سلطه­ی پولی هستند صادق نیست.

کشورهایی مانند یونان و ایتالیا به همراه هفده عضو منطقه‌­ی یورو، پول مستقل خود را به منظور استفاده از یورو کنار گذاشتند. از آنجایی که آن کشورها نمی‌توانند یورو منتشر کنند، لذا باید کسری بودجه­ی خود را با فروش اوراق قرضه بر حسب یورو پوشش داده و در جستجوی سرمایه‌گذارانی باشند که مایل به دریافت اوراق بدهی آن‌ها در ازای پرداخت یورو باشند. مشکل از جایی آغاز می‌شود که سررسید اوراق فرا رسد و این کشورها بر حسب تعهدات­شان با دریافت آن اوراق نتوانند یورو پرداخت کنند. این امر در پی بحران مالی 2008 به‌طور دردناکی آشکار شد. زیرا با رکود جهانی، یونان و سایر کشورهای حوزه‌­ی یورو عمیقاً تحت فشار کسری بودجه قرار گرفتند. برای تأمین مالی کسری بودجه‌ی خود، کشورها باید به دنبال بازاری باشند که کاملاً بی­شباهت به داستان بیرون­رانی نیست. دولت‌ها چاره‌ای جز وام گرفتن از بازار خصوصی نداشتند، و مجبور بودند هر قیمتی که بازار برای تأمین مالی بودجه‌ی آن‌ها مطالبه می­کرد را پرداخت کنند. سرمایه‌گذاران نیز در خصوص اعطای وام به دولت‌ها نگران بودند، زیرا ضمانتی برای بازپرداخت آن وجود نداشت. لذا برای جبران ریسک مازاد، بازارهای مالی نرخ‌های بهره‌ی بالا و بالاتری را مطالبه می‌کردند . خیلی زود، یک بحران بدهی تمام عیار آشکار شد. در یونان یا فرزند بحران، نرخ بهره­ی ده ساله‌ی اوراق قرضه­ی دولتی از 4.5 درصد در سپتامبر 2008 به نزدیک به 30 درصد در فوریه 2012 افزایش یافت. درنهایت، منتشرکننده‌ی پول – بانک مرکزی اروپا (ECB)- به کمک آمد و نرخ بهره به شدت کاهش یافت.

استقراض بر حسب پولی که انتشار آن در کنترل دولت نباشد، کشورهای منطقه‌یورو را با فشارهای نرخ بهره‌ی پیش‌بینی‌شده در داستان متعارف برون‌رانی هدایت کرد. چیزی شبیه زمانی که کشورها ارزش پول داخلی خود را به طلا و یا ارزهای دیگر در نظام نرخ ارز ثابت گره می‌زدند. برای مثال روسیه و آرژانتین، یک بار متعهد شدند تا پول‌های داخلی خود یعنی روبل و پزو را با نرخ مبادله‌ی ثابتی به دلار آمریکا تبدیل کنند. مشکل از آن جا آغاز می‌شود که برای دفاع از میخکوب کردن پول داخلی با ارزی دیگر، دولت باید از کنترل نرخ بهره صرف نظر کند. این چیزی است که در روسیه اتفاق افتاد و امکان تعویض روبل با دلار آمریکا و با نرخ ثابت برای خرید اوراق قرضه‌ی دولت روسیه(GKOs) وجود داشت. همان‌طور که فورستاتر[[82]](#footnote-82) و موسلر مشاهده کردند، " اوراق بهادار دولتی را می‌توان "رقیب" دلار ایالات متحده در نظر گرفت." تا زمانی که اکثر مردم مایل باشند روبل و یا اوراق قرضه‌ی دولت روسیه را نگه­دارند همه چیز به خوبی‌کار می‌کند. دولت روسیه می‌تواند هر دو را منتشر کند. اما آتش جهنم در سال 1998 هنگامی که مردم به نگهداری دلار تمایل پیدا کردند افروخته شد. در هنگام تبخیر تقاضا برای GKOs، قیمت اوراق قرضه­ی روسیه سقوط کرد و بازده اوراق به شدت افزایش یافت. به همین ترتیب دولت یونان عاجز از کنترل هزینه‌های استقراض شد. این کشورها افزایش هزینه‌­ی استقراض و نرخ بهره را قربانی کنترل نرخ ارز خود کردند. از منظر تئوری پولی مدرن، نرخ بهره­ی بسیار بالا که توسط دولت‌ها پرداخت می‌شود با ملاحظه‌ی ریسک نکول در رژیم‌های نرخ ارز ثابت توضیح داده می‌شود، در مقابل کشوری مانند ژاپن، نرخ‌های بهره را نزدیک صفر درصد در مقابل رژیم نرخ ارز شناور نگه داشت.

بنابراین رژیم‌های ارزی مهم هستند. داستان برون‌رانی برای دنیایی ساخته شده که دیگر وجود ندارد. بااین‌حال تئوری اقتصادی متعارف، توالی سقوط دومینو را به‌عنوان یک پیامد اجتناب ناپذیر مخارج کسری تلقی می‌کند. حقیقت این است که این داستان کاربرد محدودی دارد. همان‌طور که تیموثی شارپ[[83]](#footnote-83) گفت: "تئوری برون‌رانی مالی در ابتدا در چارچوب نظام ارزی استاندارد طلا و توافقنامه نرخ ارز ثابت برتون وودز در سال‌های (1971-1946) پیشنهاد شد. با تغییر رژیم‌های ارزی همه چيز تغییر خواهد کرد. این چیزی است که شارپ در یک تحقیق تجربی گسترده با تفکیک کشورهای منطبق بر تئوری پولی مدرن و با سلطه­ی پولی، از کشورهای با نرخ ارز ثابت و یا کشورهایی که با پول خارجی قرض می‌کنند آزمون کرد و نتیجه گرفت که مطابق تئوری پولی مدرن "شواهد تجربی اثرات برون‌رانی در اقتصادهای بدون وجود سلطه­ی پولی آشکار است و در اقتصادهای با سلطه­ی پولی، خیر." به عبارت دیگر، اشتباه است اگر داستان برون‌رانی را برای اقتصادهای با پول مسلط مانند کشورهای ایالات متحده، ژاپن، بریتانیا، یا استرالیا بکار‌گیریم.

حقیقت این است که کسری‌ دولت، شرور نیست و استقراض و سرمایه‌گذاری بخش خصوصی را دشوار نکرده و تقریباً در همه موارد، حتی به سرمایه‌گذاری بخش خصوصی کمک هم خواهد کرد. زیرا کسری‌ بودجه‌ی عمو سام دلار را به سبد ما تزریق می‌کند. صرف نظر از این‌که این دلارها به صورت کاهش مالیات یا افزایش مخارج در سبد ما جاری شوند، به برخی از ما قدرت خرید بیش‌تری را اعطا خواهند کرد. مخارج ما نیز رگ حیاتی نظام سرمایه­داری است. بدون آن، کسب و کارها مشتری ندارند، درآمدی از فروش کالاها و خدمات حاصل نمی‌شوند، و هیچ سودی برای حرکت اقتصاد وجود نخواهد داشت. به زعم ویلیام ویکری[[84]](#footnote-84)، برنده­ی جایزه نوبل اقتصاد، کسری بودجه‌ای که بخوبی هدف­گذاری شده، درآمد قابل تصرف و به تبع آن تقاضای محصولات صنعتی را افزایش داده و سرمایه‌گذاری خصوصی را سودآورتر می‌کند." به عبارتی دیگر، سیاست‌های مالیِ به خوبی طراحی شده، از جمله آن‌هایی که باعث افزایش کسری‌های مالی می‌شوند، کاتالیزور سرمایه‌گذاری خصوصی خواهند بود و جرقه‌ی چرخه‌ای باشکوهی را روشن می‌کنند که منجر به ازدحام سرمایه‌گذاری بخش خصوصی شده و نه برون‌رانی آن.

# 

# 

# فصل پنجم

# " برنده شدن" در تجارت

افسانه‌ی پنجم: کسری تجاری آمریکا یعنی ضرر این کشور.

واقعیت: کسری تجاری آمریکا یعنی مازاد "کالاها و مواد در آن کشور"

## 1.5 مقدمه

در مناظره‌ی اولیه­ی جمهوری خواهان، به همراه فرزندم برادلی که فقط 9 سال داشت، شاهد نبرد انتخاباتی دونالد ترامپ بودم. سال 2015 بود و ترامپ در مورد تجارت غوغا می‌کرد. او فریاد می‌زد که کشورهایی مانند مکزیک، چین و ژاپن اقتصاد آمریکا را نابود کرده و قول داد که اگر رای­دهندگان او را به کاخ سفید ببرند، به دزدی آن کشورها پایان خواهد داد. موضوع اصلی کارزار انتخاباتی او این بود: "ما در جنگ تجاری بازنده هستیم." ترامپ در آن مناظره اوهایو فریاد می‌زد که: "ما در تجارت پیروز نمی‌شویم و با ورود انبوه خودروهای چینی و ژاپنی به آمریکا، ما از این دو کشور شکست خواهیم خورد." این پیام در میان میلیون‌ها آمریکایی، به ویژه در ایالات اوهایو، میشیگان، پنسیلوانیا، کارولینای شمالی و ویسکانسین، جایی که بسیاری از رای­دهندگان با کسری تجاری فزاینده و از دست دادن مشاغل و درآمد مواجهه بودند طنین­انداز شده بود.

پس از انتخاب ترامپ به‌عنوان رئیس جمهور، وی همچنان نگران شکاف واردات از صادرات آمریکا، یعنی کسری تجاری با بقیه­ی جهان بود. به گفته وی، کسری تجاری یعنی ضرر آمریکا در تجارت. از یک طرف، او برای زیان‌های پولی توییت می‌کند: "ایالات متحده سال‌هاست که بین 600 تا 800 میلیارد دلار در سال و تنها با چین 500 میلیارد دلار در سال ضرر می‌کند. متأسفم، ما دیگر این کار را انجام نخواهیم داد!" به نظر ترامپ مشکل این است که خارجی‌ها با پول آمریکا فرار می‌کنند. در آگوست 2019 ترامپ ‌گفت در ازای میلیون‌ها ماشینی که ژاپن به آمریکا صادر کرده، ما به آن‌ها تنها گندم ‌دادیم، بله گندم. این معامله‌ی خوبی نیست. در آن لحظه، پسرم برادلی، که تنها سیزده سال داشت، مات و مبهوت به من نگاه کرد و گفت: "بنابراین، مشکل این است که ما ماشین‌های آن‌ها را دریافت و آن‌ها فقط گندم ما را می‌گیرند؟ مثل این‌که دو کارت کم ارزش خود را داده و در عوض ده کارت با ارزش را دریافت کنم. من از این معامله بسیار خوشنود خواهم شد!" از این منظر، می‌توان گفت با حداکثرسازی منافع خود (واردات) و با حداقل­سازی هزینه‌های خود (صادرات) می‌توان "برنده" شد. لذا کسری تجاری 700 میلیارد دلاری آمریکا یعنی برنده شدن ایالات متحده در تجارت. آیا این درست است؟ آیا ترامپ این موضوع را کاملاً وارونه نکرده؟ و بجای استفاده از ابزار تعرفه و راه انداختن جنگ تجاری با هدف کاهش واردات از کشور چین و جاهای دیگر، ایالات متحده نمی‌بایست برای کسری تجاریِ بزرگ­تر تلاش کند؟ آیا این سیاست ما را به قهرمان مسلم تجارت جهانی تبدیل نمی‌کند؟ همان‌طور که در زیر خواهیم دید، این نکته بسیار پیچیده‌تر از تجارت سیاه و سفید و یا برد و باخت است.

پس چرا بسیاری از آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که در تجارت در حال نابودی هستند؟ در یک کلام بخاطر مشاغل. همان‌طور که ریچارد ترومکا، رهبر بزرگترین فدراسیون اتحادیه‌ها به ترامپ می‌گوید، تجارت خارجیِ نامناسب باعث از دست دادن میلیون‌ها شغلِ با درآمد مناسب در آمریکا شده است. به زعم وی، جامعه، هدف و هویت خود را از دست داده و باید اصلاح شود، و قول داد که از تعهدات ترامپ جهت مذاکره­ی مجدد در خصوص توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی[[85]](#footnote-85) (NAFTA) و تعهد همکاری با مردم جهت دسترسی به راهی جدید در تجارت حمایت کند.

## 2.5 عمو سام کنار قوزک پا

کارگران آمریکایی ، مانند میلیون‌ها کارگر چینی، ژاپنی و دیگر کشورها برای امرار معاش به شغل خود وابسته‌اند. با کاهش تقاضا برای کالاها و خدمات تولیدی کارگران، مشاغل آن‌ها نیز ممکن است از بین برود. به همین دلیل اغلب سیاست‌مداران و اتحادیه‌ها مصرف­کنندگان را به خرید کالاهای آمریکایی فورد و اپل و ... ترغیب می‌کنند. هنگامی که مردم آمریکا پول خود را خرج کالاهایی کنند که در خارج از کشور تولید شود، آن‌ها به ایجاد فرصت‌های شغلی و حفظ آن در خارج از کشور کمک می‌کنند.

از سال 1994 که پرزیدنت کلینتون توافق نفتا را در خصوص تجارت آزاد امضا کرد، شرایط زندگی برای میلیون‌ها آمریکایی بدتر شد. با انتقال صنایع، کارخانه­های آمریکایی به مکزیک و کشورهای با دستمزد کم‌تر، میلیون‌ها شغل ناپدید شد. الحاق کامل چین به سازمان تجارت جهانی[[86]](#footnote-86) (WTO) در سال 2001 نیز طبقه­ی کارگر ایالات متحده را ویران کرد. به­زعم اقتصاددانانِ موسسه‌ی سیاست اقتصادی[[87]](#footnote-87) طی سال‌های 2001 تا 2011 واردات چین از ایالات متحده 538000 شغل برای آمریکا، و صادرات چین به ایالات متحده بیش از 3.2 میلیون شغل برای کشور چین ایجاد کرده است. به تعبیری آمریکا 2.7 میلیون فرصت شغلی را از دست داده و دستمزد کارگران در آمریکا به‌طور متوسط ​​22.6 درصد کاهش یافته است.

این نوع جابجایی ناشی از تجارت، مناطقی از آمریکا را که تولیدات صنعتی در آن­جا حیاتی بود را نابود کرد و تعداد زیادی از آمریکایی‌ها را مجبور به بی‌کاری غیرارادی دائمی یا کار در مشاغل خدماتی با دستمزد پایین کرد. در پس زمینه‌ی این رخداد، محله‌ها و شهرهایی قرار داشتند که‌ یک دهه قبل بواسطه‌ی تثبیت مزارع شرکتی به شدت مختل شده و مجدداً از طریق شوک تجاری WTO با چین، که از مزایای تجارت گسترده با پکن و تعدیل هزینه‌های نیروی کار منطقه‌ای و ایجاد بازارهایی رقابتی تازه گسترش یافته در چین خبر می‌داد، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. سال‌ها بعد، رکود بزرگ سال 2008 و بی‌کاری گسترده در آمریکا شرایط مرگبار دیگری را برای آن‌ها رقم زد.

با ظهورترامپ در سال 2016، و ترس و وحشت او از مهاجران و کسری تجاری، در بین کارگران بی‌کار و محصور در فجایع اقتصادی، شنوندگان خوبی پیدا شد. این کارگران چیزی برای از دست دادن نداشته و به دعوت ترامپ با شعار "در تجارت پیروز شوید، شغل را به خانه آورید، و آمریکا را دوباره بزرگ کنید!" لبیک گفتند.

در همین حال، حزب دموکرات ناشنوا بود. کمپین هیلاری کلینتون کلاه آبی بیسبال را با این شعار به بازار عرضه کرد که "آمریکا از قبل عالی بود." و بنابراین کمپین او استراتژی نادیده گرفتن رای­دهندگانی که تحت تاثیر روابط تجاری آمریکا و بدبختی‌های انباشته شده‌ی مرتبط با آن قرار گرفته بودند را نادیده گرفت. لذا به جای طرح برنامه‌ای قانع کننده برای بازگرداندن مشاغل با درآمد خوب و کمک به مشکلات جوامع، دموکرات‌های ارشد از بسیاری از رای­دهندگان طبقه کارگر دست کشیدند. چاک شومر رهبر اقلیت سنا، معتقد بود که "به ازای هر دموکرات یقه آبی که در غرب پنسیلوانیا، اوهایو، ایلینوی و ویسکانسین و ... از دست می‌دهیم، دو نفر جمهوری­خواه معتدل در حومه­ی مناطق دیگر را بدست می‌آوریم". این تفکر باعث شکست انتخاباتی حزب دموکرات شد.

ترامپ پس از پیروزی در انتخابات سال 2016، همچنان به شعار شکست تجاری آمریکا پایبند بود. برخی از مخالفان جسور او نیز شعارهای وی را تکرار می‌کردند. سناتور برنی سندرز در توییتی نوشت: "تظاهر به این‌که چین یکی از رقبای اصلی تجاری ما نیست اشتباه خواهد بود. در کاخ سفید، ما با اصلاح سیاست‌های تجاری خود، در این رقابت پیروز خواهیم شد." قطعاً سندرز قصد داشت تا سیاست تجاری را از طریق محافظت از کارگران و محیط زیست اصلاح کند. بااین‌حال رگه‌هایی از اضطراب و ترس از خود کسری تجاری در بین ترقی­خواهان و محافظه­کاران وجود داشت.

حقیقت این است که نباید به خودی خود از کسری تجاری نگران بود. کشور برای حفظ مشاغل و بازسازی اقتصاد به توازن تجاری محتاج نیست. تا زمانی که دولت فدرال از ظرفیت مالی برای حفظ اشتغال کامل استفاده می‌کند، هیچ دلیلی برای توسل به جنگ تجاری وجود ندارد. در عوض، می‌توان تجارتی را متصور شد که بهتر کار کند، البته نه برای شرکت‌هایی که نیروی کار ارزان را استثمار و از مقررات فرار می‌کنند، بلکه برای میلیون‌ها کارگری که تحت سیاست‌های قبلی "تجارت آزاد" در دوران پس از نفتا فعالیت می‌کنند. تجارتی که منجر به افزایش رفاه همه‌ی کشورهای جهان شود.

## 3.5 سه سبد

یکی از راه‌های تفکر در خصوص کسری تجاری، افزودن سبد سوم به مدلی است که در فصل قبل به آن اشاره کردیم. قبلاً عمو سام را در یک سبد و مابقی را در سبد دیگر گذاشتیم. مخارج عمو سام در اقتصاد، تنها به بخش غیردولتی منتقل می‌شد. این تنها راه معقول برای نشان دادن این واقعیت بود که کسری‌های عمو سام به سبد "ما" منتقل می‌شود. اکنون نگاه دقیق‌تری به سبد غیردولتی می‌اندازیم. از آنجاکه موضوع این فصل تجارت بین‌الملل است، به این نکته اشاره خواهیم کرد که چگونه دلار آمریکا در ایالات متحده و سایر نقاط جهان جریان خواهد یافت. برای این کار، باید سبد غیردولتی را به دو سبد جداگانه تقسیم کرده و یک مدل سه سبدی را ترسیم کنیم. این مدل مبتنی است بر سبد دولت ایالات متحده، سبد بخش خصوصی داخلی که متعلق به همه خانوارها و مشاغل ایالات متحده است و سبد متعلق به بقیه جهان یعنی سبد بخش خارجی.

همانند قبل، غیرممکن است که همه سبد‌ها به‌طور همزمان مازاد و یا کسری داشته باشند. اگر سبدی کسری داشته باشد، حداقل یکی از سبدهای دیگر مازاد خواهد داشت. همان‌طور که گادلی معتقد است "هر چیزی باید از جایی بیاید و به جایی برود." برای هر پرداختی از یک سبد، باید مبلغی به همان اندازه در سبدهای دیگر دریافت شود. از منظر حسابداری، تراز در مجموع سه سبد همواره برقرار بوده و جمع جبری سه سبد برابر است با صفر است، شکل8 .

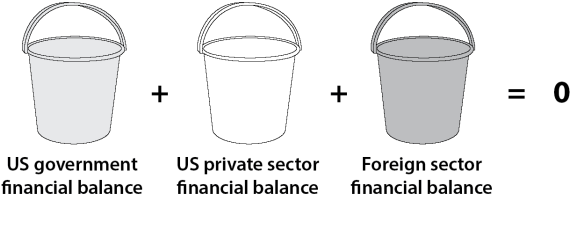
در دنیای واقعی، در میان این سه سبد هر روز دلار در جریان است. اگر دولت ایالات متحده تعدادی لودر از شرکت کاترپیلار بخرد و یا تعدادی کارگر را برای ساخت یک پل استخدام کند، دلارها از بخش دولتی به بخش خصوصی کشور سرازیر می‌شود. با پرداخت دولت، کارگران و بیش‌تر کسب و کارهای آمریکایی نیز مالیات فدرال را می‌پردازند، و لذا عمو سام بخشی از دلارهای پرداختی بابت خرید لودر و استخدام کارگران را از سبد بخش خصوصی جذب می‌کند.

برای سهولت، فرض کنید که عمو سام 100 دلار خرج و 90 دلار مالیات اخذ می‌کند، و لذا 10 دلار مازاد در سبد بخش خصوصی باقی خواهد ماند. این مازاد در بخش خصوصی کشور مرتباً دست به دست شده و بابت هزینه‌ی آرایشگاهی، بلیط تئاتر، شهریه کالج و ... خرج می‌شوند. ضمناً ممکن است سبد‌ها تغییر کنند زیرا آمریکایی‌ها برخی از محصولات مصرفی خود را از خارج وارد می‌کنند. فرض کنید آمریکایی‌ها به میزان 5 دلار از کالاها و خدمات مصرفی خود را از سایر نقاط جهان وارد کرده و فقط 3 دلار به آن کشورها صادر کرده باشند. در این صورت با واردات بیش‌تر نسبت به صادرات، ایالات متحده 2 دلار کسری تجاری داشته و 2 دلار به بخش خارجی منتقل خواهد شد. در شکل9 کسری مالی دولت برابر منهای 10 دلار است که دقیقاً برابر است با مجموع مازاد در دو سبد دیگر یعنی8 دلار پرداختی به بخش خصوصی و 2 دلار به بخش خارجی. تا زمانی که اشتغال کامل در اقتصاد آمریکا برقرار باشد، هیچ مشکل ذاتی با کسری بودجه و تجاری وجود نخواهد داشت.

از آنجایی که عمو سام منتشرکننده‌ی پول است، هرگز نباید نگران کم شدن پول بود. او می‌تواند در سبد خود به میزان دلخواه پول قرار دهد. اما بخش خصوصی و خارجی باید پول را از جایی دریافت کند. بخش خصوصی معمولاً تمایل دارد که مازاد داشته باشد. البته در اواخر دهه­ی 1990 و اوایل دهه­ی 2000 بخش خصوصی آمریکا کسری داشت، و به زعم گادلی این وضعیتی است ناپایدار، زیرا بخش خصوصی را بدهی در بر خواهد گرفت.

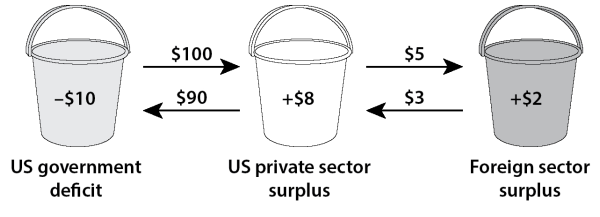
شکل8

حسابداری سه بخشی



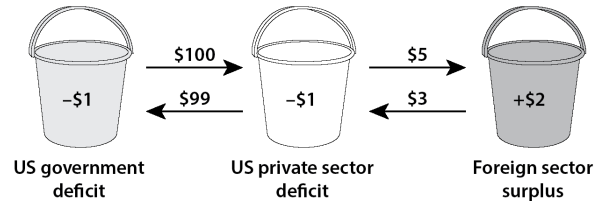
شکل9

کسری مالی و کسری تجاری (کسری دوقلو)



شکل10

کسری مالی کشور کوچکتر از کسری تجاری است.



به‌خاطر داشته باشيد كه بخش خصوصي منتشركننده‌ی پول نيست، بنابراين نمی‌تواند همانند ​​عمو سام كسري داشته باشد. برای محافظت بخش خصوصی از کسری بودجه، فرد یا نهادی باید سبد کسری او را تأمین کند. درحال­حاضر، آن فرد و یا نهاد همان عمو سام است زیرا ایالات متحده کسری تجاری مداوم دارد، که دلار موجود در سبد بخش خصوصی را به سبد بخش خارجی منتقل می‌کند. تا زمانی که وضع به همین صورت باشد، فقط عمو سام می‌تواند دلار کافی را برای مازاد نگه داشتن بخش خصوصی تأمین کند. برای انجام این کار، کسری بودجه دولت باید بیش از کسری تجاری باشد. شکل10 نشان می‌دهد در صورتی که کسری دولت کم‌تر از کسری تجاری باشد چه اتفاقی خواهد افتاد.

در این مثال، دولت تقریباً بودجه‌ی متوازن دارد. کسری عمو سام کم است، دولت 100 دلار در اقتصاد کشور خرج و 99 دلار مالیات اخذ می‌کند و در نتیجه، کسری بودجه‌ی بخش دولتی تنها یک دلار به سبد بخش خصوصی کشور اضافه می‌کند، و آن یک دلار به انضمام چهار دلار دیگر را از طریق واردات به کشورهای دیگر منتقل کرده و تنها 3 دلار از خارجی‌ها بابت صادرات دریافت می‌کند. لذا کشور با کسری تجاری معادل 2 دلار مواجهه خواهد بود. در مجموع بخش خارجی 2 دلار مازاد داشته، در‌حالی‌که بخش دولتی و بخش خصوصی هر کدام با کسری معادل 1 دلار مواجه خواهند بود. کسری بخش خصوصی امری است اجتناب­ناپذیر زیرا کسری بودجه دولت کم‌تر از کسری تجاری است.

برای بازگرداندن بخش خصوصی به وضعیت مازاد چه چیزی لازم است؟ یکی از گزینه‌ها افزودن دلارهای عمو سام به بخش خصوصی از طریق مخارج بیش‌تر و یا کاهش مالیات بخش خصوصی است. به محض این‌که کسری دولت از کسری تجاری بیش‌تر شد، تراز مالی بخش خصوصی به مازاد برخواهد گشت. راه دیگر برای از بین بردن کسری بخش خصوصی کاهش (یا معکوس کردن) کسری تجاری است. راه‌های مختلفی برای انجام این کار وجود دارد. گاهی اوقات کشورها با پایین نگه داشتن ارزش پول ملی خود سعی می‌کنند کالاهای خود را در بازارهای جهانی رقابتی‌تر کنند. پرزیدنت ترامپ دولت چین را متهم می‌کرد که واحد پول خود یعنی یوان چین را برای مزیت رقابتی تعمداً دستکاری می‌کند. او برزیل و آرژانتین را نیز در دسامبر 2019 متهم کرد که با کاهش شدید ارزش پول­ کشورشان کشاورزان آمریکا را تهدید می‌کنند.

برخی کشورها مانند نوزده کشور اروپایی در اتحادیه پولی (اتحادیه اقتصادی و پولی[[88]](#footnote-88) یا EMU) گزینه تضعیف پول را نداشته و یک یورو معادل یک یورو در سراسر منطقه‌­ی یورو است. وقتی کاهش ارزش پول گزینه انتخابی نباشد، کشورها اغلب از ابزار داخلی کاهش ارزش به‌ عنوان راهی برای "برنده شدن" در تجارت استفاده می‌کنند. اصطلاح نئولیبرالی این استراتژی خاص، اصلاح ساختاری[[89]](#footnote-89) است که روشی مودبانه برای توصیف دستور کار کاهش هزینه‌ی دستمزد و حقوق بازنشستگی نیروی کار و به تبع آن کاهش هزینه‌های تولید برای افزایش رقابت­پذیری است. دراصل، این استراتژی مبین آن است که کشور از نیروی کار ضعیف‌تر به‌عنوان جایگزینی برای واحد پول ضعیف‌تر استفاده می‌کند. دولت آلمان در اوایل دهه­ی 2000 میلادی با استعانت از این استراتژی، کسری تجاری بلندمدت خود را به مازاد تجاری تبدیل کرد.

در پس پرده‌ی سیاست ترامپ جهت کاهش کسری تجاری، استفاده از ابزار تعرفه ‌یا مالیات بر واردات نهفته بود. با افزایش قیمت برخی کالاهای خارجی، ترامپ معتقد بود که مصرف­کنندگان آمریکایی کالاهای تولید داخل را بیش‌تر می‌خرند و دلار کم‌تری از سبد بخش خصوصی ایالات متحده خارج شده و به بخش خارجی سرازیر می‌شود. ترامپ آن را پیروزی قلمداد کرده، زیرا جهان‌بینی او مبتنی بر جریان‌های نقدی است و کسی که بیش‌ترین سبد پول را داشته باشد برنده اصلی است.

تئوری پولی مدرن اهمیت حفظ تراز مالی سالم را تشخیص داده ولی تا حد زیادی تعرفه‌های واردات را غیرمولد می‌داند. زیرا در تئوری پولی مدرن واردات واقعا مفید است. تعرفه‌های ترامپ درواقع مالیات بر مصرف آمریکایی‌هاست. راه‌های بهتری برای حفظ تراز سالم بخش خصوصی و محافظت از مشاغل وجود دارد.

## 4.5 بدون اشتغال کامل، هیچ تجارت عادلانه‌ای وجود ندارد[[90]](#footnote-90)

با درک جریان‌های مالی، اکنون کمی به اثرات انسانی و اقتصادی تجارت اشاره می‌کنیم. ایالات متحده اغلب نه تنها دلار، بلکه مشاغل را در تجارت آزاد از دست می‌دهد. همان‌طور که اشاره شد، کسری تجاری منجر به بی‌کاری و حذف کسب و کار و تعطیلی مشاغل و انتقال آن به خارج از کشور می‌شود. پاولینا چرنوا[[91]](#footnote-91)، اقتصاددان تئوری پولی مدرن، بی‌کاری را به ‌یک بیماری ویروسی همه­گیر تشبیه کرده که نزدیکان را نیز تحت تأثیر قرار داده، و نه تنها منجر به از دست دادن درآمد، بلکه افزایش مرگ و میر و خودکشی و کاهش دائمی رفاه می‌شود. لذا سرزنش و ملامت کارگران مهاجر، انتقاد از دستکاری ارزها توسط طرف­های تجاری، یا حتی تکنولوژی جهانی که منجر به بی‌کاری در ایالات متحده شده، توجیه می­شود.

یکی از بهترین پاسخ‌ها برای این‌که "آن‌ها مشاغل ما را گرفتند!" این است که "هرکسی شغلی دارد!" راه حل تئوری پولی مدرن برای بی‌کاری غیرارادی، ضمانت شغلی فدرال است که یک شغل خوب با دستمزد و مزایای خوب را ایجاد ‌کند. در این­جا یکی از مهم­ترین اثرات مخرب ناشی از تجارت یعنی بی‌کاری شاغلین بدلیل رقابت خارجی‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. تنها تعلیم و کارآموزی و سایر کمک‌های موقتی برای کارگرانی که شغل­شان را در رقابت خارجی از دست داده‌اند کافی نیست. هرچند برنامه‌های فدرال مانند مساعدت تعدیل تجارت[[92]](#footnote-92) مهم است، اما چیزی بیش‌تر مورد نیاز است که همان ضمانت شغلی فدرال است و حداقل، در مقابل پرداخت یارانه مستقیما با مشکلات بی‌کاری مقابله می‌کند.

مزایای ضمانت شغلی فدرال نه تنها شامل تولید کالاها و خدمات و درآمد، بلکه آموزش حین انجام کار و مهارت؛ فقرزدایی؛ شبکه‌های اجتماعی؛ ثبات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی؛ و حلقه‌های با بازخورد مثبت و فضیلت­مند با مزایای اجتماعی-اقتصادی خواهد شد. با برنامه‌ای شبیه این، دولت ویرانی‌های موضعی که مستقیماً در معرض از دست دادن مشاغل صنایع پردرآمد است را تسکین می‌دهد.

تصور شرایطی ‌که میلیون‌ها نفر در لبه­ی پرتگاه قرار نگیرند سخت نیست. آمریکا هرگز به اشتغال کامل دست نیافته. یکی از مهم‌ترین برنامه­های ضمانت شغلی این است که اشتغال کامل را با استخدام مجدد بی‌کاران در مشاغل خدمات عمومی، و ایجاد درآمد و بازآموزی مورد نیاز در هنگام شوک‌های تجاری فراهم می‌سازد. به­این­ترتیب، ضمانت شغلی هسته­ی اصلی پاسخی است به "تجارت آزاد" و "جنگ تجاری." با ضمانت شغلی، تجارت آزاد تهدیدی برای اشتغال کامل نیست و جنگ تجاری برای جلوگیری از بی‌کاری ضروری نیست. بنابراین مذاکرات تجاری می‌تواند بر استانداردهای کار و پایداری محیط زیست، با استفاده از قدرت بازار ایالات متحده برای ترویج شرایط قابل قبول کار و استانداردهای محیطی در سراسر جهان متمرکز شود. این روزها، شرکت‌های چینی بسیاری از محصولات غیرقابل قبول زیست محیطی را به خانواده‌های آمریکایی می‌فروشند. علاوه‌براین، درحال­حاضر مردم سراسر جهان شرایط کاری ناامن و غیربهداشتی را به منظور تأمین مازاد کالای آمریکا تحمل می‌کنند. اگر بخواهیم رفاه کارگران و جوامع را در این سیاره در اولویت قرار دهیم، به رویکرد جدیدی در تجارت جهانی نیاز داریم.

در دوران بحران آب و هوای جهانی نباید با لفاظی ساده انگارانه­ی کشورهای "برنده" و "بازنده"، در تجارت درحال مکیدن باشیم. کیفیت تجارت، حداقل به اندازه کمیت تجارت مهم است. روابط تجاری در خدمت چه کسانی است و چگونه به پایان می‌رسد؟ درست مثل سیاست مالی، بزرگی عددِ ترسناکِ کسری تجاری، شایسته توجه بیش از اندازه نیست. همان‌طور که تئوری پولی مدرن به ما یادآوری می‌کند، منابع واقعی، نیازهای واقعی اجتماعی، و مزایای واقعی زیست محیطی چیزی است که در سیاست تجارتی بیش‌ترین اهمیت را دارند.

در این مرحله، باید کمی بیش‌تر در مورد شرکای تجاری و مزایای ویژه ایالات متحده در مقایسه با کشورهای دیگر بدانیم. تاکنون، در مورد چگونگی تجارت جهانی و تاثیر آن بر اقتصاد ایالات متحده بحث کردیم و این‌که چگونه تئوری پولی مدرن می‌تواند جریان تجاری را به داخل و خارج کشور، مولدتر و انسانی‌تر کند. اما در مورد بریتانیا، فرانسه، عربستان سعودی، ترکیه، ونزوئلا و کشورهای دیگر چگونه است؟

## 5.5 موقعیت ویژه دلار آمریکا

از دهه‌ی 1970 میلادی، هم تغییرات اساسی در نظام پول بین­الملل ایجاد شد و هم نحوه‌ی تفکر در خصوص اقتصادکلان و نقش دولت در انتشار پول ملی بازتعریف شد، ولی متأسفانه افکار و اندیشه‌های سیاست­گذاران اقتصادی در خصوص برخی مسائل از جمله تجارت همچنان در چارچوب دوران استاندارد طلای گذشته باقی مانده است.

از اواسط قرن نوزدهم تا "شوک نیکسون" در اوایل دهه 1970 که به تبدیل دلار آمریکا با طلا پایان داد، استاندارد طلا چارچوب مشترک پولی و تنظیم­کننده‌ی عملکرد اقتصاد داخلی و خارجی بین کشورها بود. اگرچه محدویت‌های آن چارچوب به‌تدریج کاهش یافت، ولی اصل مهم، یعنی کنترل موثر مقام پولی کشورها بر ارزش پول و خرید و فروش طلا (یا دلار آمریکا) برای رفع هرگونه عدم تعادل عرضه و تقاضا ناشی از تجارت بین­الملل همچنان باقی ماند. در راستای این مداخلات، بانک مرکزی برای حمایت از پول در گردش و با نرخ مبادله ثابت می‌بایست به اندازه­ی کافی طلا (یا دلار آمریکا) نگه می‌داشت.

نظام پولی استاندارد طلا تنها زمانی معتبر است که دولت وعده خود مبنی بر تبدیل پول به طلا و با نرخی ثابت را عملی کرده و طلا به اندازه‌ی کافی در دسترس باشد. مازاد تجاری مطمئن‌ترین راه برای افزایش ذخایر طلای یک کشور است. زیرا در نظام پولی استاندارد طلا کسری تجاری منجر به خروج طلا شده، و واردات کالاها و خدمات تنها با طلا امکان­پذیر است. برای ممانعت از کاهش ذخایر طلا، نرخ بهره افزایش می‌یافت و با افزایش نرخ بهره تقاضای داخلی و واردات کاهش یافته، و بنابراین طلای کم‌تری از کشور خارج می‌شد. اما افزایش نرخ بهره برای ممانعت از خروج طلا اغلب به معنی عدم توانایی دولت جهت حمایت از اقتصاد داخلی است. سیاست افزایش نرخ بهره جهت حفظ ذخایر طلا اغلب پیامدهای فاجعه باری داشته و باعث کند شدن مسیر رشد اقتصادی و رکود و بی‌کاری مزمن در کشور می‌شود. لذا، در نظام پولی استاندارد طلا، کسری تجاری با رکود اقتصادی همراه بوده و انعطاف­ناپذیری این نظام مانع تمرکز دولت‌ها بر اشتغال کامل می‌شد.

در طی جنگ اول و دوم جهانی این نظام پولی تعلیق شد، زیرا کسری‌های بزرگ مالی ایالات متحده (و سایر ملل) و تأمین هزینه‌های جنگ، مستلزم خلق «دلارهای سبز» بود. با برقراری مجدد این نظام در سال‌های بین دو ‌جنگ و وقوع رکود بزرگ در آن سال­ها فشار قابل توجهی بر اقتصاد جهانی وارد شد. اگر امروز چنین نظام پولی را می‌داشتیم، تمایل دونالد ترامپ برای از بین بردن کسری تجاری ایالات متحده بسیار منطقی‌تر ‌بود.

پس از جنگ جهانی دوم، نظام پولی بین‌الملل جدیدی متولد شد که در آن به جای این‌که ارزها با قیمتی ثابت مستقیماً به طلا گره بخورند، با تبدیل‌پذیری مستقیم ارزها به دلار ایالات متحده، سلطه ایالات متحده در تجارت جهانی آغاز شد. سیستم جدید که تحت عنوان برتون وودز شناخته می‌شد، دلار آمریکا را به ارزش طلا گره می‌زد و قیمت هر اونس طلا 35 دلار تعیین شد. علاوه‌براین، در این سیستم تمام ارزهای دیگر به ارزش دلار آمریکا گره می‌خورد.

درواقع، برتون وودز سیستم استاندارد طلا را یک گام به جلو برد، و با پیوند دلار ایالات متحده به طلا و دیگر ارزها به دلار آمریکا زنجیره پولی بین­الملل را فراهم ‌کرد. پس­ از آن، دولت‌ها قادر بودند تا طلا را با قیمت 35 دلار به ازای هر اونس به خزانه‌داری ایالات متحده بفروشند و خزانه‌داری ایالات متحده ملزم به رعایت شرایط آن مبادله بود. در سال 1971، پس از افزایش کسری تجاری ناشی از جنگ ویتنام، و نگرانی سایر کشورها از ذخایر طلای ایالات متحده برای پوشش تبدیل دلارهای در گردش با نرخی ثابت، ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت ایالات متحده، جهان را با اعلام تعلیق موقت تبدیل‌پذیری دلار به طلا شوکه کرد. شوک دوم در سال 1973 زمانی رخ داد که نیکسون تعلیق موقت را به تعلیق دائمی تبدیل کرد. تصمیم نیکسون از آنجا ناشی شد که ایالات متحده به فضای سیاست­گذاری بیش‌تر از سیستم برتون وودز نیاز داشت.

نیکسون اظهار داشت: "ما به مشاغل بیش‌تری احتیاج داشته و باید آن‌ها را بهبود بخشیم؛ باید افزایش هزینه‌های زندگی را متوقف کنیم و از دلار خود در برابر حملات دلالان بین‌المللی محافظت کنیم." برای تحقق دو هدف اول، کاهش مالیات و انجماد 90 روزه‌ی قیمت‌ها و دستمزدها پیشنهاد شد. و برای تحقق هدف سوم، نیکسون دستور تعلیق تبدیل‌پذیری دلار به طلا را رسماً صادر کرد. درنهایت، بی‌ثباتی اجتماعی بین­المللی ناشی از این سیاست، سیستم پولی برتن وودز را متلاشی کرد. در دهه 1960 میلادی کشورهایی مانند بریتانیا و سایر کشورهایی که به دلیل مشکلات تجاری مداوم با بی‌کاری مزمن مواجه بودند، با تضعیف پول ملی خود جهت بهبود رقابت‌پذیری در عرصه­ی تجارت[[93]](#footnote-93) این سیستم را مرتباً تحت فشار قرار می‌دادند. ریچارد نیکسون در سال 1971 ضربه نهایی را وارد و سیستم استاندارد طلا را مختومه کرد و پس از آن، اکثر ارزهای اصلی دیگر با نرخ ثابتی تبدیل نمی‌شدند. رها کردن نرخ ثابت ارز و شناور کردن آن به دولت‌های منتشرکننده‌ی پول مانند ایالات متحده فضای سیاست­گذاری بیش‌تری را برای حفظ اشتغال کامل داد.

با وجود فروپاشی سیستم نرخ ارز ثابت برتون وودز، هنوز تفکر استاندارد طلا بر گفتمان سیاست تجاری حاکم است، و بسیاری از سیاست­مداران کسری تجاری را به‌طور ذاتی خطرناک می‌دانند.

با پایان یافتن استاندارد طلا و یا نرخ ارز ثابت جهانی، این نوع تفکر دیگر معتبر نیست. تنها میراث باقیمانده از برتون وودز ایفای نقش مرکزی دلار ایالات متحده در اقتصاد جهانی است. با تجارت بین شرکت‌ها و دولت‌ها، بخش عظیمی از قراردادها با دلار آمریکا منعقد می‌شود. اگر کشور خریدار و فروشنده دلار را به‌عنوان ارز داخلی خود استفاده نکند! برخی ارزهای معتبر مانند یورو نقش مشابهی ایفا می‌کنند. اما هیچ کدام به اندازه­ی دلار آمریکا در بازار مسلط نیستند. قریب 90 درصد از معاملات ارزی با دلار آمریکا انجام شده و دلار آمریکا ارز جهانی غالب است. آیا ممکن است این تسلط در نظام پول بین­الملل تغییر کند؟ بله، البته. هیچ چیزی ابدی نیست. همان‌طور که اقتصاددان تئوری پولی مدرن ال راندال ری[[94]](#footnote-94) معتقد است: "دلار برای همیشه سلطنت نمی‌کند، ولی فعلاً مطلوب‌ترین دارایی در سبد مالی است و احتمالاً عمر زیادی خواهد داشت.

## 6.5 طیف سلطه‌ی پولی

سلطه‌ی پولی کلید درک تئوری پولی مدرن است. استقلال اجرای سیاست‌های مالی و پولی، بدون ترس و واهمه از واکنش شدید بازارهای مالی و یا ارز خارجی به سلطه‌ی پولی وابسته ‌است. علاوه بر ایالات متحده، بسیاری از کشورها مانند بریتانیا، ژاپن، کانادا و استرالیا از درجات بالایی از سلطه‌ی پولی برخوردار هستند ولی از آن به­طور کامل استفاده نمی‌کنند. این کشورها پول فیات غیرقابل تبدیل منتشر کرده و عمدتاً از استقراض ارزهایی که متعلق به آن‌ها نیست خودداری می‌کنند. به­طور­کلی، کشورهایی که معیار فوق را رعایت می‌کنند، سلطه‌ی پولی بیش‌تری داشته و بنابراین، در مدیریت سرنوشت اقتصادی خود استقلال سیاست­گذاری بیش‌تری خواهند داشت. آن‌ها می‌توانند بدون نگرانی از کسری بودجه­ی دولت و یا کسری تجاری، بر سیاست‌های اقتصادی داخلی خود برای دستیابی به اهداف کلان اقتصادی مانند اشتغال کامل و ثبات قیمت‌ها تمرکز کنند. اما تمامی دولت‌ها از این انعطاف­پذیری برخوردار نیستند.

برخی کشورها، خواه با تثبیت نرخ ارز (مانند برمودا، ونزوئلا، نیجر)، خواه با رهاسازی پول ملی خود (مانند 19 کشور منطقه‌یورو، و همچنین اکوادور و پاناما)، و خواه با استقراض سنگین دلار آمریکا یا دیگر ارزهای خارجی(مانند اوکراین، آرژانتین، ترکیه، برزیل) با تضعیف سلطه‌ی پولی خود آن را خدشه دارکرده و انعطاف­پذیری سیاست خود را کاهش می‌دهند.

اغلب کشورهای درحال­توسعه در انتهای ضعیف سلطه‌ی پولی قرار دارند. حتی برخی کشورهای درحال­توسعه که پول فیات غیرقابل تبدیل منتشر می‌کنند، جهت تأمین نیازهای اقتصادی و اجتماعی حیاتی خود مانند غذا، نفت، دارو، فناوری و ... و واردات آن کالاها و کسری‌های مالی و تجاری، همواره نگران چگونگی تأمین ارز خارجی بر حسب دلار آمریکا و بازپرداخت واردات خود هستند. لذا بسیاری از کشورهای جهان در وضعیتی هستند که نمی‌توانند به قدرت و سلطه‌ی پولی برای بهبود وضعیت اقتصادی مردم خود تکیه کنند. کشورهای درحال­توسعه ممکن است کمک‌های بین­المللی یا وام از نهادهایی مانند صندوق بین­المللی پول (IMF) [[95]](#footnote-95)دریافت کنند، اما کمک‌های مالی به آن‌ها جهت فرار از نیاز و اتکا به ارزهای خارجی برای بقای آن‌ها، هرگز به اندازه کافی نبوده است.

با کسری تجاریِ آمریکا، ایالات متحده به این کشورها اجازه می‌دهد ذخایر دلار خود را افزایش دهند. این دلارها نهایتاً نیازهای حیاتی غذا، دارو و سایر واردات ضروری را که بسیاری از کشورهای درحال­توسعه برای بقا به آن‌ها وابسته‌اند را تأمین می‌کند. کسری تجاریِ آمریکا، همچنین ارز بسیاری از کشورهای بدهکار برای بازپرداخت وام‌های خود به صندوق بین­الملل پول و سایر وام­دهندگان خارجی را فراهم می‌سازد. به‌یک معنی، کسری تجاری آمریکا ضروری است و کشورها برای جبران نیازهای مالی خود باید با آمریکا مازاد تجاری داشته باشند.

حتی در کشورهای توسعه‌یافته‌ای مانند کره، تایوان و ژاپن نیز دلارهای آمریکا به شکل اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده انباشت و نگهداری می‌شود. هنگامی که کشورهای خارجی با ایالات متحده مازاد تجاری دارند، ایالات متحده دلارهای سبز را در سطل خارجی ریخته، و مانند هر کسی، خارجی‌ها نیز دلارهای سبز را می‌توانند را به دلارهای زرد یا اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده تبدیل کنند. برخی با نگرانی، کسری تجاری آمریکا را ضعف اقتصادی ایالات متحده تفسیر کرده و تصور می‌کنند که ایالات متحده به وام­دهندگان خارجی برای پرداخت صورت حساب‌های خود وابسته است. به زعم باراک اوباما، ایالات متحده "کارت اعتباری از بانک چین" دریافت کرده، اما این گفته نادرست است. درواقع، اگر به دقت به بزرگترین دارندگان بین­المللی اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده مانند چین، ژاپن، تایوان، هنگ­کنگ و صادرکنندگان اصلی نفت خام در جهان نگاه کنیم، متوجه خواهیم شد که تقریباً صادرات همه آن‌ها به آمریکا، بیش از واردات آن‌ها از آمریکاست. درست است که دولت ایالات متحده به دلارهای زرد خود و یا اوراق بدهی خزانه‌داری بهره می‌پردازد، اما همان‌طور که می‌دانیم فروش اوراق قرضه در کشوری مانند ایالات متحده همیشه اختیاری است. خارجی‌ها همانطور تمایل به نگه­داری اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا دارند که که ما و شما دوست داریم بخشی از پول خود را در حساب جاری و بخشی دیگر را در حساب پس‌انداز نگه داریم. نکته این است که ما به آن شکلی که بسیاری تصور می‌کنند به خارجی‌ها وابسته نیستیم.

به­طور­خلاصه، همان‌طور که کسری بودجه­ی عمو سام به انباشت مازاد دلار توسط خانوار و شرکت‌های آمریکایی ختم می‌شود، کسری تجاری آمریکا نیز به تمایل جهان برای انباشت مازاد دلار آمریکا منتهی می‌شود. اشتهای جهانی برای دلارهای آمریکایی عمدتاً دلیلی است که آمریکا چندین دهه و بدون وقفه کسری تجاری داشته، و در این زمینه، ایالات متحده در موقعیت قدرتمندی نسبت به بقیه جهان قرار دارد.

تشکر از نقش منحصر به فرد دلار آمریکا به‌عنوان ذخیره‌ی ارز جهانی. عمو سام هرگز مجبور نیست ارز دیگری را قرض کند و این مزیت خاص بدان معنا نیست که هیچ کشوری به جز آمریکا نمی‌تواند برنامه اقتصاد داخلی خود را اجرا کند. هر کشوری با درجات بالایی از سلطه‌ی پولی توانایی پیگیری برنامه­ی سیاست داخلی خود را با هدف حفظ اشتغال کامل دارد. همان‌طور که خواهیم دید، حتی کشورهای درحال­توسعه با تقویت سلطه‌ی پولی خود می‌توانند فضای سیاستی مناسبی را برای پیگیری برنامه‌های اشتغال کامل داخلی باز کنند.

در بسیاری از اقتصادهای پیشرفته با درجات بالایی از سلطه‌ی پولی، ارزش افزوده‌ی تولیدات کالاها و خدمات بخش‌های اقتصادی زیاد بوده و فرصت سرمایه‌گذاری را برای مشتاقان، از جمله خرید سهام، املاک و مستغلات و غیره را فراهم می‌سازند. از آنجایی که سرمایه‌گذاری در این دارایی مستلزم تقاضا برای پول آن کشورهاست، تقاضای پول آن کشورها در سراسر جهان همچنان بالا بوده و در اصطلاح اقتصادی، بازار سرمایه در آن کشورها عمیق دارد. درست همان‌طور که در تئوری پولی مدرن تقاضای داخلی برای دلار بخاطر نیاز به پرداخت مالیات‌های فدرال است و این تقاضا ارزش دلار را مشخص می‌کند، نیاز بین­المللی به سرمایه‌گذاری، تقاضا برای دلار آمریکا و سایر ارزهای اصلی را ایجاد کرده و به تثبیت ارزش آن ارزها کمک می‌کند. کشورهای پیشرفته نیز مانند ایالات متحده، ارزهای خود را شناور ساخته و ارزش پول خود را به چیز دیگری گره نمی‌زنند. به این ترتیب، آن‌ها مجبور نیستند برای دفاع از میخکوب کردن پول خود، ارزهایی را بخرند، بفروشند یا قرض کنند. و لذا به این دلیل نیز این کشورها از درجات بسیار بالای سلطه‌ی پولی برخوردارند.

بسیاری از کشورها با پیوند دادن پول خود به دلار آمریکا (مانند عربستان سعودی، امارات متحده عربی، اردن و ...) و یا حتی استفاده از دلار آمریکا به‌عنوان پول رسمی داخلی (مانند اکوادور، پاناما و السالوادور) سلطه‌ی پولی خود را تضعیف می‌کنند. در هر دو مورد فوق، انباشت و ذخیره دلار آمریکا ضروری است. میخکوب کردن پول ملی ممکن است سلطه‌ی پولی را در طی زمان بدتر هم بکند. زیرا بخش خصوصی شدیدا به استقراض ارزی که با آن میخکوب شده عادت می‌کند. در همین حال، دولت‌ها ممکن است بیش‌تر و بیش‌تر دلار آمریکا را قرض کرده، و سلطه‌ی پولی آن‌ها مرتباً کاهش یابد.

در انتهای طیف، روش دیگری که سلطه‌ی پولی کشورها را سلب می‌کند، پیوستن به‌ یک اتحادیه ارزی است. کشورهایی مانند فرانسه، اسپانیا و ایتالیا، علی­رغم این‌که اقتصادهای پیشرفته هستند با بازارهای سرمایه عمیق، منتشرکننده‌ی پول نیستند. زیرا همگی از اعضای منطقه‌­ی یورو بوده و از پولی استفاده می‌کنند که فقط توسط بانک مرکزی اروپا (ECB) [[96]](#footnote-96)منتشر می‌شود. این امر همه­ی اعضای منطقه­ی ‌یورو را به کاربران صرف پول تبدیل می‌کند. این نکته برای درک بحران بدهی کشوری مانند یونان بسیار مهم و ضروری است.

در نهایت، در انتهای مخالف طیف سلطه‌ی پولی آمریکا، کشورهای فقیرِ درحال­توسعه‌ی آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین قرار دارند. ما این فصل را با بحث در مورد وضعیت آن کشورها به پایان می‌رسانیم. زیرا، علیرغم آسیبی که سیاست تجاری به طبقه کارگر آمریکایی وارد کرده، ایالات متحده به هیچ وجه قربانی نظام تجارت بین­المللی مدرن نبوده است.

## 7.5 از برتون وودز، به سمت آتش تجارت آزاد

کشورهای درحال­توسعه مانند بنگلادش، ویتنام یا غنا و ... که فاقد صنایع متنوع و بالغ هستند، نیروی کار ارزان، منابع طبیعی مانند نفت، فلزات یا کانی‌ها را برای دیگر کشورهای جهان تهیه می‌کنند، و کشورهای توسعه‌یافته با صادرات صنایع خود بر اقتصاد کشورهای درحال­توسعه مسلط می‌شوند. برای به دست آوردن محصولات با ارزش و با فناوری بالا مانند رایانه، اتومبیل، دارو و یا روبات‌های پیشرفته، کشورهای درحال­توسعه باید آن اقلام را از کشورهای پیشرفته‌ وارد کنند. بسیاری از کشورهای درحال­توسعه فاقد توانایی تولید غذا، انرژی و دارو برای پاسخگویی به تقاضای داخلی خود هستند و لذا به کشورهای توسعه‌یافته برای تأمین غذا، انرژی و دارو متکی بوده و تقریباً همیشه به دلار آمریکا برای پرداخت واردات خود محتاج­اند.

به زعم فاضل کابوب[[97]](#footnote-97) اقتصاددان تئوری پولی مدرن موقعیت کشورهای درحال­توسعه در پایین زنجیره‌های تأمین جهانی، مشکلات اقتصادی مهمی را ایجاد کرده که بسیاری از آن‌ها ناشی از میراث تاریخی استعمار است. صادرات نیروی کار و کالاهای ارزان، و واردات کالاهای گران قیمت و با ارزش، باعث کسری تجاری دائمی کشورهای درحال­توسعه می‌شود. مشکل این است که تقاضای پایدار و دائمی برای دارایی‌های مالی یا املاک و مستغلات در کشورهای درحال­توسعه وجود ندارد. اقتصاددانان معتقدند که بازارهای سرمایه در این کشورها عمق ندارند. در‌حالی‌که سرمایه‌گذاران در بازارهای نوظهور این کشورها، دارایی‌های مالی را به پول محلی خرید و فروش می‌کنند، و سرمایه‌گذاری بلندمدتِ با امکان دسترسی پایدار به ارزهایی مانند دلار آمریکا را انجام نمی‌دهند. تا زمانی که بقیه­ی کشورها از پذیرش پول کشورهای درحال­توسعه به‌عنوان پرداخت واردات حیاتی خودداری کنند، کشورهای در­حال­توسعه مجبورند تا دلار آمریکا و سایر ارزهای خارجی را قرض کنند. این نکته نه تنها سلطه‌ی پولی آن‌ها را تضعیف می‌کند، بلکه ممکن است کشورهای درحال­توسعه را در چرخه‌ی فروش پول داخلی خود برای به دست آوردن ارز خارجی مورد نیاز گرفتار کرده که به تبع آن ارزش پول داخلی کاهش و واردات حیاتی گران‌تر و به راحتی تورم کالاهای وارداتی افزایش یافته و موجبات هرج و مرج سیاسی مانند کشورهای ونزوئلا، آرژانتین و تونس زادگاه پروفسور کابوب را فراهم می­سازد.

با عدم وجود صنایع پیشرفته و فقدان عمق بازار سرمایه در کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته، این کشورها در معرض طیف گسترده‌ای از خطرات غیرقابل پیش‌بینی خارجی هستند. به‌عنوان مثال، اقتصادهای محتاج به دلار آمریکا اغلب شاهد انفجار سرمایه‌گذاری از سوی سفته­بازان غربی هستند که با هجوم به کشور آن‌ها و سرمایه‌گذاری بی­رویه، ارزش پول محلی را افزایش ‌داده، و سپس به ناگهان پس کشیده و با خروج سریع پول خود باعث سقوط پول محلی آن‌ها می‌شوند. همچنین ممکن است تقاضای جهانی برای صادرات یک کشور به­طور ناگهانی فرو ریزد و کشور را در تلاش برای کسب ارز خارجی کافی برای تأمین مالی واردات خود گرفتار کند. این واقعه در کشورهای ونزوئلا و روسیه زمانی اتفاق افتاد که رونق گاز طبیعی در ایالات متحده قیمت نفت را به شدت کاهش داد. همچنین با سقوط قیمت سویا کشور آرژانتین از یک منبع مهم دلار آمریکا محروم شد. در هر دو مورد، یعنی وحشت سرمایه‌گذاران و فروپاشی بازار، ارزش پول کشور درحال­توسعه کاهش یافته و حاصل آن تورم و آشوب‌های اجتماعی است.

این‌گونه وقایع خارجی، حتی کشورهایی که به‌طور نظری سیاست‌های اقتصادی پایدار را دنبال می‌کردند را در معرض مخاطرات مالی قرار می‌دهد، و آن‌ها را مجبور به مذاکره مجدد در مورد بازپرداخت بدهی‌های خارجی، درخواست کمک از نهاد‌های پولی مانند صندوق بین‌الملل پول و یا حتی اعلام ورشکستگی خواهد کرد. زیرا بدهی بسیاری از کشورهای درحال­توسعه به دلار آمریکا (یا سایر ارزهای خارجی) است. با عدم توانایی آن‌ها برای کسب یا استقراض ارز خارجی با شرایط مقرون به صرفه برای تأمین واردات و یا بازپرداخت بدهی‌ها، شرایط اقتصادی آن‌ها براحتی به خطر می‌افتد. کشورهایی با سلطه­ی پولی بیش‌تر - ایالات متحده، انگلیس یا استرالیا - این خطرات را ندارند.

درواقع، نقش دلار آمریکا به‌عنوان هژمون ارزی به این معنی است که کل جهان متاثر از نرخ بهره‌ی دلار آمریکاست. تصمیماتی که توسط فدرال رزرو گرفته می‌شود پیامدهای عمیقی برای کشورهای درحال­توسعه دارد. به‌عنوان مثال، از سال 1979، پاول ولکر، رئیس سابق فدرال رزرو، افزایش‌های قابل توجه نرخ بهره را آغاز کرد و معتقد بود که این تنها راه کنترل تورم دو رقمی ایالات متحده است. با افزایش نرخ بهره­، کشورهای آمریکای لاتینِ بدهکار به ایالات متحده و کشورهای آفریقایی جنوب صحرا که به کشورهای اروپایی بدهکار بودند، ناگهان با هزینه‌های استقراض بسیار بالاتری مواجه شدند. با افزایش نرخ بهره در ایالات متحده، نرخ ارز دلار با تحریک تقاضا برای دارایی‌های سرمایه‌ای در ایالات متحده افزایش یافت. با ضربه‌ی دوگانه به کشورهای درحال­توسعه نه تنها ارزش پول آن‌ها کاهش، بلکه هزینه‌های استقراض بدهی‌های خارجی آن‌ها نیز به شدت افزایش یافت. درنهایت، افزایش نرخ بهره توسط ولکر، بسیاری از کشورهای درحال­توسعه را به بحران کشاند و باعث رکود اقتصادی شد و هنوز برخی از کشورها نتوانسته‌اند به­طور کامل از آن خارج شوند.

در دوره‌ی سیستم برتون وودز، تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی از جمله صندوق بین‌الملل پول، بانک جهانی و موافقت‌ نامه عمومی تعرفه‌ها و تجارت[[98]](#footnote-98) که اکنون سازمان تجارت جهانی[[99]](#footnote-99) یا WTO نامیده می‌شود ایجاد شد. این سازمان‌ها بر مدیریت تجارت بین کشورها با طیف وسیعی از ابزارها، مانند تعرفه‌ها و کنترل‌های سرمایه، با هدف حفظ ثبات جریان تجارت و تا حدودی ممانعت از انزوای اقتصادهای ملی نظارت می‌کردند.

با اتمام سیستم برتون وودز، نهادهای جهانی که ایجاد شده بود باقی ماندند و به مرور زمان، فلسفه وجودی و مدیریت آن‌ها تغییر کرد. تجارتِ آزاد حاکم شد و تعرفه‌ها و کنترل‌های سرمایه تحت عنوان آزادسازی تجارت[[100]](#footnote-100) لغو شد. به زعم نخبگان غربی، قرار دادن کشورهای درحال­توسعه در معرض تجارت جهانی و ورود و خروج جریان سرمایه، اقتصاد آن‌ها را بهبود ‌بخشید. ​​حفاظت‌طلبی از تولیدات داخلی[[101]](#footnote-101) و مداخله دولت[[102]](#footnote-102) به واژه‌های کثیف تبدیل شد. قهرمانان این چارچوب جدید اصرار داشتند که تجارت آزاد نهایتا منجر به اشتغال کامل و روابط تجاری هماهنگ بین شرکای تجاری خواهد شد.

البته هیچ اتفاق خاصی نیفتاد. صندوق بین الملل پول (IMF)، سازمان تجارت جهانی (WTO) و بانک جهانی، اغلب توسط بانک­داران و دیپلمات‌های کشورهای ثروتمند اداره می‌شوند، و هیچ تعهدی به اشتغال کامل در سراسر جهان ندارند. درعوض، بسته‌های اقتصادی خاصی را مانند کاهش شدید هزینه‌های دولت و یا ریاضت مالی، سیاست پولی سخت انقباضی با نرخ بهره­ی بسیار بالا برای افزایش ارزش پول ملی و تطمیع سرمایه‌گذاران برای برگشت سرمایه، و البته، تجارت آزاد را به کشورهای درحال­توسعه‌ی بحران زده توصیه می‌کنند. آن‌ها به کشورهای درحال­توسعه پیشنهاد می‌کنند تا پول ملی کشور خود را به ارز قوی‌تری مانند یورو، یوان یا دلار آمریکا گره زنند. ترکیب این سیاست­ها، یعنی توصیه به کشورهای درحال­توسعه برای عدم هرگونه تلاش برای تقویت سلطه‌ی پولی خود.

با هر قصد و نیت صادقانه برای توسعه‌ی کشورهای عقب مانده، نتایج واقعی این بسته‌ها وارونه بود. وقتی کشورها سلطه‌ی پولی خود را قربانی کرده و جهت دسترسی کافی به ارز خارجی برای دفاع از پول خود ناتوان می‌شوند، آنگاه ارزش پول میخکوب شده‌ی آن‌ها سقوط کرده و پتانسیل ایجاد یک چرخه نزولی ایجاد می‌شود. زیرا دولت‌ها، بنگاه‌ها و حتی خانوارها نمی‌توانند پول داخلی خود را برای بازپرداخت بدهی‌های خارجی تبدیل کنند. تورم شدید زمانی ایجاد می‌شود که نرخ ارز سقوط کند و هزینه­ی واردات حیاتی سر به فلک کشد. سپس سیاست ریاضت و سیاست پولی شدید انقباضی توصیه شده، بر اقتصاد داخلی ضربه‌ای مهلک زده و بی‌کاری و فقر را افزایش می‌دهد. همه این نتایج از تطمیع و جذب سرمایه‌گذاران خارجی است که کل چرخه‌ی فوق را تکرار می‌کند.

و این­ها تمام داستان نیست. به‌طور تاریخی، سازمان‌های بین­المللی (مانند صندوق بین­الملل پول) به کشورهای درحال‌توسعه، به ویژه آن‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم از قدرت‌های استعماری استقلال یافته‌اند، توصیه کرد که بر تولید و فروش و صادرات فقط چند قلم کالایی که در تولید آن مزیت نسبی[[103]](#footnote-103) دارند تمرکز کنند. این پیشنهاد ناشی از نظریه‌ی اقتصاددان انگلیسی قرن نوزدهم، دیوید ریکاردو است که معتقد است کشورها باید کالاها و خدماتی که در آن مهارت و کارآمدی بیش‌تری دارند را تولید کنند. بسیاری از اقتصاددانان تأثیرگذار، ایده‌ی مزیت نسبی را به سطح افراطی رسانده و معتقد بودند که کشورهای درحال‌توسعه باید کالاهایی را تولید کنند که در کوتاه‌مدت ارزان‌ترین کالا باشد نه این‌که صنایع جدیدی را توسعه دهند که سلطه‌ی پولی آن‌ها را در طی زمان تقویت کند. درواقع، نخبگان غربی به کشورهای فقیر توصیه می‌کنند که در استراتژی‌های توسعه‌ مبتنی بر ایجاد شغل، استقلال انرژی یا تولید تخصصی غرق نشوند. این توصیه بر خلاف مسیر تاریخی پیشرفت ایالات متحده، ژاپن و سایر اقتصادهای قدرتمندی است که اغلب بر تولید به جای واردات کالاهای مهم و استراتژیک در داخل کشور تمرکز داشتند. این کشورها صنایع خود را توسعه داده و برای شهروندان خود شغل ایجاد می‌کردند. چین به‌عنوان کشوری بزرگ با منابع واقعی گوناگون، مثال خوبی از یک کشور درحال‌توسعه است که با موفقیت اقتصاد خود را با تمرکز بر تجارت داخلی همانند ایالات متحده و محدود کردن نقش مالی، بیمه و املاک در فرآیند صنعتی، توسعه داده است.

برای دستیابی به اقتصادی پیشرفته، باید بر توسعه­ی صنایع و ایجاد شغل برای شهروندان تمرکز کرد. لذا سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش، زیرساخت‌ها، تحقیق و توسعه و محافظت از بازارهای داخلی در برابر رقابت خارجی ضروری است.

## 8.5 خداحافظ جنگ تجاری، سلام صلح تجاری؟

برای اصلاح نظم تجارت جهانی، ایالات متحده باید گام‌های بزرگی بردارد. از بسیاری جهات، راه درازی در پیش است. این به معنای پیروزی یا شکست در جنگ تجاری نیست. تجارت، رقابت بین کشورها نیست، بلکه تجارت در خصوص روابط قوی با منافع خاص و در کشورهایی خاص است. درواقع، اگر بخواهیم جهانی امن برای مردم و این سیاره داشته باشیم، باید کم‌تر به جنگ تجاری فکر کنیم و بیش‌تر به صلح تجاری بیاندیشیم.

در ابتدا، باید به این اندیشه‌که با تجارت و ایجاد مازاد تجاری کشورها را شکست می‌دهیم خاتمه دهیم. مازاد تجاری یک کشور، کسری تجاری کشوری دیگر است. بر مبنای این تعریف، همه کشورها و به‌طور همزمان نمی‌توانند برنده باشند. اما این بدان معنا نیست که اگر کشوری کسری تجاری داشته ولی سیاست‌های اقتصادی خود را به درستی اجرا کند، خسارات اقتصادی واقعی را متحمل می‌شود. رویکرد ترامپ به تجارت، مسابقه‌ی جمع صفر به سمت پایین را به‌خاطر تعداد بسیار اندک مشاغل موجود در جهان ایجاد می‌کند. تعرفه‌های ترامپ تولیدات صنعتی آمریکا را احیا نکرده، قیمت‌ مصرف‌کنندگان را در آمریکا افزایش داده، چین را به عمل متقابل دعوت کرده و به کند شدن اقتصاد جهانی کمک کرده است.

در عوض، باید بپذیریم که دولت ایالات متحده می‌تواند همه دلارهایی را که بخش خصوصی داخلی برای رسیدن به اشتغال کامل نیاز دارد تأمین کند و می‌تواند همه دلارهایی را که بقیه جهان برای ایجاد ذخایر و محافظت از جریان‌های تجاری خود نیاز دارد را تأمین کند. به جای استفاده از وضعیت برتری و هژمونی ارزی خود برای بسیج منابع جهانی برای منافع محدود خود، ایالات متحده می‌تواند به رهبری تلاش برای بسیج منابع برای یک قرارداد سبز جدید جهانی، با پایین و پایدار نگه داشتن نرخ بهره و برای ترویج آسایش خاطر اقتصاد جهانی کمک کند.

بوضوح ایالات متحده و سایر کشورهای پیشرفته با درجه­ی بالایی از سلطه‌ی پولی می‌توانند برنامه‌های ضمانت شغلی خود را اجرا کنند. اما کشورهای با درآمد متوسط ​​و درحال‌توسعه چه؟ آیا مکزیک می‌تواند یک برنامه­ی ضمانت شغلی را اجرا کرده و به برخی از رنج‌های انسانی پایان دهد؟ شاید. هنگامی که صحبت از ایجاد شغل مستقیم می‌شود، تاریخ نشان می‌دهد که کشورهای درحال‌توسعه ممکن است با موانع کم‌تری نسبت به آنچه نخبگان بین‌المللی می‌گویند، روبرو شوند.

به‌عنوان مثال، آرژانتین معمولاً به‌عنوان کشوری غرق در مشکلات مالی معرفی می‌شود. اما در طی بحران تورمی سال 2001، بوئنوس آیرس به‌طور چشمگیری به استراتژی رشد متمرکز بر داخل تغییر مسیر داد. ابتدا، میخکوب کردن نرخ ارز خود را متوقف و دلار آمریکا را انباشت کرد. و سیاست­گذاران در مقابلِ بدهی خارجی اعلام ورشکستگی کرده و در کشور خود سرمایه‌گذاری کردند. سپس با ایجاد یک برنامه­ی بزرگ ایجاد شغلِ مستقیم، کارِ سرپرستان فقیر خانوار را تضمین کردند. همان‌طور که اقتصاددانان تئوری پولی مدرن راندال ری و پاولینا چرنوا برای سرپرستان مرد و زن خانوار گزارش کردند، برای دو میلیون نفر، یا حدود 13 درصد از نیروی کار، شغل ایجاد شد و اغلب با مشارکت زنان، بر پروژه‌های اجتماعی مانند باغبانی، نوسازی مراکز اجتماعی، مدیریت آشپزخانه‌ها و یا تدریس کلاس‌های بهداشت عمومی تمرکز کردند. این برنامه که به آرژانتین کمک کرد تا از بسیاری از مشکلات مرتبط به سرمایه‌های خارجی اجتناب شود، شاید سرنخی باشد در خصوص چگونگی حرکت همه ما به سوی یک سیاره صلح آمیز، پایدار و ثروتمند.

در نهایت، همان‌طور که چرنِوا پیشنهاد می­کند، به چیزی شبیه‌ یک ضمانت شغلی جهانی نیازمندیم. در سال 2020 میلادی سازمان بین‌المللی کار تخمین زد که تقریباً 200 میلیون نفر در سراسر جهان بی‌کار غیرارادی هستند. رشد مبتنی بر صادرات ممکن است به‌عنوان یک سیاست اشتغال برای کشورهای مختلف در نظر گرفته شود، اما به ندرت موفق می‌شود. علاوه‌براین، به‌ یک سیاست اشتغال کامل پیش­گیرانه نیازمندیم، وضعیتی که از پذیرش بی‌کاری به‌عنوان یک امر طبیعی در وهله اول اجتناب کند. همان‌طور که در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد آمده اشتغال باید یک حق بشری باشد، نه چیزی که فقط توسط نیروهای بازار کار شناور است.

ایالات متحده نمی‌تواند سیاست داخلی خود را بر دیگر دولت­ها تحمیل کند. اما می‌تواند ارز غالب یعنی دلار را به­گونه‌ای کنترل کند که اشتغال کامل جهانی را برای همگان قابل دسترس کند. با ضمانت شغلی مناسب و شایسته برای همه، کارگران در یک سیاست صنعتی دولتی محور با هدف تولید زیرساخت‌های پایدار و با طیفی گسترده از خدمات عمومی مشارکت می‌کنند.

اگر استانداردهای زندگی متفاوت مکزیک و ایالات متحده را در نظر بگیریم، به سختی می‌توان استدلال کرد که مکزیک از رابطه تجاری خود با ایالات متحده به همان شکلی که ترامپ استدلال کرده، بهره­مند شده است. برخلاف چین و ژاپن، مکزیک اغلب اصلاحات پیشنهادی نولیبرالی مناقشه برانگیز ایالات متحده و سازمان‌های بین‌المللی را دنبال کرده است. به‌عنوان مثال، مکزیک به‌عنوان بخشی از موافقت­نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی، NAFTA، موانع سرمایه­ی مالی ایالات متحده و کانادا و شاید مهمتر از همه، محصولات کشاورزی را کاهش داد. اگرچه بسیاری از شرکت‌های آمریکایی مشاغل تولیدی خود را جمع کردند و آن‌ها را به جنوب مرز منتقل کردند، ورود محصولات کشاورزی ایالات متحده به مکزیک، به ویژه ذرت، میلیون‌ها کارگر روستایی مکزیکی را آواره و بسیاری از آن‌ها را وادار کرد که برای جستجوی شغلی جدید از مرز ایالات متحده عبور کنند.

درحال­حاضر، این توافقات به سرمایه‌گذاران ثروتمند در سراسر جهان نفع می‌رساند و کارگران و محیط زیست را به حاشیه می‌راند. اکنون بسیاری از موافقت نامه‌های تجاری، مکانیسم‌ حل اختلافات بین دولت و سرمایه‌گذار هستند. این مکانیسم‌ها با ارائه‌ی سیستمی موازی و عادلانه اجازه می‌دهد که بتوان دولت‌های منتخب دموکراتیک را به دلیل اتخاذ سیاست‌ها، قیود، آیین نامه‌ها و دیگر حمایت­های تهدید کننده‌ی منافع شرکت‌ها تحت تعقیب قانونی قرار داد. به جای رسیدگی اختلافات در دادگاه‌های داخلی، مکانیسم‌های حل و فصل اختلافات بین دولت و سرمایه‌گذار بر داوری خصوصی در یک نهاد بین‌المللی با درنظر گرفتن منافع شرکت متکی است. سپس، اجرای حقوق مالکیت معنوی بین‌المللی به شرکت‌ها اجازه می‌دهد قبل از اجازه تولید داروهای عمومی مقرون به صرفه، قیمت‌ها و هزینه‌های گزافی را به کشورهای درحال‌توسعه تحمیل کنند.

چنین توافقات "تجارت آزاد" شکاف‌های جهانی بین ثروتمند و فقیر را تثبیت می‌کنند. کشورهای فقیر جهان را به استخراج سوخت‌های فسیلی وادار و تغییر اقلیم را تسریع می‌کنند. آن‌ها به کشورهای درحال‌توسعه گزینه‌ای جز تسلیم شدن به رشد مبتنی بر صادرات نمی‌دهند، که درواقعیت به معنای شرایط استثماری کار برای مونتاژ کالاهای ارزان به نفع کشورهای ثروتمند و پیشرفته است. آن‌ها حتی سلطه‌ی پولی کشورهای ثروتمند را به زیان کشورهای فقیر گسترش می‌دهند.

ایالات متحده می‌تواند این نظم‌های تجاری را اصلاح کند، با الزامات زیست محیطی سخت­گیرانه با شرکای تجاری خود، و همچنین حمایت‌های قوی از کارگران مانند ضمانت شغلی، به کشورهای فقیرتر برای دستیابی به سلطه‌ی غذایی و انرژی کمک کند. شرکای تجاریش را مجبور کند تا فناوری سبز و مالکیت معنوی را با سایر کشورها به­گونه‌ای به اشتراک بگذارند که قایق همه با هم بالا رود. سازمان تجارت جهانی می‌تواند این نوع تعهدات را در توافقات تجاری الزامی کند، و امتیازات موجود را به شرکت‌های چند ملیتی قدرتمند تفویض نکند، همان‌طور که امروز انجام می‌دهد.

همان‌طور که فاضل کبوب توصیه می‌کند، شرکای تجاری جنوب-جنوب می‌توانند به کشورهای درحال‌توسعه کمک کنند تا صنایع مکمل را رشد داده تا از موقعیت فعلی خود در زنجیره تولید جهانی فرار کنند، جایی که آن‌ها کالاهای نهایی با ارزش بالا را وارد و کالاهای واسطه‌ای ارزان‌تر را صادر می‌کنند. درغیراین­صورت، ما به ‌یک سیستمی نیاز خواهیم داشت که این منابع تولیدی و دانش فنی را از جهان توسعه‌یافته به جهان درحال‌توسعه منتقل کند. این امر بخش‌های فقیرتر جهان را از ظرفیت صنعتی مورد نیاز برای ایجاد انرژی (تجدیدپذیر) و سلطه‌ی غذایی (پایدار) برخوردار می‌کند و بنابراین از تله‌ای که قبلاً در مورد آن بحث کردیم، یعنی وابستگی به واردات برای دسترسی به منابع حیاتی خارج می‌کند.

در تئوری و عمل، فقدان سلطه‌ی غذا و انرژی مشکلات غیر قابل حل نیست. حتی کشورهای واردکننده­ی غذا با آب و هوایی خشک و بیابانی نیز می‌توانند با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کشاورزی پایدار، غذاهای گیاهی و آبزی مغذی را تولید کنند. حتی کشورهایی که ذخایر نفت و گاز طبیعی ندارند نیز می‌توانند با سرمایه‌گذاری در انرژی­های تجدیدپذیر مزارع خورشیدی و بادی را نصب و راه‌اندازی کرده و از انرژی آن برای مسکن و حمل و نقل بهره­برداری کنند. تا حدی که تلاش جهانی برای مهار تغییرات آب و هوایی تشویق می‌شود، سیاست‌هایی که به کشورهای درحال‌توسعه کمک می‌کنند تا اقتصادهای خود را غیرفسیلی کنند، نه تنها وابستگی آن‌ها به دلارهای ایالات متحده برای خرید سوخت‌های فسیلی را کاهش داده، بلکه تلاش و همکاری جهانی است برای کاهش انتشار کربن مضر که بقای بلندمدت سیاره­ی ما را تهدید می‌کند.

تازمانی­که کشورهای درحال‌توسعه مجبور به واردات کالاهای اساسی باشند، آن‌ها "درحال‌توسعه" باقی خواهند ماند و در تلاشی ناامیدانه برای به دست آوردن ارزهای کشورهای ثروتمند گرفتار خواهند بود. شرکت‌های سراسر جهان به دنبال سودهای کوتاه‌مدت خواهند بود، منابع طبیعی کمیاب را استخراج خواهند کرد، اکوسیستم‌های باارزش را آلوده خواهند کرد و افراد ناامید را بی‌رحمانه اخراج خواهند کرد. همه اینها به نام حداکثرسازی ارزش سهام سهام­داران است. اگر این وضعیت کنترل نشود، دعوتی باز برای عوام‌گرایان مانند ترامپ خواهد بود که خارجی‌ها را مقصر بدانند و تنش‌ها را در میان مردم جهان تشدید کنند.

علاوه بر موافقت‌نامه‌های تجاری جنوب-جنوب، کشورهای درحال‌توسعه باید به تنظیم معاملات مالی فرامرزی بازگردند. آن‌ها ممکن است شکل کلاسیک کنترل سرمایه­ی دوران برتون وودز را که به همکاری جهانی متکی بود، نتوانند پیاده­سازی کنند، اما مطمئناً بهتر از آنچه اکنون هستند عمل خواهند کرد. سرمایه‌گذاران خارجی باید در نحوه سرمایه‌گذاری در دارایی‌های داخلی و توانایی در فروش و کاهش فشار بر بازار ارز مقید شوند. این امر نیاز به انباشت ذخایر دلار را کاهش می‌دهد و به کشورهای درحال‌توسعه کمک می‌کند تا از مزایای سیستم نرخ ارز شناور بهره­مند شوند. به عبارت دیگر، تنظیم جریان‌های سرمایه­ی بین‌المللی نباید به‌عنوان یک "اقدام کوتاه‌مدت" در نظر گرفته شود، بلکه سیاستی دائمی برای کمک به ملت‌ها جهت دسترسی به درجات بالاتری از سلطه‌ی پولی باشد.

ما فقط یک سیاره داریم. سیستم تجارت کنونی ما برای مقابله با چالش‌های اجتماعی و اقتصادی فقر و بی‌کاری جهانی کافی نیست. درهمین­حال، ما به‌ یک تلاش جهانی برای مقابله با تغییرات آب و هوایی نیازمندیم. صلح تجاری چیزی نیست که بتوان بسادگی به دست آورد، بلکه چیزی است که نمی‌توانیم به دست نیاوریم.

# فصل ششم

# شما مستمری دارید!

افسانه ششم: برنامه‌های "مستمری[[104]](#footnote-104)" همانند تأمین‌اجتماعی و مدیکر از نظر مالی ناپایدارند و دیگر ‌توان مالی پرداخت آن‌ها وجود ندارد.

واقعیت: تا زمانی که دولت فدرال متعهد به پرداخت باشد، همیشه می‌توان از این برنامه‌ها حمایت مالی کرد. آنچه اهمیت دارد، ظرفیت بلندمدت اقتصاد برای تولید کالاها و خدمات واقعی مورد نیاز مردم است.

## 1.6 مقدمه

برای چندین دهه گفته می­شود باید از هزینه­های برنامه­های رفاه­اجتماعی مانند تأمین‌اجتماعی، مدیکر و مدیکید اجتناب کرد، آن‌ها خیلی سریع در حال رشد هستند، بودجه فدرال را می‌بلعند و ناپایدار و مخربند. بزودی ورشکست می‌شوند و کل دولت را با خود به زیر می‌کشند، مگر این‌که تغییرات اساسی ایجاد شود.

برای اکثر مردم مشکلات این برنامه‌ها واضح است. دیر یا زود، تأمین هزینه‌ی برنامه‌های فوق فراتر از توان دولت خواهد بود. با کسری‌های مالی احتمالی انتظاری، بسیاری معتقدند که تنها راه حل عملی، یا توقف اجرای این برنامه‌هاست و باید زندگی در حد توانِ خود را آغاز کرد، و یا مشکل پرداخت بدهی را با افزایش مالیات حل کرد. هر دو طیف در اشتباه­اند. زیرا این برنامه‌ها توسط دولت فدرال تأمین مالی می‌شوند و پول دولت فدرال همیشه وجود دارد.

افسانه­ی کسری بودجه درک ما را از مخارج دولت بکلی منحرف کرده و در این مسیر برنامه‌های رفاه اجتماعی عملکرد خوبی نداشته­اند. با ارائه‌ی برنامه‌های تأمین‌اجتماعی توسط فرانکلین روزولت، برخی قوانین خاص نیز در مورد نحوه­ی پرداخت هزینه‌های آن با تاکید بر منابع آن پشنهاد شد، در‌حالی‌که به ارزش‌ها، اولویت‌ها و ظرفیت تولید واقعی توجه نشده بود. قبل از این‌که به ضرورت اجرای برنامه‌های فوق بپردازیم، اجازه دهید با یک سوال اساسی‌تر در مورد مستمری­ها آغاز کنیم. چه کسانی حق دریافت مستمری­ها را دارند و چرا؟

## 2.6 حق مستمری؟

بنابر وب­سایت سنای ایالات متحده، مستمری اصطلاحی است برای هر برنامه‌ی دولتی، که مزایای خاصی را برای گروه خاصی از مردم از جمله سالمندان، معلولان و فقرا و بینوایان تضمین کند.

مستمری پرداختی است به هر شخص یا واحد دولتی که بر حسب معیارهای قانونی واجد شرایط باشد. مستمری­ها تعهدات الزام­آور دولت فدرال است، و دریافت­کنندگان واجد شرایط آن مجوز رجوع برای استفاده‌ی قانونی از آن را دارد. تأمین­اجتماعی، غرامت و مستمری کهنه­سربازان و جانبازان، نمونه‌هایی از برنامه‌های مستمری می‌باشند. به­عبارت دیگر، اگر واجد شرایط باشید، اجازه‌ی قانونی استفاده و حق دریافت مزایای این برنامه‌ها را هم دارید و هیچ­کس نمی‌تواند شما را از استفاده­ی آن مزایا منع کند، و دولت به‌طور خودکار هزینه‌های آن را پرداخت خواهد کرد.

تقریباً هر آمریکایی بازنشسته از برنامه‌های تأمین­اجتماعی و مدیکر بهره­مند است. افرادی که از آن مزایا استفاده می‌کنند ممکن است پدربزرگ و مادربزرگ ما، والدین، همسایه و یا خود ما باشیم.

تأمین‌اجتماعی، بیمه­ی از کارافتادگی را نیز ارائه می‌کند که با عجز و ناتوانی در صورت ازکارافتادکی در سال‌های کاری از ما محافظت می‌کند. از سال 2018، نزدیک به ده میلیون آمریکایی معلول و ناتوان، از مزایای بیمه­ی ازکارافتادگی تأمین­اجتماعی استفاده می­کردند. شوان کسل، معاون مدیر اجرایی کهنه سربازان فلج آمریکا، شهادت می‌دهد که تأمین­اجتماعی او را از بی­خانمانی نجات داده. کسل به‌عنوان افسر پلیس نظامی در حین انجام وظیفه دچار آسیب نخاعی شد، جراحتی که منجر به فلج شدن او شد. کسل بارها و بارها در مصاحبه‌ها و شهادت در کنگره توضیح داده که جهت امرار معاش به بیمه­ی از کارافتادگی تأمین­اجتماعی[[105]](#footnote-105) (SSDI) وابسته بوده است.

تأمین­اجتماعی، به افراد تحت تکفل فردی که در حین انجام کار فوت می‌کند نیز کمک مالی می‌کند. چند سال پیش یکی از دوستانم در سنین پایین فوت کرد، او کارمند حرفه‌ای بود و از دست دادن درآمد او بار سنگینی را بر دوش خانواده­اش گذاشت. شوهرش به سختی مجبور شد راهی برای بزرگ کردن دو فرزندش پیدا کند. روزهای سختی برای همه و بخصوص فرزندان سپری شد. ولی خانواده برای پوشش بخشی از درآمد از دست رفته و برای تأمین نیازهای مالی روزمره، هر ماه چکی از تأمین­اجتماعی دریافت می‌کرد تا از فرزندان تا سن هیجده سالگی مراقبت شود.

بسیاری محتاج برنامه‌های ضد فقر هستند. نزدیک به شصت درصد مردم ایالات متحده حداقل یک سال تجربه‌ی فقر را بین سنین بیست تا شصت­وپنج سالگی داشته‌اند، و درحال حاضر، تقریباً بیست درصد کودکان در فقر زندگی می‌کنند.

دریافت مزایای مستمری، یک شکست اخلاقی یا نشانه‌ای از ضعف نیست. به­هرحال، امنیت مالی اولیه نباید به‌ یک شانه‌ی تخم مرغ در روز مبادا محدود شود. بدیهی است که پس‌انداز کردن نیکو است، اما میلیون‌ها انسان به نان شب خود محتاجند و برای گذراندن زندگی استطاعت کنار گذاشتن بخشی از درآمد خود را ندارند. در صورت لزوم همه سزاوار مراقبت‌های پزشکی هستند، و درصورتی که پیر و ناتوان می‌شوند از امنیت مالی برخوردار باشند، و در صورتی که شغل خود را از دست می­دهند و یا گرفتار روزهای سخت می­شوند، به کمک مالی محتاجند.

اینها کمک‌های حداقلی است. اما برنامه‌های مستمری آمریکا شامل تأمین­اجتماعی، مدیکر و مدیکید و برنامه‌های ضد فقر مانند کمک‌های غذایی، کوپن‌ خانوار، مسکن و اعتبار مالیاتی، برای سال­ها و دهه­ها مورد حمله قرار گرفته‌. برخی از آن حملات با انگیزه‌های شخصی افراد متمول و شرکت‌هاست، زیرا اجرای این برنامه‌ها مستلزم اخذ مالیات بیش‌تر از آن‌هاست. برخی مخالفین با نگاهی ایدئولوژیک معتقدند که اجرای این برنامه‌ها باعث توزیع مجدد درآمد از طبقه‌ی ثروتمندانِ شایسته به طبقه‌ی خانواده‌های فقیر و کم­درآمدِ ناشایست خواهد شد.

این بحث­ها ممکن است زشت و ناپسند باشد. واقعیت­های روزمره­ی سالخوردگی، معلولیت، ناتوانی و مشکلات اقتصادیِ مردم، نقد و حملات شخصی به این افراد را متوقف نمی­کند. سناتور آلن سیمپسون، که توسط رئیس جمهور اوباما به عنوان رئیس کمیسیون کسری بودجه منصوب شد، در اقدامی که احتمالاً برای برانگیختن خشم و ایجاد تفرقه بین جوانان و سالمندان بود، از افراد بازنشسته به عنوان "پیر حریص[[106]](#footnote-106)" یاد می‌کند. سیمپسون همچنین فعالان فمینیست طرفدار تأمین‌اجتماعی را "پلنگ‌های صورتی[[107]](#footnote-107)" نامید و به یکی از آن‌ها گفت که تأمین‌اجتماعی مانند گاوی است شیرده با ۳۱۰ میلیون پستان. او به یکی از مدافعین حقوق زنان مسن، اشلی بی کارسون، گفت: "وقتی کار درستی پیدا کردی تماس بگیر."

حملات شخصی به ذینفعان، با سیمپسون آغاز نشده و مقدم بر برنامه‌های مستمری است. در سال 1882 مجله­ای بر روی جلد خود، کاریکاتور یک کهنه سرباز "شکم­پرست سیری­ناپذیر[[108]](#footnote-108)" را ترسیم کرده بود که با هم قطارانش مدعی حقوق بازنشستگی بودند و پول عمومی را به چنگ می‌کشیدند. در قرن بیست­ویکم کارتونی مشابه وجود ارد با این مضمون "تهدیدهای اصلی ایالات متحده در سال‌های 1991، 2001 و 2011 " صدام حسین، اسامه بن لادن و یک زن سالخورده با تابلویی که روی آن نوشته شده مستمری.

حملات به برنامه‌های مستمری و افرادی که از آن‌ها بهره می‌برند، گاهی اوقات با انگیزه‌ی کینه ‌یا خصومت با دولت صورت می‌گیرد و گاهی اوقات به مردم اطلاعات غلط می‌دهد. انگیزه هر چه باشد، تفکر اقتصادی گمراه کننده و نادرستی در بحث مستمری وجود دارد. خوشبختانه، تئوری پولی مدرن به ما نشان می‌دهد که چرا مجبور نیستیم با برخی تلاش‌های ناامیدانه و غیرضروری برای حل یک "بحران مالی" یک گروه را در برابر گروه دیگر قرار دهیم. این تئوری به ما می‌گوید که چرا ناپایداری برنامه‌های مستمری از نظر مالی را نادیده می‌گیریم، و چرا بزرگترین چالش‌های پیش روی این برنامه‌ها هیچ ربطی به توان مالی دولت ندارد.

## 3.6 اشتباه بزرگ تأمین‌اجتماعی

با مطالعه­ی­ تاریخچه تأمین‌اجتماعی می­توان اطلاعات زیادی در مورد اثرات زیان­بار افسانه­ی کسری بودجه بدست آورد. تأمین‌اجتماعی یکی از موفقیت‌های بزرگ دولت فدرال است. سالانه میلیون‌ها نفر را از فقر نجات می‌دهد، برای میلیون­ها نفر اعم از سالمند و معلول امنیت اقتصادی نسبی فراهم می­کند. همچنین بزرگ­ترین برنامه برای کمک به کودکان است. ازآن­جاکه برای بسیاری مزایای مهمی را به ارمغان می­آورد، جای تعجب نیست که همواره مورد حمایت آحاد مردم در آمریکاست.

پس چرا این برنامه­ی محبوب و موفق مرتب مورد حمله­ی سیاست­مداران است؟ برای پاسخ، باید به سال 1935 یعنی سال تولدش بازگردیم. می­دانیم که روزولت برنامه‌های بلندپروازانه‌ای داشت که فراتر از تأمین‌اجتماعی بود. او لایحه­ی سال 1935 خود را به‌عنوان اولین بخش از یک طرح بسیار گسترده‌تر ارائه کرد، سیستمی که امنیت مالی را برای همه "از گهواره تا گور" فراهم می‌کند. هنگامی­که روزولت قانون تأمین‌اجتماعی سال 1935 را امضا کرد، آن را "سنگ بنایی که در حال ساخت است اما به هیچ وجه کامل نیست" نامید.

نام تأمین‌اجتماعی، سرنخی از آنچه روزولت در سر داشت را ارائه می‌کند. او در سخنرانی خود در سال 1944، تعریف گسترده‌تر چشم­انداز وسیع خود را از حقوق اقتصادی تعریف کرد، از جمله "شغل مفید و پردرآمد"، همچنین "حق داشتن درآمد کافی، مسکن مناسب، مراقبت‌های پزشکی مکفی، و محافظت در برابر مشکلات اقتصادیِ ناشی از کهولت سن، بی‌کاری، تصادف و یا سایر بدبختی‌ها". روزولت گفت: "تمامی این حقوق، یعنی ایجاد امنیت."

برخی از این برنامه‌های برای اولین بار در زمان روزولت اجرا شد. قانون تأمین‌اجتماعی سال 1935 ایالت‌ها را تشویق کرد تا برنامه‌های بیمه بی‌کاری را اجرا کنند. در سال 1965، چشم­انداز وسیع‌تر مراقبت‌های بهداشتی با تصویب مدی­کر برای سالمندان و معلولین، و مدیکید برای افراد کم­درآمد شکل گرفت. افراد معلول زیر شصت­وپنج سال، در سال 1973 واجد شرایط مدیکر شدند و بدین ترتیب اختیارات آن گسترش یافت.

روزولت می‌دانست که تأمین­اجتماعی با مخالفت‌های پیوسته­ی برخی محافل روبرو خواهد شد. از نظر مخالفانش، او یک "سوسیالیست" بود، و تأمین­اجتماعی یعنی توهین و حمله­ی بزرگ دولت به آزادی. اما، روزولت در تلاش برای محافظت از نسل‌های آینده، اشتباه اساسی را مرتکب شد، و افسانه­ی کسری بودجه را با پیامدهایی فراتر از تأمین­اجتماعی تقویت کرد.

برای تقویت این ایده که تأمین­اجتماعی مکانیسمی خود حمایتی است، قانون تأمین­اجتماعی سال 1935، پرداخت مزایا را به مالیات بر حقوق و دستمزد گره زد تا نشان ‌دهد تأمین‌اجتماعی چگونه تأمین ‌مالی می­شود. افراد شاغل بخشی از دستمزد خود را اکنون پرداخت کرده و بعداً مزایای آن را دریافت می‌کردند. اکثر مردم معتقد بودند (و هنوز هم باور دارند) که مالیات بر حقوق و دستمزد باعث ایجاد درآمد ‌شده و جهت پرداخت مزایا از آن استفاده می‌شود.

اولین صندوق تأمین‌اجتماعی اندکی پس از آن تأسیس شد. پولی که برای پرداخت مزایا نیاز نبود در اوراق خزانه­داری ایالات متحده سرمایه­گذاری و در صندوق تأمین‌اجتماعی نگهداری می­شد. این روال اعتماد مردم را در خصوص این‌که مالیات بر حقوق و دستمزد شاغلین به جای پول نقد دولت فدرال برای پرداخت­های تأمین‌اجتماعی پایدار و دائمی است، آن­را تقویت می­کرد.

روزولت دلیل دیگری برای تأمین‌مالی برنامه به این روش داشت. او می‌خواست مردم ببینند و بدانند که با پول پرداختی شاغلین، دیگران احساس می­کنند که حق برخورداری از مزایای تأمین‌اجتماعی را داشته و متعاقباً این حق برای شاغلین گذشته تضمین می­شود. اگر درحال­حاضر مشغول به کار هستید، بدون شک متوجه کسر مالیات بر حقوق و دستمزد ماهانه­ی خود تحت عنوان سهم بیمه فدرال[[109]](#footnote-109) FICA شده­اید. با قابل مشاهده بودن این مشارکت، روزولت استدلال می­کند در هر یک از ما چنان حس مالکیتی ایجاد می­شود که "هیچ سیاست­مداری نمی‌تواند برنامه تأمین‌اجتماعی را لغو کند".

روزولت اقدام دیگری انجام داد که برنامه را از نظر سیاسی آسیب­پذیرتر کرد. او در اصلاحیه‌های قانون تأمین‌اجتماعی در سال ۱۹۳۹ و تأسیس صندوق تأمین‌اجتماعی، هیئت امنایی را نیز برای این برنامه در نظر گرفت.

اکنون انتظار می‌رود هیئت امنای برنامه با پیش‌بینی درآمد و مخارج برنامه تا هفتاد و پنج سال آینده، قدرت پرداخت دیون برنامه و توانایی پرداخت تعهدات مالی تا تاریخ سررسید را ارزیابی کند. تنها راه برای انجام این کار، انجام فرضیاتی در خصوص میزان پولی پرداختی و دریافتی تأمین‌اجتماعی در هر دوره است. هیئت امنا باید به سؤالات زیر نیز پاسخ دهد: چند نفر در هفتاد و پنج سال آینده کار خواهند کرد؟ اقتصاد چقدر سریع رشد خواهد کرد و دستمزدها چقدر افزایش خواهد یافت؟ با نزدیک شدن به قرن بیست و دوم، مردم به‌طور متوسط چند سال عمر خواهند کرد؟ چه تعداد از افراد معلول و ناتوان خواهند شد؟ نرخ تورم چقدر خواهد بود؟ چند نوزاد متولد خواهد شد؟ و ... .

البته هیچ­کس نمی‌تواند با اطمینان به سئوالات فوق پاسخ دهد، لذا کارشناسان هیئت امنا سعی می­کنند بهترین پیش­بینی‌های خود را ارائه کنند. طبق گزارش آن‌ها در سال ۲۰۱۹، بهترین حدس و گمان این است که صندوق اصلی تأمین‌اجتماعی تا سال ۲۰۳۵ تهی خواهد شد و موجودی آن به صفر خواهد رسید. لذا شاغلان به تأمین‌اجتماعی همچنان پول پرداخت خواهند کرد، اما هیئت امنا انتظار دارد مبلغی که از حقوق شاغلان کسر می‌شود، کمتر از مبلغی باشد که برای پرداخت کامل مزایا لازم است. اگر چنین اتفاقی بیفتد، بر طبق قانون فدرال دولت باید مخارجش را کاهش دهد. این امر باعث کاهش ۲۲ درصدی مزایای تأمین­اجتماعی می‌شود.

روزولت فکر می‌کرد تا زمانی که همه بدانند پولی برای پرداخت مزایا وجود دارد، مخالفان سیاسی او برای حمله به این برنامه کار سختی را در پیش رو خواهند داشت. و مشکل همین جاست. امروز همه می­دانند که پولی برای مزایای تأمین‌اجتماعی در بساط نیست. مازاد کسوراتی که به صندوق­های تأمین‌اجتماعی اختصاص داده می‌شود، برای مدتی این سیستم را سرپا نگه می‌دارد. بااین­حال، در نهایت، حساب­های صندوق خالی می‌شوند، مگر این‌که چیزی تغییر کند، و این باعث کاهش مزایا، نه به­خاطر عدم توانایی دولت در پرداخت­ها، بلکه به­خاطر مصوبه­ی کنگره است که می‌گوید اگر موجودی صندوق­های تأمین‌اجتماعی به زیر صفر رسید، مزایای کامل پرداخت نشود.

مارک گلدواین، معاون ارشد سازمانی کمیته­ی مسئول بودجه­ی فدرال(CRFB)[[110]](#footnote-110)، در نوشته­ای از برخی لفاظی‌هایی که به‌طور معمول علیه تأمین‌اجتماعی استفاده می‌شود استفاده می‌کند. ابتدا، گلدواین ادعا می‌کند که این برنامه با یک بحران روبرو است و به سمت فاجعه پیش می‌رود. چرا؟ زیرا "با توجه به قانون فعلی، به بازنشستگان جدید معمولی نمی­توان قول مزایای کامل را داد، چه رسد به شاغلان جاری و آتی".

آنچه گلدواین فراموش می‌کند این است که کنگره می‌تواند قانون فعلی را با یک رای واحده تغییر دهد و بحران را برای همیشه ناپدید کند. از طرفی، کنگره به درخواست روزولت، تأمین‌اجتماعی را به همین شکل راه­اندازی کرد. همان‌طور که تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد، دولتِ منتشرکننده­ی پول مانند ایالات متحده هرگز از نظر مالی محدود و مقید نمی‌شود. تا زمانی که تعهدات پرداخت با دلار آمریکا محاسبه شود، دولت فدرال همیشه می‌تواند از این برنامه‌ها‌ حمایت کند. محدودیت دولت، نه توانایی مالی برای پرداخت، بلکه اختیار قانونی برای پرداخت است.

پس چرا فقط قانون را تغییر نمی­دهیم؟ شاید به این دلیل که این ایده هرگز به‌طور جدی مورد بحث قرار نگرفته. به جای به چالش کشیدن ساختار تأمین مالی، مدافعان تأمین‌اجتماعی عمدتاً با روزولت موافق بودند که بهترین راه محافظت از برنامه این است که نشان دهیم راه‌هایی برای تقویت صندوق‌های تأمین‌اجتماعی وجود دارد تا هیئت امنا بتواند گزارش دهد که برنامه به­طور کامل طی بازه­ی پیش‌بینیِ هفتاد و پنج ساله تأمین مالی شده است.

حتی اگر تأمین‌اجتماعی برای هفتاد و پنج سال آینده تأمین مالی شود، در برابر حملات برخی منتقدان همچنان آسیب­پذیر خواهد بود. لورنس کوتلیکوفِ اقتصاددان، به دلیل ترغیب قانون­گذاران برای استفاده از افق زمانی طولانی­تر برای ارزیابی پایداری مالی این برنامه بدنام است. چه مدت؟ کوتلیکوف پیشنهاد می­کند، تا جایی که از نظر انسانی ممکن است، و فراتر از آن! باید پیش‌بینی کنیم که چقدر پول در آینده­ی نامعلوم به تأمین‌اجتماعی وارد و چقدر از آن خارج می‌شود. هرچند کل داستان مضحک است، ولی بسیاری از قانون­گذاران کوتلیکوف را جدی گرفته و از او برای استماع در جلسات کمیته‌های مجلس نمایندگان و سنا دعوت کردند.

کوتلیکوف با الهام گرفتن از شخصیت لایت‌یر، به اعضای کنگره می‌گوید که تعهدات تأمین نشده تأمین‌اجتماعی - یعنی کسری آتی آن در یک افق زمانی نامتناهی، به ۴۳ تریلیون دلار خواهد رسید. با این ارزیابی، تأمین‌اجتماعی نه تنها مشکل دارد، بلکه ورشکسته­ی ابدی است!

ساختار تأمین مالی تأمین‌اجتماعی قبلا منجر به کاهش مزایا شده. در اوایل دهه ۱۹۸۰، پیش‌بینی‌های کسری ‌بودجه باعث شد کنگره به‌طور مؤثر مزایای آن­را از چند طریق کاهش دهد. به تأخیر انداختن تاریخ اجرایی سالانه­ی افزایش مزایا، کل مزایا را اندکی کاهش داد، بر مزایای افراد متمول و با درآمد بالا مالیات وضع شد. و از همه مهم­تر، سن بازنشستگی به تدریج از ۶۵ به ۶۷ سال افزایش یافت.

با افزایش سن بازنشستگی، نه تنها شاغلین زمان بیشتری کار می‌کنند؛ بلکه مزایای آن‌ها نیز کاهش می‌یابد. زیرا سال­های دریافتی آن‌ها در طی دوره بازنشستگی کم‌تر خواهد شد. کسانی که به­دلیل ناتوانی زودتر بازنشسته می‌شوند، به دلیل فرمول بازنشستگی، مزایای کم­تری دریافت می­کنند. در واقع، با افزایش سن بازنشستگی تنها به میزان دو سال، افرادی که زودتر از ۶۵ سالگی بازنشسته می‌شوند، به­­طور قانونی مزایای آن‌ها ۳۰ درصد کاهش می­یابد.

اما ساختار مالی تأمین‌اجتماعی نه تنها مورد حمله­ی محافظه­کاران جمهوری­خواه بلکه بسیاری از دموکرات‌ها که پیشنهاد حذف یکی از برنامه‌های اصلی حزب را داده بودند نیز قرار ­گرفت. برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که رئیس جمهور بیل کلینتون در سال ۱۹۹۷ تلاش کرد برای کاهش مخارج تأمین‌اجتماعی و مدیکر، با نیوت گینگریچ، رئیس وقت مجلس نمایندگان سازش کند. اما تحقیقات استیضاح او مانع از پیشبرد آن شد.

در سال ۲۰۰۰ زمانی که ال­گور برای کارزار انتخاب ریاست جمهوری نامزد شد، از ایده صندوقچه قفل‌شده برای این‌که چگونه از کاهش بودجه تأمین­اجتماعی در آینده محافظت ‌کند استفاده کرد. در آن زمان، بودجه فدرال مازاد داشت و ال­گور معتقد بود که دولت باید آن دلارهای مازاد را در صندوق‌های تأمین‌اجتماعی قفل کند تا تأمین‌اجتماعی از سلامت مالی بهتری برخوردار باشد. او این ایده را در اولین مناظره انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ با جورج دبلیو بوش بارها و بارها تکرار کرد.

با این حال، استعاره صندوقچه قفل‌شده، با هر حسن نیتی، نمونه دیگری از تفکر اقتصادی گمراه کننده بود. این تفکر ریشه در این ایده داشت که عمو سام مقدار محدودی دلار در اختیار دارد، و قفل برخی از آن مبالغ در صندوق تأمین‌اجتماعی به نوعی استطاعت دولت در پرداخت مزایای آتی را آسان­تر می­کند. استعاره صندوقچه قفل‌شده­ی ال­گور از نظر سیاسی نتیجه معکوس داشت. جورج دبلیو بوش با تمسخر از استفاده از این عبارت، به رای­دهندگان گفت که صندوق­های تأمین‌اجتماعی چیزی جز یک کابین پر از رسید بدهی نیست، و در واقع به­نوعی بازی پانزی است. بوش به عنوان رئیس جمهور، پیشنهادی کرد تا تأمین‌اجتماعی خصوصی شود ولی خوشبختانه موفق نشد.

ال­گور در جای درستی ایستاده بود، اما تصور کنید چقدر بهتر می‌بود اگر او به سادگی می‌گفت: "تأمین‌اجتماعی ایمن است. تغییرات عمده­ای لازم نیست. دولت فدرال می‌تواند به تعهدات خود عمل کند زیرا هرگز پولش تمام نمی‌شود." متأسفانه، تاکنون هیچ سیاست­مداری چنین تضمین‌هایی را به مردم آمریکا ارائه نکرده.

در سال ۲۰۱۳، رئیس جمهور اوباما پیشنهاد کاهش مزایا را با استفاده از چیزی به نام CPI زنجیره‌ای ارائه کرد. اصطلاح شیک و فانتزی برای یک ایده ساده، یعنی افزایش مزایای تأمین‌اجتماعی آهسته‌تر از تورم، به­طوری که ارزش واقعی مزایای تأمین‌اجتماعی با گذشت زمان کوچک­تر شود. همان‌طور که مرکز تحقیقات اقتصادی و سیاسی توضیح می‌دهد: "برای شاغلینی که به­طور متوسط در سن ۶۵ سالگی بازنشسته می‌شوند، این به­معنای کاهش حدود ۶۵۰ دلار در سال تا سن ۷۵ سالگی، و کاهش تقریباً ۱۱۳۰ دلاری در سال تا سن ۸۵ سالگی است.

CPI زنجیره‌ای مزایای بازنشستگان مسن‌تر را تقریباً ۱۰ درصد کاهش می‌دهد. رویکرد منصفانه­تر استفاده از CPI-E است که در آن حرف E مخفف «سالمند» است. این شاخص وزن بیشتری به تغییرات هزینه­ی چیزهایی که درصد بیشتری از هزینه‌های زندگی افراد مسن و معلول را تشکیل می‌دهند، از جمله مراقبت‌های پزشکی و حمل‌ونقل، خواهد داد. نمایه­ی CPI-E نشان می­دهد که سالمندانِ درگیر مزایای بیشتری دریافت کرده­اند.

همچنین پیشنهادهایی برای افزایش دوباره­ی سن بازنشستگی همانند دهه­ی ۱۹۸۰ ارائه شد، ولی این بار تا سن ۷۰ سالگی یا حتی بالاتر. به­ازای هر سال افزایش سن بازنشستگی، مزایا ۶ تا ۷ درصد کاهش می­یافت، و نابرابری را بدتر می‌کرد.

گاهی­اوقات قانون­گذاران، طرفدار اعمال "آزمون وسع" تأمین‌اجتماعی یعنی کاهش یا حذف مزایای افراد با درآمد بالا هستند. در نگاه اول، این پیشنهاد منطقی به نظر می‌رسد. چرا دولت به افرادی مانند بیل گیتس یا اپرا وینفری که تا آخر عمرشان پول دارند، مزایای تأمین‌اجتماعی پرداخت کند؟ دو دلیل برای این کار وجود دارد. دلیل اول: فرانکلین دلانو روزولت (FDR) تأمین‌اجتماعی را به­عنوان یک برنامه همگانی و فراگیر برای همه تأسیس کرد. این تصمیم به حفظ حمایت گسترده مردم در طی نزدیک به یک قرن کمک کرد. "آزمون وسع" با تبدیل تأمین‌اجتماعی به برنامه­ی رفاه­اجتماعی قشر خاصی از افراد جامعه که نیازمند "کمک‌های دولتی" هستند، باعث تضعیف این حمایت همگانی خواهد شد. دلیل دوم: "آزمون وسع" مانند بسیاری از تغییرات دیگر – CPI زنجیره ای، افزایش سن بازنشستگی، و ... – یک مسئله­ی حسابداری را با مشکل تأمین مالی اشتباه می‌گیرد. پیدا کردن راهی برای نگه­داری پول بیشتر و برای سال‌های طولانی­تر در دفاتر حسابداری، مجوز قانونی برنامه را برای پرداخت مزایا تمدید می‌کند، ولی هیچ­کاری برای بهبود توانایی مالی دولت برای پرداخت آن انجام نمی‌دهد. این یک بار اضافی است که توسط کنگره قبلی وضع شده و باعث می­شود تأمین‌اجتماعی (و بخش‌هایی از بیمه درمانی مدیکر) برای دهه‌ها در معرض خطر حمله قرار گیرد.

یکی از راه‌های درک این‌که چگونه رویکرد "صندوق امانی" منجر به سردرگمی‌ پایداری وضعیت مالی برنامه می‌شود، مقایسه­ی نحوه­ی مدیریت "صندوق‌های امانی" تأمین‌اجتماعی (دو تا هستند) با "صندوق‌های امانی" بیمه­ی درمانی (که آن‌ها نیز دو تا هستند) است. هر ساله، هیئت امنای تأمین‌اجتماعی و بیمه­ی درمانی گزارش سالانه­ای منتشر می‌کنند که وضعیت مالی جاری و پیش‌بینی شده "صندوق‌های امانی تأمین‌اجتماعی (بیمه بازنشستگی و بازماندگان و افراد مسن [OASI[[111]](#footnote-111)] و بیمه معلولیت( [DI[[112]](#footnote-112)] ، و "صندوق‌های امانی بیمه درمانی (بیمه تکمیلی [SMI[[113]](#footnote-113)] و بیمه بیمارستانی [HI[[114]](#footnote-114)] ) را بررسی می‌کند. سال­هاست که بر اساس خلاصه­ی این گزارشات "هر دو برنامه تأمین‌اجتماعی و بیمه درمانی با کمبود بودجه بلندمدت و تأمین مالی فعلی روبرو هستند." مخصوصاً "صندوق‌های امانی" OASI، DI و HI همگی در وضعیت "بحرانی" قرار دارند.

طبق گزارش سال ۲۰۱۹، صندوق امانی OASI در سال ۲۰۳۴، صندوق DI در سال ۲۰۵۲ و صندوق HI تا سال ۲۰۲۶ تهی شده، مگر این‌که تغییراتی مثل حذف پرداخت کامل مزایا اجرا شود. اما صندوق امانی SMI معروف به بخش‌های B و D مدیکر مشکلی ندارد. چرا این صندوق در وضعیت خوبی است درحالی­که پیش‌بینی می‌شود مابقی صندوق­ها پولشان تمام می­شود؟ پاسخ ساده است. زیرا SMI مجوز قانونی پرداخت مزایای کامل را حتی در صورت خالی شدن صندوق امانی خود دارد، درحالی­که در سایر صندوق­ها چنین تضمینی وجود ندارد. "برای SMI، هیئت امنا پیش‌بینی می‌کنند که هر دو بخش B و D به دلیل قوانین موجود، تا آینده­ی نامعلومی و به اندازه کافی تأمین مالی می­شوند،" و لذا SMI تا ابد از نظر مالی ایمن می­ماند!

به همین سادگی است. برنامه‌های تأمین‌اجتماعی و بیمه بیمارستانی مدیکر به دلیل عدم تعهد دولت به پرداخت آن­ها، از نظر مالی ناپایدارند، درحالی‌که بخش‌های B و D مدیکر وضعیت خوبی دارند زیرا کنگره مجوز قانونی برای پرداخت آن‌ها را در هر صورت صادر کرده است.

در واقع کنگره امکان تغییر قانون فعلی را دارد تا همان گزینه­ SMI را برای سایر برنامه‌ها اعمال کند. این‌که چرا این اقدام انجام نشده یک انتخاب سیاسی است، نه اقتصادی. بااین­حال، با خواندن روزنامه‌ها و گوش دادن به کارشناسان، متوجه این موضوع نخواهید شد. تنها چیزی که می‌شنویم این است که تأمین‌اجتماعی ورشکست شده.

این ترسِ دائمی جوانان را متأثر می­کند. من در دانشگاه تدریس می‌کنم. هر سال از دانشجویانم سئوال می‌کنم که چند نفر از شما فکر می‌کنید که در زمان بازنشستگی از مزایای تأمین‌اجتماعی استفاده می­کنید؟ ولی هر سال تعداد دست‌های بلند شده کمتر می‌شود. این یافته با نظرسنجی مؤسسه­ی ترنس­آمریکا[[115]](#footnote-115) مطابقت دارد که نشان می­دهد"۸۰ درصد از کارگران نسل هزاره (متولدین بین ۱۹۸۱-۱۹۹۶) نگران عدم وجود تأمین‌اجتماعی خود می­باشند.

بسیار ناراحت کننده است، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که تأمین‌اجتماعی برای نسل‌های آینده وجود نداشته باشد. حتی بدتر این‌که حملات به تأمین‌اجتماعی درست در زمانی رخ می‌دهد که کشور با بحران بازنشستگی روبروست، بحرانی که مزایای تأمین‌اجتماعی را بیش از پیش توجیه و حیاتی می‌کند.

سابقاً بازنشستگی را به صندلی سه پایه تشبیه می‌کردند. فرض بر این بود ک سه پایه­ی این صندلی، مستمری بازنشستگی ناشی از شغل­مان، پس­انداز شخصی و مزایای تأمین‌اجتماعی باشد. متأسفانه برای میلیون‌ها آمریکایی، دو تا از این پایه‌ها با اره بریده شده. پس­انداز به دلیل فقدان دستمزد مناسب برای شاغلین آسیب دیده، و کارفرمایان در حال کاهش مستمری‌های بازنشستگی موثق و قابل اتکا هستند.

واشینگتن پست در روایت داستان کارگران کارخانه تولسا با مالکیت مک‌دانل داگلاس می­نویسد، "زمانی که کارخانه تعطیل شد، کارگران شغل و مستمری خود را از دست دادند. این یک اتفاق ساده نبود. زیرا با شکایت کارگران، اسناد دادگاه نشان می­داد که مک‌دانل داگلاس کارخانه تولسا را عمداً تعطیل کرد زیرا بسیاری از کارکنان به سن بازنشستگی نزدیک شده و می‌توانستند درخواست مستمری کامل را بکنند. با تعطیل شدن کارخانه، شرکت فقط بخش کوچکی از کل مستمری آن‌ها را پرداخت کرد. کارمندانِ خواهان در دادگاه، برنده شدند، اما متوسط غرامت ​​۳۰ هزار دلاری بمراتب کم­تر از ارزش مستمری آن‌ها بود. نتیجه چه شد؟ به جای این‌که بعد از یک عمر کار، از دوران بازنشستگی لذت ببرند، بسیاری مجبور به ادامه­ی کار شدند. برای امرار معاش، یکی از کارمندان سابق، مردی ۷۹ ساله، به عنوان تازه کار و خوشامدگو در والمارت مشغول به کار شد و هشت ساعت در روز سر پا می­ایستاد. فرد دیگری در سن ۷۳ سالگی مشغول بارگیری کامیون آن­هم در شیفت شبانه شد. و دیگری در سن ۷۴ سالگی شغل نگهبان گذرگاه عابر پیاده را انتخاب کرد و یکی دیگر در سن ۷۶ سالگی برای تأمین مخارج زندگی خود اجناس دست دوم را خرید و فروش می‌کرد.

علی­رغم شرایط حاد زندگی آن­ها، این کارمندان و کارگران تنها نیستند. در سراسر کشور، شرکت‌ها با کاهش مزایای بازنشستگی هزینه‌های خود را کاهش می­دهند. این­ها دلایلی است که چرا بسیاری از آمریکایی‌های مسن در شرایط سخت و طاقت فرسا زندگی می­کنند. مطالعه­ای نشان می­دهد که ۴۰ درصد از آمریکایی‌های طبقه متوسط، در دوران بازنشستگی از طبقه متوسط خارج ‌شده، و ۸.۵ میلیون نفر در خطر سقوط به فقر یا نزدیک به فقر قرار دارند. برای بسیاری از این بازنشستگان، تأمین‌اجتماعی تنها چیزی است که آن‌ها را از فقر نجات می‌دهد.

کارفرمایان با برنامه‌های مزایای معین بازنشستگی[[116]](#footnote-116)که ماهانه پرداخت مبلغی ثابت را بعد از بازنشستگی تضمین می‌کردند، میزان مزایا را به شدت کاهش داده‌اند. در عوض، بسیاری از کارفرمایان برنامه‌های سهم ‌مشارکت معین[[117]](#footnote-117)، مانند(k) ۴۰1 را ارائه کرده که حساب‌های پس‌انداز ویژه‌ای برای بازنشستگی ایجاد می‌کند. در سال ۱۹۷۵، از هر ده کارگر در شرکت‌های خصوصی، نه نفر دارای برنامه بازنشستگی با مزایای معین بودند. این مستمری‌ها اغلب نتیجه مذاکرات کارگری، قبل از این‌که اتحادیه‌ها قدرت چانه‌زنی خود را از دست بدهند، بود. تا سال ۲۰۰۵، این نسبت به یک سوم کاهش یافت.

درحالی­که وجود این برنامه­های بازنشستگی بهتر از عدم وجود آن­هاست، اما پول موجود در برنامه­ی (k) ۴۰1 باید برای هزینه­های دوران بازنشستگی فرد کافی باشد. این برنامه‌ها به ندرت درآمد ماهیانه­ی مورد انتظار بازنشستگان را فراهم می‌کنند، و این کاستی­ها به کارگران کم‌درآمد آسیب می­زند. در گزارشی از موسسه سیاست اقتصادی[[118]](#footnote-118) (EPI) اشاره شده که "کارگران با درآمد بالاتر ( و ظرفیت بیشتر برای مشارکت ) بیشتر احتمال دارد در برنامه‌های سهم‌ مشارکت معین شرکت کنند." همین گزارش نشان می‌دهد که "تغییر از برنامه‌های مزایای معین به برنامه‌های سهم ‌مشارکت معین، نابرابری‌های نژادی و قومی را تشدید کرده"، که برای افراد مجرد و زنان چالشی است و شکاف بین کارگرانی که مدرک دانشگاهی دارند و کسانی که ندارند را بیشتر می­کند.

میلیون‌ها آمریکایی شاغل نیز برنامه بازنشستگی کارفرما را ندارند. همان‌طور که گزارش EPI نتیجه‌ می­گیرد: "برای بسیاری از گروه‌ها - آمریکایی‌های کم‌درآمد، سیاه‌پوست، اسپانیایی‌تبار، بدون تحصیلات دانشگاهی و آمریکایی­های مجرد - یک خانواده یا فرد معمولی در حساب‌ بازنشستگی خود هیچ پس‌اندازی ندارد، و برای کسانی که پس‌انداز دارند، میانگین موجودی در حساب‌های بازنشستگی آن‌ها بسیار کم است."

بحران بازنشستگی با بحران گسترده‌تر رکود دستمزدها، همراه با افزایش هزینه‌های تحصیل، مراقبت‌های بهداشتی و سایر نیازهای اولیه مرتبط است. با در نظر گرفتن این مسائل، سه پایه­ی سنتی بازنشستگی (مستمری، پس‌انداز، تأمین‌اجتماعی) بیشتر شبیه یک دسته بیل شده است.

امروزه کارگران تنها قشر آسیب‌پذیرِ کاهش مستمری تأمین‌اجتماعی نیستند. درحال حاضر، سیستم تأمین‌اجتماعی باعث می‌شود که پانزده میلیون آمریکایی مسن و یک میلیون کودک از فقر نجات یافته و بسیاری در نزدیکی خط فقر باقی بمانند. متوسط مستمری بازنشستگی در سال ۲۰۱۸، ماهانه ۱۴۰۹دلار بود و زنان به‌طور معمول ۲۰ درصد کمتر از آن دریافت می‌کردند. درحالی­که خط فقر فدرال در آن سال ۱۲،۱۴۰ دلار در سال بود.

با توجه به این شرایط، باید به‌دنبال راه‌هایی برای افزایش و نه کاهش مزایای تأمین‌اجتماعی باشیم. اگر این اقدام انجام شود، پول برنامه تمام نخواهد شد. محدودیت‌های تأمین‌اجتماعی ماهیتاً سیاسی است، و نه اقتصادی.

## 4.6 سایر برنامه‌های حمایتی در خطر

ساختار مالی تأمین‌اجتماعی نشان می‌دهد که چگونه افسانه کسری بودجه منجر به تصمیم‌گیری‌های غلط ‌شده و اهداف آن را تضعیف ­کرده است. بحث‌های مربوط به مسائل مالی تأمین‌اجتماعی همچنین به تقویت تفکر گمراه‌کننده در مورد سایر برنامه‌های حمایتی، به­ویژه باور مداوم مبنی بر این‌که این برنامه­ها به‌طور فزاینده‌ای غیرقابل‌تحمل می‌شوند، کمک کرده است.

درست است که امروزه برنامه‌های حمایتی بخش زیادی از هزینه‌های فدرال را تشکیل می‌دهد، اما این اولین بار نیست که چنین چیزی اتفاق می‌افتد. پس از جنگ داخلی، دولت فدرال به جانبازان، معلولین، فقرا و افراد مسنِ اتحادیه و خانواده‌هایشان مستمری پرداخت می‌کرد. تا سال ۱۹۱۰، حدود ۲۸ درصد از مردان بالای ۶۵ سال، و بیش از سیصد هزار بیوه مستمری دریافت می‌کردند. در سه دهه­ی ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰، دولت فدرال بیش از یک چهارم بودجه­ی خود را صرف برنامه‌های حمایتی می­کرد. این برنامه­ی حمایتی عمر طولانی‌ داشته به­طوری­که در سال ۲۰۱۷، دختر یکی از جانبازان جنگ­های داخلی مستمری خود را همچنان دریافت می‌کرد!

برنامه­های حمایتی در طول رکود بزرگ، با ایجاد تأمین‌اجتماعی و برنامه‌هایی برای مقابله با بیکاری و فقر گسترده، علی­رغم هشدار برخی صاحب­نظران دوباره افزایش یافت. سناتور دانیل هستینگز گفت که "تأمین‌اجتماعی ممکن است پیشرفت این کشور بزرگ را متوقف کرده و شرایط اقتصادی آمریکا را به سطح متوسط ​​اروپا تقلیل دهد". البته درحال­حاضر با توجه به شبکه ایمن و قوی‌ اروپای غربی، این بیانیه کنایه‌آمیز به نظر می‌رسد.

هنگامی که مدیکر در سال ۱۹۶۵و در طول رونق اقتصادی پس از جنگ ارائه شد، بحث‌ها کمتر بر سر هزینه‌های دولت و بیشتر بر ترس از سوسیالیسم متمرکز بود. مدیکر همچنین توسط مخالفانی مانند سناتورِ جمهوری‌خواه و نامزد ریاست‌جمهوری بری گلدواتر به­عنوان برنامه‌ای بیش از حد سخاوتمندانه مورد تمسخر قرار گرفت. گلدواتر گفت: "حالا که به بازنشستگان خود مراقبت‌های پزشکی را به رایگان عرضه می­کنیم، چرا سبد غذا، چرا مسکن عمومی، چرا اقامتگاه‌های تفریحی، چرا سهمیه سیگار و آبجو برای سیگاری­ها و مشروب خورها تخصیص ندهیم؟"

سوالات گلدواتر البته که بلاغی بودند. برخی دیگر دل­نگرانی‌های مشروع‌تری را داشتند. یک خبرنگار نیویورک تایمز پرسید: " با عدم وجود اطاقی برای بستری سال­مندان و فقدان پزشکان، پرستاران و تکنسین‌های کافی برای مراقبت از آن‌ها، صف‌های طولانی افراد سالمند در مقابل درب­های بیمارستان وجود نخواهد داشت، ؟" درواقع هیچ صف طولانی سالمندان در بیمارستان وجود نداشت، اما همواره مهم است که به این فکر کنیم آیا اقتصاد ما ظرفیت تولیدی لازم برای ارائه مزایای واقعی مانند پزشکان، پرستاران، تخت‌های بیمارستان و ... را برای رسیدگی کافی به تقاضای ایجاد شده توسط برنامه‌های دولتی را دارد؟

با چرخش مباحثات مالی به سمتی درست، مخالفان مدیکر به‌طور فزاینده‌ای مخالفت‌های خود را نسبت به توانایی مالی این برنامه تغییر دادند. عنوان مقاله­ای در سال ۲۰۱۲ این­گونه بود "اگر نتوانیم سرعت رشد هزینه‌ی مراقبت‌های بهداشتی را کاهش دهیم". بانکدار سرمایه‌گذار نوشت، "آن­ها بودجه فدرال را مصرف خواهند کرد. ما در معرض خطر یک بحران بدهی نظیر بحران ۲۰۰۸-۲۰۰۹ هستیم." گیل ويلنسكي، مشاور سابق رئیس‌جمهور بوش پدر، ادعا ‌کرد که مدیکر "به شکل فعلی پایدار نیست" و اضافه می‌کند که "نسل‌‌های انفجار جمعیت در حال پیر شدن است و هرگونه کاهش مخارج سرانه، نیازمند کاهش مزایا، تغییر شرایط واجد شرایط بودن، افزایش مشارکت در هزینه، افزایش مالیات و کاهش پرداخت به ارائه دهندگان خدمات بهداشتی است." فیلیپ مولر، ستون‌نویس بخش مالی می‌نویسد: "با وجود عدم تغییرات مهم کوتاه‌مدت، هم مدیکر و هم تأمین‌اجتماعی در مسیرهای مالی غیرقابل استطاعت باقی ‌مانده که بدون اصلاحات جدی، سهم‌های بیشتری از مخارج دولت را به خود اختصاص خواهند داد." دیانا فرختگات-روت از مؤسسه محافظه‌کار منهتن صراحتاً اعلام می‌کند که "مدیکر بوضوح ناپایدار است." او نتیجه می‌گیرد: "مدیکر به وعده­های خود به سالمندان آتی نمی­تواند وفا کند. وظیفه سیاست­مداران منتخبی که قول رسیدگی به کسری بودجه را داده­اند این است که گزینه‌های جایگزین را برای بحث و گفتگو ارائه کنند."

به زعم طرفداران تئوری پولی مدرن تمام این استدلال‌ها گمراه‌کننده است، زیرا همگی بر اساس افسانه کسری بودجه بنا شده. تا زمانی که برای پاسخگویی به تقاضا، عرضه کننده و امکانات بهداشتی در دسترس است، مدیکر تنها با تغییراتی در منابع تولیدی واقعی کشور، پایدار خواهد بود.

برنامه‌های حمایتی به­خاطر نسبت وابستگی[[119]](#footnote-119)، یعنی نسبت تعداد افراد شاغل به تعداد افرادی که مزایای حمایتی را دریافت می‌کنند نیز مورد حمله قرار ‌می­گیرد. برای مدیکر و تأمین‌اجتماعی، نگرانی از نسبت وابستگی سنی است. مقاله‌ای در وال استریت ژورنال نمونه‌ای از این استدلال را ارائه می‌کند: در سال ۱۹۸۰، به ازای هر ۱۰۰ آمریکاییِ بین ۱۸ تا ۶۴ سال یعنی سن کار، ۱۹ آمریکایی بزرگ­سال ۶۵ سال و بالاتر وجود داشت. اما از آن زمان تغییرات سریعی بوقوع پیوسته. طبق سرشماری جدیدی که جزئیات سن و نژاد را برای هر شهرستان نشان می‌دهد، تا سال ۲۰۱۷، به ازای هر ۱۰۰ نفر در سن کار، ۲۵ آمریکایی ۶۵ ساله و بالاتر وجود دارد.

معمولاً کاهش نسبت وابستگی سنی را به عنوان هشدار منتشر می­کنند. ولی ما به هیچ عنوان این­طور فکر نمی­کنیم. از این شاخص برای نقص سیستم فعلی و خیانت افراد مسن به جوانان نیز استفاده می‌شود. همان‌طور که نویسنده­ی محافظه‌کار در وال استریت ژورنال می­گوید "عدم رویارویی با حقیقت آشکار، آن­هم جلوی چشمان شما، نوعی سرقت بین­نسلی است."

با این منطق، افراد مسن به‌طور خودخواهانه از دولتی با بودجه­ی محدود درخواست مزایا می­کنند، درحالی­که باید به نفع نسل‌های آینده از منافع خود صرف نظر کنند. همان‌طور که دیدیم، این دقیقاً تفکر نادرست در خصوص مخارج دولت است و باعث می‌شود تصمیماتی اخذ شود که نه تنها برای افراد مسن بلکه برای همه مضر باشد.

چنین انتقاداتی اغلب با ادعای افزایش طول عمر آمریکایی‌ها همراه است. متأسفانه، این ادعا درست نیست. گزارش سال ۲۰۱۸ از مراکز کنترل و پیشگیری بیماری‌ها نشان داد که امید به زندگی در ایالات متحده برای سومین سال متوالی کاهش یافته، و مرگ‌های ناشی از ناامیدی، ناشی از مواد مخدر، الکلیسم و خودکشی، نقش زیادی در این آمار نزولی داشته. سایر عوامل شامل افزایش مرگ و میر ناشی از آنفولانزا و افزایش مرگ و میر ناشی از بیماری مزمن ریوی و سکته مغزی و ... است.

امید به زندگی ارتباط نزدیکی با درآمد دارد و آمار در این زمینه تکان دهنده است. مطالعه‌ای در مجله انجمن پزشکی آمریکا[[120]](#footnote-120) نشان می­دهد که ثروتمندترین مردان آمریکایی تقریباً پانزده سال بیشتر از فقیرترین مردان همان کشور عمر کرده، و زنان ثروتمند ده سال بیشتر از همتایان فقیر خود عمر می‌کنند.

منتقدان برنامه‌های حمایتی ممکن است اشتباه کنند، ولی در خطابه­های سیاسی بسیار ماهرند. هنگام حمله به برنامه‌های محبوب، انتخاب کلمات، اهمیت پیدا می‌کند. جای تعجب نیست که آن‌ها تلاش‌های خود را اصلاح برنامه‌های حمایتی می­نامند، و نه کاهش یا حذف آن. حتی خود کلمه "حمایت" بار معنایی سیاسی دارد. همان‌طور که هندریک هرتزبرگ از نیویورکر اشاره می­کند، در ابتدا سیاست­مداران این برنامه‌ها را به عنوان "حقوق‌های کسب شده" توصیف می‌کردند. با گذشت زمان، این عبارت ناپدید شد. سپس، به نوشته هرتزبرگ، در اواسط دهه­ی ۱۹۷۰، "بدون کلمه 'کسب شده، دوباره در آثار دانشگاهی رابرت نیسبت و رابرت نوزیک، محافظه‌کاران برجسته ظاهر شد." این یک حرکت هوشمندانه بود. آن‌ها کلمه­ی "کسب شده" را که برای اکثر مردم خوشایند بود حذف کرده و بر کلمه­ی "حق" با بار منفی تأکید کردند. مانند زمانی که می‌گوییم یک فردِ لوس احساس حق می‌کند. همان‌طور که ریچارد اسکاو اشاره می­کند، این اصطلاح حتی در راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی[[121]](#footnote-121) (DSM) برای توصیف یک علامت اختلال شخصیت خودشیفته بکار می­رود: "احساس حق دارد، یعنی، انتظار غیرمنطقی از رفتاری نامطلوب، با رعایت انتظارات او."

هرتزبرگ خاطرنشان می‌کند که ریگان در سخنرانی‌های اولیه خود از اصطلاحات خنثی مانند "شبکه ایمن اجتماعی" استفاده می‌کرد، اما به زودی از نیسبت و نوزیک الگو گرفت و از اصطلاح "حقوق" استفاده کرد. مطبوعات تجاری به زودی از او پیروی کردند. این کلمه به‌طور ظریفی به افرادی که در برنامه‌های حمایتی شرکت می‌کنند، انگ می­زند. اما گاهی اوقات انگ زدن چندان ظریف و ماهرانه نیست. ریگان به دریافت­کنندگان کمک‌های اجتماعی با کلیشه­ای نژادپرستانه و نادرست یعنی "ملکه­ی رفاه" حمله کرد.

زمانی که اوباما کمیسیون ملی خود را در امور مالی و اصلاحات، یا کمیسیون کسری بودجه تأسیس کرد، مسئولیت آن­را بر عهده­ی آلن سیمپسون و ارسکین بولز دموکرات و بانکدار از کارولینای شمالی گذاشت. سیمپسون رهبری سخن­رانی و لفاظی را بر عهده گرفت و بولزِ کم حرف از روابط ارزشمند خود استفاده می­کرد که به دوران معاونت کارکنان کاخ سفید در دوره­ی کلینتون برمی‌گردد. بااین­حال، هیچکس بیشتر از پیترگ پترسون برای مبارزه علیه برنامه‌های حمایتی تلاش نکرد. پترسون در سال ۲۰۱۸ درگذشت، اما کار او در این زمینه و مهمتر از آن، پول او باقی ماند. نام پترسون هرگز برای عموم مردم شناخته نشد، اما این میلیاردر یک میلیارد دلار به کمپین روابط عمومی سرازیر کرد که دستور کار آن شامل تضعیف حمایت از برنامه‌های اجتماعی بود.

پترسون قبل از این‌که با تأسیس صندوق سرمایه­گذاری مشترک و صندوق تأمینی به نام گروه بلکستون به میلیاردها دلار برسد، مدیرعامل بل اند‌هاول، وزیر بازرگانی ریچارد نیکسون و رئیس لمان برادرز بود. او بودجه­ی طیف گسترده‌ای از اتاق‌های فکر، کنفرانس‌ها و کمپین‌های روابط عمومی فریبنده را تأمین می­کرد و با پول و زمان برای پرورش چهره‌های برجسته از هر دو حزب سیاسی دریغ نمی­کرد. اجلاس‌های مالی سالانه او با حضور سیاست­مداران جمهوری‌خواه و دموکرات (بیل کلینتون برای سال‌ها سخنران محبوب آن اجلاس بود) برگزار می‌شد، درحالی‌که چهره‌های برجسته­ی بخش خبری تلویزیون، مجری و گرداننده برنامه­های با دستمزد بالا در خدمت او بودند.

پترسون، همراه سیاست­مداران، کارشناسان و مشاوران سیاسی‌ای که از آن‌ها حمایت می‌کرد، دهه‌ها را صرف متقاعد کردن مردم آمریکا کرد که مخارج دولت، به­ویژه برای برنامه‌های حمایتی، اقتصاد را به سمت پرتگاه سوق می‌دهد. تندروهای دیگری مانند پل رایان، از خصوصی­سازی کامل تأمین‌اجتماعی حمایت می­کردند. بر اساس این استدلال، از آنجایی که منابع تأمین‌اجتماعی در حال اتمام است، بهتر است همه تخم مرغ‌های بازنشستگی را در سبد وال استریت قرار ندهیم. این افراد، اگر از نحوه­ی عملکرد امور مالی دولت بی‌اطلاع باشند و یا درگیر طرح شوم‌تری برای انتقال بخش بیشتری از پول ما به وال استریت باشند، از افسانه­ی کسری بودجه برای به خطر انداختن امنیت مالی میلیون‌ها آمریکایی استفاده می‌کنند.

وقتی باراک اوباما در کمیسیون کسری بودجه تصمیم گرفت بدهی را کاهش دهد، به نظر می‌رسید که او احساسات عمومی کشوری را که هنوز از بحران مالی در رنج است را اشتباه فهمیده و کمیسیون کسری را برای ایده‌های پترسون فراهم کرده است. همچنین در یک توافق غیرمرسوم، برای تأمین مالی و منابع بودجه به پترسون متکی بود. همان‌طور که واشنگتن پست در آوریل ۲۰۱۰ گزارش داد:

"بروس رید مدیر اجرایی کمیسیون کسری بودجه، که از شورای رهبری دموکرات مرخصی گرفته، گفت که کمیسیون برای انتشار پیام خود با گروه‌های دیگر از جمله بنیاد پیتر جی پترسون روز چهارشنبه با حضور رئیس‌جمهور سابق بیل کلینتون، یک نشست مالی برگزار و همکاری خواهد کرد. و در ماه ژوئن، اعضای کمیسیون قصد دارند در جلسه­ای درباره بودجه که توسط سازمان غیرانتفاعی آمریکا اسپیکس سازماندهی شده شرکت کنند. آمریکا اسپیکس در همین دوره بیش از ۴ میلیون دلار از بنیاد پترسون دریافت کرد و این بنیاد همچنین حقوق دو تن از کارکنان کمیسیون را پرداخت کرد.

از آنجایی که اعضای کمیسیون نتوانستند در مورد برنامه به توافق برسند، روسای مشترک بیدرنگ یکی از برنامه‌های مورد تأیید پترسون را ارائه کردند. این برنامه با تحسین فوری پترسون مواجه شد و با کمک CRFB که یکی از گروه‌های تأمین مالی پیترسون است منتشر شد.

روابط گرم و صمیمی بین سازمان‌های پترسون و کمیسیون کسری بودجه­ی اوباما، نفوذ دیرینه پترسون در میان تشکیلات سیاسی را نشان می‌داد. اجلاس مالی ۲۰۱۲ در حالی برگزار شد که دولت اوباما در تلاش مذاکره یک "معامله بزرگ" در مورد بودجه با رئیس مجلس نمایندگان، جان بوئنر بود. سخنرانان آن سال هم بوئنر و هم تیم گیتنر وزیر خزانه­داری اوباما، به عنوان دو شخصیت اصلی آن مذاکرات، و همچنین بیل کلینتون، پل رایان و آلن سیمپسون بودند.

درحالی‌که سیمپسون در نقش رسمی خود میلیون‌ها آمریکایی را تحقیر می‌کرد، جمهوری‌خواهان دیگر ادعاهای اغراق‌آمیزی درباره­ی تقلب در برنامه معلولیت تأمین‌اجتماعی مطرح می‌کردند که نوعی اهریمن­سازی بود. به‌طور قابل­توجهی، سناتورهای جمهوری­خواهی که درخواست محاسبه­ی پرداخت‌های بیش از حد را داشتند، درخواست شمارش کم پرداخت‌ها را نکردند.

برخلاف آنچه سناتورهای جمهوری­خواه پیشنهاد کردند، برنامه معلولیت نه سخاوتمندانه است و نه پر از تقلب. واجد شرایط شدن برای دریافت مستمری معلولیت تأمین‌اجتماعی و حتی تجدید نظر در مورد رد درخواست، بسیار دشوار و زمان­بر است. در سال ۲۰۱۸ میانگین زمان انتظار برای برگزاری جلسه استماع ۵۳۵ روز بود و در بسیاری از شهرها بیش از ۷۰۰ روز طول می­کشید. در پایان آن سال، ۸۰۱،۴۲۸ نفر در انتظار برگزاری جلسه استماع بودند و در سال ۲۰۱۶ تعداد ۸۶۹۹ نفر درحالی‌که منتظر جلسه استماع بودند جان خود را از دست دادند.

هدف از اهریمن­سازی این است که مردم از دریافت مزایا شرمنده شوند و دیگران نسبت به آن‌ها احساس ناراحتی کنند. بی‌عدالتی این حملات برای من در اوایل دهه ۲۰۰۰ زمانی که در مورد تأمین‌اجتماعی با گروهی از اعضای اتحادیه در ویچیتا، کانزاس صحبت می‌کردم، برجسته شد. موتورسواری بعد از جلسه به سراغم آمد، دست داد و تا جایی که می‌توانست دست مرا تکان داد. او پس از سال‌ها کار و کوشش به سختی می‌توانست دستش را بلند کند. از صحبت‌های من تشکر کرد و گفت که منتظر بازنشستگی خود است. آن مرد و کارگران مشابه، پس از یک عمر کار سخت و طاقت‌فرسا، برای این‌که بخواهند بازنشسته شوند و مزایا دریافت کنند، سزاوار توهین نیستند.

دریافت کنندگان کمک‌های اجتماعی، هدف و سیبل زبان تند و تیز ریگان و سایر جمهوری­خواهان بودند. بیل کلینتون، رئیس جمهور دموکرات بود لایحه به اصطلاح اصلاح رفاه ۱۹۹۶ را امضا کرد که هدف آن بازگشت مردم به فضای کار بود. کاری که کلینتون انجام داد این بود که مردم را از لیست کمک‌ها خارج کرد و بسیاری از خانواده‌ها را به فقر کشاند. مطالعه‌ای که توسط مرکز ملی فقر انجام شد نتیجه‌گیری می­گیرد که "شیوع فقر شدید بین سال‌های 1996 و 2011 به شدت افزایش یافت."

شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد فرضیه‌های اصلاحات رفاه، نادرست و برای افراد فقیر غیرمنصفانه است. ادواردو پورتر از نیویورک تایمز به مطالعه‌ای اشاره می­کند که نشان می‌دهد حتی قبل از کاهش کمک‌های رفاهی سال 1996، "حدود چهار نفر از 10 آمریکایی که از کمک‌های رفاهی استفاده می‌کردند، تنها برای یک یا دو سال از آن بهره می­بردند." و "تنها یک سوم از آن‌ها برای پنج سال یا بیشتر از آن خدمات استفاده می‌کردند." پورتر همچنین به مطالعه‌ای در سال ۱۹۹۵ اشاره می­کند که نشان می‌داد حتی قبل از قطع شدن مزایای مادران غیرشاغل، "پرداخت‌های رفاهی باعث افزایش مادران مجرد نشد. و تجربه­ی 20 سال بعد از آن نشان داد که پایان دادن به رفاه آن را کاهش نداد."

حملات مداوم جهت تضعیف برنامه‌های حمایتی موفق نبوده، اما اعتماد عمومی به بقای مالی بلندمدت آن‌ها را تضعیف کرده است. جمعیت ضدحمایت، عاشقانی هستند که به خودشان به خاطر شجاعتشان تبریک می­گویند. در واقع شجاعتِ حمله به برنامه‌های سالمندان، معلولان و فقرا، افتخار نیست.

## 5.6 چگونه باید در مورد برنامه‌های حمایتی صحبت کنیم

انتقادات گمرا­ه­کننده در خصوص برنامه‌های حمایتی به افراد بسیاری در سراسر جهان آسیب رسانده است. این امر به کاهش برنامه‌های اجتماعی مانند خدمات بهداشت ملی[[122]](#footnote-122) (NHS) در بریتانیا و کاهش مستمری‌های در بودجه ژاپن منجر شده است. در این کشورها، افسانه­ی کسری بودجه مردم را از خدمات عمومی بهتر محروم کرده و دولت‌ها متقاعد شده­اند که پول کافی برای حفظ برنامه‌هایی که از مردم خود مراقبت می‌کنند را ندارند. درحالی­که شبکه‌های ایمنی پیوندهای اجتماعی ما تقویت کرده و به کل اقتصاد کمک می‌کند.

لفاظی‌ پیرامون این برنامه‌ها بسیار گمراه کننده است. مثلاً دولت فدرال نباید بودجه خود را "مانند یک خانواده که دور میز شام نشسته­اند" مدیریت کند. ما نیازی به سفت کردن کمربندهایمان با فداکاری مشترک و خویشتن داری مالی نداریم. برخی افراد از عبارت فداکاری مشترک استفاده می‌کنند درحالی­که شخص دیگری قرار است همه فداکاری‌ها را انجام دهد.

پس چگونه باید در مورد برنامه‌های حمایتی صحبت کنیم؟ مهمترین نکته­ای که باید به خاطر سپرد این است که سه موضوع مجزا وجود دارد و هر زمان که در مورد برنامه‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی و مدیکر صحبت می‌کنیم، باید آن‌ها را از یکدیگر تفکیک کنیم. این موضوعات عبارتند از: (1) توانایی مالی دولت برای پرداخت، (2) اختیار قانونی برای پرداخت مزایا، و (3) ظرفیت مولّد اقتصاد برای ارائه مزایای واقعی برنامه.

همان‌طور که آموخته­ایم، تئوری پولی مدرن بر نقش دولت به عنوان منتشرکننده­ی پول تأکید می‌کند. برای کشورهایی مانند ایالات متحده، بریتانیا و ژاپن، توانایی مالی دولت برای پرداخت هرگز مورد تردید نیست. این خبر خوبی است زیرا شهروندان هرگز به خاطر عدم توانایی دولت در پرداخت هزینه­ی مراقبت‌های بهداشتی یا پرداخت مزایای بازنشستگان یا معلولان مجبور به ریاضت شدید اقتصادی نیستند. ولی این بدان معنا نیست که هیچ محدودیتی برای توانایی مالی مسئولانه­ی دولت برای مخارجش وجود ندارد. تأمین بودجه برای برنامه‌های حمایتی سخاوتمندانه، ممکن است اقتصاد را به فراتر از محدودیت واقعی منابع آن (یعنی اشتغال کامل) سوق دهد و به تورم که برای همه مضر است دامن زند.

فراموش نمی‌کنم لحظه­ی قابل توجه­ای که در صحن مجلس نمایندگان رخ داد و با سوال از پل رایان، رئیس مجلس نمایندگان آغاز شد. رایان بخش زیادی از دوران حضور خود در کنگره را صرف تلاش برای خصوصی­سازی تأمین‌اجتماعی کرد. او بارها از قانون­گذاران خواست تا به او ملحق شوند و از تبدیل برنامه بازنشستگی تضمینی به یک سیستم حساب‌های بازنشستگی شخصی خصوصی که مدیران مالی وال استریت را مسئول درآمد بازنشستگی کارگران می­کند حمایت کنند. رایان سال‌ها سخنرانی می‌کرد و با حضور در تلویزیون، طرح خصوصی‌سازی خود را مانند یک فروشنده کارکشته تبلیغ می‌کرد. او از مزایای حق انتخاب و آزادی سخن می‌گفت و ادعا می‌کرد که قبل از فروپاشی نظام فعلیِ تحت فشار تعهدات مالی غیرقابل‌تحمل، باید اقدام کرد.

در سال ۲۰۰۵، رایان تصمیم گرفت طرح خود را در مقابل آلن گرینسپن مطرح کند. پس از شرح موضع خود در مورد به اصطلاح بحران مالی تأمین‌اجتماعی، از او پرسید که آیا با آن ارزیابی موافق است؟ و با پاسخ آلن، رنگ از چهره رایان پرید. این پاسخی نبود که رایان به دنبالش بود. بااین­حال، این پاسخ دو مورد از مهم‌ترین مسائل مربوط به مستمری‌ها را از هم جدا می­کرد: توانایی مالی دولت برای پرداخت، و ظرفیت مولد اقتصاد برای ارائه مزایای واقعی وعده‌ داده ‌شده.

آلن گرینسپن از سال ۱۹۸۷ تا ۲۰۰۶ به عنوان رئیس هیئت‌ مدیره فدرال رزرو توسط ریگان منصوب شده بود و به هیچ وجه فردی ترقی‌خواه محسوب نمی‌شد. طرح کردن سوالی در مورد لزوم "مقابله با مستمری‌ها" با رئیس فدرال رزرو، احتمالاً اقدامی امن به نظر می‌رسید. رایان تقریباً با اطمینان تصور می‌کرد که گرینسپن، به‌عنوان یک فرد آزادی‌خواه هم‌فکر، با ناپایدار بودن تأمین مالی تأمین‌اجتماعی و لزوم حرکت به سمت سیستمی از حساب‌های بازنشستگی شخصی موافق باشد. رایان قبل از مطرح کردن سؤال طولانی و نسبتاً پیچیده­ی خود از گرینسپن تأکید کرد: "داشتن حساب‌های بازنشستگی شخصی، راه دیگری برای ایمن‌سازی بیشتر مزایای بازنشستگان برای دوران بازنشستگی است. سپس سؤال خود را به سمت او پرتاب کرد.

به نظر شما حساب‌ بازنشستگی شخصی به‌عنوان بخشی از یک سیستم پرداختی، به بهبود پرداخت­ها کمک نمی‌کند؟ زیرا حساب‌های بازنشستگی شخصی با کاهش مزایا همراه است. با وجود این ویژگی، آیا معتقدید که حساب‌های بازنشستگی شخصی می‌توانند به ما در دستیابی سیستمی ایمن‌ جهت پرداخت مزایای بازنشستگان آینده کمک ­کند؟ به‌طور خلاصه، رایان از گرینسپن می‌پرسید که آیا او موافق است که تأمین‌اجتماعی غرق مشکلات مالی است و این‌که حرکت به سمت یک سیستم حساب‌های بازنشستگی خصوصی که توسط وال استریت مدیریت ‌شود، به حل بحران کمک می‌کند؟

او این سؤال را ناشنیده گرفت و در عوض، به سمت میکروفون خم شد و حقیقتی را به رایان گفت که او را شوکه کرد. گرینسپن با رد پیش‌­فرض سوال رایان گفت: "من نمی‌گویم که مزایای پرداخت از محل دریافت PAYG ناامن است، به این معنا، هیچ چیز مانع از این نمی‌شود که دولت فدرال هر مقدار پولی را که می‌خواهد ایجاد و آن را به هر کسی که می­خواهد پرداخت کند."

این دقیقاً همان پاسخ درستی بود که کل فرض رایان در مورد توانایی مالی دولت برای پرداخت را به چالش می­کشید. عمو سام همیشه می‌تواند پرداخت کند! این نکته گرینسپن بود. زیرا وقتی صحبت از توانایی مالی دولت فدرال برای پرداخت مزایاست، پول نمی­تواند مانع باشد. گرینسپن، رئیس هیئت مدیره فدرال رزرو، می‌دانست که فدرال رزرو هر پرداختی را که توسط کنگره مجاز شده را تسویه می‌کند (همانند تئوری پولی مدرن). تنها کاری که کنگره باید انجام دهد، تعهد به تأمین مالی برنامه است، و پول همیشه وجود دارد.

گرینسپن زمانی که ریاست کمیسیونی را در سال ۱۹۸۳ بر عهده داشت مزایای تأمین‌اجتماعی را کاهش داد و این­بار هرگز به آن اشاره نکرد. درآن­زمان، او این فرض را پذیرفت که تأمین‌اجتماعی با کمبود منابع اجتناب­ناپذیری روبرو است. در پاسخ، کمیسیون گرینسپن با افزایش تدریجی سن بازنشستگی و افزایش مالیات حقوق و دستمزد برای تأمین پیش پرداخت برای پوشش پرداخت‌های آتی، امور مالی تأمین‌اجتماعی را متوازن کرد. انگیزه­ و محرک این تغییرات ریشه در اعتقاد اشتباهی داشت که تنها راه حفظ تأمین‌اجتماعی، طراحی برنامه‌ای برای ایجاد درآمد مالیاتی کافی برای پوشش مزایای وعده‌ داده‌شده است. حقیقت این است که هیچ یک از روش­های کاهش مزایا یا تغییرات دیگری که توسط کمیسیون گرینسپن توصیه شده بود برای حفظ برنامه ضروری نبود و گرینسپن باید آن‌ها را می‌دانست. اما گرینسپن در آن روز با پاسخ به رایان کار درستی انجام داد و به همین جا هم ختم نشد. بخش دوم پاسخ او حتی بهتر بود. این پاسخ بر یکی دیگر از مسائل کلیدی که باید در مورد آن صحبت کنیم تمرکز کرد. سوال مرتبط، سؤالی نبود که رایان پرسید. گرینسپن به جای صحبت در مورد امور مالی برنامه به رایان گفت که موضوعی که او باید به آن فکر کند این است: "چگونه سیستمی را راه‌اندازی کنیم که اطمینان دهد دارایی‌های واقعی ایجاد می‌شوند و این مزایا برای خرید آن‌ها به کار می‌روند؟"

به عبارت دیگر، جامعه­ی ما رو به پیری است. میلیون‌ها نفری که در حال حاضر برای تولید کالاها و خدمات واقعی کار می‌کنند، نیروی کار را ترک کرده و به سمت بازنشستگی پیش می‌روند. درنتیجه، برنامه‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی و مدیکر در سال‌های آتی باید به تعداد بیشتری از آمریکایی‌ها مزایا ارائه کند. وقتی به مستمری‌ها می‌رسیم، باید به این فکر کنیم که چگونه اقتصادمان به اندازه کافی مولد باشد که کالاهای مادی، مراقبت‌های بهداشتی و کالاهای مصرفی را که برای ذینفعان آینده تأمین ­کند.

مطمئن نیستم که رایان کاملاً منظور گرینسپن را درک کرده باشد. وقتی در مورد پایداری مستمری‌ها صحبت می‌کنیم، باید به ظرفیت تولیدی واقعی اقتصادمان فکر کنیم. باید در مورد این فکر کنیم که اقتصاد چگونه دلارها را جذب می‌کند، نه این‌که آن دلارها را از کجا می‌آورد. تهیه پول برای پرداخت مزایا آسان است. چالش واقعی، مدیریت هرگونه فشار تورمی است که ممکن است با ورود آن پول به اقتصاد واقعی ایجاد شود.

در آن روز، آلن گرینسپن مثل آن­که در کنگره آمریکا سوگند یاد می‌کند، حقیقت، حقیقت و فقط حقیقت را گفت: تا زمانی که دولت متعهد به پرداخت مزایای وعده‌ داده شده باشد، تأمین‌اجتماعی خوب خواهد بود.

یافتن کارشناسانی که مایل باشند با چنین صداقتی در مورد این واقعیت صحبت کنند که بحران به اصطلاح تأمین‌اجتماعی یک مشکل سیاسی ساختگی است و نه یک مشکل مالی، کار آسانی نیست.

برای اولین بار در سال 1998 پس از خواندن مقاله­ای به نام "نجات تأمین‌اجتماعی از ناجیانش" این موضوع را فهمیدم. این مقاله توسط پروفسور دانشگاه نورث وسترن، رابرت ایزنر، اقتصاددان پیشگام و محترم و واقعاً شجاع نوشته شده بود. ایزنر یکی از اولین کسانی بود که افسانه­ی کسری تأمین‌اجتماعی را درک کرده و اشنباهات تشخیصی را به صراحت و شجاعت گوشزد ­کرد.

ایزنر، درست مانند گرینسپن، این ایده را که تأمین‌اجتماعی از نظر مالی غیرقابل استطاعت نیست را رد کرد. و نوشت: تأمین‌اجتماعی با هیچ بحرانی روبرو نیست. ورشکسته نخواهد شد. نه تنها برای تمام کسانی که اکنون از آن لذت می‌برند و یا در آینده­ی نزدیک مشتاق آن هستند، بلکه برای فرزندان و نسل بعد از آن­ها وجود دارد. افرادی برای مقاصد سیاسی خود می‌خواهند تأمین‌اجتماعی را از بین ببرند و یا آن را به بهانه خصوصی‌سازی نابود کنند. اما به احتمال زیاد موفق نخواهد شد، زیرا سالمندان، و فرزندانشان با آگاهی کامل از آن عواقب آن رأی خواهند داد.

متن مقاله آیزنر بر مسئله­ی مهم قوانین خودتحمیل شده­ای که اختیارات قانونی دولت را برای پرداخت مزایای خاص محدود می‌کند تمرکز دارد. آیزنر، مانند گرینسپن، درک کرد که دولت فدرال همیشه توانایی مالی پرداخت مزایای وعده داده شده را دارد. این اختیار قانونی برای پرداخت مزایاست که آب را گل آلود می‌کند و باعث می‌شود این­طور به نظر رسد که برنامه‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی در حال ورشکستگی است. مقاله آیزنر تلاش درخشانی برای ارائه­ی تصویر واضح­ از مسائلی است که اهمیت دارند و آنهایی که اهمیت ندارند.

درحالی‌که تقریباً همه سیاست­مداران با پیش‌بینی‌های بلندمدت که مبین تخلیه­ی نهایی صندوق‌های امانی تأمین‌اجتماعی است وسواس دارند، آیزنر یادآوری می­کند که صندوق‌های امانی فقط نهادهای حسابداری هستند و حفظ مانده‌ی مثبت در OASI و DI در واقع توانایی مالی دولت را برای پرداخت مزایا تغییر نمی‌دهد. پر نگه داشتن صندوق‌های امانی با ورودی‌های مثبت کافی در صفحه گسترده رایانه، اختیار قانونی برای پرداخت مزایا را حفظ می‌کند، اما تأمین‌اجتماعی بدون این ورودی‌های حسابداری صرفاً با اراده­ و تصمیم کنگره نیز قابل اجراست. همان‌طور که آیزنر می‌گوید، "حساب­داران می‌توانند به راحتی مجموع حساب‌های صندوق‌ها را منفی یا مثبت کنند، و خزانه‌داری می‌تواند هر هزینه‌ای را که قانون تجویز ‌کند را پرداخت کند. خزانه‌داری تمام آنچه تأمین‌اجتماعی ارائه می‌کند را می­تواند پرداخت کند درحالی‌که حسابداران، صندوق‌ها را بیشتر و بیشتر قرمز می‌کنند."

لحظه­ای صبر کنید. آیا راه حل بحران پیش­روی تأمین‌اجتماعی این است که کنگره باید متعهد به پرداخت‌ بدون توجه به موجودی صندوق‌های امانی تأمین‌اجتماعی باشد؟ خوب، بله. به هرحال، این دقیقا همان روشی است که درحال­حاضر برنامه­ی بیمه درمانی تکمیلی سالمندان (SMI) بر آن متکی است.

خانوار هرگز نمی‌تواند امور مالی خود را به این شکل اداره کند. زیرا خانوار کاربر پول است، نه منتشرکنندگان پول. آیزنر این را می­فهمید. بر خلاف بقیه ما، دولت و خزانه‌داری آن هرگز ورشکسته نخواهند شد. پیام او اساساً این بود که از نگرانی برداشت پیش‌بینی شده دست بردارید و فقط به وعده­ی خود عمل کنید. به هرحال، مردم طبق قانون حق دریافت مزایای خود را دارند.

اگر به همین سادگی تأمین‌اجتماعی را می­توان مدیریت کرد، چرا دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان همیشه بر سر امور مالی این برنامه مبارزه می­کنند؟ چرا تقریباً همه بر کاهش مزایا یا افزایش مالیات به عنوان راهی برای تقویت سیستم تمرکز دارند؟ چرا گروه پر سروصدایی از کارشناسان وجود ندارد که جو را به روش آیزنر آرام کند؟ به گفته باری اندرسون، کارمند ارشد دولت در دفتر مدیریت و بودجه کاخ سفید[[123]](#footnote-123) (OMB)، تعداد بسیار کمی از دانشگاهیان و تحلیل­گران در خصوص تأمین‌اجتماعی رویکرد آیزنر را داشته، و جرات به رسمیت شناختن این واقعیت اساسی را دارند.

برای کسانی که فاقد جرات یا دانش هستند کافی است راه‌ حل‌هایی ارائه کنید و به OASI و DI همان اختیار قانونی را بدهید که قبلاً به SMI داده شده. آیزنر راه ساده را پیشنهاد کرد. این چیزی جز یک ترفند حسابداری نیست، و از مواجهه تأمین‌اجتماعی با هرگونه کاهش به دلیل موجودی ناکافی صندوق‌های امانی جلوگیری می‌کند. با ورودی حسابداری مکفی، هئیت امنا چشم‌انداز بلندمدت و سالم را گزارش می‌کند، اختیار قانونی برای پرداخت مزایا دست نخورده باقی می‌ماند و بحران درک‌شده ناپدید می‌شود. این راه‌حل ترجیحی او بود، اضافه کردن اعداد بیشتر به دفتر کل باعث می­شود همه راحت‌تر بخوابند، آیزنر نشان داد که "راه‌حل‌های ساده و بدون دردسر برای این مشکل حسابداری" وجود دارد.

درحالی‌که دموکرات‌ها اغلب روی روش‌هایی برای تقویت صندوق‌های امانی با افزایش مالیات بر حقوق، شمول درآمد غیرمزدی به کسورات مالیات بر حقوق و یا حذف سقف به گونه‌ای که تمام درآمد مشمول کسورات FICA شود، تمرکز می‌کنند، آیزنر نشان داد که راه‌حل کم‌دردسرتر دیگری وجود دارد. از آنجایی که صندوق‌های امانی تقریباً از اوراق قرضه دولتی بدون قابلیت بازاریابی و دارای بهره تشکیل می­شوند، چرا بهره­ی این اوراق به اندازه‌ای نیست که برای مانده­ی صندوق امانی مکفی باشد؟ اگر اوراق 25، 50 یا 100 درصد بهره پرداخت کنند، مانده­ی صندوق‌های امانی به‌طور چشمگیری افزایش ‌یافته و کل مشکل آن­ها برای همیشه ناپدید می‌شود. بدیهی است که این یک ترفند حسابداری است، اما برای آیزنر اهمیتی نداشت. او فقط به قانون‌گذاران نشان می‌داد که راهی آسان برای حفاظت از برنامه در برابر کاهش موجودی صندوق‌های امانی وجود دارد. به­هرحال، او نوشت: "این نه خدا بلکه کنگره و خزانه‌داری است که نرخ بهره‌ی اوراق بهادار غیرقابل مذاکره خزانه‌داری را تعیین می­کند. مهمترین چیزی که باید درک کرد این است که از دیدگاه آیزنر، پر کردن صندوق‌های امانی با هر مقدار پول مورد نیاز هم فوق العاده ساده و هم ضروری است.

از زمان آیزنر، برخی اقتصاددانان غیر تئوری پولی مدرن به روایت فوق حمله کرده‌اند. اگرچه تئوری پولی مدرن در زمان انتشار مقاله آیزنر وجود نداشت، اما استدلال اصلی او کاملاً با دیدگاه تئوری پولی مدرن منطبق است. او می‌دانست که منتشرکننده­ی پول همیشه می‌تواند ورودی‌های صفحه گسترده‌ای را پر کند و برنامه را از نظر (حسابداری) سالم نگه دارد.

ما باید با رویکرد تئوری پولی مدرن در خصوص مستمری‌ها صحبت کنیم. در نهایت، بحث باید بر سر اولویت‌ها، ارزش‌ها و ظرفیت مولد واقعی برای مراقبت از مردم متمرکز شود. تئوری پولی مدرن لنزی را در اختیار ما قرار می‌دهد تا بتوان بحثی هوشمندانه داشته باشیم.

گرینسپن نگران تغییرات جمعیتی است که باعث شده ایالات متحده با تعداد کمتر کارگر تولید کند. نسبت وابستگی در اینجا یک نگرانی مشروع است، نه به این دلیل که پول کافی وجود نخواهد داشت، بلکه به این دلیل که ممکن است در سال‌های آینده برای تولید کافی کالاها و خدمات واقعیِ مورد نیاز، با مشکل مواجه شویم. گرینسپن درک کرد که پرداخت مزایای نقدی به بازنشستگان آینده کافی نیست. ارزش آن پول نیز مهم است. برای مقابله با مشکل قدیمی تورم ناشی از کالاهای بسیار کم با پول بسیار زیاد، به اقتصادی نیاز داریم که به اندازه­ی کافی برای تأمین کالاها و خدماتی مورد نیاز، مولد باشد. اما چگونه؟

باید اولویت‌ها را مشخص کرده، نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که مستمری‌ها در صدر فهرست اهداف اجتماعی است. سپس در مورد چگونگی دستیابی به آن‌ها فکر کنیم و مطمئن شویم که اقتصاد به اندازه کافی برای پاسخگویی به آن‌ها بدون ایجاد تورم، مولد است.

بازنشستگی را در نظر بگیرید. اکثر ما احتمالاً موافق سیستمی هستیم که امنیت مالی را فراهم کند. ما جامعه‌ای می‌خواهیم که پس از خروج از نیروی کار، پشت سالمندان را خالی نکند. تأمین‌اجتماعی و مدیکر در آنجا هستند تا اطمینان حاصل شود که مردم با ورود به مرحله‌ای از زندگی، از حمایت‌های اولیه برخوردارند و بتوانند مراقبت‌های پزشکی مورد نیاز خود را دریافت کنند و با امنیت درآمد ثابت مکمل بتوانند زندگی شایسته­ای داشته باشند.

در سال ۲۰۱۷ دولت فدرال یک تریلیون دلار برای برنامه‌های بهداشتی هزینه کرد. سه پنجم آن صرف مدیکر بزرگترین برنامه بیمه­ی درمانی فدرال آمریکا، و مابقی صرف مدیکید، سلامت کودکان و یارانه حق بیمه برای قانون مراقبت مقرون به صرفه شد. همچنین 945 میلیارد دلار دیگر به صورت مزایای تأمین‌اجتماعی به سالمندان، افراد تحت تکفل آن‌ها و معلولان پرداخت شد. در مجموع، این برنامه‌ی به اصطلاح مستمری تقریباً 2 تریلیون دلار یا تقریباً نیمی از کل بودجه فدرال هزینه داشت. اینها اعداد بزرگی هستند. اما همان‌طور که آموختیم، آن‌ها فقط عدد هستند. ما می‌توانیم از پس آن برآییم. اما در مورد منابع واقعی چطور؟

تعداد بی­سابقه­ای از نسل انفجار، متولدین بین 1946 و 1964، در حال خروج از نیروی کار و بازنشستگی هستند. در هجده سال آینده، به‌طور متوسط ​​هر روز ده هزار آمریکایی به سن شصت و پنج سالگی می‌رسد. بسیاری از آن‌ها برای چند سال دیگر به کار خود ادامه خواهند داد، اما همه آن‌ها به محض رسیدن به سن شصت و پنج سالگی واجد شرایط دریافت مدیکر خواهند شد. تا سال 2030، برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده، افراد بالای 65 سال نسبت به کودکان زیر 18 سال بیشتر خواهد شد و نسل انفجار یک پنجم جمعیت را تشکیل خواهد داد.

باید آماده باشیم. یک فرد هفتاد ساله نسبت به یک فرد سی و پنج ساله به مراقبت‌های بهداشتی بیشتری نیاز دارد و هزینه­ی مراقبت از کودک کم­تر است. این بدان معنی است که اقتصاد باید برخی از اقلام را بیشتر و برخی دیگر را کمتر تولید کند. بدون افزایش ناگهانی نیروی کار، مانند انفجار نسلی یا هجوم مهاجران، باید با نیروی کار در حال کاهش نیازهای خود را برآورده کنیم.

باید از هم­اکنون شروع کنیم. به پزشکان و پرستاران بیشتر، مسکن با امکانات زندگی، سرمایه­گذاری در زیرساخت، آموزش و پرورش و تحقیق و توسعه از جمله اتوماسیون نیازمندیم. با سرمایه‌گذاری‌های درست، می‌توان ظرفیت مولّد بلندمدت اقتصاد را تقویت کرد و از فشارهای تورمی ناشی از کاهش عرضه­ی کالاها و خدمات واقعی اجتناب کرد.

تئوری پولی مدرن تظاهر نمی‌کند که قدرت انتشار پول دولت توانایی انجام هر کاری را می‌دهد. در عوض، ما توجه خود را بر محدودیت‌های واقعی پیش­روی متمرکز کرده تا بتوانیم بهترین راه‌حل‌های ممکن را بیابیم. این همان روشی است که پیشنهاد می­شود، اتخاذ تصمیمات واقعی بر اساس منابع موجود واقعی.

پیشنهادات کاهش مستمری‌ به نظر من غیرانسانی است. سالمندان، معلولان و فقرا به دلیل این‌که انسان هستند، حق داشتن زندگی شایسته و امنیت مالی را دارند. آن‌ها انسانند، نه به این دلیل که صندوق امانی می‌گوید پول کافی برای مراقبت از آن‌ها وجود دارد. این برنامه‌ها و ارزش‌های آن‌ باید بخشی از ساختار جامعه باشد. اما حتی اگر با من موافق نیستید، باید این گفتگو را با درک صحیح از امور مالی دولت داشته باشید.

هنگامی که به آینده نگاه و به این فکر می‌کنیم که چگونه بهترین نیازهای خود را برآورده کنیم، باید از پرسیدن این سوال که چگونه آن را پرداخت خواهیم کرد دست برداشته و این سئوال را مطرح کنیم که چگونه منابع مورد نیاز آن را تأمین ‌کنیم؟

ما در دنیای کاملی زندگی نمی‌کنیم. منابع واقعی ما بی­نهایت نیست. باید کاری برای بهبود زندگی خود انجام دهیم. باید مراقبت‌های پزشکی را به همه ارائه داده و اطمینان حاصل کنیم که همه می­توانند با امنیت مالی بازنشسته شوند. شهروندان را از فقر نجات دهیم. مواقعی وجود دارد که باید اهداف صحیح را انتخاب کنیم. باید با سرمایه‌گذاری مولد بدون ایجاد تورم آماده شویم. هر چیزی که به ما در انجام این کار کمک کند، شامل اتوماسیون، زیرساخت، آموزش، تحقیق و توسعه، یا بهبود بهداشت عمومی، یک سرمایه‌گذاری هوشمند برای آینده است.

ما می‌توانستیم پس از جنگ داخلی، برنامه‌های مستمری را اجرا کرده، و در قرن بیستم آن‌ها را تأمین کنیم، و اکنون نیز می‌توان از پس آن‌ها برآییم. جنگ علیه مستمری‌ ریشه در تفکر قدیمی ماهیت پول و هدف واقعی مالیات دارد، و این جنگ مانع بحث عمیق­تر در خصوص اولویت‌های ما، نوع جامعه­ای که می‌خواهیم در آن زندگی کنیم و منابع مورد نیاز برای ساخت آن می‌شود.

چالش بزرگ ما هزینه نیست. چالش بزرگ این است که اطمینان حاصل کنیم اقتصاد در دهه‌های آینده ترکیب مناسبی از تولیدات را داشته باشد. مشکل کمبود بیت و بایت در یک صفحه گسترده الکترونیکی نیست. مشکل کمبود چشم­انداز است. راه‌های زیادی برای بهبود زندگی، حتی در دنیایی با منابع محدود وجود دارد. اگر به اندازه­ی کافی باهوش باشیم آن‌ها را تصور می­کنیم، و اگر به اندازه کافی شجاع باشیم آن‌ها را امتحان خواهیم کرد.

# فصل هفتم

# کسری­هایی مهم

## 1.7 مقدمه

با وجود فراوانی در اقتصاد، فقر و تنگدستی شرّ است. هر کجا که شرّ به دشمن نیاز دارد و مردم در رنج و تنگدستی هستند، دولت حضور دارد. - جان اف. کندی

در سال 2015 به واشنگتن آمدم تا به تیم حزب دموکرات‌ در کمیته­ی بودجه­ی سنا بپیوندم. درآن­زمان، در حال خروج از رکود بزرگ بودیم.

برای دهه‌ها، آمریکا بعنوان مرکز قدرت شبکه‌ی جهانی نخبگان مالی و سیاسی، به‌طور عمیق در رسیدگی به نگرانی‌های اقتصادی اکثر مردم جهان ناکام بوده‌ است. فروپاشی اقتصادی فرصتی کوتاه برای تجدیدنظر در اولویت‌های ما فراهم کرد. در پی بحران اقتصادی، اوباما به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد، و هر دو مجلس با اکثریت قوی در اختیار حزب دموکرات بود. اما زمانی که به واشینگتن رسیدم، جمهوری‌خواهان کنترل هر دو مجلس نمایندگان و سنا را به دست گرفتند و وضعیت احتیاط بی‌معنی در مورد کسری بودجه - حداقل برای برنامه‌های اجتماعی - با قدرت بازگشت.

دموکرات‌ها در اقلیت بودند، و تعیین خط­مشی و دستور کار به جمهوری‌خواهان واگذار شد. ما در موقعیت دفاعی بودیم. وقتی در جلسات حضور داشتم و به آماده‌سازی صحبت­ها کمک می‌کردم، متوجه می‌شدم که در اکثریت بودن یعنی چه. تمرکز دستور کار بر چالش‌های بی‌شماری بود. نوشتن بودجه‌ای که به میلیون‌ها نفر کمک کند و زندگی‌ امن‌تر، مولدتر و شادتر را فراهم سازد. اما با دموکرات‌های در اقلیت، قدرت زیادی نداشتم.

در حقیقت، ممکن است زیاد مهم نباشد. با وجود همه کینه‌توزهای بین نمایندگان احزاب، در مورد این‌که دولت فدرال پول خود را چگونه خرج می‌کند، همه تقریباً متفق بودند.

دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان بودجه فدرال را مانند بودجه خانوار بررسی می­کردند، یعنی از طریق لنز کاربر پول و نه منتشرکننده­ی پول. با اجماع دو طرف که کشور با بحران مالی قریب الوقوعی روبرواست، بر سر ریشه­های مشکل و روش حل آن تبادل نظر می­کردند: دموکرات‌ها بر کاهش مالیات و جنگ‌های پرهزینه تمرکز داشتند، در‌حالی‌که جمهوری‌خواهان مخارج بیش از حدّ برنامه‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی، مراقبت‌های بهداشتی و مدیکر را سرزنش و نکوهش می­کردند.

حتی اگر دموکرات­ها در قدرت بودند، گمان می‌کنم آن‌ها نیز تسلیم افسانه کسری می‌شدند. با سرکار آمدن سناتور برنی سندرز، تمرکز به سمت رویکرد رابین هود معطوف می‌شد، یعنی افزایش مالیات بر ثروتمندان و کاهش هزینه­های دفاعی برای مخارج سخاوتمندانه‌تر در اولویت­های دیگر. با توجه به واقعیت‌های سیاسی، اجتناب از هرگونه افزایش کسری بودجه نیز همچنان یک اولویت اصلی بود.

در تالار بودم، اقتصاددان ارشد دموکرات‌ها، باید بینش‌های تئوری پولی مدرن را به گوش همگان برساند. درعوض، تردید داشتم که ایده‌هایم می‌تواند تأثیری داشته باشد یا خیر. تحمل فراق از شغل تدریس خود را نداشته، از دوستان و خانواده‌ دور شده،‌ و در واشنگتن دی‌سی اقامت کرده‌، و در محاصره­ی افرادی بودم که بیش‌تر نگران کسری بودجه بودند. لذا اغلب اوقات غرق در ناامیدی بودم.

وقت به من رسید. کسری تنها شکافی است بین آنچه داریم و آنچه نیاز داریم. فرهنگ لغت Merriam-Webster Collegiate به معنای واقعی کلمه کسری را به‌عنوان "کمبود در مقدار یا کیفیت" یا "فقدان یا اختلال در توانایی یا ظرفیت عملکردی" تعریف می‌کند. کسری بودجه­ی دولت علت نگرانی نبود، آمریکا با کسری‌های مهم دیگری روبرو بود: کسری‌ شغل خوب، کسری دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی، کسری زیرساخت‌های با کیفیت، کسری محیط زیست پاک، آب و هوای پایدار و غیره. اگر سناتورهای کمیته­ی بودجه می‌خواستند کسری‌ها را بررسی کنند، چرا در خصوص این کسری‌ها صحبت نمی‌کنند؟

با خوش شانسی، مدیر دفتر بودجه کنگره­ی­ وقت داوگ المندورف[[124]](#footnote-124) قرار بود در جلسه کمیته بودجه­ی سنا حضور داشته باشد. این کار مرسوم بود و می‌دانستم که چه انتظاری باید داشته باشم. المندورف با کت و شلوار یقه بسته، عینک به چشم و با یک نسخه از آخرین چشم­انداز بودجه­ی بلندمدت دفتر بودجه­ی کنگره­ی­ وارد ‌شد. او با اشاره به کمبودهای بودجه­ی پیش­بینی شده و هشدار در مورد خطر بالقوه­ی بحران بدهی دولت، صحبت خود را با راهنمایی کمیته در مورد یافته‌های عمده­ی گزارش آغاز کرد. سپس، به نوبت سناتورها بحث و گفتگو ‌کردند که آیا باید برای حل مشکل کسری، هزینه‌ها را کاهش، و یا مالیات‌ها را افزایش داد. من نمی‌توانستم چنین تمرین بیهوده‌ای را تحمل کنم. بنابراین، نقشه­ای را طراحی کردم.

سرپرست من عضو ارشد کمیته بود، و رسم بر این بود که بلافاصله پس از اتمام سخنرانی افتتاحیه رئیس، سخنرانی‌ آماده شده­ی خود را ارائه دهد. ناگهان تصمیم گرفتم که در این لحظه ورود کرده و شانس خود را برای ایجاد یک مکالمه کاملاً جدید آزمون کنم. پیشنهاد کردم که کسری بودجه را به­طور کامل نادیده گرفته و به جای آن در مورد کسری‌هایی که واقعاً مهم هستند صحبت کنم.

خوشبختانه، سناتور سندرز به مردم عادی گوش ‌داده و عمیقاً به آن‌ها اهمیت می‌داد. او به بودجه­ی فدرال به شیوه‌ی من، یعنی به‌عنوان یک سند اخلاقی با اولویت‌های ملی نگاه می‌کرد. هر دو بر این باور بودیم که آمریکایی‌ها به جای ملتی از افراد مستقل و منفرد، سرنوشتی به هم پیوسته دارند و همه با هم و به‌عنوان یک ملت به بالا و پایین می‌روند. با این روحیه­ی مشترک با برنی سندرز، و کارکنانش سخنرانی افتتاحیه را بازنویسی کردیم تا به جای بحث درباره­ی چگونگی کاهش کسری‌های بودجه پیش­بینی شده، در مورد دیگر کسری‌های کشور یعنی زیرساخت‌ها، مشاغل، آموزش، بهداشت و ... صحبت کنیم. وظیفه تغییر موضع و تمرکز بر کسری­های فوق بر عهده برنی سندرز بود. بعد از جلسه استماع، برنی سندرز سناریو 'کسری‌ها' را تغییر ‌داد.

کسری‌هایی که ما شناسایی کردیم، همان‌هایی هستند که بیش‌ترین تأثیر را بر مردم عادی می‌گذارند، و برای مدت طولانی نادیده گرفته شده­اند. این کسری­ها هسته­ی مرکزی هر جامعه­ی نجیب و شرافتمندی است. زیرساخت‌های ملی ما در حال تخریب است. هزینه­ی تحصیلات دانشگاهی روز به روز بیش‌تر می‌شود و چهل و پنج میلیون آمریکایی با بیش از ۱.۶ تریلیون دلار وام دانشجویی غرق در بدهی شده­اند. نابرابری درآمد و ثروت به نزدیکترین رکورد خود رسیده؛ افزایش دستمزد واقعی کارگران از دهه­ی ۱۹۷۰ تاکنون تنها ۳ درصد افزایش یافته، تقریباً یک چهارم آمریکایی‌ها می‌گویند هرگز نمی‌توانند هزینه بازنشستگی خود را بپردازند. سیستم مراقبت‌های بهداشتی ۸۷ میلیون نفر بدون پوشش یا کم پوشش بیمه دارد و ناکافی است. لذا "بازنگری سناریو کسری" ضروری است.

بودجه­ی فدرال آمریکا بکلی آشفته است و مطلقاً قادر به مقابله با این بحران‌های پیچیده نیست. فرآیندی که فرض می‌کند دولت مقید بر منابع نقدی است و نه‌ یک منتشرکننده­ی پول. این فرآیند ذاتاً چشم همگان را به هر هدف نهایی بجز "بودجه‌های مالی متعادل درازمدت" کور می‌کند. این فرآیند توسط تکنوکرات‌ها طراحی شده تا بر گزینه‌های سیاستی پایبند زند.

اکنون، بیش از هر زمان دیگری، باید در مورد کسری‌هایی که اهمیت دارند صحبت کنیم.

## 2.7 کسری شغل خوب

ریک مارش 25 سال در کارخانه جی‌ام در لوردستاون، اوهایو که در اوایل سال 2019 تعطیل شد کار می­کرد، و پدرش، یک مقام منتخب اتحادیه بود که قبل از او در آنجا شاغل بود. این شغل، به نقل از نیویورک تایمز، "تنها شغل واقعی او بود".

مارش صاحب یک خانه و یک دختر مبتلا به فلج مغزی است. او می‌توانست در میادین گاز طبیعی غرب پنسیلوانیا با نصف پولی که در جی ام دریافت می‌کرد، شغلی پیدا کند. یا می‌توانست از سوابق خود استفاده کرده و به ‌یک کارخانه جی ام در جای دیگری منتقل شود. اما او و همسرش مایل به انجام هر دو گزینه نبودند، و شبکه­ی گسترده حمایتی که در مدرسه از طریق خدمات محلی برای دخترش ایجاد شده بود را از دست داده بودند.

داستان مارش بسیار رایج است. اشتغال در بخش تولید ایالات متحده همچنان به مراتب پایین‌تر از سطوح قبل از NAFTA، توافقنامه WTO و سایر توافقنامه‌های تجاری دوستانه با شرکت‌ها است، و پایه و اساس شغل مارش و بسیاری دیگر را از بین برد. بحران مالی نیز کمکی نکرد. آمریکایی‌ها پس از سال 2008، 212000 شغل مخابراتی و 122000 شغل تولیدی را از دست دادند. مشاغل بخش دولتی که عموماً دستمزدهای معیشتی و مزایای خوبی را ارائه می‌دهد نیز کاهش یافت. دولت‌های ایالتی و محلی 361000 شغل واداره­ی پست آمریکا 112000 کارمند را اخراج کردند.

بله، اقتصاد از سال 2008 به آرامی بهبود یافت و همچنان در حال ایجاد فرصت­های شغلی است. نرخ بی‌کاری در ابتدای سال 2020 حدود 3.7 درصد بود که بسیار پایین‌تر از 10 درصد در اوج رکود بزرگ بود. بااین‌حال، رشد مشاغل عمدتاً در کارهای کم مهارت و با دستمزد کم متمرکز شده بود. به همین دلیل میلیون‌ها نفر سعی می‌کردند با کار در دو یا سه شغل، درآمد کافی برای امرار معاش خود به دست آورند. به زعم کاراوانتس در سال 2014 زندگی با 8.25 دلار در ساعت غیرممکن است. در آن زمان، کاراوانتس مجبور بود دو شغل نظافت کف زمین و سرویس بهداشتی را در هتل‌های لوکس مرکز شهر شیکاگو برای جمع آوری 495 دلار در هر دو هفته انجام دهد. ولی کرایه­ی ماهانه او 500 دلار بود، و او مجبور بود هر روز یک ساعت با وسایل نقلیه عمومی به محل کار خود برود و نمی‌توانست حتی یک روز کار خود را از دست بدهد. کاروانتس فکر می‌کرد اگر کار را بخوبی انجام دهد، حقوقش افزایش خواهد یافت. ولی اشتباه می­کرد. در همین حال، 8.25 دلار در ساعت حداقل دستمزد در ایلینوی و حداقل دستمزد فدرال تنها 7.25 دلار در ساعت بود.

اکنون چهل درصد آمریکایی‌ها معتقدند قادر نیستند در صورت لزوم 400 دلار پیدا کنند. و تردید نکنید: کار کم مزد دلیل این امر است. اگر مشاغل خوبی وجود داشت، این­طور نبود. اگر بازار کار واقعاً سالم و قوی بود، کارفرمایان مجبور می‌شدند برای جذب کارگران دستمزد را افزایش دهند.

ممکن است تعداد مشاغل موجود را احیا کرده باشیم، اما کیفیت مشاغل جدید بسیار پایین‌ است. به‌عنوان مثال، بخش خدمات غذایی 2 میلیون شغل و خرده فروشی 1.2 میلیون شغل ایجاد کرده. طبق "نشریه­ی خبری اقتصادی" وزارت کار ایالات متحده، متوسط ​​حقوق سالانه کارگران خرده فروشی 28310 دلار است، در‌حالی‌که کارگران خدمات غذایی و آماده­سازی دریافتی کم‌تری یعنی ​​کمی بیش از 22000 دلار دارند. درواقع، نزدیک به سه چهارم مشاغل ایجاد شده پس از بحران 2008 کم­تر از 50000 دلار در سال دریافت کرده­اند. از دهه 1970 تا 2018 دستمزدهای تعدیل شده با تورم، برای کارگر متوسط حدود​​ 3 درصد افزایش یافته و کارگران در پنج دهک پایین درآمدی در همان دوره شاهد کاهش دستمزد بوده‌اند.

هیچ دلیل ذاتی وجود ندارد که چرا دستمزد مشاغل خرده فروشی و خدمات غذایی پایین­تر است. اتحادیه­های این صنایع هرگز نتوانسته­اند به جایگاه تولیدی که در اواسط قرن به دست آورده بودند دست یابند. در این صنایع کارفرمایان تمام اهرم­ها را در اختیار داشته و از تمام ترفندهای موجود از برون­سپاری گرفته تا حق امتیاز استخدام پیمانکاران به جای کارگران تمام وقت، برای پایین نگه داشتن حقوق و مزایا استفاده می­کنند.

یک جنبه­ی جغرافیایی نیز برای همه این­ها وجود دارد: مکان­هایی که مشاغل می­توانند در آن­جا یافت شوند همان مکان­های قبلی نیستند. چندین دهه قبل، در طی بهبودی پس از رکود 1990-1991، بازارهای روستایی و شهرهای کوچک هارتلند بالاترین نرخ اشتغال­زایی را در کشور داشتند. اما پس از بازیابی رکود بزرگ، بیشترین نرخ رشد اشتغال در مناطق شهری و شهرهای بزرگ مانند لس آنجلس، نیویورک سیتی و هیوستون رخ داد. مشاغل در مناطق کم تراکم و مناطق روستایی کمتر از یک سوم رشد داشته و در برخی مناطق از سال 2008 عملاً هیچ بهبودی حاصل نشده است.

کایرو، ایلینونس زمانی شهری پر جنب و جوش در محل تلاقی رودخانه‌های میسیسیپی و اوهایو با مغازه‌ها، رستوران‌ها و کلوپ‌های مجلل بود. با صنعت­زدایی و تاراج نژادپرستی انون کایرو به عنوان شهری آفریقایی آمریکایی بشدت صدمه دیده و به فروشگاه دو دلاری و چند فروشگاه دیگر تقلیل یافت. هنگامی که نویسنده و عکاس کریس آرناده از ماروا معلم 47 ساله محلی پرسید که چرا در این مکان مانده، پاسخ او ساده بود: " کایرو خانه­ی من است. جامعه­ای کوچک و خانواده من. شما نمی‌توانید مردمی که با آن‌ها بزرگ شده­اید را فراموش کنید." اقتصاد مدرن ایالات متحده اغلب مردم را بیرحمانه مجبور می‌کند که بین ریشه‌های خود و معیشت خود یکی را انتخاب کنند. حتی زمانی که مردم ترجیح می‌دهند، محل خود را ترک کنند، نقل مکان به ‌یک شهر جدید اغلب گران، دشوار و پرخطر است.

در همین حال، آمریکایی‌های خوش شانسی که در مکان‌های با رشد مشاغل زندگی می­کنند، اغلب مجبورند مشاغلی بدتر از قبل را قبول کنند. این پدیده، که در آن مردم از کار خوب و پر درآمد اخراج ‌شده و شغلی با دستمزد کم که با مهارت‌ و تحصیلات آن‌ها متناسب نیست را جایگزین می­کنند را اقتصاددانان "زیر اشتغال[[125]](#footnote-125)" می‌نامند. به‌عنوان مثال، لیزا کازینو-شوتز، مادر دو فرزند، با مدرک کارشناسی ارشد، زمانی شغل ثابت با حقوق شش رقمی داشت. اما پس از سقوط، شغل او ناپدید شد و کازینو-شوتز مجبور شد در مرکز پزشکی ورزشی با 15 دلار در ساعت کار کند. سپس از آن کار اخراج شد و در بخش خدمات مشتری آمازون کار پیدا کرد. سپس آن شغل هم ناپدید شد. "شما می‌پرسید: چرا او؟ چه کار اشتباهی کرده بود؟"

زیر اشتغال طیف گسترده‌ای از افراد را تحت تأثیر قرار داده، تا جایی که نویسنده آندره تامسون یک وبلاگ کامل را به جمع­آوری داستان آن‌ها اختصاص داده است. این پدیده حتی شامل مادربزرگ 64 ساله خود تامسون نیز می‌شود: او تمام عمر آشپز بود، اما اکنون در یک ناهار خوری با دستمزد کم و در دبیرستان محلی است، زیرا به تازگی به دیابت مبتلا شده و نمی‌تواند هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی مرتبط با بیماری خود را بپردازد.

این احساس رایج و شایع قابل تصرف به طرق مختلف فراتر از اشتغال و پرداخت حقوق، بر آمریکایی‌ها تأثیر می‌گذارد. در نظرسنجی سال 2018 توسط انجمن روانپزشکی آمریکا، دو سوم اذعان داشته‌اند که نگران تأمین مخارج خود هستند. تنها نگرانی‌های قابل توجه مربوط به سلامتی شخصی و امنیت خانواده‌ها بود که هر دو تحت تأثیر وضعیت مالی است. همان‌طور که در وب سایت انجمن روانپزشکی آمریکا آمده است: "تقریباً سه چهارم زنان، تقریباً سه چهارم جوانان 8 تا 24 سال و تقریباً چهار پنجم بزرگسالان تا حد زیادی نگران پرداخت صورتحساب­های خود هستند." نظرسنجی سال 2017 در مجله بهداشت جامعه نشان می­دهد که‌ یک سوم کارگران آمریکایی معتقدند که شغل­شان پایدار و مطمئن نیست. تجربه­ی این آسیب­پذیری با چاقی، خواب بد، سیگار کشیدن، غیبت از کار و بدتر شدن سلامتی عمومی همبستگی معنی داری دارد. سوزان کیس و انگوس دیتون اقتصاددانان، نرخ رشد بالای مرگ و میر افراد میان سال سفیدپوست آمریکایی‌ را از سال 1999 مورد مطالعه قرار داده و دریافتند که علل اصلی آن خودکشی، مواد مخدر و الکل است که به اصطلاح "مرگ‌های ناامیدی" نامیده می‌شوند. این مرگ‌ها عمدتاً با اضطراب اقتصادی تحریک می‌شوند.

کارگران ایالات متحده تنها کسانی نیستند که با این چالش‌ روبرو هستند. مطالعه­ی دیوید بل و دیوید بلانشفلاور نشان می­دهد که در پی بحران مالی 2008، کم‌اشتغالی در اکثر 25 کشور اروپایی دستمزدها را کاهش داده است. اما کارگران آمریکایی نسبت به همتایان اروپایی خود، راه دشوارتری را باید طی کنند. اشتغال در ایالات متحده در مقایسه با بسیاری از کشورهای اروپایی نامطلوب است. علاوه‌براین، ایالات متحده تنها کشور توسعه‌یافته‌ای است که کارفرمایان آن ملزم به ارائه مرخصی زایمان با حقوق نیستند. درواقع، ایالات متحده تنها کشوری است که کارفرمایان را ملزم به ارائه هر نوع مرخصی با حقوق نمی‌کند. البته برخی از کارفرمایان آمریکایی با اولویت­های خود اقدام می­کنند. اما به‌طورکلی، تعطیلات کارگران آمریکایی کمی بیش از یک چهارم کارگران بریتانیایی، فرانسوی و ‌و اسپانیایی است.

در مورد جابجایی مشاغل تولیدی با حقوق خوب به خارج از کشور و تأثیر آن بر آمریکایی­ها، بحث‌های زیادی شده. ترامپ در سال 2016 در بخش میانه‌­ی غربی کشور که صنعتی است پیروز شد و وعده بازگشت به زمانی را داد که می‌شد با یک شغل تولیدی زندگی باثبات و شرافتمندانه داشت. روزهایی است که ‌یک نفر نان­آور خانواده می‌توانست با یک شغل از خانواده خود حمایت کند، خانه بخرد، دو ماشین در گاراژ پارک کند، فرزندان خود را به دانشگاه بفرستد، خانواده خود را سالی یک بار به تعطیلات ببرد و با یک حقوق بازنشستگی مناسب بازنشسته شود. این به معنای "بازگرداندن مشاغل تولیدی" و "احیای دوباره­ی آمریکای بزرگ" و حس از دست رفته­ی امنیت شغلی است.

در نهایت، کسری مشاغل خوب به نحوه­ی جریان پول در اقتصاد باز می‌گردد. درحال­حاضر، این جریان‌ها به بخش کوچکی از آمریکایی‌های خوش‌ شانس حقوق خوب و مزایای عالی می‌دهد و به بسیاری دستمزد ناچیز و مزایای اندک یا بدون مزایا. اما پول، همان‌طور که تئوری پولی مدرن اشاره می‌کند، تنها منبعی است که دولت فدرال از آن تهی نمی­شود. هیچ دلیلی وجود ندارد که هر شغلی، از کارمند فروشگاه گرفته تا کارگر رستوران و دربان یک هتل لوکس در شیکاگو، نتواند یک شغل با حقوق و مزایای مناسب، ساعت‌های کاری و امنیت شغلی باشد.

در فصل بعد توضیح خواهیم داد که چگونه تئوری پولی مدرن با ایجاد یک ضمانت شغلی می‌تواند یک استاندارد حداقلی را برای همه کارفرمایان با یک بسته حقوق و مزایا برای هر کس فراهم ­کند. تئوری پولی مدرن همچنین ابزارهای دیگری را برای حل مشکلات مرخصیِ با حقوق و تعطیلات ارائه می‌دهد، به‌طوری که کیفیت زندگی و سلامتی و احساس رفاه ما نیز بهبود یابد. این ایده‌ها می‌توانند اشتغال واقعی کامل را به ارمغان آورند، درآمد در پایین‌ترین سطوح را افزایش و مزایا را در نردبان درآمد گسترش دهد، و به‌طور موثر کسری مشاغل خوب آمریکا را از بین ببرند.

با تغییر اقتصاد خود برای آینده‌ای سبزتر، امن‌تر و مطمئن‌تر، می‌توان به آمریکایی‌ها کیفیت کاری را که سزاوار آن هستند، را به ارمغان آورد.

## 3.7 کسری پس­انداز

کسری مشاغل خوب تأثیرات موجی شکل در جامعه آمریکا دارد. از دست دادن مشاغل خوب یعنی از دست دادن دستمزد خوب و به تبع آن عدم توانایی پس­انداز. زمانی بسیاری از آمریکایی‌ها با یک مدرک دانشگاهی، شغلی پردرآمد و امن، مزایای بهداشتی متناسب و توانایی بازنشستگی پایدار را داشتند. اما دیگر این­طور نیست. به جای پس‌انداز برای سال‌های طلایی خود، کارمندان چهل و پنجاه ساله در حال پرداخت بدهی‌های دانشجویی هستند. آن‌ها از خود سئوال می­کنند که آیا پس‌انداز کافی برای بازنشستگی خود دارند؟ اگر فرزندی داشته باشند، نگران پرداخت هزینه تحصیلات او باید باشند؟

درواقع، بهتر است که بگوییم کارگر معمولی آمریکایی هیچ پولی برای بازنشستگی خود پس­انداز نمی­کند. مطالعه­ای نشان می­دهد که متوسط مانده­ی حساب بازنشستگی افرادِ در سن کار در ایالات متحده صفر است. نظرسنجی‌های دیگر نشان می‌دهد که درصد آمریکایی‌هایی که هیچ پس‌انداز بازنشستگی ندارند بین 21 تا 45 درصد متغیر است. مهم­ترین دلیل عدم پس‌انداز، درآمد ناکافی و هزینه­هاست. حدود 66 درصد آمریکایی‌ها معتقدند که بیش از پس‌انداز خود عمر می­کنند. کمی بیش از 100 میلیون نفر هیچ گونه دارایی بازنشستگی و حساب‌های فردی و حقوق بازنشستگی ندارند. شرایط کارگران کم درآمد بدتر است و 51 درصد آن‌ها هیچ پس‌انداز بازنشستگی ندارند. کارگرانی که حساب بازنشستگی دارند، میانگین مانده حساب­شان 40000 دلار است. بااین‌حال، 77 درصد آمریکایی‌ها پس‌انداز بازنشستگی کافی برای سن خود ندارند. در ژوئن 2019، یک نفر از هر پنج نفر بالای 65 سال درحال کار بود. نظرسنجی دیگری در سال 2019 برای امور عمومی و تحقیقاتی نشان می­دهد که نزدیک به‌ یک چهارم آمریکایی‌ها انتظار دارند هرگز بازنشسته نشوند.

همیشه این­طور نبوده. نسل کنونی از دوران نسبتاً آرام رشد اقتصادی آمده­اند. والدین آن‌ها یا نسل قبلی، در دوران رکود بزرگ متولد شده، و دوره‌های پیشرفت را تجربه کردند. تأمین‌اجتماعی ایجاد شد، قانون GI به تصویب رسید، بیمه­ی بی‌کاری گسترش یافت و اقتصاد پس از جنگ جهانی دوم یک دهه رونق توأم با رشدی نابرابر را تجربه کرد. آفریقایی-آمریکایی‌ها عمدتاً بخاطر تبعیض نژادی محروم بودند، و برخی از این دوره‌ها با درگیری‌های سیاسی همراه بود. اما انتظار می­رود این نسل‌، از والدین خود بهتر عمل کنند. رویای آمریکایی حداقل برای اکثریت خوب بود. امید به زندگی و سایر نتایج سلامتی به‌طورکلی در حال بهبود بود و منافع بهره­وری کارفرمایان و کارگران به اشتراک گذاشته می­شد. شرکت سیرس که اخیراً درخواست ورشکستگی داده، از دهه­ی 1960 و 70 میلادی، ثمرات سود خود را با کارگران به اشتراک می­گذاشت. نظافتچی‌ها تا مدیران ارشد همگی از سهام اختیاری، برنامه‌های مشارکت در سود و بازنشستگی لذت می‌بردند.

همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم، سناریوهای غم­انگیز تأمین‌اجتماعی در راستای تداوم افسانه­ی کسری بودجه است. اما تغییر بزرگی که امنیت بازنشستگی آمریکایی‌ها را ویران کرده، ناپدید شدن طرح‌های بازنشستگیِ منفعت محور است. این طرح‌ها که پرداختی ثابتی از درآمد را در بازنشستگی تضمین می‌کند، قبلاً برای نسل بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم ضروری بود. اما در حدود سال 1980، کارفرمایان، بازنشستگی را با طرح‌های کمک و همیاری جایگزین کردند، که در آن میزان درآمد بازنشستگی به میزانی که کارمندان می‌توانند در طول سال­های کار خود ذخیره کنند بستگی دارد. این روزها انتظار می‌رود که مردمِ شاغل برای بازنشستگی خود پس‌انداز کنند. اما وقتی درحال تلاش برای تأمین مخارج خود هستند، نمی‌توانند پس‌انداز کنند.

امروزه بسیاری از خانواده‌ها انعکاس کتاب سناتور الیزابت وارن با همکاری دخترش آملیا وارن تیاگی یعنی"تله دو درآمد: چرا والدین طبقه متوسط ​​ورشکسته می‌شوند." می­باشند. با هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی و شهریه­ی کالجِ در حال افزایش، هر دو والدین برای پوشش هزینه‌های اساسی زندگی خود کار می­کنند تا خود را در طبقه­ی متوسط ​​حفظ کرده و سطوح بالایی از ناامنی را در مورد آینده تجربه نکنند. اگرچه این کتاب در سال 2004 منتشر شد، اما فرضیه­ی اصلی آن یعنی خالی شدن طبقه متوسط، همه گیرتر شده است. افزایش هزینه‌های آموزشی یعنی افزایش شهریه­ی کالج فرزندان، در‌حالی‌که افزایش هزینه‌های مراقبت‌های بهداشتی و کاهش مزایای مراقبت‌های بهداشتیِ کارفرمایان، پس‌انداز را بیش‌تر کاهش می‌دهد. ناپدید شدن تدریجی طرح‌های بازنشستگی منفعت محور، قدرت امنیت درآمد افراد و خانوارها را از بین می‌برد و نیاز به پس‌انداز را با تلاش بیشتر افزایش می‌دهد.

کسری پس‌انداز از زمان "بهبود" رکود بزرگ هنوز باقی است. مقاله­ای در مجله­ی وال استریت نشان می‌دهد که چگونه خانوار‌ها، به جای پس‌انداز برای آینده، از طریق وام‌های شخصی بدون ضمانت و سایر اشکال تأمین مالی بدهکار می­شوند و به‌طور ناپایدار و مخاطره­آمیزی در محدوده درآمد متوسط باقی می­مانند. بدهی، به غیر از وام‌های مسکن، بین سال­های 2013 و 2019 تا یک تریلیون دلار افزایش یافت، که عمدتاً مربوط به افزایش سطح بدهی دانشجویی، وام‌های اتومبیل و مانده کارت‌های اعتباری معوق است. به‌عنوان مثال، زوج جوانی در وست‌ هارتفورد، هر دو 28 ساله، با هم 130000 دلار از کار در مشاغل فناوری درآمد دارند. آن‌ها بطور مشترک 51000 دلار بدهی دانشجویی، 18000 دلار وام خودرو و 50000 دلار بدهی کارت اعتباری دارند. به این موارد وام مسکن 270000 دلاری و هزینه‌های مربوط به‌ یک دختر نوزاد و مهد کودک را اضافه کنید. آن‌ دو در رستوران غذا نمی‌خورند و بعد از تصادف رانندگی بدهی آن‌ها بیش‌تر شد. یک زوج در منطقه سیاتل، هر دو 34 ساله، با درآمد مشترک 155000 دلار، 88000 دلار بدهی دانشجویی و 1200 دلار در ماه هزینه مهد کودک پسرشان را می­پردازند. اجاره­ی منزل آن‌ها هر ماه 1750 دلار است زیرا توانایی خرید یک خانه­ی دو خوابه در سیاتل، جایی که ارزش متوسط ​​خانه نزدیک به 750000 دلار است را ندارند. هر دوی این زوج‌ها، حتی با درآمد مشترک بالای خود، نه می‌توانند خانه‌ای بخرند و نه پس‌انداز کنند.

کسری پس‌انداز بین گروه‌های قومی و نژادی هم متفاوت است. موسسه­ی سیاست اقتصادی، پس‌انداز بازنشستگی خانواده‌هایی را که توسط افراد بین 32 تا 65 سال اداره می‌شود را ردیابی کرد، و نشان داد که کسری پس‌انداز شدیدی بین سفیدپوستان، آفریقایی-آمریکایی‌ها و اسپانیایی‌ها وجود دارد. در‌حالی‌که 65 درصد از خانواده‌های سفیدپوست در سال 2013 پس‌انداز داشتند، تنها 26 درصد از خانواده‌های اسپانیایی و 41 درصد از خانواده‌های آفریقایی-آمریکایی مبلغی را برای بازنشستگی کنار گذاشته بودند. و این ارقام کاهش 12 درصدی برای اسپانیایی‌ها و 6 درصدی برای سیاه­پوستان را از خانواده‌هایی که قبل از رکود بزرگ پس‌انداز داشتند را نشان می‌دهد. پس‌انداز خانواده‌های سیاه پوست و اسپانیایی در مقایسه با سفید­پوستان بسیار ناچیز است. میانگین پس‌انداز خانوارهای سفید پوستِ دارای حساب‌های بازنشستگی، 73000 دلار، در‌حالی‌که برای خانوارهای سیاه پوست و اسپانیایی تنها 22000 دلار بود. و دوباره، برخلاف خانوارهای سفید­پوست، حساب‌های بازنشستگی سیاه پوستان و اسپانیایی‌ها پس از رکود بزرگ بهبود نیافت: در‌حالی‌که از سال 2007 تا 2013 میانگین پس‌انداز سفید­پوستان 3387 دلار افزایش، و میانگین پس‌انداز اسپانیایی‌ها 5508 دلار کاهش و برای سیاه پوستان 10561 دلار کاهش یافت.

بی­عدالتی اقتصادی بین مردان و زنان نیز وجود دارد. همان‌طور که موسسه­ی سیاست اقتصادی خاطر نشان می‌کند، "در هر سطحی از تحصیلات، زنان به‌طور مداوم کم‌تر از مردان دستمزد دریافت می­کنند و متوسط ​​حقوق مردان با مدرک دانشگاهی، بالاتر از متوسط ​​حقوق زنان با مدارک عالیه است. زنان بیش از هر زمان دیگری سرپرست خانوار هستند، بنابراین تبعیض دستمزد، پس‌انداز را برای آن‌ها دشوارتر می‌کند.

ممکن است این­طور به نظر رسد که کسری پس‌انداز غیرقابل حل باشد. اما در فصل 6 ملاحظه کردیم که هیچ دلیلی برای تردید در پرداخت دیون تأمین‌اجتماعی وجود ندارد و دلایلی وجود دارد که تأمین‌اجتماعی را می­توان گسترش داد و سیستم بازنشستگی عمومی را تقویت کرد. تئوری پولی مدرن همچنین به ما ابزارهایی می‌دهد تا مشاغل خوب را با حقوق خوب فراهم کنیم، و نه این‌که بدهی دانشجویی را بلافاصله لغو و مراقبت از کودکان را مقرون­به­صرفه ‌یا حتی رایگان کنیم. هر دوی اینها هزاران دلار برای خانوار‌ها آزاد کرده تا بتوانند از آن برای تقویت پس‌انداز بازنشستگی یا ایجاد ثروت از طریق خرید خانه استفاده کنند. خانوار‌های شاغل باید پس‌انداز کنند، اما ابتدا باید اقتصاد را ساخت تا آن‌ها قادر باشند پس‌انداز کنند. برای تحقق این امر، یکی از مهمترین مشکلاتی که باید به آن بپردازیم کسری بهداشت و درمان است.

## 4.7 کسری بهداشت و درمان

در سال 1970، ایالات متحده بالاترین امید به زندگی را در میان کشورهای توسعه‌ یافته داشت. اما در سال 2016، امید به زندگی در این کشور از میانگین کشورهای توسعه‌یافته یعنی اعضای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی OECD عقب ماند. امروزه، آمریکا پایین­ترین امید به زندگی را در بین اعضایOECD دارد. نرخ مرگ­و­میر نوزادان در ایالات متحده بیش از دو برابر میانگین همه کشورهای توسعه ‌یافته است، و تنها شیلی، ترکیه و مکزیک نرخ‌های بالاتری دارند.

کسری بهداشت و درمان تنها بین آمریکا و بقیه جهان اتفاق نمی‌افتد: طول عمر آمریکایی‌ها به‌طور قابل توجهی براساس عواملی مانند وضعیت اقتصاد اجتماعی و نژادی متفاوت است. از سال 1980 تا 2010، امید به زندگی برای ثروتمندترین مردان آمریکایی‌ها به‌طور چشمگیری افزایش یافته و به 88.8 سال رسید. درهمین­حال، برای فقیرترین مردان آمریکایی‌ها، امید به زندگی در همان دوره کمی کاهش یافته و به 76.1 سال رسید. برای ثروتمندترین زنان امید به زندگی 91.9 سال و برای فقیرترین آن‌ها 78.3 سال بود.

همچنین می‌توان مکان خاصی مانند بالتیمور را در نظر گرفت: در محله­های کم­درآمد، امید به زندگی تقریباً 20 سال کم‌تر از محله­های ثروتمند است. در محله‌هایی مانند مدیسون ایست‌ِاند، که 90 درصد سیاه پوست هستند، امید به زندگی کم‌تر از 69 سال است؛ در‌حالی‌که در محله‌های مجاور مدفیلد، همپدن، وودبیری و رمینگتون، که 78 درصد سفیدپوست هستند، امید به زندگی 76.5 سال است.

این­طور نیست که ایالات متحده پول زیادی برای مراقبت‌های بهداشتی خرج نمی‌کند. درواقع، مخارج مراقبت‌های بهداشتی در آمریکا 10586 دلار به ازای هر نفر، در کانادا 4974 دلار به ازای هر نفر و در اسپانیا 3323 دلار به ازای هر نفر است و پیش­بینی می‌شود تا سال 2040 امید به زندگی به 85.8 سال افزایش یابد. ایالات متحده در آن زمان در رتبه شصت و چهارم قرار خواهد گرفت و انتظار می‌رود متوسط ​​امید به زندگی 79.8 سال باشد. پس مشکل چیست؟ اگر بیش‌تر خرج می­کنیم، پس چرا زندگی طولانی‌تر و سالم‌تری نداریم؟

تقریباً 28.5 میلیون آمریکایی هنوز فاقد بیمه درمانی هستند، و افراد بسیاری نسبت به دیگر در کشورهای مشابه فاقد پوشش درمانی هستند. درواقع، تعداد افراد دارای بیمه درمانی در ایالات متحده به­دلیل تلاش‌های جمهوری­خواهان برای تضعیف قانون مراقبت درحال­ کاهش است. علاوه‌براین، حتی افراد دارای پوشش بیمه­ی درمانی اغلب بخاطر ناکافی بودن پوشش ارائه شده برای دریافت مراقبت‌های مورد نیاز خود با مشکل مواجه می‌شوند، که بدان مشکل کم پوشش گویند. و زمانی که آن را با افرادی که فاقد بیمه هستند ترکیب ‌کنید، در سال 2019 تعداد کل آمریکایی‌هایی که پوشش درمانی مورد نیاز را ندارند به 87 میلیون نفر رسید.

بسیاری از افراد دارای بیمه درمانی حتی پوشش "خوبِ" مبتنی بر کارفرما، اغلب مجبورند هزاران دلار بابت هزینه‌های درمان و مراقبت‌های پزشکی از جیب خود بپردازند. به‌عنوان مثال، تحت قانون مراقبت قابل حصول، میانگین هزینه­ی قابل پرداخت فردی در سال 2017 بیش از 6000 دلار بود و میانگین هزینه قابل پرداخت خانوادگی نزدیک به 12400 دلار. درحالی­که در یک درمان اورژانسی غیرمنتظره، افراد یا خانوار‌ها باید بیش از 6000 دلار یا 12400 دلار بپردازند. به‌­یاد داشته باشید که 40 درصد آمریکایی‌ها در یافتن 400 دلار اضافی برای بحران غیرمنتظره و ناگهانی ناتوانند. براساس گزارش اداره سرشماری، هزینه‌های مرتبط با بهداشت و درمان، 8 میلیون نفر را در سال 2018 به فقر کشاند. تحقیقات نشان می‌دهد که 137 میلیون آمریکایی در سال گذشته به دلیل بدهی پزشکی با انتخابات سختی مواجه شده‌اند. علاوه‌براین، بدهی پزشکی دلیل اصلی برداشت از حساب‌های بازنشستگی است، و لذا کسری بهداشت به کسری پس‌انداز مرتبط می­شود.

تقریباً یک چهارم آمریکایی­ها به دلیل هزینه‌های مراقبت­های بهداشتی از مراجعه به پزشک خودداری کرد، و تقریباً یک پنجم افراد به دلیلی مشابه داروهای تجویز شده را خریداری نکرده‌اند. درنتیجه، بسیاری از افرادی که تحت پوشش بیمه­ی درمانی قرار دارند فاقد مراقبت‌های مورد نیاز هستند. بیمه­ی درمانی معمولی حتی برخی از اشکال مراقبت‌های حیاتی مانند بینایی، شنوایی یا سلامت­روان را پوشش نمی­دهد، و بسیاری از افراد بیمار و فاقد پوشش درمانی، هرگز درمان نمی‌شوند.

مثال دیگری از مشکل کم­پوشش در تحلیل سیاستی مت بریونیگ است. یافته‌های وی نشان می‌دهد که اگر جمهوری­خواهان در سال 2017 موفق به لغو قانون مراقبت قابل دسترس می‌شدند، 540000 نفر در دهه­ی آینده به دلیل عدم پوشش بیمه­ی درمانی جان خود را از دست می‌دادند - اما 320000 نفر دیگر حتی اگر تلاش جمهوری­خواهان ناموفق بود، از عدم پوشش جان خود را از دست می‌دادند. این نکته­ی مهمی است: حتی تحت اوباماکر، میلیون‌ها آمریکایی هنوز تحت پوشش بیمه نیستند.

اگر همه این عوامل را جمع کنیم، جای تعجب نیست که ایالات متحده حتی پس از تصویب قانون مراقبت مقرون به صرفه در سال 2010، همچنان در دسترسی به مراقبت‌های مشابهِ کشورهای توسعه‌یافته عقب است. کسری بهداشت و درمان منجر به از دست رفتن وقت برای کار می‌شود.

حداقل از تئوری پولی مدرن می‌دانیم که عدم توانایی در ارائه­ی بیمه و مراقبت مناسب به این دلیل نیست که دولت نمی‌تواند "هزینه­های" آن را پوشش دهد. با پذیرفتن سیستمی که پوشش را از طریق شبکه‌ای منکسر از بیمه‌های خصوصی، برنامه‌های کارفرمایی و برنامه‌های دولتی ارائه نکند، سیستمی از تنگناها ایجاد کرده­ایم که در آن بیمارستان‌ها، شرکت‌های دارویی و شرکت‌های بیمه خصوصی می‌توانند ما را برای آخرین دلار در جیب تحت فشار قرار دهند، و سود بیش‌تری در سخت‌تر کردن دسترسی مردم به مراقبت بهداشتی بدست آورند. اگر بخواهیم سیستمی ایجاد کنیم که در آن همه حق برخورداری از مراقبت‌های بهداشتی مورد نیاز را داشته باشند، باید مطمئن شویم که منابع واقعی برای انجام این کار موجود باشد. تأمین مالی یک محدودیت نیست؛ منابع واقعی محدودیت است. محصور کردن کسری بهداشت و درمان، به مستلزم مراقبت‌های اولیه­ی بیش‌تر پزشکان، پرستاران، دندان­پزشکان، جراحان، تجهیزات­پزشکی، تخت‌های بیمارستانی و غیره است. برای مراقبت مناسب از همه مردم باید بیمارستان‌ها و مراکز بهداشتی بیش‌تری بسازیم، سرمایه‌گذاری سنگین‌تری در تحقیقات پزشکی انجام دهیم، و اقتصادی ایجاد کنیم که هزینه­ی آموزش پزشکان و پرستاران آن‌ها را در بدهی دفن نکند و کسری دیگری ایجاد کنیم تا آن را نیز حل کنیم.

## 5.7 کسری آموزش

شکاف‌ آموزشی از پیش دبستان شروع می‌شود و تا دبیرستان و فراتر از آن ادامه می­یابد. در این کشور سیستمی اعتباری وجود دارد که دانشجویان را به دنبال یک جستجوی بی­پایان مدارک دانشگاهی کشانده که نهایتاً به کسری مشاغل خوب منجر می‌شود، و کارفرمایان را به تحصیلات عالی برای مشاغلی که قبلاً به آن‌ نیازی نداشتند تشویق می­کند. کسری پس‌انداز نیز به کسری آموزش نفوذ می‌کند: میلیون‌ها دانشجو نمی‌توانند هزینه‌های سرسام آور کالج را بپردازند و کوه عظیم بدهی دانشجویی مانع بزرگی برای اقتصاد ایجاد می­کند.

کسری آموزش از پیش دبستانی آغاز می‌شود. برخی از ایالات از کودکان حمایت می­کنند. به‌عنوان مثال، نیویورک­سیتی پیش دبستانی رایگان را برای برخی از شهروندان ارائه می­دهد. اما به‌طورکلی، پیش دبستانی فشار مالی قابل توجهی بر خانوارهای معمولی شاغل وارد کرده و سالانه 9120 دلار برای آن‌ها هزینه دارد. دولت اوباما در این زمینه با ایجاد پیش­دبستان برای همه و با مشارکت فدرال- ایالت برای تأمین مالی مهدکودک­های با کیفیت کودکان چهار ساله برای خانوارهای با درآمد کم و متوسط ​​گام برداشت. از طریق برنامه­ی کمک مالیِ توسعه­ی مهدکودک­های از تولد تا پنج سالگی، بیش از 28000 دانش آموز و در 18 ایالت آموزش دیدند. اوباما در دسامبر 2015 قانون موفقیت هر دانش­آموز [[126]](#footnote-126)(ESSA) را امضا کرد. قانون دوحزبی که به دانش­آموزان و خانواده‌های نیازمند کمک می­کرد و درعین­حال سرمایه‌گذاری‌ در مهد کودک­های با کیفیت را تقویت می­کرد. متأسفانه، متعاقباً ترامپ بارها و بارها در مورد لغو ESSA و کاهش برنامه‌های آموزشی دوران اوباما صحبت کرد.

در سطح مدارس، بودجه­ی آن‌ها اغلب از طریق مالیات بر املاک محلی تأمین می‌شود که شکاف‌های عظیمی در کیفیت آموزش ایجاد می­کند. درآمد مالیات بر املاک در منطقه­ی فقیرنشین روستایی می­سی­سی­پی بوضوح بسیار متفاوت از گرینویچ، کنتیکات است، و کیفیت مدارس بخوبی آن­را نشان می­دهد. بدیهی است که این امر، بسیاری از دانش­آموزان را از فرصت‌ها و منابعی که در زمینه‌های تحصیلی سنتی است مانند ادبیات و ریاضیات محروم و دلسرد می‌کند. این صدمات به برنامه‌های ورزشی نیز سرایت کرده کرده و در نیویورک تایمز چگونگی شکست مدارس بزرگ شهر در آیووا توسط همسایگان ثروتمندتر که پول بیش­تری برای آموزش و تجهیزات دارند گزارش شده است. در دهه­ی گذشته، تیم‌های دبیرستان عمومی دی موین رکورد 0-104 را در برابر همتای حومه‌ی ثروتمند خود را برجای گذاشت. دانش­آموز هفده­ ساله­ای معتقد است باختن سخت است. اما این فقط باخت نیست بلکه احساس فروپاشی است. مثل این‌که شانس با ما همراه نباشد. فوتبال به­مثابه کنایه و استعاره‌ای از آموزش آمریکایی در مقیاس بزرگ است که در آن احساس شکست‌ افراد و کودکان محروم از هم قطاران مناطق ثروتمندتر را بخوبی توصیف می­کند.

کسری در سیستم آموزش عالی نیز ادامه دارد. در سال تحصیلی 1988-1987، شهریه یک موسسه­ی چهار ساله­ی خصوصی 15160 دلار، و تا سال تحصیلی 2018-2017، این هزینه بیش از دو برابر شد. مؤسسات دولتی نیز روند مشابهی را نشان می‌دهند: شهریه­ی سال تحصیلی 1987-1988 حدود 3200 دلار، و در سال تحصیلی 2018-2017 به 9970 دلار افزایش یافت به­صورتی­که اکنون تبدیل به ‌یک بحران ملی بدهی دانشجویی شده. وام­گیرندگان در سال 2017 به‌طور متوسط28650 دلار بدهکارند. افرادی که در کالج‌ها و دانشگاه‌های خصوصی غیرانتفاعی تحصیل می‌کنند، به­طور متوسط ​32300 دلار بدهی دارند، و کسانی که در موسسات انتفاعی تحصیل می‌کنند، به­طور متوسط ​39950 دلار بدهکارند. دانشجویان رنگین پوست نیز به‌طور نامتناسبی تحت تأثیر این شرایط قرار گرفته­اند. به‌طور متوسط، در سال 2012 دانشجویان سیاه پوست 3500 دلار بیش‌تر از دانشجویان سفید پوست وام گرفتند. و این بار سنگین نامتناسب منجر به افزایش نرخ ترک تحصیل آمریکایی‌های آفریقایی تبار در آموزش عالی شده است. در کالج‌های چهار ساله خصوصی و دانشگاه‌ها، 65 درصد وام­گیرندگان سیاه­پوست در مقایسه با 44 درصد وام­گیرندگان سفیدپوست ترک تحصیل کردند. در مجموع، 39 درصد دانشجویان سیاه پوستِ بدهکار در سال 2009 ترک تحصیل کرده و دو سوم آن‌ها هزینه‌های بالا را دلیل اصلی ترک تحصیل خود می­دانند.

در مجموع، کسری آموزش عالی چهل و پنج میلیون آمریکایی را با بدهی دانشجویی سنگین مواجه کرده و مانع از آزادی عمل و مشارکت آن‌ها در جامعه و اقتصاد می‌شود. رقم رسمی وام‌های دانشجویی معوق در سه ماهه چهارم سال 2018 به 166 میلیارد دلار رسید، اما بانک فدرال رزرو نیویورک تخمین می‌زند که ممکن است این رقم تا 333 میلیارد دلار افزایش یابد. به زعم الکساندر تانسی از بلومبرگ این رقم حدود 440 میلیارد دلار است که دولت در قالب برنامه امداد مالی بحرانی یا [[127]](#footnote-127) TARP پس از بحران مالی سال 2008 آن­را پرداخت کرد.

سرانجام، در‌حالی‌که متوسط ​​بدهی دانشجویی سال 2017 حدود 30000 دلار بود، اما برخی با بدهی 100000 دلار روبرو بودند. دریافتی دانشجویان معمولاً بین 350 تا 1000 دلار در ماه است و لذا برای آن‌ها دشوار است تا از منزل والدین خود بیرون رفته، تشکیل خانواده دهند، ماشین بخرند و حتی غذایی در رستوران صرف کنند. همه این اقدامات مستلزم داشتن شغل خوب و مناسب است.

به جوانان گفته شده که مسیر بالا رفتن از نردبان درآمد کالج و دانشگاه است. مسیری برای کسب درآمد و امنیت مالی بیش‌تر در طول عمر. ولی این اطلاعات دیگر درست نیست. شما به مدرک دانشگاهی فقط برای چسبیدن به نردبان درآمد نیاز دارید، و بدون مدرک، خطر افتادن از نردبان درآمد وجود دارد. مشکل این جاست که درآمد با مدرک دانشگاهی افزایش نمی‌یابد؛ درواقع، 60 درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاهی، حقوقشان کم­تر از سال 2000 است. به‌طورخلاصه، درآمد واقعی فارغ‌التحصیلان دانشگاهی دو تا سه دهه تغییر نکرده، در‌حالی‌که هزینه‌ی واقعی تحصیلات دانشگاهی به‌طور چشمگیری افزایش یافته است. بنابراین کمرها ‌شکسته و بدهی‌ها انباشته ‌شده، با این باور که مسیر پیشرفت را یافته، ولی درواقع درجا می‌زنیم.

تئوری پولی مدرن چه کمکی در حل مشکل کسری آموزش می­کند؟ بیش‌تر بودجه‌ی مدارس از مالیات‌های املاک محلی تأمین می‌شود که خارج از کنترل دولت فدرال است. اما در فصل بعدی به تفصیل خواهیم دید که چگونه کمک‌های مالی برنامه‌های دولتی، به منظور رایگان کردن و یا مقرون به صرفه کردن شهریه­ی دانشگاه‌های دولتی، هدایت می­شود. لنز تئوری پولی مدرن همچنین نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به راحتی و به سرعت کل بدهی دانشجویی را از طریق دولت فدرال تسویه کرد، درآمدها را آزاد و مجدداً با تزریق آن به اقتصاد میلیون‌ها شغل جدید در بخش خصوصی ایجاد کرد. با استفاده از ابزارهای تئوری پولی مدرن، می‌توان اشتغال کامل، بازار کار قوی و محکم و قدرت چانه‌زنی کارگران را بازگرداند.

همانند سایر کسری‌هایی که بررسی کرده‌ایم، زمانی که می­پرسیم "چگونه قرار است آن را تأمین مالی کنیم؟" مسئله از طریق دریچه‌ی تئوری پولی مدرن بررسی شده، و راه‌حل‌ و امید نه تنها ممکن، بلکه ملموس می­شوند.

## 6.7 کسری زیر ساخت­ها

آیا تا به­حال در ترافیک بزرگراه­ها و یا ترافیک فرودگاه­ها برای برخاستن هواپیما گیر کرده­اید؟ آیا به راه‌های پاک‌تر و کارآمدتر برای جابجایی فکر کرده­اید؟ نیویورک تایمز در سال 2019 مقاله­ی تصویری با عنوان "داستان‌های جهنمی فرودگاه لاگواردیا" در مورد یکی از سه فرودگاه بزرگ نیویورک­سیتی منتشر کرد. علی­رغم این که این فرودگاه درحال بازسازی 8 میلیارد دلاری است ولی خط ریلی آن به داخل شهر کشید نشده است. بخاطر کمبود باند­ بزرگراه‌ها چقدر در ترافیک روزانه معطل شده­ایم، برخی هم با تعداد باند بیش‌تر مرتباً برای پر کردن چاله‌ها بسته می‌شوند. چند نفر از ما به­دلیل تأخیر در سیستم‌های حمل­ونقل عمومی یا خرابی کامل آن‌ها دیر به سر کار، کلاس یا قرار ملاقات رسیده­ایم؟ چند بار صدای فریاد بچه‌ها را شنیده­اید: "اینترنت دوباره قطع شد!". چند نفر از شما ساعت‌ها در اتاق اورژانس بیمارستان به انتظار نشسته­اید؟ یا بدتر، به درمان و مداوا پذیرفته شده اما در تخت و راهرو بیمارستان منتظر اتاق معاینه خالی مانده­اید؟

زیرساخت‌های یک کشور، جاده‌ها، پل‌ها، سدها، سیل بندها، مدارس، بیمارستان‌ها، راه آهن‌ها، شبکه‌های برق، پهنای باند، تصفیه فاضلاب و آب و غیره است که جامعه و اقتصاد در آن به راحتی کار کند. اما همان‌طور که می‌دانیم، زیرساخت‌های آمریکا دیگر قادر به انجام این کار نیست. این یعنی کسری زیرساخت.

ما، همگی در این ناامیدی عمومی شریک هستیم. اما گاهی اوقات، کسری­ها بسیار غم انگیزند: هنگامی­که یک پل خراب می‌شود، قطار‌ها با هم برخورد می‌کنند، یک سیل­بند فرو می‌ریزد، و یا آب آشامیدنی یک شهر مسموم می‌شود. در این زمان مردم هزینه‌های مالی اضافی را متحمل ‌شده، مجروح می‌شوند و یا جان خود را از دست می‌دهند.

سیل اخیر در میانه غربی کشور، کسری زیرساخت ما را به وضوح نشان ‌داد. در تابستان سال 2019، آب‌های سیل نبراسکا اشباع شد، 340 کسب و کار از دست رفت و و بیش از دو هزار خانه ویران شد. کشاورزان و دام­پروران بیش‌ترین آسیب را دیدند، خسارت آن‌ها بیش از 800 میلیون دلار در دامداری و محصولات کشاورزی برآورد شد. سد اسپنسر که در سال 1927 ساخته شده بود فرو ریخت و خانه و جان کنی آنجل نبراسکا را گرفت. اگرچه این سد در سال 2018 با درجه­ی "نسبتاً خوب" ارزیابی شد، اما گزارش اداره منابع طبیعی نبراسکا اعلام کرد: "کمبودهایی وجود دارد که با رخداد طوفانی شدید و نادر منجر به شکست سد می­شود." سد و سیل­بندهای دیگری نیز در آستانه­ی شکست هستند. طبق گزارش زیرساخت 2017، تعداد 15،498 سد با "پتانسیل خطر بالا" اعلام شده، که این­گونه تعریف می‌شوند: "سدی که با شکست یا سوء عملکرد آن منجر به مرگ و میر شود و ممکن است باعث خسارات اقتصادی قابل توجهی شود، از جمله خسارات به املاک پایین دستی یا زیرساخت‌های حیاتی، آسیب زیست محیطی یا اختلال در تاسیسات حیاتی." تعداد سدهای ناکارا با پتانسیل خطر بالا نیز به 2170 یا بیش‌تر رسیده است.

درواقع ما آنقدر عقب مانده­ایم که انجمن مهندسان عمران آمریکا (ASCE) [[128]](#footnote-128)به زیرساخت‌های آمریکا نمره D+ داده و تخمین می‌زنند که برای ارتقاء آن به استانداردهای مناسب، طی یک دوره­ی ده ساله به 4.59 تریلیون دلار نیاز است. این به­روز رسانی، نمره­ی زیرساخت‌های آمریکا را B خواهد رساند که یا بنابر تعریف ASCE عبارت است از"سیستم یا شبکه در شرایط خوب تا عالی با برخی عناصر درحال زوال عمومی و محتاج توجه". به­زعم ASCE مهم­ترین نقاط ضعف زیرساخت‌های شامل هوانوردی، آب آشامیدنی، انرژی، سیل­بندها، جاده‌ها، مدارس و سایر اشکال زیرساخت­های سلامتی، بهزیستی و کامیابی ما می­باشد. به­عبارت دیگر، بحران آبی فلینت که در سال 2014 رخ داد، تنها نوک کوه‌یخی بود.

به‌عنوان مثال، شبکه­ی آب آشامیدنی شهر نیوجرسی در آگوست 2019 دارای مقدار غیرایمن سرب بود، که ممکن است ناشی از عدم کارکرد صحیح فیلترهای مربوطه باشد. طبق داده‌های ASCE، ایالت نیوجرسی نمره D+ را دریافت کرد و بزرگترین تهدیدات برای کفایت سیستم‌های آبی را سن و عدم سرمایه‌گذاری مجدد دانست.

شاید مهمترین کسری زیرساختی که در گزارش‌های اخیر ASCE ذکر نشده، مسکن مقرون به صرفه و با کیفیت باشد. در زیر گروه کسری زیرساخت، کسری مسکن ملی نیز وجود دارد. پیتر گووانِ محقق و رایان کوپرِ روزنامه­نگار مشکل مسکن، به­ویژه اجاره­نشین­ها را بررسی کردند و دریافتند که وضعیت از سال 2008 بدتر هم شده. آن‌ها نوشتند:

تعداد مستأجران تحت فشار همچنان به‌طور قابل توجهی بالاتر از سطح قبل از بحران است. در سال 2007، 8 میلیون خانوار 30 تا 50 درصد درآمد خود را صرف اجاره می‌کردند؛ در سال 2017، این رقم به 9.8 میلیون نفر رسید. در سال 2007، 9 میلیون خانوار 50 درصد یا بیش‌تر از درآمد خود را صرف اجاره می‌کردند؛ در سال 2017، این رقم به 11 میلیون نفر رسید. این مستأجران تحت فشار با پرداخت 30درصد یا بیش‌تر از درآمد خود برای اجاره اکنون 47 درصد از کل مستأجران را تشکیل می‌دهند.

کمبود زیرساخت اساسی، خانواده‌های فقیر را از داشتن مکان‌های زندگی امن و سالم محروم می‌کند. اکثر خانواده‌های اجاره­نشین بیش از 30 درصد درآمد خود را صرف مسکن می‌کنند. قوانین محلی و نیز ساخت­وساز، ساخت مسکن جدید را به تعویق می‌اندازند و در نتیجه قیمت‌ها افزایش می­یابند. علاوه بر همه این­ها، عدم توانایی خانواده‌ها در تأمین مسکن مقرون به­صرفه حتی به افزایش کسری آموزش کمک می‌کند: کیفیت مدارسی که در مناطق ثروتمندتر قرار دارد به مراتب بالاتر است.

کسری مسکن در طی زمان آمریکایی­های آفریقایی تبار را تحت تأثیر قرار داده و همچنان ادامه دارد. مالکیت مسکن سیاه­پوستان در آمریکای امروزی تقریباً همان چیزی است که در زمان‌ تبعیض نژادی به صورت قانونی بود. این تبعیض در دهه­ی 1930 هنگامی­که دولت طرحی را برای افزایش مسکن سفیدپوستان کم­درآمد و متوسط ارائه کرد آغاز و با تأسیس اداره مسکن فدرال [[129]](#footnote-129)(FHA) تشدید شد. FHA از بیمه­ی وام مسکن در اطراف محله‌های آمریکایی­های آفریقایی تبار امتناع کرد، در‌حالی‌که به‌طور همزمان به انبوه­سازان حومه شهر مشروط بر آن­که هیچ یک از خانه‌های ساخته شده را به آمریکایی­های آفریقایی تبار نفروشند کمک­های مالی می­کرد. و این­گونه توجیه می­کردند که با خرید منازل توسط آمریکایی­های آفریقایی تبار در این محله­ها‌، ارزش املاک سفیدپوستانی که آن‌ها بیمه می‌کردند کاهش می‌یابد.

نژادپرستی آمریکایی‌ها و میل و رغبت آن‌ها برای حفظ ارزش خانه‌های خود در حلقه­ی بازخورد خود توجیه­کننده ترکیب می­شد. قانون مسکن منصفانه در سال 1968 به­تصویب رسید و به آمریکایی­های آفریقایی تبار اجازه می­داد در این "محله‌های سفید" خانه بخرند. اما طبق آمار سال 2015، نرخ مالکیت مسکن سیاه­پوستان برای افراد 35 تا 44 ساله تنها 33 درصد بود، یعنی کم‌تر از دهه 1960 که تبعیض مالکیت مسکن قانونی و تفکیک و جداسازی توسط سیاست FHA ترویج می‌شد. بنابراین، هر تلاشی برای حل مشکل کسری مسکن باید به‌طور قاطع به میراث زشت تبعیض نژادی بپردازد که دسترسی به خانه‌های مقرون به صرفه و مدارسِ در مناطق با بودجه بهتر را محدود کرده است.

به زبان ساده، زیرساختی با نمره D+ برای ملتی که به دنبال عظمت است، شرم­آور است. ما باید مشاغل و خانه‌های خود را با منابع انرژیِ پایدار مجهز کنیم. مسکن مقرون به صرفه برای همه مردم بسازیم. پل‌های ناقص را تعمیر کنیم. کشور را از قطارهای سریع­السیر غنی کنیم. فرودگاه‌های خود را بازسازی کنیم. سدها، سیل­بندها، فاضلاب و سیستم‌های آب را تقویت کنیم. و بیش‌تر و بیش­تر. بازسازی این زیرساخت‌ها آسایش و راحتی ما را به ارمغان می­آورد، جان‌ها را محفوظ می­کند، بهره­وری بلندمدت کشور را تقویت خواهد کرد و فرصت‌های برابر را افزایش خواهد داد، و بسیاری از مشاغل با درآمد خوب را که برای کاهش کسری شغلی لازم است، ایجاد خواهد کرد.

لنز جدید تئوری پولی مدرن به سیاست‌مداران قدرتی می­دهد که در هدایت سرمایه­گذاری‌ها فعال‌تر عمل کنند. مثال خوب، طرح مسکن مقرون به صرفه­ی سناتور الیزابت وارن است که در جریان کارزار خود برای کسب نامزدی ریاست­جمهوری دموکرات‌ها پیشنهاد کرد "سرمایه­گذاری 500 میلیارد دلاری در طی یک دهه برای ساخت، بازسازی و حفظ واحدهای مسکونی کم درآمد." دوباره، این هرگز پولی نیست که دولت فدرال برای رسیدگی به نیازهایی مانند زیرساخت و مسکن نداشته باشد. منابع واقعی محدودی­های واقعی هستند. و هیچ دلیلی وجود ندارد که آمریکا در آستانه­ی اتمام بتن، فولاد، چوب یا فلزات باشد. درحقیقت، در مورد مسکن، خانه‌های خالی، بسیار بیش‌تر از آمریکایی‌های بی­خانمان است. مواد وجود دارد. ما فقط نتوانسته­ایم پول را به­جایی که باید برود ارسال کنیم. و ما اجازه داده­ایم پول به جایی که نیازی نیست برود، زیرا همچنان توسط افسانه کسری به بند کشیده شده­ایم.

تئوری پولی مدرن یک چارچوب جدید برای درک نحوه­ی عملکرد اقتصاد ارائه می‌دهد. نشان می‌دهد که دولت فدرال می‌تواند پول را بدون ایجاد تورم چاپ کند، و کسری بودجه ‌یک مشکل نیست، بلکه ‌یک ابزار است. تئوری پولی مدرن به سیاست‌مداران کمک می­کند تا در سرمایه‌گذاری برای آینده­ی بهتر فعال‌تر باشند.

## 7.7 کسری آب و هوایی

هیچ کشور یا جامعه‌ای نمی‌تواند بدون آب پاک، خاک حاصل­خیز، هوای تمیز و باثبات، دمای قابل اعتماد یا اکوسیستم‌های سالم دوام آورد. علم نشان می‌دهد برای جلوگیری از بدترین سناریوهای تغییرات آب و هوایی، باید افزایش گرمایش جهانی را در این قرن به کم­تر از 1.5 درجه سانتیگراد نسبت به دور­ه­ی پیش صنعتی محدود کنیم. بااین‌حال، برنامه‌های فعلی فقط افزایش دما را به 3 یا 4 درجه سانتیگراد بالاتر از آن آستانه محدود کرده است.

اگر نتوانیم شکاف وضعیت مطلوب از موجود را محدود کنیم چه اتفاقی می‌افتد؟ آخرین گزارش‌ [[130]](#footnote-130)IPCC تصویر ناگواری را ترسیم می‌کند: افزایش سطح آب دریا، سیل، طوفان و خشک­سالی شدیدتر، و موج گرما که منجر به مرگ و میر بسیاری می‌شود. بسیاری از شهرهای ساحلی و جوامع در سراسر جهان غیرقابل سکونت شده و تغییرات قابل­توجه الگوهای آب و هوایی محصولات کشاورزی و منابع آب شیرین را بر هم زده، و منجر به صدها میلیون پناهنده جدید ناشی از تغییرات آب و هوایی می­شود. بیماری، قحطی، زیرساخت‌ها و بحران‌های اقتصادیِ سراسر جهان بدتر شده است.

فاصله بین 1.5 تا 2 درجه گرمایش زمین عواقب مهمی دربر خواهد داشت. این امر 37 درصد از کل انسان‌ها را درمقابل 14 درصد در صورت گرمایش 1.5 درجه­ای در معرض گرمای شدید دوره­ای پنج ساله قرار می‌دهد؛ سطوح بالای دریا 10 میلیون نفر دیگر را در معرض خطر قرار می‌دهد؛ و به‌طورکلی، تا سال 2050، چند صد میلیون انسان دیگر در معرض خطرات مرتبط با آب و هوا خواهند بود. با گرمایش زمین تا 1.5 درجه شاهد مرگ 70 تا 90 درصد از کل مرجان‌های جهان خواهیم بود، زیرا اقیانوس‌ها دی­اکسیدکربن بیش‌تری را از جو جذب کرده و اسیدی‌تر می‌شوند. اگر سیاره­ زمین 2 درجه‌ یا بیش‌تر گرم شود، اساساً تمام مرجان‌های جهان می‌میرند .

با 3 درجه‌ یا بیش‌تر گرمایش کره­ی زمین­، تا سال 2045 ممکن است حدود 550000 آمریکایی در بیش از 300000 خانه ساحلی با سیل مزمن مواجه شوند، یعنی هر دو هفته ‌یک بار سیل. تا پایان این قرن، این ارقام به 4.7 میلیون نفر در 2.4 میلیون خانه افزایش می‌یابد، که تقریباً معادل تمام خانه‌های لس­آنجلس و هوستون است. به‌عنوان مثال: در چارلستون و کارولینای جنوبی ممکن است سیل‌های جزر و مدی تا بیش از ده برابر افزایش یافته و از 11 سیل در سال 2014 به 180 سیل در سال 2045 برسد.

در جولای 2019، گرمای تابستانی آلاسکا به رکورد 90 درجه فارنهایت رسید. اگر گرمایش جهانی ادامه‌یابد، این رکورد شکنی­ها ادامه خواهد یافت. تا سال 2050، مناطق و شهرهای خاص آمریکا گرمای روزهای تابستانی را ماه­ها تجربه کرده و خطر بیرون رفتن به شدت افزایش خواهد یافته. رگبارها، شدید و دوره‌های آن موقتی خواهد بود. به‌عنوان مثال کالیفرنیا در سال 2019 درگیر سیل و آتش سوزی‌های ناشی از خشک­سالی بود، و باران‌های سنگین و دوره‌های شدید خشک­سالی و تشدید آن پیش­بینی می‌شود. این امر فشار بیش‌تری را بر منابع آبی وارد خواهد کرد. تحقیقات نشان می‌دهد که 96 عدد از 204 حوضچه­های آب­شیرین ایالات متحده ممکن است تا سال 2071 نتوانند به تقاضای ماهانه پاسخ دهند. درهمین­حال، در برآورد سازمان بهداشت جهانی تا سال 2025، نیمی از جمعیت جهان در مناطقی با کمبود آب زندگی خواهند کرد.

در سراسر جهان، امواج گرما و طوفان‌های گرد و غبار بدتر شده، مناطق سرد کم­تر، بیابان‌ها گسترش یافته و خشکسالی از سال 1961 تا 2013 هر ساله 1 درصد افزایش یافته است. کشاورزی اروپا تحت تأثیر امواج گرما قرار گرفته و کشاورزی آمریکا سیل‌های شدید بهار و تابستان را متحمل می­شود. اگر گرمایش ادامه ‌یابد، مناطق مهم کشاورزی در سراسر جهان و به‌طور همزمان "شکست چندگانه نان" را تجربه کنند.

نات‌هالتمن در بروکینگز قیاس مفیدی دارد: در طی آخرین عصر یخبندان، زمانی که دمای جهانی بین 4 تا 7 درجه سانتیگراد سردتر از امروز بود، شهر شیکاگو زیر نیم مایل یخ بود. یعنی تفاوت در درجه حرارت سیاره­ی زمین تغییرات گسترده‌ای در آب و هوا و اکوسیستم‌ها ایجاد می­کند. اگر از مسیر فعلی خود منحرف نشویم، جمعیت جهان قرار است تغییر 3 یا 4 درجه‌ای را تجربه کند.

فعالیت‌های انسانی اکوسیستم‌ها را به طرق دیگر نیز تهدید و تغییرات آب و هوا آن را تشدید می­کند. به لطف صید بیش از حدّ، حیات­وحش اقیانوس­ها از سال 1970 به نصف تقلیل یافته. با تغییرات آب و هوا و کاهش دمای اقیانوس و افزایش اسیدیته آن موجودات اقیانو­س­ها بیشتر کاهش می­یابند. همچنین با مرگ دسته­جمعی حشرات جهان، بر اساس تجزیه و تحلیلی در سال 2019، هر سال 2.5 درصد حشرات کاهش می‌یابند. یک سوم گونه‌ها در معرض خطر انقراضند و 40 درصد جمعیت آن‌ها کاهش یافته. مقصر و متهم اصلی، قطع درختان و استفاده از آفت­کش‌های کشاورزی است، که خود نیز بخاطر تغییرات آب و هوا از طریق استفاد­ه­ی نامناسب از زمین رخ می­دهد. اما افزایش دما در مناطق مختلف نیز مرگ و میر گونه‌هایی از حشرات که قادر نیستند خود را با شرایط زیست محیطی تطبیق دهند را تسریع می­کند. براحتی می­توان عواقب نابودی زندگی دریایی و حشرات را در تنوع زیستی، کشاورزی، صنعت و عرضه مواد غذایی جهانی تصور کرد.

سوختن سوخت‌های فسیلی و آزاد شدن دی­اکسیدکربن، ذرات معلق دوده، ازن و سایر آلاینده‌ها منجر به مرگ افراد و بیماری‌های قلبی عروقی و سایر آثار سلامتی می‌شود. طبق برآورد سال 2014، تنها ذرات معلق، سالانه حدود 30000 مرگ زودرس را به همراه دارد. محدود کردن انتشار این ذرات گرمایش زمین را از 2 درجه به 1.5 درجه تقلیل داده و از آلودگی که باعث مرگ زودرس 150 میلیون نفر در جهان، به­ویژه در مناطق شهرهای بزرگ آسیا و آفریقا تا سال 2100 می‌شود جلوگیری می‌کند.

درنهایت، نابرابرهای درآمدی، برخی افراد را مستقیماً در معرض تغییرات آب و هوایی قرار می‌دهد. در دو دهه­ی گذشته، 4.2 میلیارد نفر از بلایای طبیعی مرتبط با آب و هوا رنج برده، و کسانی که در کشورهای درحال‌توسعه و کم­درآمد زندگی می­کنند بیش‌ترین آسیب را دیده­اند. همان‌طور که دبیرکل سابق سازمان ملل، بان کی مون خاطرنشان کرد: "متأسفانه، افرادی که در معرض خطر بیش‌تری بخاطر خطرات اقلیمی قرار دارند، فقرا، آسیب­پذیران و حاشیه نشینانی هستند که در بسیاری از موارد از پیشرفت اجتماعی و اقتصادی محروم شده­اند." در آمریکا، آمریکایی­های آفریقایی تبارِ کم­درآمد بیش‌ترین سختی‌ها و خسارات را متحمل شده و زمانی که طوفان کاترینا در سال 2005 نیواورلئان را ​​به لرزه درآورد شرایط بسیار سختی را تجربه کردند.

البته گرمایش زمین تمدن بشری را نابود نمی­کند. اما به احتمال زیاد کاهش فقر جهانی را دهه‌ها به تعویق می­اندازد، و به‌طور ذاتی منجر به مرگ­ومیر صدها میلیون نفر می­شود. فرض بر این است که گزارش‌های IPCC خطرات را به میزان قابل توجهی دست کم نگرفته است. این­ها تنها سناریوهای محتمل هستند. ما ممکن است اثرات زنجیره‌ای و حلقه‌های بازخورد را دست­کم گرفته باشیم، به این­معنی که احتمال کوچک اما واقعی وجود دارد که روال عادی تغییرات منجر به نتایج بسیار فاجعه بارتری شود.

همان‌طور که‌ هالتمن از نتیجه‌گیری‌های IPCC نوشت: "ما قبلاً در حال افزایش 1 درجه­ای گرمایش زمین بودیم و برخی تأثیرات قابل توجه را لمس کردیم. افزایش 1.5 درجه­ای، تأثیرات شدیدتری خواهد داشت. و به همین صورت 2 درجه بیش‌تر. و احتمالاً نمی‌خواهیم بالاتر از 2 درجه را آزمایش کنیم. اگرچه حرکت­های فعلی، ما را در مسیری برای یک جهان 3 درجه‌ یا بیش‌تر قرار می­دهد."

برای رسیدن به هدف 1.5 درجه، جهان باید تا سال 2030 مصرف سوخت‌های فسیلی خود را نصف و تا سال 2050 مصرف تمام سوخت‌های فسیلی را متوقف کند. به بیان ساده، این امر مستلزم بازسازی کامل ایالات متحده و دیگر کشورهاست. نحوه­ی کشاورزی و استفاده از زمین، نحوه­ی تولید انرژی، نحوه­ی طراحی شهرها و حمل­ونقل، و ... همگی نیازمند تغییرات گسترده است. باید بهره­وری انرژی در منازل، ساختمان‌ها، کارخانه‌ها، سیستم‌های حمل­ونقل و هر چیز وابسته به انرژی را افزایش داد و از آخرین فناوری‌ها در آمریکا و خارج از کشور استفاده کرد. علاوه­براین، باید زیرساخت­ها کاملاً بازسازی شوند و تمام اشکال استفاده از انرژی از اتومبیل‌ گرفته تا گرمایش منازل و صنایع سنگین و ... را برقی کرده تا تاب­آوری در برابر تغییرات آب و هوا بهبود یابد. همچنین به سرمایه‌گذاری عظیم در انرژی‌های تجدیدپذیر مانند خورشیدی، بادی و غیره، و ذخیره­سازی آن‌ها نیاز داریم تا تمام برق مورد نیاز از منابع تجدیدپذیر تأمین شود، و این اقدامات باید در اسرع وقت انجام شوند.

ایالات متحده در این زمینه مسئولیت ویژه‌ای دارد: آمریکا دومین تولیدکننده­ی گازهای گلخانه‌ای در جهان است - 15 درصد در مقابل 25 درصد چین - در‌حالی‌که سرانه­ی تولید گازهای گلخانه‌ای در آمریکا بیش از دو برابر چین است.

نوسازی آمریکا امکان­پذیر است. به زعم IPCC و سایر دانشمندان، تغییرات لازم ایالات متحده و دیگر کشورهای جهان تا حد زیادی با فناوری­های موجود ممکن است. بار دیگر، اگر محدودیت را منابع واقعی بدانیم نه پول یا بار کسری بودجه­ی دولت، می‌توان به سرعت معضل کسری آب و هوا را حل کرد. علاوه‌براین، تمام اقدامات لازم برای حذف کسری آب و هوا، به حذف کسری مشاغل خوب نیز کمک خواهد کرد، و تلاش‌ها برای تقویت جوامع و شهرها در برابر بلایای تغییرات آب و هوایی بخشی از حذف کسری زیرساخت­ها خواهد بود.

موسسه تحقیقاتی [[131]](#footnote-131)MCC ساعت کربنی شبیه ساعت بدهی ملی ایالات متحده[[132]](#footnote-132) دارد که روزهای باقیمانده بشر تا تحمل گازهای گلخانه‌ای و رسیدن به مرز افزایش درجه کره زمین تا 2 درجه را اندازه­گیری می­کند. اما برخلاف ساعت بدهی ملی، ساعت کربن MCC کسری واقعاً مهمی را ردیابی می‌کند. با نرخ فعلیِ انتشار گازهای گلخانه­ای، تنها کم‌تر از 26 سال زمان برای حذف کسری آب و هوای باقیمانده است.

## 8.7 کسری دموکراسی

شاید فکر کنید کسری آب و هوای جهانی مهمترین کسری است و می­تواند تمدن بشری را نابود کند. اما کسری دیگری در زندگی آمریکایی­ها وجود دارد که اگرچه لزوماً وسیع­تر از همه نیست، اما عمیق‌تر است. این کسری علت تمامی دیگر کسری‌هاست و بدون توجه به آن مشاغل خوبِ کافی ایجاد نمی­شود، مراقبت‌های بهداشتی یا تحصیلات کافی فراهم نمی­شود، و اکوسیستم سیاره­ی ما تا مرز فروپاشی پیش می­رود. این کسری بین همه است؛ بین قدرتمند و ناتوان، بین کسانی که صدایی برای گفتن دارند و کسانی که ندارند. این کسری همان کسری دموکراسی است.

همان‌طور که دموکراسی بر حقوق و ارزش‌ها و قانون­اساسی استوار است، کسری دموکراسی نیز با منابع آغاز می‌شود. با کسانی که پول و ثروت و نفوذ و اهرم دارند و کسانی که ندارند.

به ‌یاد داشته باشید که براساس تئوری پولی مدرن، کسری دولت همواره مازاد دیگری است. با افزایش کسری بودجه­ی دولت، دلارها به جیب ثروتمندان سرازیر ­شده و شکاف عظیمی بین ثروتمندان و مابقی ایجاد می‌شود. چنین نابرابری اقتصادی در آمریکا چیز جدیدی نیست، اما در سال‌های اخیر به شدت افزایش یافته است.

ضریب جینی معیار نابرابری درآمد است که اقتصاددانان اغلب به آن ارجاع می‌دهند. ضریب جینی صفر یعنی توزیع درآمد در اقتصاد کاملاً برابر است، در‌حالی‌که ضریب جینی یک یعنی ‌یک نفر تمام درآمد ایجاد شده در اقتصاد را دریافت می‌کند. هیچ کشوری یکی از دو جهت حدّی را تجربه نمی‌کند. بر اساس گزارش WEF[[133]](#footnote-133) در میان کشورهای پیشرفته و توسعه‌یافته، ضریب جینی هیچ کشوری بالاتر از ایالات متحده نیست و نابرابری درآمدی به سرعت درحال گسترش است و نشانه‌هایی از کاهش آن وجود ندارند.

بااین‌حال بسیاری ممکن است بپرسند، مشکل چیست و کجاست؟ با وضعیت خوب اقتصاد ایالات متحده آیا نابرابری درآمدی واقعیت دارد؟ آیا نابرابری نتیجه طبیعی پویایی و قدرت خلاقانه در سرزمین فرصت‌ها نیست؟ آیا تطمیع باشکوه و شاهانه، مردم را به سمت خلاقیت و دستاورد آن که به نفع همه است سوق نمی­دهد؟ به­عبارت دیگر، آیا نابرابری واقعاً مهم است؟ بله، مهم است. قلمرو اقتصادی از قلمرو اجتماعی و سیاسی جدا نیست. درآمد و ثروت هر دو معیار قدرت سیاسی و نفوذ اجتماعی است و اگر اولی به‌طور نابرابر توزیع شود، دومی نیز به‌طور نابرابر توزیع خواهد ‌شد.

سرمایه اجتماعی، اصطلاح فنی برای پیوندهای همگانی مانند عضویت در باشگاه‌، شرکت در کلیسا، ازدواج، تعامل با همسایگان، به‌طور قابل توجهی با ثروت و درآمد افزایش می‌یابد. تحقیقات نشان می‌دهد که آمریکایی‌هایی که بیش از حد کار می­کنند، بیشتر احساس انزوا و بیگانه شدن از انسان‌های دیگر را تجربه می­کنند.

در‌حالی‌که سهم درآمدی 1 درصد افراد متمول از سال 1980 دو برابر شده، سهم 50 درصد پایینی درآمد از بیش از 20 درصد به 13 درصد کاهش یافته است. ترامپ رئیس جمهور آمریکا ممکن است از دوران رونق مباهات کند، اما واقعیت این است ‌که 40 میلیون نفر، و یک پنجم کودکان آمریکایی در فقر زندگی می‌کنند. فقر، با استرس بی­پایان، ناامنی غذایی و قرار گرفتن در معرض آلودگی و سرب و بیماری، آسیب‌های زیادی به انسان‌ها در تمام سنین، به ویژه کودکانی که رشد ذهنی و جسمی آن‌ها به‌طور دائمی در معرض تهدید است و آن‌ها را در چرخه‌های رنجی قرار می‌دهد که فرار از آن بسیار دشوار است، قرار خواهد داد. به­عبارت دیگر، فقر مردم را از فرصت‌ها برای شکوفایی و مشارکت در رویای آمریکایی محروم می‌کند.

ثروت به‌اندازه­ی درآمد برای دموکراسی مهم است. به‌عنوان مثال، اگر مالکیت قابل توجهی از شرکتی را داشته باشید، می‌توانید در خصوص نحوه­ی سرمایه‌گذاری تصمیم بگیرید، آیا آن را برون­سپاری ‌کنید و یا مشاغل با دستمزد کم و یا مشاغل با کیفیت و با دستمزد و مزایای بالا ایجاد کنید. اگر املاکی در یک محل داشته باشید، قدرت زیادی در خصوص تعیین هزینه­ی مسکن و قبوض خدمات عمومی دارید. این‌که چه کسی صاحب ملک است و بنابراین چه کسی تصمیم می‌گیرد که چه اتفاقی برای ملک بیفتد بسیار مهم است. افراد ثروتمند اساساً سرنوشت معیشت هموطنان خود را تعیین می‌کنند.

با تشدید نابرابری‌های ثروت و درآمد، نابرابری‌های سیاسی نیز گسترش می‌یابد. افراد ثروتمند و قدرتمند با حداکثر کمک مالی امکان نفوذ در فرآیند سیاسی برایشان فراهم می­شود. بیش از 80 درصد آمریکایی‌هایی که بیش از 150000 دلار در سال درآمد دارند، در انتخابات سال 2012 شرکت کردند، درحالی­که تنها 47 درصد از کسانی که کم‌تر از 10000 دلار درآمد داشتند رای دادند. حدود نیمی از رای­دهندگان واجد شرایط در انتخابات 2016 شرکت نکردند. به‌عنوان مثال، میلواکی، ویسکانسین، بدترین نرخ مشارکت در شانزده سال گذشته را تجربه کرده و کاهش نرخ مشارکت رای­دهندگان از سال 2012 تا 2016 در محله‌های فقیرنشین این شهر بسیار شدیدتر بوده است. وقتی نیویورک تایمز از سدریک فلمینگ آرایش­گر محلی که با حق بیمه‌های درمانی گران قیمت دست و پنجه نرم می‌کند، پرسید که چرا در انتخابات سال 2016 نرخ مشارکت اینقدر پایین بود، در پاسخی تند و کوبنده گفت: "میلواکی خسته است. آن‌ها هرگز کاری برای ما نمی‌کنند.

در بسیاری از شهرهای بزرگ محله‌های فقیری با ساختمان‌های فرسوده، بدون فروشگاه‌های مواد غذایی و ... وجود دارد که مردم در آن به سختی زندگی می‌کنند. با کمی فاصله از آن محله­ها ممکن است وارد خانه‌های چند میلیون دلاری و یا آپارتمان‌های باشکوه و دربان‌های شیک شوید که ساکنان آن زندگی کاملاً متفاوتی دارند. افراد بی­خانمان در خیابان‌های نیویورک، سانفرانسیسکو و لس­آنجلس، که رستوران‌های آن با پول می‌درخشند، صف می‌کشند. ورزشکاران حرفه‌ای قراردادهای چند میلیون دلاری امضا می‌کنند. درد و سوزش هر قسمت از بدن آن‌ها بلافاصله توسط بهترین متخصصان مداوا می­شود، در‌حالی‌که میلیون‌ها آمریکایی فاقد بیمه درمانی پایه‌ای هستند. مدیر عاملانی که در کار خود به طرز وحشتناکی شکست خورده‌اند، بسته‌های غرامت چند میلیون دلاری دریافت می‌کنند، در‌حالی‌که مردم عادی باید قطعات نابود شده­ی این مدیر عاملان را جمع کنند.

روستاییان نیز به شدت تحت تأثیر نابرابری‌های اقتصادی قرار گرفته­اند. در‌حالی‌که شرکت‌های نفتی، والمارت، آمازون، مربیان فوتبال و ... درحال پیشرفتند، شهرهای کوچک تخلیه شده‌اند. مغازه‌های تعطیل، بی‌کاری و مدارس محروم و مواد مخدر، بخشی از داستان غم­انگیز شهرهای کوچک امروزی است. مقاله­ای اخیراً درمجله­ی نیشن به بی­خانمان‌های پنهانِ روستاها مانند هولی فلپس، محکوم سابق و مادر دو دختر و مجرد و ساکن شهر ماریون پرداخت. فلپس شاغل در خشکشویی است ولی جایی برای زندگی ندارد. مادرش، یک الکلی، بیش از یک ساعت دورتر از او زندگی می‌کند. او هیچ جای سالمی برای رفتن نداشته و نمی‌داند کی می‌آید و یا می‌رود. وسایلش را در یک گاراژ نگه ‌داشته ... و هیچ­کس نمی‌فهمید که او چگونه می‌گذراند. چون در خیابان و پناهگاه نمی‌خوابید، بی­خانمان محسوب نمی‌شد.

پس از انتخابات سال 2016، آنتونی رایس آمریکایی آفریقایی تبار که در یانگستون اوهایو زندگی می‌کرد، به خبرنگار گفت که "بیش‌تر افراد این محله رای ندادند. من به کلینتون رای دادم، اما ترامپ هم بد نیست. پیروزی ترامپ او را شگفت زده نکرد. اوباما قول‌های زیادی داد و فقط بخشی از آن برآورده شد. شاید به نیویورک قول‌هایی داده باشد. خیابان اینجا هنوز پر از خانه‌های خراب است."

مرد مسن دیگری از بیکرسفیلد کالیفرنیا گفت "هیچ کس به ما کمک نمی‌کند. ما به زندان می‌افتیم. این افراد مجرم­اند و دوستانشان نیز مجرم­اند. ما رای­دهندگان خیابانی، رنج می‌بریم."

آمریکایی‌هایی با درآمد کم، احساس نمی‌کنند که مشکلاتشان مورد توجه سیاست‌مداران دولتی قرار گیرد. یک مقاله­ی سیاسی در سال 2014 نشان داد، در‌حالی‌که بین ترجیحات سیاسی مردم عادی و نخبگان ثروتمند همپوشانی زیادی وجود دارد، اما وقتی این دو منافع متفاوت می‌شوند، تقریباً همیشه خواسته‌های ثروتمندان توسط سیستم سیاسی برآورده می‌شود. از نظر عملکردی، مشارکت اکثر آمریکایی‌ها در فرایند دموکراسی اغلب بی­ربط به نظر می‌رسد، و این سوال را مطرح می‌کند که آیا دموکراسی معنادار در کشوری با نابرابری‌های اقتصادی امکان­پذیر است؟

دموکرات‌ها اغلب شِکوه می‌کنند که ثروتمندان آمریکایی‌ سهم عادلانه­ی خود از مالیات را نمی‌پردازند. البته مالیات‌ها بخشی از داستان است ولی به هیچ وجه کل آن نیست. تئوری پولی مدرن رویکرد رابین هودی اخذ مالیات از ثروتمندان و توزیع آن به فقرا را اتخاذ نمی‌کند. همان‌طور که دیدیم، مالیات‌های فدرال برای پرداخت چیزی از جمله افزایش سطح زندگی کسی نیست. در همین حال، افسانه کسری بودجه­ی عمو سام که مایه­ی نگرانی است، به کسری دموکراسی واقعی دامن می‌زند: اگر رهبران منتخب معتقدند که قبل از توجه به محرومین باید به ثروتمندان التماس کرد و یا با آن‌ها جنگید، آنگاه بدیهی است که خواسته‌های سیاسی خیالی ثروتمندان تبدیل به وسواس اصلی دولت خواهد شد.

مالیات‌ها برای مقاصد دیگری نیز اخذ می­شوند. همان‌طور که گزارش نابرابری جهانی خاطر نشان می‌سازد، "مسیر نابرابری درآمدی ایالات متحده، تا حدی بواسطه­ی سیستم مالیاتی کم‌­تر تصاعدی­ توضیح داده می­شود. از مالیات‌ برای مهار انباشت نجومی ثروت جهت عدم متراکم کردن قدرت و نفوذ در فرآیند سیاسی نیز استفاده می‌شود. ثروتمندان قانون مالیات را به نفع خود تغییر داده، قوانین کار، موافقت نامه‌های تجاری، قوانین حاکم بر اختراعات و حمایت‌ها و ... را بازنویسی کرده‌اند. آن‌ها سیاست‌های عمومی را در جهت منافع اقتصادی خود تغییر داده‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از شرکت‌ها مبالغ هنگفتی به سهام­داران و مدیریت عالی، و مبالغ کم‌تری به طبقه­ی بالای تحصیل کرده، و چندرقازی به دیگران پرداخت می‌کنند. به همین دلیل است که سیلیکون ولی در مرکز شهر سانفرانسیسکو آسمان خراش‌های درخشان دارد، اما جوامع کارگری در فلینت، میشیگان به آب سالم هم دسترسی ندارند. به­همین دلیل است که رفاه اجتماعی، سیستم مراقبت‌های بهداشتی و سیستم بازنشستگی همه در حال ویرانی است، هیچ­کس پاسخ­گوی بحران اقلیمی نیست. سود و قدرتی که نخبگان ثروتمند در عدم رسیدگی به این مشکلات کسب کنند، بسیار بیش‌تر از سود و قدرتی است که در رسیدگی به آن‌ها پیدا خواهند کرد.

در طی رونق اقتصادی پس از جنگ جهانی دوم، زمانی که نابرابری درآمد ایالات متحده در پایین‌ترین سطح خود قرار داشت، دست کم بیست و چهار طبقه­ی مالیاتی وجود داشت. نرخ بالای مالیاتی 91 درصد، به افراد و یا خانوار با درآمد بیش از 1،900،000 دلار (بر حسب دلار 2013) اعمال می‌شد. این نرخ مالیاتی البته برای تأمین هزینه‌های دولت نبود. تقویت نرخ­های تصاعدیِ کد مالیاتی گامی مهم برای معکوس کردن روند نابرابری درآمد و ثروت است.

اما مالیات بر ثروتمندان کافی نیست. این تمرکز ثروت و درآمد شگفت­آور جامعه را از هم می­پاشد. برای بازگرداندن توزیع متعادل ثروت و درآمد، به سیاست‌هایی نیاز داریم که ابتدا از سهم درآمدی بسیار بالای انگشت شماری از افراد جلوگیری کند. همان‌طور که رابرت ریچ، وزیر کار سابق نوشته، ما به‌ فهرستی از سیاست‌های از پیش توزیعی با هدفی شبیه مالیات و توزیع مجدد درآمد نیاز داریم. قوانین کار باید به‌طور کامل اصلاح شود تا اتحادیه‌ها تقویت شوند و از اهرم بی­قاعده‌ای که کارفرمایان بر کارکنان از طریق مواردی مانند داوری اجباری و توافق نامه‌های عدم رقابت اعمال می‌کنند، خلاص شویم. همچنین می‌توان قوانین مجوز و مالکیت معنوی را تغییر داد، تا از استفاده الیگارشی‌ها و شرکت‌ها برای سرکوب رقابت و انتقال پول از دیگران جلوگیری کرد. و باید دستمزد کارگران، مزایا و قدرت چانه­زنی دسته جمعی آن‌ها و حفظ شرایط بازار کاری که در طول جنگ جهانی دوم شاهد آن بودیم را از طریق مواردی مانند ضمانت شغلی و سرمایه‌گذاری عمومی و سیاست اقتصادی بالا ببریم.

تا زمانی که این کار را انجام ندهیم، کسری دموکراسی ما را به سمت "سیستم آموزشی که می‌توان مدرک خرید؛ سیستم سیاسی که در آن می‌توان کنگره را خرید؛ سیستم عدالت که می‌توان زندان را خرید؛ و سیستم مراقبت‌های بهداشتی که می‌توان مراقبت‌هایی را خرید که که دیگران نمی‌توانند رهنمون خواهد ساخت.

آن­سوی کسری دموکراسی، پیامدهای اقتصادی عملی برای شکاف عظیم نابرابری آمریکا وجود دارد. تصور کنید اگر نابرابریِ رو به افزایش تا زمانی ادامه یابد که فقط تعداد اندکی از افراد همه چیز را داشته باشند، اقتصاد فرو می‌ریزد. زیرا تعداد افراد با درآمد مکفی برای سرپا نگه داشتن مشاغل وجود نخواهند داشت. شرکت‌ها ورشکست می‌شوند و در نهایت فقط چند نفر برای ساختن قایق ثروتمندان، کار در املاک آن‌ها یا خلبان جت‌های خصوصی آن‌ها استخدام می‌شوند. یک مطالعه در سال 2015 توسط صندوق بین‌المللی پول نشان می­دهد که افزایش سهم درآمد 20 درصد دهک پایین درآمدی (فقرا) با رشد GDP همراه است. و در‌حالی‌که رشد GDP کاهش می‌یابد سهم درآمدی 20درصد دهک بالای درآمدی (ثروتمندان) افزایش می‌یابد. با افزایش درآمد فقرا، مصرفشان افزایش یافته و پول مجدداً وارد اقتصاد می‌شود. برعکس، درآمد بیش‌تر ثروتمندان باعث خرید سهام و پس‌انداز و عدم بازگشت پول به اقتصاد می­شود.

به مدت یک ربع قرن پس از جنگ جهانی دوم، دستمزد واقعی ساعتی آمریکایی‌ها همزمان با افزایش بهره­وری کارگران افزایش یافت. این امر در رفاه گسترده و با احساس این‌که با کار و صداقت می­توان پاداش گرفت و پیشرفت کرد، منعکس می­شد. سپس انقلاب رونالد ریگان در سال 1980، عصری از حرص و طمع بی مهار را با کاهش مالیات ثروتمندان، کاهش مقررات شرکت‌ها و تشدید جنگ بر حقوق کارگران برای سازماندهی و کسب درآمد کافی برای زندگی آغاز کرد.

به ویژه پس از سال 1980، شکاف عظیمی بین بهره­وری و دستمزد ایجاد شد. بهره­وری همچنان به روند صعودی خود ادامه داد، اما دستمزدها رشد نکردند. اگر نرخ دستمزد ساعتی از سال 1973 تا 2014 روند رشد بهره­وری را دنبال می‌کرد، در آن دوره نابرابری درآمد افزیش نمی­یافت. پس افزایش بهره­وری به کجا رفت؟ در یک کلام در گروه با درآمد بالا جمع شد. در سال 1950، متوسط درآمد مدیران عامل ​​S&P 500 بیست برابر متوسط درآمد کارگران بود. در سال 2017، متوسط درآمد مدیران عامل ​​S&P 500 به 361 برابر متوسط درآمد کارگران افزایش یافت. از سال 1980، 1 درصد ثروتمندان جهان بیش از دو برابر 50 درصد پایینی درآمد داشتند. تنها 25 نفر به‌اندازه­ی 56 درصد جمعیت کشور ثروت داشته، و فقط سه نفر - بیل گیتس، جف بزوس و وارن بافت - بیش از نیمی از آمریکایی‌ها، یعنی 160 میلیون نفر، ثروت داشتند.

در چهار دهه­ی گذشته کارگران ثروت جدیدی ایجاد کرده، اما نتوانستند در آن سهیم شوند، زیرا کسری دموکراسی را می‌توان در شرکت‌های آمریکایی مشاهده کرد. در بسیاری از شرکت‌های فئودالی کنونی، گروه کوچکی از مالکان ثروتمند به کارگران ارزش­آفرین دستور می‌دهند.

با مشاهده­ی هزینه‌های دولت در یک نور جدید، تئوری پولی مدرن گزینه‌های بیش‌تری را جهت رفع نابرابری اقتصادی و کسری دموکراسی، نه فقط با مالیات از ثروتمندان، بلکه با سرمایه‌گذاری در برنامه‌هایی که واقعاً استاندارد زندگی افراد کم درآمد و متوسط را ​افزایش می‌دهد در اختیار ما قرار می‌دهد. دموکراسی یعنی همه صدا دارند، همه حق اظهار نظر دارند و همه مهم هستند. ما به سیاستی نیاز داریم که این را به رسمیت بشناسد و معادله اساسی را در یک جامعه دموکراتیک بازگرداند: یعنی هر نفر، یک رای. و ما باید آن را در قلمرو اقتصادی به‌اندازه قلمرو سیاسی بازیابی کنیم. زیرا این دو در نهایت جدایی­ناپذیرند.

قانون اساسی قدرت وجوهات خزانه را در اختیار کنگره و یا نمایندگان منتخب قرار می‌دهد. اما درعمل، افسانه­ی کسری بودجه مانع استفاده­ی کنگره از این قدرت برای اصلاح کسری‌های واقعی است که اقتصاد ما را فلج کرده. با تغییر بحث بودجه از تمرکز بر بدهی و کسری‌، به تمرکز بر کسری‌های مهم، تئوری پولی مدرن به ما قدرت تصور سیاست و اقتصاد جدید را می­دهد، که ما را از روایت کمبود به روایت فرصت سوق می‌دهد.

# 

# فصل هشتم

# ایجاد اقتصاد مردمی

## 1.8 مقدمه

در تابستان 2010، وارن موسلر که او را در فصل اول ملاقات کردیم، به کانزاس سیتی، میزوری سفر کرد تا با من برای ملاقات امانوئل کلیور که نماینده­ی مجلس بود همراه شود. کلیورِ کشیش، اولین شهردار آفریقایی-آمریکایی کانزاس سیتی بود. در سال 2004 او به نمایندگی از حوزه­ی انتخابیه­ی میسوری شامل دانشگاه میسوری-کانزاس سیتی (UMKC) انتخاب شد. کلیور موافقت کرد تا دوست مشترکی که یک سیاست­مدار محلی بود و اتفاقاً در حال تحصیل دکتری در دانشگاه من بود را ملاقات کنیم. من هرگز آن دیدار را فراموش نخواهم کرد.

بحران بزرگ 2009-2007 به پایان رسیده بود، و اقتصاد هنوز در حال سلاخی و کشتار مردم بود. تقریباً 10 درصد بی­کار بودند و نرخ بی‌کاری جوانان آفریقایی-آمریکایی 16 تا 19 سال، نزدیک 50 درصد بود. به نظر موسلر و من، بسته­ی محرک مالی 787 میلیارد دلاریِ مصوبه­ی فوریه 2009 کنگره، برای عبور از بحران رهنی و بازگشت میلیون‌ها نفر به کار کافی نبود. موسلر معتقد بود که کنگره باید مشکلات را در سه گام آسان حل کند. اول، شغل تضمین شده فدرال است تا هر کارگر بی‌کاری ‌بتواند بلافاصله به آن منتقل شود. دوم، کاهش مالیات بر حقوق روزهای تعطیل است که موقتاً مالیات بر حقوق ماهانه­ی تأمین‌اجتماعی را از 6.2 درصد به صفر تقلیل می‌داد. این امر معادل افزایش 6.2 درصدی حقوق 150 میلیون آمریکایی بود، و برای کارگران خوداشتغال که هم مالیات کارفرما را پرداخت می‌کنند و هم کارگرند، 12.4 درصد حقوق خالص­شان را می­افزود. در شرایط کاهش تقاضای مصرف­کننده، این سیاست به میلیون‌ها شرکتِ تحت فشار نیز کمک می­کند. و سوم این‌که، موسلر به خوبی می‌دانست که رکود بزرگ چه فشار عمیقی بر بودجه‌­ی دولت‌های ایالتی و محلی وارد کرده. برای کمک به دولت‌های محلی که استفاده کننده­ی پول بوده و متحمل کاهش شدید درآمدهای مالیاتی شده بودند، او پیشنهاد کرد 500 میلیارد دلار به تمام50­ ایالت، منطقه کلمبیا و قلمروهای جزیره­ای ایالات متحده کمک شود. این سیاست ده‌ها هزار معلم، آتش­نشان، پلیس و سایر کارکنان بخش عمومی که شغل آن‌ها بخاطر کاهش درآمدهای مالیاتی ایالتی در معرض خطر بود را محافظت می‌کرد

وقتی وارد دفتر نماینده­ی کنگره در خیابان 31 غربی شدیم، کسری بودجه مالی دولت 1.4 تریلیون دلار بود و قانون‌گذاران در وحشت کامل بودند. دفتر بودجه­ی کنگره (CBO) گزارش چشم­انداز بودجه بلندمدت خود را منتشر کرده که با این جمله آغاز می‌شد: "پس از پایان جنگ جهانی دوم، دولت فدرال بزرگ­ترین نسبت کسری بودجه از تولید را به ثبت رسانده است. و ادامه می­داد، "بدهی بیش‌تر دولت فدرال، احتمال بحران مالی را افزایش داده و سرمایه­گذاران اعتماد خود را به توانایی دولت در مدیریت بودجه از دست خواهند داد، و لذا دولت مجبور می‌شود هزینه­ی بیش‌تری را برای استقراض پول بپردازد. برای رسیدگی به بحران مالی آن زمان، اوباما کمیسیون دو حزبی تشکیل داد و آن را مأمور یافتن راه‌هایی برای کاهش قابل توجه کسری بودجه کرد. موسلر و من، کلیور را برای درآغوش کشیدن مجموعه سیاست‌هایی که کسری بودجه را موقتاً افزایش می­داد تشویق می­کردیم.

نماینده کنگره ما را به گرمی استقبال کرد و از ما دعوت کرد که بنشینیم. با لبخندی گرم به ما خوشامد گفت و در صندلی چرمی مجلل، پشت میز کار باشکوهی قرار گرفت. موسلر توضیح داد که نگران گزارش CBO و توانایی دولت فدرال در تحمل کسری بودجه بی­سابقه نیست. برخلاف آن­چه که اوباما یک بار ادعا کرده بود، منتشرکننده­ی پول هرگز پولش تمام نمی­شود. آنچه که مورد نیاز است، ترکیبی جاه­طلبانه از کاهش مالیات‌های هدفمند و مخارج بیش‌تر برای کاهش نرخ بیکاری و بازگرداندن رشد اقتصادی و هدایت اقتصاد به سمت رفاهی بیشتر است. کلیور باور نمی­کرد. آمریکا ورشکسته بود. کنگره پول اجرای پیشنهادات موسلر را از کجا پیدا کند؟ کسری بودجه سر به فلک کشیده بود و در کنگره همه به دنبال راه‌هایی برای افزایش درآمد و کاهش مخارج بودند. کلیور احساس می‌کرد قربانی نوعی شوخی بد شده.

او در آن صندلی خود به­طور ناخوشایندی به دور خود می‌پیچد. مباحث ما بسیار شبیه به مطالب فصول این کتاب بود. موسلر جمله به جمله کلیور را درگیر این روایت کرد که چرا دولت مالیات وضع می­کند و با توضیح این‌که چرا بر خلاف باور عموم، تأمین‌اجتماعی ورشکسته نیست بحث را به پایان رساند. از زبان بدن کلیور هویدا بود که این جلسه تجربه­ای مشقت بار برای او بود. تقریباً به مدت چهل و پنج دقیقه، مضطرب در آن صندلی مجلل تکان می­خورد، فقط یکی دو بار صحبت کرد، آن­هم برای توضیح بیش‌تر به بخشی ضروری از مباحث دنبال نشده. با توضیحات موسلر مبنی بر این‌که هدف جمع­آوری مالیات‌ کنترل تورم است، کاهش بدهی ملی ضروری نیست، و این‌که صادرات درواقع نوعی هزینه­های واقعی و واردات منافع واقعی است، کلایور خود را تا حدودی عقب کشید، گویی درد عجیبی را تجربه می‌کند. من دقیقاً احساس کلیور را درک می­کردم، زیرا هنگامی که برای اولین بار در اواسط دهه 1990 میلادی با موسلر روبرو شدم، همان واکنش مهیج را داشتم. من همچنین تجربه کرده بودم که چه چیزی بعد از آن اتفاق می‌افتد.

چند دقیقه قبل از اتمام جلسه­ی ‌یک ساعته­ی برنامه­ریزی شده، لحظه­ی کوپرنیکی بوقوع پیوست. من بلافاصله آن را تشخیص دادم. سخنان موسلر از مانع عبور کرده بود. برای اولین بار، نماینده­ی کنگره، جهان را از طریق لنز تئوری پولی مدرن نگاه می­کرد و همه چیز به وضوح در مرکز کانون عدسی قرار گرفته بود. از آن لحظه، همه چیز تغییر کرد. چشمانش گشاد شد. با وضعیتی مطمئن به جلو خم شد، انگشتانش را درهم آمیخت، به چشمان موسلر خیر شد و به آرامی گفت: "نمی­توانم این را بگویم."

من آن گفتگو را لااقل یکصد بار در ذهن خود مرور کرده بودم. کلیور چرا می‌ترسید؟ چرا روایت واقع‌بینانه­ی پول، مالیات­ و بدهی تا این حد ناگفتنی و غیرقابل بیان است؟ در انجیل (یوحنا 8:32) روایتی است که عیسی پس از سخنرانی در معبد به پیروان خود می‌گوید: "حقیقت، شما را آزاد خواهد کرد". کلیورِ کشیش، احتمالاً این آیه را برای حضار در کلیسا نقل کرده بود. اما در آن روز تابستانی، درحالی‌که میلیون‌ها آمریکایی برای یافتن کار و جلوگیری از سلب مالکیت منازل­شان در تکافو بودند، او تصمیم گرفت که بر حقیقت سرپوش بگذارد.

کلیور مردی است با ایمان، و منطقی، و در عرصه­ی سیاسیِ به شدت با مباحث کسری بودجه اشباع شده. ممکن بود پیام موسلر را دریافت کرده و متقاعد شده باشد، اما قرار نبود پیام‌رسان باشد. این کار بسیار ریسکی است. زیرا فقط یک راه مقبول برای صحبت در خصوص پول، مالیات­ها و بدهی در واشنگتن­دی­سی وجود دارد. مالیات‌ها درآمد عموسام را افزایش می­دهد، و این پول مالیات‌دهندگان است که دولت را تأمین مالی می‌کند. استقراض، بدهی را افزایش و بار مسئولیت بازپرداخت آن‌را بر دوش فرزندان و نوه‌های ما خواهد انداخت. به­راحتی می­توان هر یک از این عبارات را متفکرانه اظهار کرد. اما با انحراف از حکمت مرسوم، توسط یک حلقه درونی از بودجه‌ریزان، قانون‌گذاران و کارمندان کنگره­ی خودخواه، کسانی که خواسته ‌یا ناخواسته افسانه­های کسری بودجه را منتشر می‌کنند، نادیده گرفته می­شوند. موعظه­ی فضیلت‌های ریاضت مالی همیشه ‌یک بازی امن است، و به چالش کشیدن این اصول اعتقادی بدعت. کلیور این موضوع را خوب می‌فهمید.

تئوری پولی مدرن دین نیست، و به دنبال پیروانی نیست که از یک ایده­­ی خاص پیروی کنند. تئوری پولی مدرن توصیف واقع‌بینانه از نحوه­ی عملکرد یک پول فیات مدرن، همراه با برخی ایده‌های پیش­گیرانه در مورد چگونگی تبدیل این درک به سیاست­های عمومی بهتر است. به کمک ما، آنچه که موانع هستند (به‌عنوان مثال، تورم) و نیستند (به‌عنوان مثال، اتمام پول) بوضوح آشکار شده، و تئوری پولی مدرن دری را به سوی راه، و تفکری جدید را در خصوص چگونگی اداره­ی اقتصاد باز می‌کند. و تقریباً در همه موارد نشان می‌دهد که این افسانه­ها و سوءتفاهمات در مورد پول، بدهی و مالیات ما را عقب نگه داشته. با از بین بردن این افسانه­ها و خرافات، تئوری پولی مدرن نشان می‌دهد که چگونه ممکن است آینده­ای قوی‌تر و امن‌تر، برای خود، شرکای جهانی‌ و نسل‌های آینده بسازیم.

من معتقدم که کلیور مرد خوبی است. او بهترین­ها را برای حوزه انتخابیه خود و کشورش می­خواهد. پس از ملاقات­مان، او متوجه شد که کنگره قدرت انجام کارهای بیش‌تری را دارد، و دفتر بودجه­ی کنگره و کارشناسان پوپولیست آن در مورد چشم‌انداز بودجه بدگویی می‌کنند. اما او فقط تنها یک نفر است. درحالی‌که ممکن است بنظر رسد که او به‌عنوان عضو منتخب کنگره، قدرت بیش‌تری دارد، اما در آن لحظه احساس ضعف می­کرد. دستانش توسط افسانه­های کسری بودجه که بر گفتمان عمومی ما تسلط داشت، بسته بود. برای تغییر این وضعیت، درک عموم مردم از اقتصاد باید تغییر کند. هیچ عضوی از کنگره این تغییر را به ارمغان نخواهد آورد. ما این رسالت را به انجام خواهیم رساند. این همان چیزی است که رئیس سابق من، برنی سندرز همواره می­‌گوید: "هرگز تغییر از بالا به پایین شروع نمی­شود، باید از پایین به بالا آغاز کرد." اگر قرار است از معبری که در فضای سیاست­گذاری تئوری پولی مدرن باز کرده استفاده کنیم، کافی است همگی به بحث عمومی در این مسیر و ایجاد معبری جدید کمک کنیم. از طریق لنز تئوری پولی مدرن، می‌توان مجموعه‌ی امکانات جایگزین و امیدوارانه را دید. این آینده­ی ما است. این اقتصاد ما است. و این نظام پولی ما است. می‌توان آن را برای خود کارآمد کرد.

## 2.8 جنبه توصیفی تئوری پولی مدرن

اگرچه در مورد چگونگی کارکرد تئوری پولی مدرن صحبت می­کنیم، ولی هرگز بدنبال این نکته نیستیم که این تئوری نسخه­ای جهت تصویب و پیاده­سازی در هر دولتی است. تئوری پولی مدرن با مجموعه­ای از سیاست‌های از پیش تعیین شده جهت اجرا و در همه­ی کشورها قابل اجرا نیست. در وهله­ی اول، توصیفی است از چگونگی کارکرد یک پول فیات مدرن. با درک بهتر نظام پولی، می‌توان موانع مصنوعی را از محدودیت‌های مشروع تمیز و تشخیص داد. جنبه­ی توصیفی تئوری پولی مدرن به رهایی از خرافات و سوء تفاهمات واپس­گرا کمک می­کند. کسب تصویری دقیق از نحوه­ی عملکرد نظام پولی، اولین گام ضروری در جهت ایجاد اقتصادی کارآمد و برای همه مردم است. رسیدن به آن دنیای بهتر، مستلزم حرکت و عبور جنبه­های توصیفی تئوری پولی مدرن به تجویزهای سیاست­گذاری است. این ضرورت یعنی پرسش این‌که نهادهای عمومی ما مثل مجلس نمایندگان و بانک مرکزی، چه نقشی در حمایت از برنامه­های با منافع جمعی دارند.

جنبه توصیفی شبیه جعبه ابزار تشخیصی پزشک است. قبل از این‌که کارآموزان پزشکی دوره­ی درمان را برای بیمار تجویز کنند، ابتدا باید در مورد نحوه­ی عملکرد بدن کسب دانش کنند، و در مورد سیستم گردش خون، سیستم گوارش، سیستم عصبی و غیره بیاموزید. پس از این‌که کارآموزان درک خود را از نحوه­ی عملکرد بدن انسان تکمیل کردند، آن‌ها پزشک ­می­شوند و برای بیماران نسخه ­­می­نویسند. مشکلی امروزی ما این است که سیاست اقتصادی، اغلب توسط افرادی تجویز می‌شود که علی­رغم کسب مدرک و مدارج عالیه در اقتصاد، درک واقعی از نحوه­ی عملکرد نظام پولی ندارند. با ارائه­ی­ ‌یک چارچوب توصیفی بهتر، تئوری پولی مدرن کمک می‌کند تا طیف وسیع‌تری از درمان‌های سیاستی را مشاهده کرد تا بتوان اقتصادی قوی­تر و سالم­تر داشت.

رویکرد تئوری پولی مدرن از نظام پولی، نحوه­ی تفکر ما را در مورد کشورهای منتشر­کنند­ی پول به معنای "زندگی در حد توان"، تغییر می‌دهد، و از ما می‌خواهد که به محدودیت‌های واقعی منابع، یعنی تورم، بیاندیشیم و نه به محدودیت‌های مالی مشاهده شده. همچنین به ما می‌آموزد که از "چگونگی پرداخت آن" سئوال نکنیم و فقط به "چگونگی تأمین" آن فکر کنیم. به ما نشان می‌دهد که اگر دانش فنی، و منابع در دسترس، کارخانجات، تجهیزات و مواد اولیه و خام را در سفر انسان به کر­ه­ی ماه، ‌یا عزم یک توافق جدید سبز[[134]](#footnote-134) برای مقابله با تغییرات آب و هوایی داشته باشیم، آنگاه تأمین مالی انجام آن ماموریت‌ها بخش آسان این ماموریت­هاست. مدیریت خطر تورم، چالش اساسی است. بیش از هر رویکرد اقتصادی دیگر، تئوری پولی مدرن تورم را در مرکز منازعات و مشاجراتِ افزایش مخارج قرار می‌دهد، و طیف وسیع­تری از تکنیک‌های ماهرانه و پیشرفته برای مدیریت فشارهای تورمی که تاکنون ارائه شده را معرفی می­کند.

آنچه تئوری پولی مدرن توصیف می‌کند واقعیت نظام پولی پس از برتن وودز است. در این دوره دیگر به پایه استاندارد طلا متکی نیستیم، درحالی­که هنوز بسیاری از گفتمان­های سیاسی ریشه در آن تفکرِ منسوخ دارد. ما، همواره گزارش­گرانی را می­بینیم که از سیاست‌مداران سئوال می­کنند پول را از کجا می‌آورید؟ وقت آن است که با معانی منتشرکننده­ پول و سلطه­ی پول فیات کنار بیاییم. برای منتشرکننده­ی پول، پول هدف نیست، و به شکل فیزیکی مانند طلا کمیاب نیست تا دولت برای مخارج خود آن را پیدا کند. هر بار که فدرال رزرو پرداخت مجاز را از طرف خزانه­داری انجام می‌دهد، پول تنها با استفاد از یک صفحه کلید کامپیوتری ایجاد می‌شود.

البته تئوری پولی مدرن چک سفید نیست. به ما اختیار تام برای تأمین مالی برنامه‌های جدید را نمی‌دهد. طرحی برای انبساط اندازه­ی دولت نیست. به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی، تئوری پولی مدرن در مورد شناسایی پتانسیل استفاده نشده موجود اقتصاد ما است، که آن را فضای مالی می‌نامیم. اگر میلیون‌ها نفر به دنبال کارِ با دستمزد هستند و اقتصاد توانایی تولید کالا و خدماتِ بیش‌تر و بدون افزایش قیمت­ها را دارد، آنگاه فضای مالی برای ورود آن منابع برای نیروی کار مولد فراهم می­شود. نحوه­ی استفاده از این فضای مالی یک موضوع سیاسی است، و در اینجا تئوری پولی مدرن می‌تواند برای دفاع از سیاست‌هایی که به‌طور سنتی لیبرال‌ترند، مانند مدیکیر برای همه، کالج رایگان و یا کاهش مالیات طبقه متوسط و یا محافظه کارانه­تر مانند مخارج نظامی و یا کاهش مالیات شرکتی بکار گرفته شود.

مقصود ما، اداره­ی اقتصاد مانند مرد شش فوتی است که همواره در خانه‌ای با سقف هشت فوتی خمیده و قوزکرده راه می‌رود، زیرا کسی به او گفته که اگر صاف بایستد، دچار ضربه شدید مغزی خواهد شد. برای سال‌های زیادی، ما در‌حالی‌که می‌توانستیم قوی بایستیم، خمیده بودیم. ترس غیرمنطقی از بدهی و کسری بودجه­ی دولت باعث شد که سیاست­گذاران ایالات متحده، ژاپن، انگلیس و سایر کشورها در سال‌های پس از بحران مالی جهانی از محرک مالی به سمت ریاضت اقتصادی روی آورند که باعث تحمل درد غیرقابل وصف ده‌ها میلیون نفر در سراسر جهان شدند. جنبش‌های پوپولیستی، چپ و راست، از این شکست‌ها الهام گرفتند. همه چیز را نمی‌توان با استفاده­ی بودجه­ی فدرال حل کرد. ریاضت اقتصادی بسیاری از مشکلات اجتماعی و اقتصادی را تشدید کرده، و کاهش بودجه تنها عامل رکود و افزایش نابرابری­ها نیست. بازگرداندن امنیت اقتصادی طبقه­ی کارگر مستلزم مقابله با قدرت انحصاری، اصلاحات فراگیر و جامع در کد مالیاتی، قوانین کار، سیاست‌های تجاری و مسکن و غیره است.

همچنین مدل اقتصادی جدیدی لازم است. باید به رفتار بی­رحمانه، ظالمانه و ناکارآمدِ پاسخگویی بانک مرکزی به ترکیب کنترل نرخ تورم و بی‌کاری خاتمه داد. برای ساختن یک اقتصاد مردمی، مسئولیت حفظ اشتغال و امنیتِ درآمد مردم باید بر عهده­ی نمایندگان منتخب مردم باشد، و کنگره، با قدرتِ کنترل خود بر بودجه­ی فدرال، باید در طی زمان نقش فعال و دائمی در ثبات تولید و اشتغال را ایفا کند.

## 3.8 جنبه­ی تجویزی تئوری پولی مدرن

در قاعده­ی پیتر پارکر (که به مرد عنکبوتی معروف است) "قدرت زیاد، مسئولیت بزرگ را به­همراه خواهد داشت." جنبه­ی تجویزی تئوری پولی مدرن فراتر از نگاه به یک آینه، ما را به گفتگو در خصوص سیاست مالی و پولی رهنمون می­کند. در تئوری پولی مدرن، سیاست پولی حداقل در شکل فعلی آن تنزل یافته، و سیاست مالی به‌عنوان ابزار اصلی ثبات اقتصادی است. کنگره قدرت کنترل وجوهات خزانه را داشته و این قدرت را برای ساختن اقتصادی که برای همه کار ‌کند افسار می­زند. آیا واقعاً می‌توان به دولتی و با چنین قدرتی اعتماد کرد؟ پاسخ، هم بله است و هم خیر.

می­گوییم بله، چون از قبل این قدرت را به آن‌ها واگذار کرده­ایم. تئوری پولی مدرن اختیارات جدیدی در خصوص سیستم پولی به کنگره نمی‌دهد. ما دولت دموکراتیکی داریم که خود را حدود نیم قرن پیش از قید و بند استاندارد طلا رها کرده و تصمیم دسترسی بی­قید و شرط به وجوهات خزانه عمومی را به کنگره داده. داشتن قدرت وجوهات خزانه یعنی هرگز لازم نیست بپرسید پول را از کجا می­آورید. برای کاهش مالیات و یا تریلیون‌ها دلار مخارج بی­پایان جنگ‌ها، کنگره تنها به آرای کافی نیاز دارد، پول از قبل وجود داشته و دارد.

بودجه­ی فدرال با حدود 4.5 تریلیون دلار تقریباً 20 درصد از تولید ناخالص داخلی است. کنگره می­تواند بودجه­ی پنج یا شش تریلیون دلاری و یا بیشتر را تصویب، و تریلیون‌ها دلار را صرف آموزش، زیرساخت، مراقبت‌های بهداشتی و مسکن ­کند. هر مقدار مخارج مصوب در کنگره، مجاز است و شبکه­ا­ی دقیق در فدرال رزرو برای تضمین آن وجود دارد. این در واقع همان مدل مخارج قبل از مالیات و بدهی، S(TAB) است که مخارج را از نیاز اولیه برای افزایش منابع از طریق مالیات و استقراض منفک می‌کند. سوال این است که دولت فدرال از قدرت بزرگ خود چگونه استفاده می­کند؟ چقدر باید خرج کند؟ چه چیزی را باید تأمین مالی کند؟ تورم و مالیات چه می­شوند؟ آیا می‌توان به کنگره اعتماد کرد که در زمان مناسب، سرمایه­گذاری‌های مولد انجام دهد و با کمبود منابع، محدودیت‌های لازم را اعمال کند؟ شاید بیش از حد بدگمان و بدبین هستیم، اما نوعی سیاست بیمه­ای را نیز لازم داریم.

در بودجه فدرال دو بخش وجود دارد. بخشی اختیاری که در آن کنگره می­تواند پول برنامه‌های موجود و یا جدید را تغییر دهد. اغلب مخارجی که سالانه صرف موارد دفاعی، آموزش، حفاظت از محیط زیست و حمل و نقل می­شود در بخش بودجه اختیاری است. اما بخش دیگر غیراختیاری یا اجباری است که تا حدی توسط معیارهای قانونی تعیین می­شود. هزینه­ی برنامه‌هایی مانند تأمین‌اجتماعی، مدیکیر و مدیکید در این بخش قرار می‌گیرند. بیمه بی‌کاری، برنامه کمک‌های غذایی مکمل،SNAP [[135]](#footnote-135)، بهره­ی اوراق قرضه دولتی و وام‌های دانشجویی نیز تعهدات الزام­آوری است که تغییرات آن مستقل از اقدامات کنگره است. وقتی کسی معلول ‌شود، بازنشسته ‌شود، شغل خود را از دست دهد، به سن 65 سالگی رسد، و یا در اوراق قرضه­ی ایالات متحده سرمایه­گذاری ‌کند و یا وام دانشجویی فدرال دریافت ‌کند، دلارهای فدرال به­طور خودکار برای تأمین این مخارج آزاد می‌شوند.

در مجموع، مخارج الزامی بیش از 60 درصد و بهره نزدیک به 10 درصد از مخارج فدرال را تشکیل می‌دهند. این بدان معناست که 70 درصد از بودجه فدرال در حالت خودکار الزامی است و تنها 30 درصد تحت کنترل و اختیار قانون‌گذاران قرار دارد. البته، با رای کافی، کنگره توان تغییر هر بخشی از بودجه را دارد و می‌تواند انتشار اوراق قرضه را متوقف کرده و این کار را به عهده فدرال رزرو با عرضه­ی اوراق بهادار با بهره بگذارد. این اقدام در طی زمان هزینه­ی بهره اوراق قرضه­ی دولتی را به‌طور کامل از بودجه فدرال حذف خواهد کرد. کنگره می‌تواند به تصویب لایحه تک‌-پرداختی، مدیکیر برای همه رأی دهد که مخارج الزامی را به میزان قابل توجهی افزایش، و در طول زمان تریلیون‌ها دلار برای ما صرفه‌جویی ‌کند. و یا به سادگی بودجه اختیاری بیش‌تری را برای مواردی مانند حمل و نقل و آموزش اختصاص دهد. همان‌طور که در فصل اول آموختیم، کنگره‌ یک نهاد قانونی، و با قدرتی است که می‌تواند هرگونه محدودیتِ بر خود تحمیل شده (مانند PAYGO، قانون Byrd، سقف بدهی، تخصیص 302(a)، عدم برداشت و ...) را که ممکن است قانون‌گذاران را از تخصیص بودجه‌ یا جلوگیری فدرال رزرو از تسویه پرداخت‌های مجاز به نمایندگی از خزانه­داری منع کند، معلق یا اصلاح کند. حتی دفتر بودجه­ی کنگره و کمیته‌های بودجه­ی­ مجلس و سنای ایالات متحده، که از طریق قانون کنگره در سال 1974 ایجاد شده­اند، می‌توانند منحل و یا به پیروی از پروتکل‌های جدید بازتعریف شوند. و البته فدرال رزرو مخلوق کنگره است، با اختیاراتی قابل تغییر.

قبل از این‌که چگونگی بهبود تصمیم‌گیری سیاستی در تئوری پولی مدرن را مورد بررسی قرار دهیم، اجازه دهید داستانی که نحوه­ی ناکارآمد انجام کارهای امروزی را نشان می‌دهند را به اشتراک بگذارم. پس از این‌که اقتصاددان ارشد دموکرات‌ در کمیته­ی بودجه­ی سنا شدم، اولین چیزی که به‌یاد می‌آورم، جلسه­ی بحث در خصوص لایحه­ی پیشنهادی تریلیون دلاری زیرساخت بود. یک دوجین از کارمندان ارشد در اطراف میز کنفرانس بزرگی در طبقه سوم ساختمان دیرکسن سنا جمع شده بودند. هیچ­کدام نیاز قابل توجه به سرمایه­گذاری در زیرساخت را به چالش نکشیدند. یک تریلیون دلار، اگرچه جاه­طلبانه بود، فقط یکی از مشکلات را حل می­کرد. هیچ یک در برابر آن مخارج نگران نبوده ولی در مورد این‌که چگونه آن مخارج را باید پرداخت کرد، بحث قابل توجهی صورت گرفت.

قبل از بررسی آن مناظره­، باید بدانیم که کلمات برای قانون‌گذاران و کارمندان در کپیتال هیل[[136]](#footnote-136) چه معنایی دارند. در حقیقت، تنها یک راه برای پرداخت مخارج وجود دارد. تمام مخارج فدرال به ‌یک شکل انجام می‌شود و فدرال رزرو حساب بانکی خاصی را فقط بستانکار می­کند. اما به زبان واشنگتن، شما مخارج خود را با نشان دادن توان کسب پول کافی برای پوشش مخارج هر چیز پیشنهادی، پرداخت می‌کنید. این کل بازی است، و ریشه­ی آن در مدل ذهنی نادرست مالیات و استقراض قبل از مخارج (TAB)S نهفته است که بسیاری از پتانسیل­های ما را به عقب رانده. برای اجتناب از افزودن به کسری بودجه، قانون‌گذاران به دنبال راه‌هایی برای پوشش هزینه‌های پیشنهادی خود بدون استقراض یعنی درآمد مالیاتی جدید برای مخارج جدید هستند.

به بحث لایحه تریلیون دلاری مخارج زیرساخت بازگردیم. گفتگو با سئوال از کارمندان در خصوص این‌که آیا «پرداخت» باید به لایحه افزوده شود؟ آغاز شد. این اولین هفته­ی شروع کار من بود، و با شروع صحبت اولین کارمند نفس راحتی کشیدم. او می­گفت، من فکر می‌کنم باید آن را به‌عنوان یک لایحه­ی تمیز ارائه کرد، یعنی ارائه­ی لایحه­ی مخارج بدون اظهار نظر در خصوص چگونگی پرداخت آن. کارمند دیگر موافقت کرد و من احساسات­شان را تأیید کردم. کشور به شدت به سرمایه­گذاری در زیرساخت­ها احتیاج داشت و فضای مالی مناسبی برای این­کار وجود داشت. زیرساخت یکی از مواردی است که به‌طور سنتی از حمایت دو حزب برخوردار است. از آنجایی که GOP در کنترل سنا بود، لذا لایحه به حداقل حمایت جمهوری­خواهان برای تصویب نیاز داشت. پیشنهاد افزایش مالیات قطعاً شکست می­خورد و همه موافق نبودند. کارمند دیگری اعتراض کرد که مطبوعات این لایحه را جدی نمی‌گیرد مگر این‌که مشخص شود زیرساخت­ها دقیقاً چگونه تأمین مالی خواهند شد. در نهایت، لایحه شامل طرح پیشنهادی افزایش درآمد از طریق انواع روزنه­های مالیاتی که عمدتاً به نفع ثروتمندان بود، تنظیم شد. نیازی به گفتن نیست که این لایحه به تصویب نرسید. درهمین­حال، آخرین گزارش ASCE نشان می‌دهد که مخارج بهبود زیرساخت­ها به رقم 4.59 تریلیون دلار می­رسید.

گاهی اوقات، قانون‌گذاران به مسائل دیگری فکر کرده و بدون نگرانی منابع مخارج دولت و این‌که پول از کجا می‌آید، به تصویب مخارج رای می­دهند. به‌عنوان مثال، با نگاهی به مخارج دفاعی، هر سال کنگره لایحه سیاست دفاعی را تصویب می­کند. در سال 2017، لایحه 1215 صفحه­ای، معروف به قانون مجوز دفاع ملی با رای 89 نفر از سنا عبور کرد. کاخ سفید درخواست 700 میلیارد دلاری داشت، اما سنا 737 میلیارد دلار را مجاز کرد و 37 میلیارد دلار بدون اشاره به نگرانی منابع مخارج بدان افزود و به­طور قاطع و عدم مقاومت دو حزب، بودجه اختیاری پنتاگون را افزایش داد.

این سیاست ممکن است استانداردی دوگانه داشته باشد. همان‌طور که الکساندریا اوکاسیو کورتز، عضو کنگره گفت: "ما چک‌های سفید نامحدودی را برای جنگ امضا می‌کنیم. ما چک 2 تریلیون دلاری برای کاهش مالیات GOP نوشتیم، و هیچ کس نپرسید: چگونه قرار است آن مخارج پرداخت شوند؟" او درست می‌گفت. گاهی اوقات پول جنگ و کاهش مالیات وجود دارد. اما برای تقریباً تمامی مخارج دیگر، انتظار می­رود که قانون‌گذاران حداقل بر روی کاغد نشان دهند که می‌توانند مخارج را تأمین مالی کنند.

با 535 عضو کنگره یعنی 100 نفر عضو سنا و 435 نفر اعضا مجلس نمایندگان، این امر مستلزم یک جریان پیوسته و مداوم از گزینه‌های تأمین مالی جدید است. در زمان حضورم در مجلس سنا، در مورد فروشگاه‌ یک- ایستگاهی[[137]](#footnote-137) دسترسی فوری قانون‌گذاران به مجموعه‌ای از پرداخت برای انجام کار[[138]](#footnote-138) مطلع شدم. اگر نماینده­ای محتاج‌ 10 میلیارد دلار، 50 میلیارد دلار، 500 میلیارد دلار یا بیش‌تر بود، کالوین جانسون آن را پوشش می‌داد. برای سال­ها، جانسون، استاد قانون کسب و کار و تجارت دانشکده حقوق دانشگاه تگزاس، به مدیریت اجرای پروژه قفسه[[139]](#footnote-139) کمک کرد. جانسون و دیگر کارشناسان توانمند مالیاتی مجموعه‌ای از پیشنهاداتی را جمع­آوری کردند تا زمان آمادگی کنگره جهت افزایش درآمد آن‌ها را از قفسه بیرون کشند. این پیشنهادات قبل از کمیته مالی سنا در سال 2010 تحت عنوان "50 راه برای افزایش یک تریلیون" نام داشت.

در تابستان، زمانی که قانون‌گذاران به حوزه­ی­ انتخاباتی خود باز­گشتند، بایگان‌ها اغلب برروی قفسه‌ها ‌نشسته و گرد و غبارها را پاک می­کردند. اما زمانی که کنگره درنشست بود و نماینده­ای به پیشنهاد مالی قانونی محتاج بود، تلفن جانسون پیوسته مشغول بود. او و همکارانش مشتاقانه در خصوص وظایفشان کار می­کردند. آن‌ها پیشنهادات را برای کمک به قانون‌گذاران جهت پرداخت انجام کاری وصله و پینه نمی­کردند. آن‌ها بدنبال شناسایی راه‌های عادلانه‌ و کارآمدتر کردن سیستم مالیاتی بودند. اما از منظر بسیاری از کارمندان، پروژه­ی قفسه شبیه فایل کابینت در اتحادیه، حاوی صدها پوشه‌ی امتحان میان‌ترم قدیمی ذخیره شده در آن بود. به عبارت دیگر، این مکان جایی است برای دور زدن موانعی مانند .PAYGO

خرید پیشنهادات مالی (pay-fors) به این صورت بود: "سلام، من کارمند دفتر سناتور X هستم. سناتور در ده سال آتی به 350 میلیارد دلار نیاز دارد. چه چیزی بدست آورده­ای؟" جانسون ممکن است تغییری کوچک در کد مالیاتی را توصیه کند و درآمد 350 میلیارد دلاری را افزایش دهد، و یا ممکن است چند بایگانی را بیرون کشده و کل مبلغ را فراهم کند.

به عبارت دیگر، این یک فرآیند اداری بود که در آن کارمندان کنگره به دنبال راه‌هایی برای تأمین مالی پیشنهادات قانون‌گذاران بودند. آن‌ها ممکن است پیشنهادات مالی را به صورت جداگانه یا به صورت گروهی ارائه دهند. هدف این بود که مطمئن شوند پیشنهادات قانون‌گذاران از طریق کنگره به قانون تبدیل شود.

به نظر من تقریباً همه اعضای کنگره تا حدودی می‌دانند که بازی پرداخت برای انجام کار چقدر دیوانه‌وار است. و من برای اولین بار در سال 2015، در جریان هفته رای‌گیری پرهیجانی که در آن همه صد سناتور برای انجام رای‌گیری‌های سریع در مورد انبوهی از اصلاحیه‌های بودجه غیرالزام‌آور گرد هم می‌آیند متوجه­ی آن شدم. سناتورها یکی پس از دیگری، جهت تشویق همکاران خود و رای به اصلاحیه‌های «کسری بودجه خنثی» برای گسترش تأمین‌اجتماعی، کاهش مالیات، افزایش حداقل دستمزد و غیره، بلند می‌شدند. من این صحنه را از نیمکت‌های پشتی مجلس سنا تماشا می­کردم و به‌یاد دارم باربارا باکسر سناتور کالیفرنیا به ‌یکی از همکارانش می­گفت، " حتی اگر پرداخت شما مزخرف باشد من به اصلاحیه­ی شما رای دادم."

نقطه نظر او بسیار ساده بود. یعنی روشی واقعاً احمقانه برای تهیه، ارزیابی و تصویب قوانین. بنظر می­رسد که دولت فدرال مثل خانوار بودجه­ی خود را تنظیم می­کند و مالیات را درآمد دولت تلقی می­کند نه وسیله­ای برای کاهش قدرت خرید‌ برخی از افراد جامعه و عدم افزایش مخارج دولت فراتر از حد اشتغال کامل. ما با مطالبه این‌که دولت «برای» هزینه‌های جدید باید «پرداخت» کند، حتی اگر اقتصاد هزینه‌ها را بدون نیاز به مالیات‌های بیش‌تر با اطمینان جذب کند، قانون­گذار را فلج می‌کنیم. این اقدامات انجام می­شود زیرا فکر می­­کنیم این شیوه‌ی بودجه­ریزی دولت منافع عمومی را تضمین می­کند. درحالی که این­طور نیست.

اگر دولت بر افسانه‌های کسری بودجه غلبه کند و بودجه‌­ی خود را مانند یک منتشرکننده­ی پول تنظیم کند، چه می‌شود؟ ممکن است تصور شود که این افسانه‌ها برای محافظت از ما در برابر سیاست‌مدارانی است که بیش از حد خرج و مالیات کمی دریافت کنند. ممکن است در این تصور حقیقتی نهفته باشد، اما مشکل بزرگتر این است که این افسانه­ها از مخارج مناسب وکافی ممانعت می­کنند. لذا برای اقتصاد به برنامه­ای جدید نیاز داریم. نسخه­ی تئوری پولی مدرن چیست؟ آیا راهی برای بهبود رفاه مردم فارغ از فشار بیش از حد وجود دارد؟ آیا سیاست مالی می‌تواند فرمان اقتصاد را بخوبی در اختیار گیرد؟ وظیفه­ی سیاست پولی چیست؟

انتقال فرمان اقتصاد به مقام مالی به معنای تکیه بر اعضای انتخاب شده کنگره به روشی دموکراتیک است که باید کیسه­ی خزانه را با کسری‌های بزرگتر جهت حمایت از اقتصاد شل کرده و هنگامی­که اقتصاد به سرعت مجاز اشتغال کامل خود رسید آن را سفت کنند. این نکته جوهر و اساس رویکرد مالی عملکردی است که ابتدا توسط آبا لرنر در دهه 1940 مطرح شد. به جای وسواس در مورد کسری بودجه و تلاش برای تعادل آن، لرنر از قانون‌گذاران می­خواست بودجه‌ای را تنظیم کنند که اقتصاد را در تعادل اشتغال کامل نگه دارد.

تئوری پولی مدرن از ایده­ی لنر الهام گرفته اما با اقدامات احتیاطی بیش­تر. در این تئوری برخی اصول راهنما ارائه می­شود تا به قانون‌گذاران کمک کند تا قدرت خود را به‌طور مسئولانه و به شیوه‌ای که به نفع عموم باشد، بکار گیرند. برای این کار، باید حائل ایجاد کنیم. باید برای قانون‌گذاران حد سرعت مجاز، داشبوردی از شاخص‌ها، و یک ویژگی حرکت بدون راننده که کنترل فرمان را بر عهده دارد ارائه کنیم. به­این­ترتیب، سیاست مالی حتی در بدترین حالت ناکارآمد خود می‌تواند به‌عنوان یک نیروی تثبیت­کنند­ه­ی قدرتمند عمل می­کند.

## 4.8 مخارج اجباری بدون راننده

امروزه، با اجرای سیاست­های پولی و تغییرات نرخ بهره و کشف نرخ NAIRU نامشهود به اجرای سیاست­های پولی فدرال رزرو متکی هستیم تا اقتصاد را در مسیر تعادل هدایت کند. درحالی­که تئوری پولی مدرن سیاست مالی را تثبیت­کننده­ی قوی­ با هدف اقدامات گسترده­تر رفاهی می­داند. لنر موافق بود که سیاست مالی باید در صندلی ماشینِ اقتصاد بنشیند، با این که کلید‌ها در اختیار سیاست­­گذاران مالی و فرمان اقتصادی در اختیار کنگره باشد. در مقابل، تئوری پولی مدرن می‌خواهد مطمئن شود که هم ماشین و هم راننده برای هدایت سیاست مالی و در جهتی مسئولانه به­خوبی مجهز هستند. کنگره همواره قدرت اجرای اقدامات اختیاری را دارد، اما در یک فضای سیاسی بشدت قطبی شده، باید مطمئن شویم که این اقدامات دست­آویز مسائل سیاسی نشود. دراین­صورت، سیاست مالی علی­رغم میل کنگره به شرایط اقتصادیِ تغییریافته پاسخ خواهد داد. داشتن بخشی از بودجه که به‌طور خودکار به شرایط جاده‌ای تغییریافته پاسخ می‌دهد، از اهمیت حیاتی برخوردار است. این چیزی است که مانع تبدیل بحران اقتصادی بزرگ به‌ رکود بزرگتری شد. بله، قوانین اختیاری وجود داشت - کنگره قانون بهبود و سرمایه­گذاری مجدد را به مبلغ 787 میلیارد دلار در فوریه 2009 تصویب کرد - اما آنچه­که اقتصاد آمریکا را نجات داد، تعدیلات مالی بود که به‌طور خودکار و بدون نیاز به اقدامات قانون­گذار رخ داد. این تعدیلات به دلیل مکانیسم‌هایی به نام تثبیت­کننده‌های خودکار موجود در بودجه دولت رخ داد که همانند کمک فنرهای ماشین کار می‌کنند. در شرایط رانندگی خوب، بندرت متوجه کمک فنرها می‌شوید، اما وقتی جاده ناهموار ‌شود، تفاوت محسوس خواهد بود.

وقتی اقتصاد در سال 2008 دچار مشکل شد، تثبیت کننده‌های خودکار، یک واکنش مالی "بدون راننده" ایجاد کردند که به کاهش ضربه کمک کرد. مالیات‌ها به طرز چشمگیری کاهش یافت، زیرا میلیون‌ها آمریکایی شغل خود را از دست داده و مردم برای زنده ماندن تلاش می‌کردند. درهمان زمان مخارج به شدت افزایش یافت، زیرا میلیون‌ها نفر به­طور خودکار از طریق بیمه بی‌کاری، یارانه‌های غذایی، مدیکید و سایر برنامه‌های ایمنی اجتماعی حمایت شدند. در نتیجه به­طور ناگهانی کسری بودجه افزایش یافت، و بیش از 1.4 تریلیون دلار به سطل غیردولتی در سال 2009 اضافه شد. جوهر قرمزی که از سطل عموسام ریخته شده بود، وقتی وارد سطل میلیون‌ها خانوار و تولیدکنندگانِ در حال تقلا وارد شد، به جوهر سیاه تبدیل شد. پل کروگمن با نگاهی به این پویایی نوشت: نکته­ی جالبی است برای تفکر در خصوص آنچه اتفاق افتاده - و همچنین نتیجه‌گیری تکان دهنده­ا­ی است: یعنی، کسری‌های دولت، که عمدتاً نتیجه تثبیت کننده‌های خودکار بجای سیاست اختیاری است، تنها چیزی است که ما را از یک رکود بزرگ دوم نجات داده .

اگرچه تثبیت­کننده­های خودکار ما را از سرنوشت تاریک‌تری نجات دادند، اما نسبتاً قوی نبودند تا از رکود بسیار دردناک جلوگیری کنند. هفت سال طول کشید تا همه مشاغلی که در پی بحران مالی از دست رفته بودند، مجدداً به دست آیند. میلیون‌ها نفر خانه‌های خود را از دست دادند. برخی حتی جان خود را در نتیجه بی‌کاری طولانی مدت از دست دادند. به گفته جف اسپروسِ روزنامه نگار، "آسیب­های فیزیکی و روحی ناشی از بی‌کاریِ طولانی­مدت، فقط با مرگ همسر برابری می‌کند."

برای محافظت بهتر از اقتصاد خود - و مهمتر از آن، مردم، خانوارها و جوامع - تئوری پولی مدرن تثبیت کننده­ی خودکار جدید و قدرتمندی به نام ضمانت شغلی فدرال را توصیه می­کند. ابتدا این ایده در فصل دوم ارائه شد، که با آن می‌توان اشتغال کامل واقعی را به دست آورد – یعنی یک شغل برای هر شخصی که آن شغل را می‌خواهد.

امروزه، فدرال رزرو اشتغال کامل را به‌عنوان سطحی از بی‌کاری تعریف می‌کند که در آن ممکن است میلیون‌ها نفر به دنبال شغل‌هایی باشند که آن شغل وجود ندارد. تئوری پولی مدرن مشکل را با تأمین مستقیم شغل برای کسانی که بی‌کار هستند حل می‌کند. زیرا این راه حل تثبیت کننده­ی بدون راننده است، فرمان خودرویی که همیشه در جهت درست و در زمانی مناسب می­چرخد.

برای درک منطق اقتصادی ضمانت شغلی، به فصل یک و داستان کارت‌های تجاری وارن موسلر مراجعه کنید. به ‌یاد داشته باشید که موسلر خانه­ای منظم و پاکیزه، خودرویی تمیز و حیاطی خلوت و مرتب را از فرزندان خود مطالبه می­کرد. و برای به دست آوردن آن­ها، فرزندان خود را به مالیاتی مقید کرده بود که فقط با کارت‌های تجاری خود قابل پرداخت باشد. هدف از مالیات این بود که بچه‌ها را به انجام کاری که برای به دست آوردن کارت‌ها لازم بود تهییج کند. به همین ترتیب، دولت مالیات‌ها و سایر تعهدات را فقط با پول منحصر به فرد خود (به‌عنوان مثال، دلار آمریکا) مطالبه می­کند، زیرا از مردم می­خواهد تا بخشی از زمان و وقت خود را صرف کار برای به دست آوردن پول دولتی کنند. مردم ممکن است ارتشی دائمی، سیستم قضایی، پارک‌های عمومی، بیمارستان‌، پل‌ و غیره را مطالبه کنند. بی‌کار، فردی است که به دنبال کار و دریافت پول در قبال انجام کار بر حسب پول منتشر شده توسط دولت است. دلار آمریکا اساساً یک اعتبار مالیاتی است. تئوری پولی مدرن تنها رویکردی در اقتصاد کلان است که این را درک کرده و ضمانت شغلی مستقیماً از این نکته استنباط تبعیت می­شود.

وقتی این نکته را درک ‌کردید، بوضوح مشخص می‌شود که هر دولت منتشرکننده­ی پول قدرت حذف بی‌کاری داخلی را با استخدام بی‌کاران دارد. اگر دولت تصمیم بگیرد از این قدرت استفاده نکند، آن­گاه نرخ بی‌کاری را انتخاب کرده است. درحال­حاضر، نرخ بی‌کاری رسمی (3.5 درصد) از استاندارد تاریخی خود پایین­تر است. معیار گسترده­تر نرخ بی‌کاری، که به واقعیت نزدیک­تر است، تقریباً دو برابر است یعنی 6.5 درصد. این معیار که توسط اداره آمار کار U-6 نامیده می‌شود، مبین آن است که قریب دوازده میلیون آمریکایی به دنبال راهی برای کسب درآمد بیش‌تر هستند، ولی شغلی برای آن‌ها یافت نمی­شود. بر اساس تئوری پولی مدرن و ضمانت شغلی، دولت تمامی آن‌ها را می­تواند استخدام کند.

در حال حاضر، دولت فدرال ضمانت شغلی را اجرا نکرده و به جای آن از سیاست پرداخت بیمه بی‌کاری برای جبران درآمد افراد فاقد شغل پیروی می­کند. بیمه بی‌کاری مبلغی است که به افراد بی‌کارِ ناخواسته پرداخت می­شود. برای دریافت آن باید در سال قبل شاغل بوده و اکنون فعالانه به دنبال کار بود. مبلغ آن نیز به درآمد قبلی وابسته است.

در‌حالی‌که بیمه­ی بی‌کاری مهم­ترین تثبیت­کننده­ی خودکار امروزی است، اما کامل نیست. یکی از معایب بیمه­ی بی‌کاری این است که همه افراد بی‌کار مانند افرادی که شغل خود را ترک کرده و یا به دلیل سوء رفتار اخراج شده­اند، واجد شرایط دریافت مزایای بیمه بی‌کاری نیستند. از طرفی برخی از افراد واجد شرایط دریافت بیمه بی‌کاری، ممکن است مزایای آن را دریافت نکنند زیرا نمی‌دانند چگونه درخواست خود را ثبت کرده، و یا باور نمی‌کنند که واجد شرایط دریافت مزایا هستند. بر طبق اداره­ی آمار دولت آمریکا در سال 2018 حدود 77درصد افراد بی­کار که در 12 ماه قبل کار کرده برای دریافت مزایای بیمه­ی بیکاری ثبت نام نکرده بودند. زیرا باور نداشتند که واجد دریافت مزایای بیمه هستند یا خیر. اما ضمانت شغلی فدرال این مشکلات را با تضمین شغل برای همه برطرف کرده و برای هر کسی که بی‌کار است، در بخش خدمات عام­المنفعه شغل ایجاد می­کند. دستمزد این مشاغل متناسب با سطح معیشت افراد بوده و به کارگران تجربه و مهارت‌های ارزشمند را منتقل می­کند. ضمانت شغلی فدرال یک ابزار قدرتمند برای تثبیت اقتصادی است. در زمان رکود، دولت مشاغل خدمات عام­المنفعه بیش‌تری ایجاد کرده تا مشاغل بخش خصوصیِ از دست رفته را جبران می­کند. در زمان رونق اقتصادی نیز دولت مشاغل خدمات عام­المنفعه را کاهش داده و آن‌ها در اختیار بخش خصوصی قرار خواهند گرفت. این امر شبکه ایمنی برای همه افراد بی‌کار فراهم کرده و به ایجاد اقتصاد عادلانه‌تر کمک می‌کند.

در سال 2020، ایالات متحده در میانه طولانی‌ترین دوره­ی انبساط اقتصادی - یعنی رشد بدون وقفه­ی مشاغل- بود. ولی انبساط اقتصاد روزی به پایان رسیده و وارد رکود خواهد شد. این ماهیت نظام سرمایه­داری است. بنگاه­ها زمانی کارگران را استخدام کرده و سرمایه­گذاری می‌کنند که غرق در مشتریان سیل­آسا باشند. درنهایت، تقاضا کاهش می‌یابد (اغلب بخاطر افزایش بدهی). با ناپدید شدن مشتریان، بنگاه­ها تولید خود را کاهش و برخی از کارگران را اخراج می‌کنند. اگر ضمانت شغلی وجود داشت، بسیاری از دوازده میلیون نفرِ بدون شغل مشغول کار می­شدند. این امر الیاف قوی‌تری را در شبکه ایمن اجتماعی موجود ‌بافته و افراد را در لحظه اخراج با فرصت‌های شغلی جدیدی مواجه می‌کند. خواه صاحب کسب و کار خود باشید یا برای شخص دیگری کار کنید، امنیت اقتصادی شما احتمالاً به شدت به امنیت درآمد دیگران وابسته است.

اتکا به بیمه بی‌کاری کافی نیست. همه افراد واجد شرایط نیستند، و اکثر ایالت‌ها فقط به مدت سیزده تا بیست­و­شش هفته مزایای بیمه­ی بی­کاری را پرداخت می‌کنند. هنگامی که رکود بزرگ در دسامبر سال 2007 آغاز شد، 1.3 میلیون نفر از بی‌کاری طولانی (بیش از بیست و هفت هفته) رنج می‌بردند. در آگوست سال 2009، پس از اتمام رسمی رکود، 5 میلیون آمریکایی به مدت بیست و هفت هفته ‌یا بیش‌تر بی‌کار بودند. یک سال بعد، این رقم به 6.8 میلیون نفر افزایش یافت. اگرچه کنگره به تمدید دوره­ی مزایا رای داد، اما نهایتاً این دوره­ها به پایان رسید و میلیون‌ها نفر بدون شغل و درآمد باقی ماندند و خانوار و بنگاه­ها در سراسر آمریکا ضربه را احساس کردند. همان‌طور که بی‌کاران برای پرداخت اقساط وام مسکن خود تلاش می‌کردند، خانه‌ها به حراج گذاشته می‌شد، ارزش املاک و مستغلات سقوط می­کرد، درآمد حاصل از مالیات بر املاک و مستغلات کاهش ­یافت، دولت‌های ایالتی و محلی بودجه­ی خود را در آموزش، حمل و نقل، و ... کاهش ­دادند، زیرساخت‌ها تخریب شد و این روند همچنان ادامه داشت تا این‌که رکودی عمیق و ممتد به همه آسیب رساند.

کنگره اهرم اختیاری را می­توانست بکشد و یک محرک مالی جدیدی را برای حفظ تقاضای کل تصویب کند. اما این کار را نکرد. در آن زمان، قانون‌گذاران بیش‌تر به مبارزه با کسری بودجه متمرکز بودند تا ایجاد کسری‌های بزرگ­تر برای کمک به التیام و بهبود اقتصادی بیمار. بنابراین، کنگره این کار را به فدرال رزرو سپرد تا هر کاری که می‌تواند انجام دهد. عدم اقدامات لازم در زمانی مناسب یعنی هزینه.

با ضمانت شغلی فدرال، همه چیز تغییر می­کرد. فرمان اقتصادی به­طور خودکار به سمت کسری‌های مالی بزرگتر ‌چرخید. به زعم نماینده­ی کنگره کلیور و همکارانش، چرخاندن فرمان اقتصاد به سمت کسری‌های مالیِ بزرگ­تر سیاستی نادرست بود. ولی نظر ما چیز دیگری است. فرض کنید در شرایط آب و هوایی طوفانی در زمستانی سرد در حال رانندگی هستید که به ‌یک قطعه­ی یخی برخورد کرده و خودرو شما از کنترل خارج می­شود. چه کار می‌کنید؟ به‌طور غریزی، اکثر ما احتمالاً فرمان را به سمت مخالف می‌چرخانیم. اگر ماشین به سمت راست منحرف ‌شود، احساس می­کنید کشیدن ناگهانی فرمان به سمت چپ تصمیم درستی است. ولی این­طور نیست. همان‌طور که در کلاس رانندگی می­گویند، فرمان را باید به سمت لغزش پیچید تا کنترل خودرو حاصل شود. اگرچه حس بدی است اما تنها راه جلوگیری از برخورد و تصادف بالقوه است. ضمانت شغلی، بودجه فدرال را به ویژگی خودکاری مجهز می‌کند که برخلاف میل طبیعی قانون‌گذاران برای مقابله با کسری‌ها در زمانی که اقتصاد از مسیر خود خارج می‌شود، عمل می‌کند.

همان‌طور که اقتصاد به مسیر خود باز می‌گردد، شرکت‌ها با استخدام کارگران، آن‌ها را از برنامه ضمانت شغلی فدرال خارج کرده، مخارج دولت کاهش می­یابد و فرمان خودرو به‌طور خودکار برای کاهش کسری بودجه تنظیم می‌شود.

بنابراین، ضمانت شغلی تثبیت ­کننده­ی اقتصادی قدرتمند است. با حفظ درآمدها و اشتغال مردم در طی چرخه­ی تجاری، رکودهای آتی کوتاه‌تر و کم‌ عمق­تر خواهند بود. زیرا به محض وقوع رکود بی­کاران وارد برنامه شده و با بهبود شرایط استخدام سریعاً از آن خارج می­شوند. زیرا بنگاه­ها به استخدام افرادی که برای مدت طولانی بی‌کار بوده تمایل ندارند. حفظ شغل و کسب مهارت‌های جدیدِ در حین برنامه، شانس استخدام در شرایط بهبود اوضاع اقتصادی را افزایش می‌دهد.

چه کارهایی را این افراد انجام می‌دهند، و چگونه می‌توان اطمینان حاصل کرد که به‌اندازه­ی کافی شغل برای کسانی که در برنامه­ی ضمانت شغلی کار می­کنند وجود دارد؟ حقوق کارگران چقدر است و چه کسی برنامه­ی فدرال را اداره می‌کند؟ آیا چیزی شبیه این قبلاً امتحان شده؟ ادبیات تئوری پولی مدرن در بیش از سه دهه بسیار غنی است و به این سوالات و بسیاری دیگر پاسخ می‌دهد. درمان کامل فراتر از اهداف ماست هرچند می‌توان به بسیاری از سوالات پاسخ داد و خطوط کلی برنامه را همان‌طور که در گزارش 2018 پنج اقتصاددان تئوری پولی مدرن تالیف شده توصیف کرد.

آنچه تصور می‌کنیم یک برنامه اشتغال خدمات عمومی [[140]](#footnote-140)(PSE) بشدت غیرمتمرکز است. دستمزد معیشتی (15 دلار در ساعت توصیه می‌شود) با یک بسته مزایای اولیه و اساسی شامل مراقبت‌های بهداشتی و مرخصی ارائه می‌شود، و مشاغلی است پاره وقت و تمام وقت با ترتیبات کاری انعطاف­پذیر تا نیازهای مراقبان، دانشجویان، کارگران مسن، افراد دارای معلولیت و غیره را برآورده کند. در‌حالی‌که بودجه از بالا (دولت فدرال) تأمین می­شود، ولی مشاغل عمدتاً توسط مردمی طراحی می‌شود که از کار انجام شده بهره­مند شوند. همان‌طور که در گزارش توضیح داده شده "هدف، ایجاد شغل در جامعه و خلق پروژه‌هایی است که برای هر جامعه مفید باشد، بنابراین انجمن­های محلی در تمامی مراحل پیشنهاد، اجرا، مدیریت و ارزیابی پروژه‌ها درگیر هستند."

بودجه­ی برنامه ممکن است به وزارت کار (DOL)[[141]](#footnote-141) تخصیص یابد، و وزارت کار خطوط کلی انواع پروژه‌هایی که واجد شرایط دریافت بودجه هستند را مشخص ‌کند. هدف، ارائه مشاغلی است که نیازهای برآورده نشده جامعه را محقق سازد. همان‌طور که تصور می‌کنیم، همه مشاغل باید حول یک هدف کلیدیِ ایجاد اقتصاد مراقب، متمرکز شوند. ما جامعه­ای سالخورده هستیم که در قلب بحران آب و هوایی قرار داریم که در آن انبوهی از کارهای مفید وجود دارد. ما می‌توانیم کمبود مشاغل خوب خود را با ایجاد میلیون‌ها شغل با پرداخت خوب و با اولویت مراقبت از مردم، جوامع و سیاره­ی خود جبران کنیم.

وقتی صحبت از ایجاد آن مشاغل می‌شود، تصور می‌شود که دولت فدرال در بهترین موقعیت برای شناسایی نیازهای فوری جامعه و مردمی که در جامعه زندگی و کار می‌کنند، نیست. به همین دلیل توصیه می‌شود که آژانس‌های دولتی با جامعه همکاری کنند، و نیازهای برآورده نشده­ی آن‌ها را ارزیابی و طبقه­بندی کنند تا مشاغل متناسب با نیازهای جامعه ایجاد شوند. به‌طور مشترک، ایالت‌ها و شهرداری‌ها با شرکای جامعه خود برای ایجاد مخزنی از پروژه‌های کاری همکاری خواهند کرد. تصور کنید که این همکاری شبیه پروژه­ی قفسه بسیار بزرگ مقیاس است، اما به جای پوشه‌های پر از پرداخت‌ها، قفسه‌ها با طیف گسترده‌ای از مشاغل پر شوند. در این صورت قفسه‌ها با کار بالقوه­ی کافی پر شده تا بی­کاران ماهر و با علایق مختلف وارد شده و با یکی از مشاغل مناسب بیرون روند.

تقاضا برای مشاغل خدمات عام­المنفعه متغیر است. به‌طور متوسط، برآورد می­شود این برنامه حدود 15 میلیون نفر را به کار خواهد گرفت. برخی کار پاره­وقت و اکثراً به­دنبال کار تمام­وقت خواهند بود. فرض کنید در برنامه دوازده میلیون نیروی کار تمام وقت داشته باشیم. با فرض این‌که مرخصیِ با حقوق دو هفته باشد، لذا 24 میلیارد ساعت زمان به اشتغال عام­المنفعه اختصاص می‌یابد. اکنون تصور کنید که برخی از کارها را می‌توان با استفاده از 24 میلیارد ساعت انجام دهیم.

می‌توان میلیون‌ها نفر در پروژه‌هایی که هدف آن‌ مراقبت از محیط زیست است را ایجاد کرد. بانک مشاغل، طیف گسترده‌ای از فعالیت­ها، از پیشگیری آتش­سوزی تا کنترل سیل و کشاورزی پایدار را شامل می­شود. می‌توان جوامع ویران شده را که دهه‌ها از سرمایه­گذاری محروم بوده را با ساخت زمین‌های بازی و باغ و بوستان­های عمومی، برنامه‌های فوق­العاده برای محصلین و کارآموزی بزرگسالان، حمایت کرد. و می‌توان از یکدیگر و از جمعیت سالخورده خود مراقبت کرده و اطمینان حاصل کرد که فرزندان­مان منابع مورد نیاز پیشرفت و کامیابی در دوران نوزادی و اوایل کودکی را دردسترس دارند.

به‌طور خلاصه، ضمانت شغلی راه حل تئوری پولی مدرن برای کسری شغلی مزمن ماست. به جای به دام انداختن میلیون‌ها نفر در بی‌کاری به‌عنوان "نرخ طبیعی" بی‌کاری، ضمانت شغلی تضمین می‌کند که هر کس بخواهد، می‌تواند شغل داشته باشد. و همان‌طور که در فصل دوم آموختیم، قیمت­ها را بهتر تثبیت می­کند و به‌اندازه­ا­ی هزینه می‌کند تا همه افراد آماده­ی کار را استخدام کند، و نیروی کار آماده به کاری را حفظ می‌کند که بخش خصوصی می‌تواند به راحتی با یک حق بیمه­ی جزئی بالاتر از دستمزد استخدام کند. علاوه­براین، با ایجاد حق داشتن شغلِ با دستمزد معیشتی، ضمانت شغلی قدرت چانه­زنی کارگران را تقویت می‌کند، نابرابری‌های نژادی و فقر را کاهش می‌دهد و کف دستمزد پایین را با جوامعی قوی‌تر، پر جنب و جوش‌تر و متحد‌تر افزایش می‌دهد.

آیا چیزی شبیه به این تا به حال امتحان شده؟ هیچ کشوری ضمانت شغلی کامل را تاکنون اجرا نکرده، اما برخی کشورها ایده­های مشابه را آزمایش کرده­اند. در دهه­ی 1930، ایالات متحده با رکود بزرگ و با ایجاد میلیون‌ها شغل تحت برنامه نیو دیل رئیس جمهور فرانکلین دی. روزولت مبارزه کرد. اداره­ی امور عام­المنفعه [[142]](#footnote-142)(PWA) صدها هزار نفر را برای ساخت مدارس، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها، دفاتر پست، پل‌ها و سدها به کار گماشت. در شش سال اول، اداره­ی پیشرفت کار حدود هشت میلیون شغل ساخت­و­ساز و حفاظت از محیط زیست و همچنین هزاران شغل برای نویسندگان، بازیگران و موسیقی­دانان ایجاد کرد. اداره­ی ملی جوانان 1.5 میلیون شغل پاره­وقت برای دانش­آموزان دبیرستانی و ششصد هزار شغل برای دانشجویان کالج ایجاد کرد. همان‌طور که تئوری پولی مدرن پیشنهاد می‌کند، مشاغل فدرال دائمی نبوده و برای همه شغل­ها تضمین نمی‌شد.

طرح جفس دی هوگار آرژانتین نیز ضمانت شغلی کامل نبود، اما در سال 2001 به تنها برنامه ایجاد شغل مستقیم در جهان بود که به‌طور خاص بر اساس پیشنهاد اقتصاددانان تئوری پولی مدرن اجرا شد. این برنامه به‌عنوان یک اقدام اضطراری پس از بحران مالی که اقتصاد را به رکود کشاند و نرخ بی‌کاری رسمی را به بالای 20 درصد رساند، راه­اندازی شد. این برنامه از ایده­های وارن موسلر الهام گرفته و با مشورت اقتصاددانان تئوری پولی مدرن پاولینا چرنوا[[143]](#footnote-143)، مثیو فورستاتر[[144]](#footnote-144) و راندال ری[[145]](#footnote-145) به‌عنوان راهی برای بازگشت سریع مردم به کار طراحی شده بود. طرح جفس دی هوگار یک برنامه­ی کاری فدرال بود که به صورت محلی اداره شده و برای چهار ساعت کار روزانه در ازای 150 پزو در ماه تضمین می‌شد. همان‌طور که چرنوا توضیح می‌دهد، مشاغل به سرپرستان خانوار با کودکان زیر 18 سال، افراد دارای معلولیت و زنان باردار محدود می‌شد. در اوج خود، این برنامه حدود دو میلیون نفر یا حدود 13 درصد از نیروی کار را به کار گماشت. تقریباً 90 درصد از مشاغل در پروژه‌های اجتماعی بود و 75 درصد از شرکت­کنندگان زنان بودند. فقط شش ماه پس از راه­اندازی برنامه، فقر شدید 25 درصد کاهش یافت. در عرض سه سال، نیمی از شرکت­کنندگان برنامه را ترک کرده و بیش‌تر آن‌ها در بخش خصوصی استخدام شدند.

در سال 2003، در اجلاس سالانه­ی رشد و توسعه، دولت آفریقای جنوبی به­طور رسمی تعهد خود را به ایجاد شغل بیش‌تر، بهتر و کار شایسته برای همه اعلام کرد. برنامه­ی امور عام­المنفعه­ی گسترش یافته (EPWP)[[146]](#footnote-146) خارج از آن تعهد رشد کرد و برای بی‌کاران جهت انجام فعالیت‌های اجتماعیِ مفید ایجاد شد. دو سال بعد، دولت هند طرح ضمانت شغلی روستایی ملی موهاتما گاندی [[147]](#footnote-147)(MGNREGS) را ایجاد کرد. این برنامه با انگیزه­ی تمایل به کاهش تفاوت‌های درآمدی مناطق روستایی و شهری ایجاد شد و با ایجاد فرصت‌ شغلی در مناطق با بی‌کاری بالا، دولت کار یکصد روزه با حداقل دستمزد یکسان برای مردان و زنان را برای هر خانوار روستایی تضمین کرد. برنامه­ی ضمانت شغلی هند همچنان هدفمند (نه جهانی) است، و یکی از بزرگ­ترین برنامه‌های ضمانت شغلی فدرال در جهان است. مطالعات نشان می­دهد که با تعیین دستمزد یکنواخت، برنامه ضمانت شغلی روستایی هند به ترویج برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان کمک کرده، و همچنین شفافیت فرآیند سیاسی را بهبود بخشیده است.

بنابراین، نمونه‌های تاریخی از اشکال هدفمند ضمانت شغلی وجود دارد که دولت­ها اتخاذ کرده و بیش‌تر آن‌ها اجرای اقدامات موقتی برای مقابله با انواع بحران­ها بوده ­است. تئوری پولی مدرن در مورد دامنه و هدف نهایی ضمانت شغلی بگونه­ای دیگر می­اندیشد. براین اساس ضمانت شغلی اقدام اضطراری و موقتی در شرایط بحران، و حذف آن در شرایط بهبود و رشد مشاغل بخش خصوصی نیست. درعوض، ضمانت شغلی راهی برای تجهیز اقتصاد به تثبیت­کننده­ی خودران قدرتمندتر است. به این‌ صورت فکر کنید: از تعمیرکار خودرو خود نمی‌خواهید کمک فنر ماشین شما را فقط به این دلیل که برخی از چاله‌ها در شهر پر شده­اند و یا خیابان­ها دوبار اسفالت شده را حذف کند. بلکه از او می‌خواهید که کمک فنرها در جای خود باشند زیرا با آن‌ها سواری بهتری خواهید داشت. همین امر در مورد ضمانت شغلی نیز صدق می‌کند. بدون آن، ما به تثبیت­کننده­ی ضعیف‌تری تکیه ‌کرده که به بی‌کاران درآمد موقتی می‌دهد، در‌حالی‌که میلیون‌ها نفر را به­طور دائم در یک سپر بی‌کاری انباشته می‌کند. با وجود ضمانت شغلی، می‌توان از اشتغال کامل برای جذب اجتناب­ناپذیر ضربه‌ها در جاده استفاده کرد.

تجربه نشان می‌دهد که ایجاد شغل برای بی‌کاران مؤثر است و مزایای بیشماری را به همراه داشته که فراتر از پرداخت مستقیم پول به کسانی است که از بی‌کاری رنج می‌برند. این ایده در تئوری پولی مدرن منحصر به فرد نیست. به آن، بخشِ فراموش شده­ی نیو دیل نیز گفته می‌شود. فرانکلین روزولت امیدوار بود که کنگره ضمانت شغلی را به شکل یک لایحه حقوق اقتصادی به تصویب برساند، اما حزب او پس از مرگش هرگز به تعهد رسمی عمل نکرد. بااین‌حال، مبارزه برای اشتغال تضمین شده ادامه ‌یافت. این برنامه بخشی جدایی­ناپذیر از جنبش حقوق مدنی بود و همچنان یکی از پایه‌های قانون حقوق بشر بین­الملل است. بسیاری اکنون آن را نیز به‌عنوان عنصری حیاتی در مبارزه برای برابری اقتصادی بیش‌تر و عدالت می‌دانند و فرصتی است تا ده‌ها میلیارد ساعت بی‌کاری انسانی را به طیف وسیعی از مشاغل تبدیل، و اقتصادی مقاوم‌تر و از نظر محیطی و اکولوژیکی پایدارتر را ایجاد کرد.

## 5.8 محافظت از تعدیلات مالی اختیاری

به‌یاد داشته باشید که تئوری پولی مدرن یک اکسیر و نوشدارو نیست، و نمی‌تواند سیاست‌های منقض شده را احیا و یا قانون‌گذاران را مجبور کند که پول عمومی را جهت بهترین خدمات و منافع عمومی سرمایه­گذاری کند. کنگره­ی ایالات متحده، شورای ژاپن، پارلمان انگلیس و سایر نهادهای حاکمیتی مملو از مقاماتی است که باید برای مردم بودجه­ تخصیص دهند اما اغلب این کار را نمی‌کنند. ضمانت شغلی بخشی از راه حل است و بودجه را مجبور می‌کند که به‌طور خودکار شرایط اقتصادی را تغییر دهد. برخلاف کاهش مالیات که هرگز به مستحق تخصیص نمی‌یابد، ضمانت شغلی افرادِ با بیش‌ترین آسیب­پذیری از بی‌کاری را هدف قرار می‌دهد. یعنی مستقیماً درآمد به دست کسانی می‌رسد که بیش­ترین نیاز را دارند.

اما فقط نمی‌توان ویژگی رانندگی خودکار را فعال کرد و بر صندلی تکی زد و انتظار داشته که تغییرات هزینه‌های اجباری ما را به جلو هدایت کند. ما به هزینه‌های اختیاری نیز نیاز داریم. بر تصمیمات در خصوص مخارج ارتش، تغییرات اقلیمی، آموزش، زیرساخت­ها، مراقبت‌های بهداشتی و سایر برنامه‌های اختیاری می­بایست بدقت تأمل کنیم. امروزه، این تأملات در زمینه فلسفه بودجه­بندی رخ می‌دهد که با تئوری پولی مدرن مغایرت دارد. این فلسفه به ما می‌گوید که بودجه باید حداقل در یک دوره زمانی 10 ساله متعادل باشد، و قانون‌گذاران باید نشان دهند که می‌توانند بدون افزایش کسری، مخارج برنامه‌های جدید را تأمین کنند. میل به کسب مجوز که اجازه می­دهد به جلو حرکت کند، از دفتر بودجه­ی کنگره یا CBO می‌آید که خود تسلیم افسانه­ی کسری شده است. برای دور زدن قوانین و هنجارهای متعددی که فرآیند بودجه­ریزی­ را محدود می‌کند، قانون‌گذاران از ترفندهای بودجه‌ استفاده کرده و یا قوانین را به صورت موردی و اغلب حزبی لغو می‌کنند. می‌توان وانمود کرد که فرآیند فعلی به خوبی عمل می­کند، اما فکر می‌کنم سناتور بوكسر توصیف دقیق‌تری دارد.

اگر به جای تلاش برای دستیابی به بودجه­ی متعادل، به دنبال دستور کار جاه­طلبانه­ی متعادل کردن اقتصاد خود باشیم چه؟ بودجه­بندی از طریق لنز تئوری پولی مدرن یعنی عدم تلاش برای پی­آمد هر بودجه خاص. کسری‌های بزرگ­تر باید به همان اندازه قابل قبول باشند که کسری‌های کوچک­تر و یا حتی مازاد‌های بودجه. عددی که در پایان سال مالی از جعبه­ی بودجه خارج می‌شود مهم نیست. آنچه مهم است ایجاد اقتصادی سالم است تا همه ما بتوانیم شکوفا شویم. آیا برای تمام افراد جویای کار، شغل‌های کافی با دستمزد مناسب وجود دارد؟ آیا مردم به مراقبت‌های بهداشتی و تحصیلات مورد نیاز دسترسی دارند؟ آیا سالمندان ما از بازنشستگی با شرافت لذت می­برند؟ آیا غذای کافی برای کودکان، آب آشامیدنی پاک و مکانی امن برای زندگی وجود دارد؟ آیا برای سکونت خود اقدامات لازم را انجام داده­ایم؟ به‌طور خلاصه، آیا به کسری‌های بودجه­ی لازم تمایل داریم؟

تئوری پولی مدرن به ما می‌آموزد که اگر منابع واقعی مورد نیاز خود را داشته باشیم، یعنی اگر مواد ساختمانی برای تعمیر زیرساخت‌های خود را داشته باشیم، اگر افرادی داشته باشیم که می‌خواهند پزشک، پرستار و معلم شوند، اگر بتوانیم تمام غذای مورد نیاز خود را تولید کنیم، آنگاه پول برای دستیابی به اهداف ما در دسترس خواهد بود. این زیبایی سلطه­ی پولی است. برخلاف اظهار نظر مارگارت تاچر، پول عمومی وجود دارد و نباید از پذیرفتن آن ترسید. همان‌طور که آلن گرینسبان، رئیس سابق فدرال رزرو شهادت داد: "هیچ چیز مانع نمی‌شود که دولت فدرال هر مقدار پولی که لازم است را ایجاد و به هر کسی که مایل است پرداخت کند." جانشین وی، بن برنانکه، فراتر رفته و نحوه­ی پرداخت صورت­حساب­های دولت را توصیف می­کند. به زعم وی "این پولِ مالیات­دهندگان نیست. این پول تنها از کامپیوتر خلق شده." این مشاهدات، پارادایم را تغییر داده و ما را از سوال دیرینه یعنی "چگونه می‌خواهیم آن را بپردازیم؟" رها می­سازد. حقیقت این است که دولت فدرال صورت حساب‌های خود را با استفاده از صفحه کلید کامپیوتری در فدرال رزرو نیویورک پرداخت می‌کند. مالیات‌ها قدرت خرید ما را کم کرده، اما صورت حساب‌ها را پرداخت نمی‌کنند. وقت آن است که با زندگی در کشوری که دولت، انحصارگر پول آن است کنار بیاییم. هیچ رئیس جمهوری در ایالات متحده نباید ادعا کند که "پول ما تمام شده است" و هیچ خبرنگاری نباید چنین ادعایی را به چالش بکشد. ما همه سزاوار این هستیم که حقیقت را بدانیم: یک دولت منتشرکننده­ی پول می‌تواند هر چیزی را که در واحد پولش به فروش می‌رسد را بخرد. جیب‌های عموسام هرگز خالی نمی­شود.

ظرفیت مخارج دولت نامحدود، اما ظرفیت تولیدی اقتصاد محدود است. محدودیت‌هایی در آنچه می‌توان و باید انجام داد وجود دارد. تئوری پولی مدرن ما را به احترام از محدودیت‌های مادی و اکولوژیکی خود و پرسیدن این سوال تشویق می‌کند: چگونه آن را تأمین خواهیم کرد؟ بودجه­بندی از طریق لنز تئوری پولی مدرن محدودیت بودجه­ی مصنوعی با قید توان مالی و تورم را به قید حد ظرفیت زیستی و مادی تبدیل می­کند.

همان‌طور که آموختیم، هر اقتصادی حد سرعت داخلی خاص خود را دارد. قبل از هر چیز باید حد تقاضای منابع مادی خود یعنی کارگران، کارخانه‌ها، ماشین آلات و مواد اولیه را مشخص کنیم. هنگامی­که‌ اقتصاد به پتانسیل اشتغال کامل خود ‌رسید، هرگونه هزینه­ی اضافی خواه از دولت، بخش خصوصی داخلی یعنی خانوار و بنگاه­ها، و یا بقیه جهان یعنی تقاضای برای صادرات، خطر تورم را به همراه دارد. اما ازآنجاکه به­طور مزمن اقتصاد در کم­تر از حداکثر سرعت مجاز خود حرکت می­کند، لذا تقریباً همیشه می‌توان هزینه‌ها را بدون خطر شتاب تورم افزایش داد. و این چیزی است که مهم است.

زمانی بود که رهبران سیاسی ما این را می‌دانستند. به‌عنوان مثال، جیمز توبین اقتصاددان و برنده جایزه نوبل، مشاور جان اف. کندی در کمپین ریاست جمهوری سال 1960 بود و سپس عضو شورای مشاوران اقتصادی او شد. او می­گوید که کندی پرسید: "آیا محدودیتی برای کسری بودجه وجود دارد؟ البته من محدودیت‌های سیاسی را می‌دانم ... اما آیا محدودیت اقتصادی نیز وجود دارد؟" وقتی توبین اعتراف کرد که "تنها محدودیت واقعی تورم است"، رئیس جمهور پاسخ داد: "درست است. کسری بودجه می‌تواند هر اندازه باشد، بدهی می‌تواند هر اندازه باشد، به شرطی که باعث تورم نشوند. مابقی فقط حرف است." احساس کندی درست بود. اندازه­ی­ کسری و بدهی مهم نیست. فشاری که بر سیاره و منابع تولیدی وارد می‌شود مهم است.

در 25 مه 1961، رئیس جمهور کندی سخنرانی خود را در مورد سفر به ماه در کنگره منعقد کرد. قبل از درخواستِ حتی یک سنت برای تأمین مالی برنامه­ی جاه طلبانه­ی اکتشاف فضایی خود، کندی به کنگره اطمینان داد که: "من معتقدم که همه منابع و استعدادهای لازم را داریم. اما واقعیت این است که تصمیمات ملی را هنوز اتخاذ نکرده و منابع ملی لازم برای چنین برنامه­ای را بسیج نکرده­ایم. ما هرگز اهداف بلندمدت را در جدول زمانی فوری مشخص نکرده و منابع و زمان خود را به­گونه‌ای مدیریت نکرده­ایم که تحقق آن‌ها را تضمین کند".

کندی کاملاً درست می‌گفت. منابع مادی کم­یاب­اند و باید مدیریت شوند. زمان، آخرین منبع کمیاب است. هر روز 24 است. نبوغ انسان توسط دانش و توانایی‌های فناوری موجود ما محدود می‌شود. تنها چیزهایی که امکانات ما را محدود می­کند، قابلیت‌های فنی و منابع مادی است. کندی می‌دانست که آمریکا برای انجام برنامه جاه­طلبانه­ی اکتشاف فضایی خود به توسعه فناوری‌های جدید نیاز خواهد داشت. فرود یک انسان بر ماه و بازگشت او به زمین مستلزم تأمین بودجه قابل توجه برای تسهیل تحقیقات علمی و توسعه فناوری‌های جدید بود. کندی به کنگره گفت که هیچ بخشی از برنامه­ی اکتشاف فضایی او "به این اندازه دشوار یا گران نیست". و سپس از کنگره و مردم آمریکا خواست تا از این ماموریت حمایت کنند.

این کاری است که در نهایت اعضای کنگره باید انجام دهند. من از کنگره و کشور می‌خواهم که تعهد خود را قاطعانه در مسیری جدید عملی کند، مسیری که برای سال‌ها ادامه و هزینه‌های بسیار سنگینی را به همراه خواهد داشت: 531 میلیون دلار در سال مالی 1962 و بین 7 تا 9 میلیارد دلار در طی پنج سال آینده.

کندی در سخنرانی خود هیچ اشاره‌ای به مالیات یا مالیات­دهندگان جهت تأمین پروژه­ی اکتشاف فضایی نکرد. برای تأمین مالی این برنامه، او از "کمیته‌های فضایی کنگره و کمیته‌های تخصیص بودجه" خواست که این موضوع را با دقت بررسی کنند. او می‌دانست که کنگره اختیار افزایش بودجه اختیاری را برای تأمین میلیاردها دلار درخواستی او را دارد. با توجه به تعالیم تئوری پولی مدرن، کندی نشان داد که ‌یافتن پول بخش آسان این پروژه است.

همان‌طور که کندی توضیح داد: این تصمیم مستلزم تعهد ملی بزرگی از نیروی انسانی علمی و فنی، مواد و امکانات، و احتمال انحراف آن‌ها از سایر فعالیت‌های مهمی است که قبلاً به شدت پراکنده شده­اند. این به معنای درجه‌ای از فداکاری، سازماندهی و انضباط است که همیشه در راستای تحقیق و توسعه نبوده است. این بدان معناست که نمی‌توان کار را متوقف کرد، هزینه‌های سرسام آور مواد یا استعداد، رقابت‌های مخرب آژانس‌ها یا گردش بالای پرسنل کلیدی را تحمل می­کنیم.

برای انجام برنامه جاه­طلبانه­ی خود، دولت باید منابع حقیقی بیش‌تری، دانشمندان و مهندسان بیش‌تری، پیمانکاران و کارمندان غیرنظامی بیش‌تری، ماهواره‌ها و فضاپیماها و تقویت­کننده‌های سوخت بیش‌تری را در اقتصاد بکار گیرد. حتی اگر در زمانی که کندی سخنرانی معروف خود را ایراد می­کرد نرخ بی‌کاری رسمی 7.1 درصد بود، کندی می‌دانست که این پروژه مستلزم نیروی کار ماهر و سایر منابع واقعی است. برای مدیریت خطر تورم، دولت وی اتحادیه‌ها و بخش خصوصی را تحت فشار قرار داد و آن‌ها را تشویق کرد که افزایش دستمزد و قیمت را به حداقل رسانده تا از افزایش تورم جلوگیری کنند. این روش جهت کنترل تورم مؤثر بود. اقتصاد رشد کرد، بی‌کاری به شدت کاهش یافت و تورم در نیمه اول دهه 1960 زیر 1.5 درصد باقی ماند.

هشت سال بعد از آن سخنرانی معروف، ناسا در ماموریت آپولو 11 اولین انسان‌ را به سلامت بر روی کره­ی ماه فرود آورد. امروزه، تقریباً همه ما از آن تلاش تاریخی بهره می‌بریم. همان‌طور که ماریانا ماتسوکاتو اقتصاددان می‌گوید، "پرتاب اسپوتنیک در سال 1957 توسط شوروی منجر به طغیان وحشت در میان سیاست­گذاران ایالات متحده شد". این وحشت به‌ یک مسابقه­ی فضایی منجر شد که راه را برای توسعه بسیاری از چیزهایی که اکنون بدیهی می‌دانیم، هموار کرد. رایانه شخصی و همچنین بخشی از فناوری­های نوین تلفن‌های هوشمند به برنامه­ی آپولو 11 و ماموریت‌های مرتبط به آن باز می­گردد."

## 6.8 آیا می‌توان اقتصاد مردمی را تصور کرد؟

چالش‌هایی که امروز با آن‌ها روبرو هستیم بسیار دشوار و مهم­تر از چالش‌هایی است که کندی 60 سال پیش با آن‌ها روبرو بود. برای جلوگیری از فاجعه جهانی، باید تأثیرات تغیرات آب و هوایی را محدود کنیم و با گرمایشی که اجتناب­ناپذیر است، سازگار شویم. برای انجام این­کار، دولت‌ها باید سرمایه­گذاری‌هایی کنند که از نظر مقیاس و مدت زمان، بسیار بیشتر از تعهد عظیم منابع واقعی مورد نیاز برای برنامه فضایی است.

نمی‌توان آینده قریب­الوقوع را به‌عنوان مبارزه برای بقا تلقی کرد، و از این نظر، درست‌ترین مقیاس جنگ جهانی دوم است. جان مینارد کینز در کتاب مهم خود "چگونه مخارج جنگ را تأمین کنیم" توضیح می­دهد و کندی بعداً آن­را درک می­کند: پیدا کردن پول بخش آسان جنگ است. چالش واقعی در مدیریت منابع موجود یعنی نیروی کار، تجهیزات، فناوری، منابع طبیعی و غیره است تا تورم شتاب نگیرد. اگر کندی از لنز اشتباه استفاده می‌کرد، آمریکا در آن زمان هرگز به کره­ی ماه نمی­رسید. اگر کینز از لنز اشتباه استفاده می‌کرد، ممکن بود تلاش جنگی بریتانیا اندک و خیلی دیر آغاز می­شد. اگر نسل ما به استفاده از لنز اشتباه ادامه دهد، سرمایه­گذاری‌های درست را در مقیاس و سرعت مورد نیاز برای اجتناب از بحران‌های اجتماعی و اکولوژیکی هرچه بیش‌تر انجام نخواهیم داد. خبر خوب این‌که اکنون لنز درستِ تئوری پولی مدرن در دسترس است.

جهانی عادلانه‌تر و پر رونق‌تر، جهانی است که پایداری اکولوژیکی را با اشتغال کامل، رفاه انسانی، نابرابری کم­تر و خدمات عمومی عالی که نیازهای همه را برآورده کند، ترکیب کند. همان‌طور که درک جمعی خود را از پول عمومی گسترش می‌دهیم و تمرکز کشور خود را از وسواس کسری بودجه دور می‌کنیم، ساخت اقتصاد بهتر که برای همه مردم مفید است را آغاز کرده­ایم.

قدرت تخیل انسان بسیار شگفت‌انگیز است. لحظات تحول‌آفرین در تاریخ بشر زمانی رخ می­دهد که فردی یا گروهی از افراد بتوانند جهانی را تصور کنند که مابقی غافل از آنند. در بسیاری از موارد، مانند مثال قبلیِ کوپرنیک، این تغییر صرفاً یک تغییر درتجسم بود، اما پس از وقوع این تغییر، انفجار اکتشافات و پیشرفت‌های جدید رخ داد. تئوری پولی مدرن از یک منظر، راهی بسیار ساده برای به تصویر کشیدن اقتصادهای مدرن از منظری متفاوت است، اما نباید آن را ساده انگاشت و دست کم گرفت. با محدود کردن تخیلاتمان به عقب می­رویم. در سیاست‌گذاری عمومی بیش از حد محدود بوده‌ایم، زیرا از ترس‌های بی‌مورد اعداد ثبت شده در صفحات گسترده آژانس‌های دولتی رنج می‌بریم. ما پیشرفت علم را به عقب انداخته‌ایم، جنگ‌های غیرضروری انجام داده‌ایم، استانداردهای زندگی را بسیار پایین نگه داشته‌ایم و با زیبایی کم‌تری از آنچه می‌توانستیم لذت ببریم، زندگی کرده‌ایم.

ریاضت، شکست در تخیل است - شکست در تصور این‌که چگونه می‌توان به‌طور همزمان استانداردهای زندگی را بهبود بخشید، برای آینده­ی کشورمان سرمایه‌گذاری کرد، اقتصاد سالمی را حفظ و تورم را مدیریت کرد. جنگ‌های تجاری شکست در تخیل هستند، شکست تصور این‌که چگونه می‌توان به‌طور همزمان اشتغال کامل داخلی را حفظ کرد، به کشورهای فقیرتر کمک کرد تا به‌طور پایدار توسعه یابند، کربن جهانی را کاهش داد و از مزایای تجارت لذت برد. استفاده­ی بی‌رویه از منابع طبیعی شکست در تخیل است، شکست در تصور این‌که چگونه می‌توانیم به‌طور همزمان استانداردهای زندگی را بهبود بخشید، اقتصاد پررونق را حفظ کرد و فعالیت‌های انسانی را به گونه‌ای تغییر داد که از مردم و سیاره زمین حفاظت کند. تئوری پولی مدرن جعبه ابزار عمیق و ژرفی را برای همه کشورها فراهم می­کند تا تصوری جدید از نحوه­ی مراقبت از جمعیت محلی خود، حفظ هویت‌های فرهنگی ارزشمند، احیای اکوسیستم‌های منحصر به فرد، احیای کشاورزی محلی و پایدار، افزایش ظرفیت تولید را تشویق و نوآوری کنند.

با ‌یک مثال می­توان چگونگی کمک تئوری پولی مدرن به یافتن رویکردهای جایگزین برای بهبود نتایج واقعی را بررسی کرد. یکی از اصلی‌ترین چالش‌های سیاست‌گذاران گذار از وضع موجود به تولید انرژی پایدار و بدون کربن است. گذار، از زیرساخت الکتریکی کشور آغاز می­شود، اما راه طولانی در پیش است تا انرژی‌های تجدیدپذیر، ذخیره‌سازی انرژی و سایر فناوری‌ها را جاگزین سوخت‌های فسیلی که اصلی‌ترین منبع تولید انرژی است جایگزین کرد. در چارچوب پارادایم سنتی و قدیمی، اغلب بحث بر اساس تعهدات دولت و یا انگیزه‌های بازار است. تعهد دولت که شرکت‌های برق باید اشکال پاک‌تری از برق را تولید کنند، ممکن است باعث شود که مشترکان خانوار و بنگاه­ها بار اضافی را متحمل شوند. درحالی­که انگیزه‌های بازار، مانند اعطای اعتبار مالیاتی به شرکت‌هایی که انرژی پایدار بیش‌تری تولید ‌کنند، می‌تواند به ایجاد زیرساخت‌های انرژی جایگزین کمک کند، اما ممکن است بازار به کندی پیش رود و منتظر شرایط اقتصادی بهینه باشد. و در نتیجه، تا قبل از بازنشستگی نیروگاه‌های زغال‌سنگ موجود، منتظر بماند.

تئوری پولی مدرن به ما کمک می­کند تا رویکردهای جایگزینی برای بهبود نتایج واقعی پیدا کنیم. به‌عنوان مثال، دولت می‌تواند از تئوری پولی مدرن برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های عظیم در انرژی‌های تجدیدپذیر استفاده کند. این سرمایه‌گذاری‌ها می‌توانند به ایجاد مشاغل جدید، کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی و تقویت امنیت انرژی ملی کمک کنند. تئوری پولی مدرن همچنین می‌تواند به دولت کمک کند تا سیاست‌هایی را برای کاهش مصرف انرژی و افزایش بهره‌وری انرژی اتخاذ کند. این سیاست‌ها می‌توانند به کاهش هزینه‌های انرژی برای خانوارها و بنگاه­ها و رسیدن به اهداف بلندپروازانه‌مان در زمینه انرژی پایدار کمک کنند.

چگونه ‌یک رویکرد مبتنی بر تئوری پولی مدرن گزینه‌های جدیدی را به سبد اضافه می­کند؟ یک احتمال این است که دولت فدرال ممکن است به شرکت‌های برق اجازه دهد تا هر ژنراتور پرمصرف را به قیمت دفتری و صرف نظر از سن آن‌ها به دولت بفروشند. کمی شبیه سیستم کمک هزینه خرید خودروهای قدیمی و پرمصرف با خودروهای کم مصرف و با هدف کاهش انتشار کربن در شبکه. این امر سرمایه بخش خصوصی را برای گذار سریع به انرژی‌های تجدیدپذیر آزاد می‌کند و از تحمیل هزینه‌های بالاتر برق به خانوارها و مشاغل به دلیل تغییر در سیاست‌های عمومی جلوگیری می‌کند.

دولت فدرال می‌تواند فراتر رفته و بودجه تحقیق و توسعه را افزایش داده و پیاده­سازی فناوری‌های ذخیره­ی انرژی را گسترش دهد. ایالات متحده می‌تواند کم‌ترین هزینه برق در جهان را داشته باشد و درعین­حال به سرعت به انرژی 100 درصد تجدیدپذیر تبدیل شود. این امر برای کسب و کارها، محیط زیست و خانوارها مفید است. و از نظر مالی برای دولت مقرون به صرفه است. توجه داشته باشید که در این مثال، دولت در حال تصاحب چیزی نیست، بلکه در حال تسهیل نتایج سیاست عمومی از طریق بازارهای انرژی بخشِ خصوصی است. البته گزینه‌های دیگری نیز وجود دارد.

مهم این نیست که تصور کنیم که چگونه ظرفیت مالی دولت می‌تواند به استقرار مؤثر منابع واقعی برای دستیابی به ‌یک هدف سیاست عمومی روشن کمک کند. همان‌طور که در مورد نوع مراقبت‌های بهداشتی، آموزش، برنامه­ریزی شهری، تحقیقات علمی، کشاورزی و مسکن مورد نیاز برای آینده خود تجدید نظر می‌کنیم، ممکن است دانش ما از تئوری پولی مدرن تمرکز ما را به منابع واقعی مورد نیاز تغییر داده و راه‌های جدیدی را به ما پیشنهاد کند.

آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که در آن بخش خصوصی و سرمایه­گذاری عمومی برای افزایش سطح زندگی ترکیب ‌شوند؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که در آن جوامع روستایی و شهری، دارای خدمات بهداشتی، آموزشی و حمل و نقل کافی برای پاسخگویی به نیازهای جمعیت خود باشد؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که نه فقط تولید ناخالص داخلی بلکه به‌طور مداوم رفاه اقتصادی را اندازه‌گیری کند و بهبود بخشد؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که فعالیت‌های انسانی همه اکوسیستم‌ها را احیا و غنی کند؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که ملت‌ها به گونه‌ای تجارت ‌کنند که سطح زندگی و شرایط زیست محیطی را برای همه بهبود ‌بخشد؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که طبقه­ی متوسط ​​قوی، و دستمزد و مزایای مشاغل، خوب باشد؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که در آن بازنشستگی بدون دغدغه تضمین شود، و تمام نیازهای غذایی، مسکن و مراقبت‌های بهداشتی برآورده ‌شود؟ آیا می‌توان اقتصادی را تصور کرد که در آن انواع تحقیقات به‌طور کامل تأمین مالی ‌شوند، و ایده‌های موفق پیوسته تجاری­سازی شده و برای خدمت به عموم مردم راه­اندازی ‌شوند؟

در ایالات متحده، که منابع و نیروی کار فراوان است، هیچ دلیلی وجود ندارد که نتوان سیاستی را اتخاذ کرد که منجر به ارائه خدمات بهداشتیِ با کیفیت برای همه، ارائه آموزش عالی و کارآموزی مناسب و کافی به تمام کارگران، به روزرسانی زیرساخت‌ها برای پاسخگویی به نیازهای جهانی کم‌کربن، اطمینان از مسکن کافی برای همه شهرهای تمیز و زیبا و ... در جامعه نباشد. می‌توان پیشگام در نیکوکاری به جهان، کاهش کربن، ارائه کمک به کشورهایی با نیازهای واقعی، همراه با شکوفایی اقتصاد داخلی بود.

با دانستن چگونگی تأمین مالی این اقدامات، می­توان به ساخت اقتصادی مردمی کمک کرد.

## فهرست منابع

Abba Ptachya Lerner, *The Economic Steering Wheel: The Story of the  
People’s New Clothes* (New York: New York University Press, 1983).

Action News, “President Trump Visits Shell Cracker Plant in Beaver  
County,” Pittsburgh’s Action News, August 13, 2019,  
[www.wtae.com/article/president-trump-shell-cracker-plant-beaver-countypennsylvania/28689728#](http://www.wtae.com/article/president-trump-shell-cracker-plant-beaver-countypennsylvania/28689728#).

Aimee Picchi, “Fact Check: Is Trump Right That the U.S. Loses $500  
Billion in Trade to China?,” CBS News, May 6, 2019,  
www.cbsnews.com/news/trump-china-trade-deal-causes-us-to-lose-500-  
billion-claim-review/.

Aimee Picchi, “Drug Prices in 2019 Are Surging, with Hikes at 5  
Times Inflation,” CBS News, July 1, 2019, [www.cbsnews.com/news/drugprices-in-2019-are-surging-with-hikes-at-5-times-inflation/](http://www.cbsnews.com/news/drugprices-in-2019-are-surging-with-hikes-at-5-times-inflation/).

Ale Emmons, “Senate Committee Votes to Raise Defense Spending  
for Second Year in a Row to $750 Billion,” The Intercept, May 23, 2019,  
theintercept.com/2019/05/23/defense-spending-bill-senate/.

Alan Greenspan, “There is nothing to prevent government from  
creating as much money as it wants,” Committee on the Budget, House of  
Representatives, March 2, 2005, posted by wonkmonk, YouTube, March  
24, 2014, 1:35, [www.youtube.com/watch?v=DNCZHAQnfGU](http://www.youtube.com/watch?v=DNCZHAQnfGU).

Alexandre Tanzi, “U.S. Student-Loan Delinquencies Hit Record,”  
Bloomberg Businessweek, February 22, 2019,  
[www.bloomberg.com/news/articles/2019-02-22/u-s-student-loandelinquencies-hit-record](http://www.bloomberg.com/news/articles/2019-02-22/u-s-student-loandelinquencies-hit-record).

Alica H. Munnell, Kelly Haverstick, and Mauricio Soto, “Why Have  
Defined Benefit Plans Survived in the Public Sector?,” Briefs, Center for  
Retirement Research, Boston College, December 2007,  
crr.bc.edu/briefs/why-have-defined-benefit-plans-survived-in-the-publicsector/.

Alessandro Malito, “The Retirement Crisis Is Bad for Everyone—  
Especially These People,” MarketWatch, August 2019,  
[www.marketwatch.com/story/the-retirement-crisis-is-bad-for-everyoneespecially-these-people-2019-04-12](http://www.marketwatch.com/story/the-retirement-crisis-is-bad-for-everyoneespecially-these-people-2019-04-12).

Alex Crippen, “Warren Buffett: Failure to Raise Debt Limit Would  
Be ‘Most Asinine Act’ Ever by Congress,” CNBC, April 30, 2011,  
[www.cnbc.com/id/42836791](http://www.cnbc.com/id/42836791).

Alvaredo et al., *World Inequality Report 2018*.

AnnaMaria Andriotis, Ken Brown, and Shane Shifflett, “Families Go  
Deep into Debt to Stay in the Middle Class,” *Wall Street Journal*, August 1,  
2019.

Arjun Jayadev and J. W. Mason, “Loose Money, High Rates: Interest  
Rate Spreads in Historical Perspective,” *Journal of Post Keynesian  
Economics* 38, no. 1 (Fall 2015): 93–130.

ASCE, “2017 Infrastructure Report Card: Dams,” Infrastructure  
Report Card, 2017, www.infrastructurereportcard.org/wp  
content/uploads/2017/01/Dams-Final.pdf.

Ben Bernanke, “Monetary Policy Is Not a Panacea,” congressional  
testimony, House Financial Services Committee, July 18, 2012, posted by  
Stephanie Kelton, MMT, YouTube, September 23, 2012, 0:10,  
[www.youtube.com/watch?v=eS7OYMIprSw](http://www.youtube.com/watch?v=eS7OYMIprSw).

Between 2009 and 2011, the organization America Speaks received  
$4,048,073 from the Peterson Foundation; see the Center for Media  
Democracy, “America Speaks,” SourceWatch,  
[www.sourcewatch.org/index.php/America\_Speaks](http://www.sourcewatch.org/index.php/America_Speaks).

Bill Mitchell, “Modern Monetary Theory in an Open Economy,”  
Modern Monetary Theory, October 13, 2009,  
bilbo.economicoutlook.net/blog/?p=5402.

Bill Mitchell, “Bad Luck if You Are Poor!,” Modern Monetary  
Theory, June 25, 2009, bilbo.economicoutlook.net/blog/?p=3064.

Bob Herman, “Medical Costs Are Driving Millions of People into  
Poverty,” Axios, September 2019, [www.axios.com/medical-expensespoverty-deductibles-540e2c09-417a-4936-97aa-c241fd5396d2.html](http://www.axios.com/medical-expensespoverty-deductibles-540e2c09-417a-4936-97aa-c241fd5396d2.html).

Boesler, “Almost 40% of Americans Would Struggle to Cover a $400  
Emergency.”

Brandon Miller and Jay Croft, “Planet Has Only Until 2030 to Stem  
Catastrophic Climate Change, Experts Warn,” CNN, October 8, 2018,  
[www.cnn.com/2018/10/07/world/climate-change-new-ipcc-reportwxc/index.html](http://www.cnn.com/2018/10/07/world/climate-change-new-ipcc-reportwxc/index.html).

Bryan R. Lawrence, “The Illusion of Health-Care ‘Trust Funds,’”  
*Washington Post*, October 18, 2012,  
www.washingtonpost.com/opinions/the-illusion-of-health-care-trust  
funds/2012/10/18/844047d8-1897-11e2-9855-71f2b202721b\_story.html.

Buttonwood, “Monopoly Money,” Buttonwood’s notebook, *The  
Economist*, October 19, 2009, [www.economist.com/buttonwoodsnotebook/2009/10/19/monopoly-money](http://www.economist.com/buttonwoodsnotebook/2009/10/19/monopoly-money).

C-SPAN, 2005 greenspan ryan, 02:42, March 2, 2005, [www.cspan.org/video/?c3886511/user-clip-2005-greenspan-ryan-024200](http://www.cspan.org/video/?c3886511/user-clip-2005-greenspan-ryan-024200).

Callum Roberts, “Our Seas Are Being Degraded, Fish Are Dying—  
but Humanity Is Threatened Too,” *Guardian* (Manchester, UK), September  
19, 2015, [www.theguardian.com/environment/2015/sep/20/fish-are-dyingbut-human-life-is-threatened-too](http://www.theguardian.com/environment/2015/sep/20/fish-are-dyingbut-human-life-is-threatened-too).

Calvin H. Johnson, “Fifty Ways to Raise a Trillion,” in *Tax Reform:  
Lessons from the Tax Reform Act of 1986*, Hearing Before the Committee  
on Finance, US Senate (Washington, DC: US GPO, 2010), 76,  
books.google.com/books?  
id=e4jnhl\_AkLgC&pg=PA76&lpg=PA76&dq=calvin+johnson+shelf+proje  
ct&source=bl&ots=yeBPKBOXV1&sig=ACfU3U3OXXYvNQgrroi7ZBFI  
8jrStMJJBg&hl=en&sa=X&ved=2ahUKEwiTqekg6blAhVK11kKHXiwAt  
kQ6AEwEHoECAkQAQ#v=onepage&q=calvin%20johnson%20shelf%20  
project&f=false.

Catherine Rampell, “It Takes a B.A. to Find a Job as a File Clerk,”  
*New York Times*, February 19, 2013,  
[www.nytimes.com/2013/02/20/business/college-degree-required-byincreasing-number-of-companies.html](http://www.nytimes.com/2013/02/20/business/college-degree-required-byincreasing-number-of-companies.html).

CBPP, “Chart Book: The Legacy of the Great Recession,” Center on  
Budget and Policy Priorities, June 6, 2019,  
[www.cbpp.org/research/economy/chart-book-the-legacy-of-the-greatrecession](http://www.cbpp.org/research/economy/chart-book-the-legacy-of-the-greatrecession).

Children’s Defense Fund, “Child Poverty” (webpage),  
[www.childrensdefense.org/policy/policy-priorities/child-poverty/](http://www.childrensdefense.org/policy/policy-priorities/child-poverty/).

Chris Arnade, “Outside Coastal Cities an ‘Other America’ Has  
Different Values and Challenges,” *Guardian* (Manchester, UK), February  
21, 2017, [www.theguardian.com/society/2017/feb/21/outside-coastalbubbles-to-say-america-is-already-great-rings-hollow](http://www.theguardian.com/society/2017/feb/21/outside-coastalbubbles-to-say-america-is-already-great-rings-hollow).

Chris Arnade, *Dignity: Seeking Respect in Back Row America* (New  
York: Sentinel, 2019).

Chris Arnade, *Dignity: Seeking Respect in Back Row America* (New  
York: Sentinel, 2019).

Christina Hawley Anthony, Barry Blom, Daniel Fried, Charles  
Whalen, Megan Carroll, Avie Lerner, Amber Marcellino, Mark Booth,  
Pamela Greene, Joshua Shakin et al., *The Budget and Economic Outlook:  
2015 to 2025*, Congressional Budget Office, 2015,  
www.cbo.gov/sites/default/files/114th-congress-2015-2016/reports/49892-  
Outlook2015.pdf.

Christopher Ingraham, “Wealth Concentration Returning to ‘Levels  
Last Seen During the Roaring Twenties,’ According to New Research,”  
*Washington Post*, February 8, 2019,

Charles Blahous, “The Costs of a National Single-Payer Healthcare  
System,” Mercatus Working Paper, Mercatus Center, George Mason  
University, 2018, [www.mercatus.org/system/files/blahous-costs-medicaremercatus-working-paper-v1\_1.pdf](http://www.mercatus.org/system/files/blahous-costs-medicaremercatus-working-paper-v1_1.pdf).

Chuck Collins and Josh Hoxie, *Billionaire Bonanza 2017: The  
Forbes 400 and the Rest of Us*, Institute for Policy Studies, November  
2017, inequality.org/wp-content/uploads/2017/11/BILLIONAIREBONANZA-2017-Embargoed.pdf.

D. Rosnick and D. Baker, “The Impact on Inequality of Raising the  
Social Security Retirement Age,” Center for Economic and Policy  
Research, April 2012, cepr.net/publications/reports/the-impact-oninequality-of-raising-the-social-security-retirement-age.

Damian Carrington, “Plummeting Insect Numbers ‘Threaten Collapse  
of Nature,’” *Guardian* (Manchester, UK), February 10, 2019,  
[www.theguardian.com/environment/2019/feb/10/plummeting-insectnumbers-threaten-collapse-of-nature](http://www.theguardian.com/environment/2019/feb/10/plummeting-insectnumbers-threaten-collapse-of-nature).

Dan Eggen, “Many Deficit Commission Staffers Paid by Outside  
Groups,” *Washington Post*, November 10, 2010,  
[www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2010/11/10/AR2010111006850.html](http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2010/11/10/AR2010111006850.html).

Dan McCrum, “Mario Draghi’s ‘Whatever It Takes’ Outcome in 3  
Charts,” *Financial Times* (London), July 25, 2017,  
[www.ft.com/content/82c95514-707d-11e7-93ff-99f383b09ff9](http://www.ft.com/content/82c95514-707d-11e7-93ff-99f383b09ff9).

Dana Goodyear, “Waking Up from the California Dream in the Age  
of Wildfires,” *The New Yorker*, November 11, 2019,  
[www.newyorker.com/news/daily-comment/waking-up-from-the-californiadream](http://www.newyorker.com/news/daily-comment/waking-up-from-the-californiadream).

David N. F. Bell and David G. Blanchflower, “Unemployment in the  
US and Europe,” Department of Economics, Dartmouth College, August 7,  
2018,  
www.dartmouth.edu/~blnchflr/papers/revised%20%20europe%20Underem  
ployment%20paper%20august%207th%202018.pdf.

David Harrison and Kate Davidson, “Worry About Debt? Not So  
Fast, Some Economists Say,” *Wall Street Journal*, February 17, 2019,  
www.wsj.com/articles/worry-about-debt-not-so-fast-some-economists-say-  
11550414860.

David Graeber, *Debt: The First 5,000 Years* (New York: Melville  
House, 2011); L. Randall Wray, *Understanding Modern Money: The Key to  
Full Employment and Price Stability* (Cheltenham, UK: Edward Elgar,  
2006); and Stephanie A. Bell, John F. Henry, and L. Randall Wray, “A  
Chartalist Critique of John Locke’s Theory of Property, Accumulation, and  
Money: Or, Is It Moral to Trade Your Nuts for Gold?,” *Review of Social  
Economy* 62, no. 1 (2004): 51–65.

David A. Levy, Martin P. Farnham, and Samira Rajan, *Where Profits  
Come From* (Kisco, NY: Jerome Levy Forecasting Center, 2008),  
[www.levyforecast.com/assets/Profits.pdf](http://www.levyforecast.com/assets/Profits.pdf).

David Roberts, “What Genuine, No-Bullshit Ambition on Climate  
Change Would Look Like,” Vox, October 8, 2018, [www.vox.com/energyand-environment/2018/5/7/17306008/climate-change-global-warmingscenarios-ambition](http://www.vox.com/energyand-environment/2018/5/7/17306008/climate-change-global-warmingscenarios-ambition).

Dean Baker, *The Housing Bubble and the Great Recession: Ten Years  
Later* (Washington, DC: Center for Economic and Policy Research,  
September 2018), cepr.net/images/stories/reports/housing-bubble-2018-  
09.pdf.

Demos, “African Americans, Student Debt, and Financial Security,”  
2016,  
www.demos.org/sites/default/files/publications/African%20Americans%20  
and%20Student%20Debt%5B7%5D.pdf.

Diana Furchtgott-Roth, “Medicare Is Unsustainable in Current  
Form,” MarketWatch, December 2012,  
www.marketwatch.com/story/medicare-is-unsustainable-in-current-form-  
2012-12-06.

Dimitri B. Papadimitriou and L. Randall Wray, “Flying Blind:  
The Federal Reserve’s Experiment with Unobservables,” Working Paper  
No. 124, Levy Economics Institute of Bard College, September 1994,  
www.levyinstitute.org/pubs/wp124.pdf; and G. R. Krippner, *Capitalizing on  
Crisis: The Political Origins of the Rise of Finance* (Cambridge, MA:  
Harvard University Press, 2011).

Donald J. Trump, Tweet, December 2, 2019,  
twitter.com/realDonaldTrump/status/1201455858636472320?s=20.

Doyle Rice, “Hundreds Flee as Record Rainfall Swamps Northern  
California, but Thousands Refuse to Leave,” *USA Today*, February 27,  
2019, [www.usatoday.com/story/news/nation/2019/02/27/california-floodshundreds-flee-their-homes-thousands-refuse/3004836002/](http://www.usatoday.com/story/news/nation/2019/02/27/california-floodshundreds-flee-their-homes-thousands-refuse/3004836002/).

Drew Shindell, Greg Faluvegi, Karl Seltzer, and Cary Shindell,  
“Quantified, Localized Health Benefits of Accelerated Carbon Dioxide  
Emissions Reductions,” Nature Climate Change, March 19, 2018,  
www.nature.com/articles/s41558-018-0108-y.

Economic Innovation Group, *The New Map of Economic Growth and  
Recovery*, May 2016, eig.org/wpcontent/uploads/2016/05/recoverygrowthreport.pdf.

Eduardo Porter, “The Myth of Welfare’s Corrupting Influence on the  
Poor,” *New York Times*, October 20, 2015,  
[www.nytimes.com/2015/10/21/business/the-myth-of-welfares-corruptinginfluence-on-the-poor.html](http://www.nytimes.com/2015/10/21/business/the-myth-of-welfares-corruptinginfluence-on-the-poor.html).

Edward Harrison, “Beijing Is Not Washington’s Banker,” Credit  
Writedowns, February 22, 2010, creditwritedowns.com/2010/02/beijing-isnot-washingtons-banker.html.

Edward Harrison, “China Cannot Use Its Treasury Holdings as  
Leverage: Here’s Why,” Credit Writedowns, April 7, 2018,  
creditwritedowns.com/2018/04/china-cannot-use-its-treasury-holdings-asleverage-heres-why.html.

Elise Gould, “Higher Returns on Education Can’t Explain Growing  
Wage Inequality,” Economic Policy Institute, March 15, 2019,  
[www.epi.org/blog/higher-returns-on-education-cant-explain-growing-wageinequality/](http://www.epi.org/blog/higher-returns-on-education-cant-explain-growing-wageinequality/).

Emmie Martin, “67% of Americans Say They’ll Outlive Their  
Retirement Savings—Here’s How Many Have Nothing Saved at All,”  
Make It, CNBC, May 14, 2018, [www.cnbc.com/2018/05/11/how-manyamericans-have-no-retirement-savings.html](http://www.cnbc.com/2018/05/11/how-manyamericans-have-no-retirement-savings.html).

Emmie Martin, “Here’s How Much More Expensive It Is for You to  
Go to College Than It Was for Your Parents,” Make It, CNBC, November  
2017, [www.cnbc.com/2018/05/11/how-many-americans-have-noretirement-savings.html](http://www.cnbc.com/2018/05/11/how-many-americans-have-noretirement-savings.html).

Era Dabla-Norris, Kalpana Kochnar, Nujin Suphaphiphat, Frantisek  
Ricka, and Evridiki Tsounta, *Causes and Consequences of Income  
Inequality: A Global Perspective*, International Monetary Fund, June 2015,  
[www.imf.org/external/pubs/ft/sdn/2015/sdn1513.pdf](http://www.imf.org/external/pubs/ft/sdn/2015/sdn1513.pdf).

Eric Levitt, “Bernie Sanders Is the Howard Schultz of the Left,”  
*Intelligencer* (Doylestown, PA), April 16, 2019,  
nymag.com/intelligencer/2019/04/bernie-sanders-fox-news-town-hallmedicare-for-all-video-centrism.html.

Eric Lonergan, Drobny Global Monitor (blog), Andres Drobny,  
Drobny Global LP, December 17, 2012,  
www.drobny.com/assets/\_control/content/files/Drobny\_121712\_10\_24\_13.  
pdf.

Facundo Alvaredo, Lucas Chancel, Thomas Piketty, Emmanuel Saez,  
and Gabriel Zucman, *World Inequality Report 2018: Executive Summary*,  
World Inequality Lab, 2017, wir2018.wid.world/files/download/wir2018-  
summary-english.pdf.

Facundo Alvaredo, Lucas Chancel, Thomas Piketty, Emmanuel Saez,  
and Gabriel Zucman, *World Inequality Report 2018: Executive Summary*,  
World Inequality Lab, 2017, wir2018.wid.world/files/download/wir2018-  
summary-english.pdf.

Franklin D. Roosevelt, “President Franklin Roosevelt’s 1943 State of  
the Union Address,” January 7, 1943, History, Art & Archives, US House  
of Representatives, history.house.gov/Collection/Listing/PA2011/PA2011-  
07-0020/.

FRED, “Working Age Population: Aged 15–64; All Persons for the  
United States” (chart), Federal Reserve Bank of Saint Louis, updated  
October 9, 2019, fred.stlouisfed.org/series/LFWA64TTUSM647S.

Fox News, “Transcript of the 2015 GOP Debate,” Cleveland, Ohio,  
August 7, 2015, CBS News website, [www.cbsnews.com/news/transcript-ofthe-2015-gop-debate-9-pm/](http://www.cbsnews.com/news/transcript-ofthe-2015-gop-debate-9-pm/).

Frederick C. Thayer, “Balanced Budgets and Depressions,” *American  
Journal of Economics and Sociology* 55, no. 2 (1996): 211–212, *JSTOR*,  
[www.jstor.org/stable/3487081](http://www.jstor.org/stable/3487081).

Gaby Galvin, “87M Adults Were Uninsured or Underinsured in 2018,  
Survey Says,” *U.S. News & World Report*, February 7, 2019,  
[www.usnews.com/news/healthiest-communities/articles/2019-02-07/lackof-health-insurance-coverage-leads-people-to-avoid-seeking-care](http://www.usnews.com/news/healthiest-communities/articles/2019-02-07/lackof-health-insurance-coverage-leads-people-to-avoid-seeking-care).

Gail Wilensky, “Medicare and Medicaid Are Unsustainable Without  
Quick Action,” *New York Times*, January 11, 2016,  
[www.nytimes.com/roomfordebate/2015/07/30/the-next-50-years-formedicare-and-medicaid/medicare-and-medicaid-are-unsustainable-withoutquick-action](http://www.nytimes.com/roomfordebate/2015/07/30/the-next-50-years-formedicare-and-medicaid/medicare-and-medicaid-are-unsustainable-withoutquick-action).

George F. Will, “Fixing the Deficit Is a Limited-Time Offer,” *Sun*(Lowell, Massachusetts), [www.lowellsun.com/2019/03/12/george-f-willfixing-the-deficit-is-a-limited-time-offer/](http://www.lowellsun.com/2019/03/12/george-f-willfixing-the-deficit-is-a-limited-time-offer/).

Greg Robb, “Leading Economist Says High Public Debt ‘Might Not  
Be So Bad,’” MarketWatch, January 7, 2019,  
[www.marketwatch.com/story/leading-economist-says-high-public-debtmight-not-be-so-bad-2019-01-07](http://www.marketwatch.com/story/leading-economist-says-high-public-debtmight-not-be-so-bad-2019-01-07)Izabella Kaminska, “Why MMT Is Like an Autostereogram,” FT

Ginger Adams Otis, “Clinton-Backing AFL-CIO Boss Trumka Visits  
President-elect Trump on Friday,” *New York Daily News*, January 13, 2017,  
[www.nydailynews.com/news/national/clinton-backing-afl-cio-boss-trumkatalks-trade-trump-article-1.2945620](http://www.nydailynews.com/news/national/clinton-backing-afl-cio-boss-trumkatalks-trade-trump-article-1.2945620).

H. Luke Shaefer and Kathryn Edin, “Extreme Poverty in the United  
States, 1996 to 2011,” Policy Brief no. 28, National Poverty Center,  
February 2012,

npc.umich.edu/publications/policy\_briefs/brief28/policybrief28.pdf.

Hendrik Hertzberg, “Senses of Entitlement,” *The New Yorker*, April  
1, 2013, [www.newyorker.com/magazine/2013/04/08/senses-of-entitlement](http://www.newyorker.com/magazine/2013/04/08/senses-of-entitlement)J. Adamy and P. Overberg, “Growth in Retiring Baby Boomers  
Strains US Entitlement Programs,” *Wall Street Journal*, June 21, 2018,  
[www.wsj.com/articles/retiring-baby-boomers-leave-the-u-s-with-fewerworkers-to-support-the-elderly-1529553660](http://www.wsj.com/articles/retiring-baby-boomers-leave-the-u-s-with-fewerworkers-to-support-the-elderly-1529553660).

IPCC, *Global Warming of 1.5º C*, Special Report, United Nations  
Intergovernmental Panel on Climate Change, 2018, [www.ipcc.ch/sr15/](http://www.ipcc.ch/sr15/).

Irfan, “Report: We Have Just 12 Years to Limit Devastating Global  
Warming.”

Irwin Redlener, “The Deadly Cost of Failing Infrastructure,” *The  
Hill*, April 2019, thehill.com/opinion/energy-environment/437550-ignoringwarning-signs-made-historic-midwest-floods-more-dangerous.

Keith Hennessey, “What Is a Vote-a-Rama?” (blog), March 25, 2010,  
keithhennessey.com/2010/03/25/vote-a-rama/.

Kyodo, Bloomberg, staff report, “Japan’s Pension System Inadequate  
in Aging Society, Council Warns,” *Japan Times*, June 4, 2019,  
[www.japantimes.co.jp/news/2019/06/04/business/financial-markets/japanspension-system-inadequate-aging-society-council-warns/#.XjQe1pNKjBI](http://www.japantimes.co.jp/news/2019/06/04/business/financial-markets/japanspension-system-inadequate-aging-society-council-warns/#.XjQe1pNKjBI).

Jagdish Khubchandani and James H. Price, “Association of Job  
Insecurity with Health Risk Factors and Poorer Health in American  
Workers,” *Journal of Community Health* 42, no. 2 (April 2017): 242–251.

Christal Hayes, “Alexandria Ocasio-Cortez: Why Does GOP Fund  
‘Unlimited War’ but Not Medicare Program?,” *USA Today*, August 9, 2018,  
[www.usatoday.com/story/news/politics/onpolitics/2018/08/09/alexandriaocasio-cortez-republicans-finance-war-not-healthcare-tuition/946511002/](http://www.usatoday.com/story/news/politics/onpolitics/2018/08/09/alexandriaocasio-cortez-republicans-finance-war-not-healthcare-tuition/946511002/).

Jake Bittle, “The ‘Hidden’ Crisis of Rural Homelessness,” *The  
Nation*, March 28, 2019, [www.thenation.com/article/rural-homelessnesshousing/](http://www.thenation.com/article/rural-homelessnesshousing/).

Jared Bernstein, “Mick Mulvaney Says ‘Nobody Cares’ About  
Deficits. I Do. Sometimes,” *Washington Post*, February 6, 2019,  
[www.washingtonpost.com/outlook/2019/02/06/mick-mulvaney-saysnobody-cares-about-deficits-i-do-sometimes/](http://www.washingtonpost.com/outlook/2019/02/06/mick-mulvaney-saysnobody-cares-about-deficits-i-do-sometimes/).

Jamee K. Moudud, “Free Trade Free for All: Market Romanticism  
versus Reality,” Law and Political Economy (blog), March 26, 2018,  
lpeblog.org/2018/03/26/free-trade-for-all-market-romanticism-versusreality/#more-620.

James K. Galbraith, *The Predator State: How Conservatives  
Abandoned the Free Market and Why Liberals Should Too* (New York: Free  
Press, 2008).

James K. Galbraith, “Is the Federal Debt Unsustainable?,” Policy  
Note, Levy Economic Institute of Bard College, February 2011,  
[www.levyinstitute.org/pubs/pn\_11\_02.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/pn_11_02.pdf).

Jeff Faux, “NAFTA’s Impact on U.S. Workers,” Working Economics  
Blog, Economic Policy Institute, December 9, 2013,  
[www.epi.org/blog/naftas-impact-workers/](http://www.epi.org/blog/naftas-impact-workers/).

Jeff Spross, “You’re Hired!,” *Democracy: A Journal of Ideas* 44  
(Spring 2019), democracyjournal.org/magazine/44/youre-hired/.

Jim Geraghty, “Chuck Schumer: Democrats Will Lose Blue-Collar  
Whites but Gain in the Suburbs,” *National Review*, July 28, 2016,  
[www.nationalreview.com/corner/chuck-schumer-democrats-will-lose-bluecollar-whites-gain-suburbs/](http://www.nationalreview.com/corner/chuck-schumer-democrats-will-lose-bluecollar-whites-gain-suburbs/).

Joe Weisenthal, “Obama: The US Government Is Broke!,” Business  
Insider, May 24, 2009, www.businessinsider.com/obama-the-us  
government-is-broke-2009-5.

John Light, “Déjà Vu: A Look Back at Some of the Tirades Against  
Social Security and Medicare,” Moyers, October 1, 2013, updated August  
14, 2014, billmoyers.com/content/deja-vu-all-over-a-look-back-at-some-ofthe-tirades-against-social-security-and-medicare/4/.

John Nichols, *The “S” Word: A Short History of an American  
Tradition… Socialism* (London: Verso, 2012).

John T. Harvey, *Currencies, Capital Flows and Crises: A Post  
Keynesian Analysis of Exchange Rate Determination* (Abingdon, UK:  
Routledge, 2009).

John T. Harvey, “What Actually Causes Inflation (and Who Gains  
from It),” *Forbes*, May 30, 2011,  
[www.forbes.com/sites/johntharvey/2011/05/30/what-actually-causesinflation/#3ea806e9f9a9](http://www.forbes.com/sites/johntharvey/2011/05/30/what-actually-causesinflation/#3ea806e9f9a9).

John Harwood, “Spending $1 Billion to Restore Fiscal Sanity,” *New*  
*York Times*, July 14, 2008,  
[www.nytimes.com/2008/07/14/us/politics/14caucus.html](http://www.nytimes.com/2008/07/14/us/politics/14caucus.html).

Jonathan Schlefer, “Embracing Wynne Godley, an Economist Who  
Modeled the Crisis,” *New York Times*, September 10, 2013,  
[www.nytimes.com/2013/09/11/business/economy/economists-embracingideas-of-wynne-godley-late-colleague-who-predicted-recession.html](http://www.nytimes.com/2013/09/11/business/economy/economists-embracingideas-of-wynne-godley-late-colleague-who-predicted-recession.html).

Josh Bivens and Lawrence Mishel, “Understanding the Historic  
Divergence Between Productivity and a Typical Worker’s Pay,” Briefing  
Paper No. 406, Economic Policy Institute, September 2, 2015,  
[www.epi.org/publication/understanding-the-historic-divergence-betweenproductivity-and-a-typical-workers-pay-why-it-matters-and-why-its-real/](http://www.epi.org/publication/understanding-the-historic-divergence-betweenproductivity-and-a-typical-workers-pay-why-it-matters-and-why-its-real/).

Josie Garthwaite, “Stanford Researchers Explore the Effects of  
Climate Change on Water Shortages,” Stanford News, March 22, 2019,  
news.stanford.edu/2019/03/22/effects-climate-change-water-shortages/.

Juan Williams, *Muzzled: The Assault on Honest Debate* (New York:  
Broadway, 2011).

Katie Warren, “One Brutal Sentence Captures What a Disaster  
Money in America Has Become,” Business Insider, May 23, 2019,  
www.businessinsider.com/bottom-half-of-americans-negative-net-worth-  
2019-5.

Kathleen Romig, “Social Security Lifts More Americans Above  
Poverty Than Any Other Program,” Center on Budget and Policy Priorities,  
[www.cbpp.org/research/social-security/social-security-lifts-moreamericans-above-poverty-than-any-other-program](http://www.cbpp.org/research/social-security/social-security-lifts-moreamericans-above-poverty-than-any-other-program).

Kelsey Piper, “Is Climate Change an ‘Existential Threat’—or Just a  
Catastrophic One?,” Vox, June 28, 2019, [www.vox.com/futureperfect/2019/6/13/18660548/climate-change-human-civilization-existentialrisk](http://www.vox.com/futureperfect/2019/6/13/18660548/climate-change-human-civilization-existentialrisk).

Kestenbaum, “What If We Paid Off the Debt?” Concern was that if  
the Fed had to buy other kinds of financial assets, it might look like it was  
picking winners and losers.

Kimberly Amadeo, “Why the US Dollar Is the Global Currency,” The  
Balance, December 13, 2019, www.thebalance.com/world-currency-  
3305931.

Kimberly Amadeo, “The US National Debt Clock and Its Warning,”  
The Balance, February 13, 2019, [www.thebalance.com/u-s-national-debtclock-definition-and-history-3306297](http://www.thebalance.com/u-s-national-debtclock-definition-and-history-3306297).

Klaus Deininger and Yanyan Liu, “Heterogeneous Welfare Impacts of  
National Rural Employment Guarantee Scheme: Evidence from Andhra  
Pradesh, India,” *World Development* 117 (May 2019): 98–111,  
www.sciencedirect.com/science/article/pii/S0305750X18304480?  
via%3Dihub.

L. Randall Wray, “Deficits, Inflation, and Monetary Policy,” *Journal  
of Post Keynesian Economics* 19, no. 4 (Summer 1997), 543.

L. Randall Wray, “Does America Need Global Savings to Finance Its  
Fiscal and Trade Deficits?,” *American Affairs* 3, no. 1 (Spring 2019),  
americanaffairsjournal.org/2019/02/does-america-need-global-savings-tofinance-its-fiscal-and-trade-deficits/.

L. Randall Wray, “Twin Deficits and Sustainability,” Policy Note,  
Levy Economics Institute of Bard College, March 2006,  
[www.levyinstitute.org/pubs/pn\_3\_06.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/pn_3_06.pdf).

Laurence Kotlikoff, “Social Security Just Ran a $9 Trillion Deficit,  
and Nobody Noticed,” *The Hill*, May 14, 2019,  
thehill.com/opinion/finance/443465-social-security-just-ran-a-9-trilliondeficit-and-nobody-noticed.

Lenny Bernstein, “US Life Expectancy Declines Again, a Dismal  
Trend Not Seen Since World War I,” *Washington Post*, WP Company,  
November 29, 2018, [www.washingtonpost.com/national/health-science/uslife-expectancy-declines-again-a-dismal-trend-not-seen-since-world-wari/2018/11/28/ae58bc8c-f28c-11e8-bc79-68604ed88993\_story.html](http://www.washingtonpost.com/national/health-science/uslife-expectancy-declines-again-a-dismal-trend-not-seen-since-world-wari/2018/11/28/ae58bc8c-f28c-11e8-bc79-68604ed88993_story.html).

Leslie Brody, “New York City Plans to Give More 3-Year-Olds Free  
Early Childhood Education,” *Wall Street Journal*, January 10, 2019,  
[www.wsj.com/articles/new-york-city-plans-to-give-more-3-year-olds-freeearly-childhood-education-11547165926?mod=article\_inline](http://www.wsj.com/articles/new-york-city-plans-to-give-more-3-year-olds-freeearly-childhood-education-11547165926?mod=article_inline)).

Life After Debt,” second interagency draft, November 2, 2000,  
media.npr.org/assets/img/2011/10/20/LifeAfterDebt.pdf.

Lizzie Dearden, “Theresa May Prompts Anger after Telling Nurse  
Who Hasn’t Had Pay Rise for Eight Years: ‘There’s No Magic Money  
Tree,’” *Independent* (London), June 3, 2017,  
[www.independent.co.uk/news/uk/politics/theresa-may-nurse-magic-moneytree-bbcqt-question-time-pay-rise-eight-years-election-latesta7770576.html](http://www.independent.co.uk/news/uk/politics/theresa-may-nurse-magic-moneytree-bbcqt-question-time-pay-rise-eight-years-election-latesta7770576.html).

Lori Montgomery, “Presidential Commission to Address Rising  
National Debt,” *Washington Post*, April 27, 2010,  
[www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2010/04/26/AR2010042604189\_pf.html](http://www.washingtonpost.com/wpdyn/content/article/2010/04/26/AR2010042604189_pf.html).

Lori Konish, “137 Million Americans Are Struggling with Medical  
Debt. Here’s What to Know if You Need Some Relief,” CNBC, November  
12, 2019, ww.cnbc.com/2019/11/10/americans-are-drowning-in-medicaldebt-what-to-know-if-you-need-help.html.

Mamta Badkar, “Watch How Germany Ate Everyone Else’s Lunch  
After the Euro Was Created,” *Business Insider*, July 18, 2012,  
<https://www.businessinsider.com/presentation-german-current-accountbalance-2012-7>.

Martin Gilens and Benjamin I. Page, “Testing Theories of American  
Politics: Elites, Interest Groups, and Average Citizens,” *Perspectives on  
Politics* 12, no. 3 (September 2014): 564–581,  
[www.cambridge.org/core/journals/perspectives-on-politics/article/testingtheories-of-american-politics-elites-interest-groups-and-averagecitizens/62327F513959D0A304D4893B382B992B/core-reader](http://www.cambridge.org/core/journals/perspectives-on-politics/article/testingtheories-of-american-politics-elites-interest-groups-and-averagecitizens/62327F513959D0A304D4893B382B992B/core-reader)

Marc Goldwein, “Social Security Is Approaching Crisis Territory,”  
*The Hill*, April 29, 2019, thehill.com/opinion/finance/441125-socialsecurity-is-approaching-crisis-territory#.XMdbf0dTNXs.

Mariana Mazzucato, *The Entrepreneurial State: Debunking Public vs.  
Private Sector Myths* (Cambridge, MA: Anthem Press, 2014).

Mariana Mazzucato, “Mobilizing for a Climate Moonshot,” Project  
Syndicate, October 8, 2019, www.project-syndicate.org/onpoint/climatemoonshot-government-innovation-by-mariana-mazzucato-2019-10

Mark Hensch, “Dems Selling ‘America Is Already Great’ Hat,” *The  
Hill*, October 9, 2015, thehill.com/blogs/blog-briefing-room/news/256571-  
dems-selling-america-is-already-great-hat.

Martin, “Here’s How Much More Expensive It Is for You to Go to  
College Than It Was for Your Parents.”

Martin Luther King Jr., “The 50th Anniversary of Martin Luther  
King, Jr.’s ‘All Labor Has Dignity,’” Beacon Broadside, Beacon Press,  
March 18, 2018, [www.beaconbroadside.com/broadside/2018/03/the-50thanniversary-of-martin-luther-king-jrs-all-labor-has-dignity.html](http://www.beaconbroadside.com/broadside/2018/03/the-50thanniversary-of-martin-luther-king-jrs-all-labor-has-dignity.html).

Matt Bruenig, “How Many People will Obamacare and AHCA Kill?”  
(blog), MattBruenig Politics, mattbruenig.com/2017/06/22/how-manypeople-will-obamacare-and-ahca-kill/.

Matthew Boesler, “Almost 40% of Americans Would Struggle to  
Cover a $400 Emergency,” Bloomberg, May 23, 2019,  
[www.bloomberg.com/news/articles/2019-05-23/almost-40-of-americanswould-struggle-to-cover-a-400-emergency](http://www.bloomberg.com/news/articles/2019-05-23/almost-40-of-americanswould-struggle-to-cover-a-400-emergency)

MCC, “That’s How Fast the Carbon Clock Is Ticking,” Mercator  
Research Institute on Global Commons and Climate Change, December  
2018, [www.mcc-berlin.net/en/research/co2-budget.html](http://www.mcc-berlin.net/en/research/co2-budget.html).

Michael Hiltzik, “‘60 Minutes’ Shameful Attack on the Disabled,”  
*Los Angeles Times*, October 7, 2013, [www.latimes.com/business/hiltzik/laxpm-2013-oct-07-la-fi-mh-disabled-20131007-story.html](http://www.latimes.com/business/hiltzik/laxpm-2013-oct-07-la-fi-mh-disabled-20131007-story.html).

Milton Friedman, “The Counter-Revolution in Monetary Theory,”  
IEA Occasional Paper, no. 33, Institute of Economic Affairs, 1970,  
miltonfriedman.hoover.org/friedman\_images/Collections/2016c21/IEA\_197  
0.pdf.

Monique Morrissey, “The State of American Retirement: How  
401(k)s Have Failed Most American Workers,” Economic Policy Institute,  
March 3, 2016, [www.epi.org/publication/retirement-in-america/](http://www.epi.org/publication/retirement-in-america/).

Nancy J. Altman, *The Truth About Social Security: The Founders’  
Words Refute Revisionist History, Zombie Lies, and Common*  
*Misunderstandings* (Washington, DC: Strong Arm Press, 2018).

Nathan Hultman, “We’re Almost Out of Time: The Alarming IPCC  
Climate Report and What to Do Next,” Brookings Institution, October 16,  
2018, [www.brookings.edu/opinions/were-almost-out-of-time-the-alarmingipcc-climate-report-and-what-to-do-next/](http://www.brookings.edu/opinions/were-almost-out-of-time-the-alarmingipcc-climate-report-and-what-to-do-next/).

National Institute on Retirement Security, “New Report Finds  
Nation’s Retirement Crisis Persists Despite Economic Recovery” (press  
release), September 17, 2018, [www.nirsonline.org/2018/09/new-reportfinds-nations-retirement-crisis-persists-despite-economic-recovery/](http://www.nirsonline.org/2018/09/new-reportfinds-nations-retirement-crisis-persists-despite-economic-recovery/).

NCPSSM, “Raising the Social Security Retirement Age: A Cut in  
Benefits for Future Retirees,” National Committee to Preserve Social  
Security & Medicare, October 30, 2018,  
[www.ncpssm.org/documents/social-security-policy-papers/raising-thesocial-security-retirement-age-a-cut-in-benefits-for-future-retirees/](http://www.ncpssm.org/documents/social-security-policy-papers/raising-thesocial-security-retirement-age-a-cut-in-benefits-for-future-retirees/).

Nicky Woolf, “Over 50 and Once Successful, Jobless Americans Seek  
Support Groups to Help Where Congress Has Failed,” *Guardian*(Manchester, UK), November 7, 2014,  
[www.theguardian.com/money/2014/nov/07/long-term-unemployedsupport-groups-congress](http://www.theguardian.com/money/2014/nov/07/long-term-unemployedsupport-groups-congress).

Nicole Woo and Alan Barber, “The Chained CPI: A Painful Cut in  
Social Security Benefits,” Center for Economic and Policy Research, 2012,  
cepr.net/documents/publications/cpi-2012-12.pdf.

Niv Elis, “CBO Projects ‘Unprecedented’ Debt of 144 Percent of  
GDP by 2049,” *The Hill*, June 25, 2019, thehill.com/policy/finance/450180-  
cbo-projects-unprecedented-debt-of-144-of-gdp-by-2049.

Olivier Blanchard, “Public Debt and Low Interest Rates,” Working  
Paper 19-4, PIIE, February 2019, [www.piie.com/publications/workingpapers/public-debt-and-low-interest-rates](http://www.piie.com/publications/workingpapers/public-debt-and-low-interest-rates).

Patrick McGeehan, “Your Tales of La Guardia Airport Hell,” *New  
York Times*, August 29, 2019,  
www.nytimes.com/interactive/2019/08/29/nyregion/la-guardia-airport.html?  
smid=tw-nytimes&smtyp=cur.

Paul Krugman, “Deficits Saved the World,” *New York Times*, July 15,  
2009, krugman.blogs.nytimes.com/2009/07/15/deficits-saved-the-world/.

Pavlina R. Tcherneva, “Unemployment: The Silent Epidemic,”  
Working Paper No. 895, Levy Economics Institute of Bard College, August  
2017, [www.levyinstitute.org/pubs/wp\_895.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/wp_895.pdf).

Pavlina R. Tcherneva, “Beyond Full Employment: The Employer of  
Last Resort as an Institution for Change,” Working Paper No. 732, Levy  
Economics Institute of Bard College, September 2012,  
[www.levyinstitute.org/pubs/wp\_732.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/wp_732.pdf).

Pavlina R. Tcherneva, *The Case for a Job Guarantee* (Cambridge,  
UK: Polity Press, 2020).

Patrick Allen, “No Chance of Default, US Can Print Money:  
Greenspan,” CNBC, August 7, 2011, updated August 9, 2011,  
[www.cnbc.com/id/44051683](http://www.cnbc.com/id/44051683).

Pavlina R. Tcherneva and L. Randall Wray, “Employer of Last Resort  
Program: A Case Study of Argentina’s *Jefes de Hogar* Program,” Working  
Paper No. 41, CFEPS, April 2005, www.cfeps.org/pubs/wp-pdf/WP41-  
Tcherneva-Wray-all.pdf.

Pavlina R. Tcherneva, “A Global Marshall Plan for Joblessness?”  
(blog), Institute for New Economic Thinking, May 11, 2016,  
[www.ineteconomics.org/perspectives/blog/a-global-marshall-plan-forjoblessness](http://www.ineteconomics.org/perspectives/blog/a-global-marshall-plan-forjoblessness).

Paul Krugman, “Deficits Matter Again,” *New York Times*, January 9,  
2017, [www.nytimes.com/2017/01/09/opinion/deficits-matter-again.html](http://www.nytimes.com/2017/01/09/opinion/deficits-matter-again.html).

Peter-Christian Aigner and Michael Brenes, “The Long, Tortured  
History of the Job Guarantee,” *The New Republic*, May 11, 2018,  
newrepublic.com/article/148388/long-tortured-history-job-guarantee.

Peter Gowan and Ryan Cooper, *Social Housing in the United States*,  
People’s Policy Project, 2018, [www.peoplespolicyproject.org/wpcontent/uploads/2018/04/SocialHousing.pdf](http://www.peoplespolicyproject.org/wpcontent/uploads/2018/04/SocialHousing.pdf).

Peter Whoriskey, “‘I Hope I Can Quit Working in a Few Years’: A  
Preview of the U.S. Without Pensions,” *Washington Post*, December 23,  
2017, [www.washingtonpost.com/business/economy/i-hope-i-can-quitworking-in-a-few-years-a-preview-of-the-us-withoutpensions/2017/12/22/5cc9fdf6-cf09-11e7-81bc-c55a220c8cbe\_story.html](http://www.washingtonpost.com/business/economy/i-hope-i-can-quitworking-in-a-few-years-a-preview-of-the-us-withoutpensions/2017/12/22/5cc9fdf6-cf09-11e7-81bc-c55a220c8cbe_story.html).

Peter G. Peterson, “Statement by Foundation Chairman Pete Peterson  
on Simpson-Bowles ‘Bipartisan Path Forward to Securing America’s  
Future,’” Peter G. Peterson Foundation, April 19, 2013,  
[www.pgpf.org/press-release/statement-by-foundation-chairman-petepeterson-on-simpson-bowles-bipartisan-path-forward-to-securingamerica%E2%80%99s-future](http://www.pgpf.org/press-release/statement-by-foundation-chairman-petepeterson-on-simpson-bowles-bipartisan-path-forward-to-securingamerica%E2%80%99s-future).

Peter G. Peterson Foundation, “Peterson Foundation to Convene 3rd  
Annual Fiscal Summit in Washington on May 15th” (press release), May 8,  
2012, [www.pgpf.org/event/peterson-foundation-to-convene-3rd-annualfiscal-summit-in-washington-on-may-15th](http://www.pgpf.org/event/peterson-foundation-to-convene-3rd-annualfiscal-summit-in-washington-on-may-15th).

Philip Moeller, “Medicare and Social Security Stay on Unsustainable  
Financial Paths, Reports Show,” PBS News Hour, April 22, 2019,  
[www.pbs.org/newshour/health/medicare-and-social-security-stay-onunsustainable-financial-paths-reports-show](http://www.pbs.org/newshour/health/medicare-and-social-security-stay-onunsustainable-financial-paths-reports-show).

Policy Basics: Where Do Our Federal Tax Dollars Go?” Center on  
Budget and Policy Priorities, January 29, 2019,  
<https://www.cbpp.org/research/federal-budget/policy-basics-where-do-ourfederal-tax-dollars-go>.

Public Works & Infrastructure, “Welcome to EPWP” (webpage),  
Department: Public Works and Infrastructure, Republic of South Africa,  
[www.epwp.gov.za/](http://www.epwp.gov.za/).

68. Quentin Fottrell, “Alone,” MarketWatch, October 10, 2018,  
www.marketwatch.com/story/america-has-a-big-loneliness-problem-2018-  
05-02.

Raj Chetty, Michael Stepner, Sarah Abraham, Shelby Lin, Benjamin  
Scuderi, Nicholas Turner, Augustin Bergeron, and David Cutler, “The  
Association Between Income and Life Expectancy in the United States,  
2001–2014,” *Journal of the American Medical Association* 315, no. 16  
(April 2016): 1750–1766, jamanetwork.com/journals/jama/articleabstract/2513561.

Rebecca Shabad, “Bernie Sanders Flips the Script with ‘Deficit’ Plan,”  
*The Hill*, January 2015, thehill.com/policy/finance/230692-budget-rankingmember-lays-out-plan-to-eliminate-economic-deficits.

Reuters, “CEOs Earn 361 Times More Than the Average U.S. Worker  
—Union Report,” May 22, 2018, [www.reuters.com/article/us-usacompensation-ceos/ceos-earn-361-times-more-than-the-average-u-sworker-union-report-idUSKCN1IN2FU](http://www.reuters.com/article/us-usacompensation-ceos/ceos-earn-361-times-more-than-the-average-u-sworker-union-report-idUSKCN1IN2FU).

Richard “Skip” Bronson, “Homeless and Empty Homes—an  
American Travesty,” Huffpost, May 25, 2011,  
[www.huffpost.com/entry/post\_733\_b\_692546](http://www.huffpost.com/entry/post_733_b_692546).

Richard R. J. Eskow, host, *The Zero Hour with RJ Eskow*, “Shaun  
Castle on Social Security and Paralyzed Veterans of America,” YouTube,  
April 22, 2019, 18:46, www.youtube.com/watch?  
v=avPbNku5Qoc&feature=youtu.be.

Richard R. J. Eskow, “‘Entitlement Reform’ Is a Euphemism for  
Letting Old People Get Sick and Die,” Huffpost, February 25, 2011,  
[www.huffpost.com/entry/entitlement-reform-is-a-e\_b\_828544](http://www.huffpost.com/entry/entitlement-reform-is-a-e_b_828544).

Robert McCoppin and Lolly Bowean, “Getting By with the  
Minimum,” *Chicago Tribune*, February 2, 2014,  
[www.chicagotribune.com/news/ct-xpm-2014-02-02-ct-minimum-wageillinois-met-20140202-story.html](http://www.chicagotribune.com/news/ct-xpm-2014-02-02-ct-minimum-wageillinois-met-20140202-story.html).

Robert E. Scott and Zane Mokhiber, “The China Toll Deepens,”  
Economic Policy Institute, October 23, 2018, www.epi.org/publication/thechina-toll-deepens-growth-in-the-bilateral-trade-deficit-between-2001-and-  
2017-cost-3-4-million-u-s-jobs-with-losses-in-every-state-andcongressional-district/.

Robert Eisner, “Save Social Security from Its Saviors,” *Journal of  
Post Keynesian Economics* 21, no. 1 (1998): 77–92.

Robert B. Reich, *Saving Capitalism: For the Many, Not the Few*(New York: Alfred A. Knopf, 2015).

Robert Reich, Tweet, March 12, 2019, 5:22 p.m., available at Meme,  
me.me/i/robert-reich-rbreich-the-concentration-of-wealth-in-america-has-  
408c58b6e98d4dcf9f4969d237dd3442.

Robin Meyer, “This Land Is the Only Land There Is,” *The Atlantic*,  
August 8, 2019, [www.theatlantic.com/science/archive/2019/08/how-thinkabout-dire-new-ipcc-climate-report/595705/](http://www.theatlantic.com/science/archive/2019/08/how-thinkabout-dire-new-ipcc-climate-report/595705/).

Ryan Lizza, “Inside the Crisis,” *The New Yorker*, October 12, 2009,  
www.newyorker.com/magazine/2009/10/12/inside-the-crisis.

Sabrina Tavernise, “With His Job Gone, an Autoworker Wonders,  
What Am I as a Man?,” *New York Times*, May 27, 2019,  
[www.nytimes.com/2019/05/27/us/auto-worker-jobs-lost.html](http://www.nytimes.com/2019/05/27/us/auto-worker-jobs-lost.html).

Sabrina Tavernise, “Many in Milwaukee Neighborhood Didn’t Vote  
—and Don’t Regret It,” *New York Times*, November 20, 2016,  
[www.nytimes.com/2016/11/21/us/many-in-milwaukee-neighborhood-didntvote-and-dont-regret-it.html](http://www.nytimes.com/2016/11/21/us/many-in-milwaukee-neighborhood-didntvote-and-dont-regret-it.html).

Sally Helm and Alex Goldmark, hosts, interview Stephanie Kelton,  
“Modern Monetary Theory,” *Planet Money*, NPR, September 26, 2018,  
22:00, [www.npr.org/templates/transcript/transcript.php?storyId=652001941](http://www.npr.org/templates/transcript/transcript.php?storyId=652001941).

Sarah Kliff, “When Medicare Was Launched, Nobody Had Any Clue  
Whether It Would Work,” *Washington Post*, May 17, 2013,  
[www.washingtonpost.com/news/wonk/wp/2013/05/17/when-medicarelaunched-nobody-had-any-clue-whether-it-would-work/](http://www.washingtonpost.com/news/wonk/wp/2013/05/17/when-medicarelaunched-nobody-had-any-clue-whether-it-would-work/).

Scott Fullwiler, Stephanie Kelton, Catherine Ruetschlin, and Marshall  
Steinbaum, *The Macroeconomic Effects of Student Debt Cancellation*, Levy  
Economics Institute of Bard College, February 2018,  
[www.levyinstitute.org/pubs/rpr\_2\_6.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/rpr_2_6.pdf).

Sean Dennison, “64% of Americans Aren’t Prepared for Retirement  
—and 48% Don’t Care,” Yahoo Finance, September 23, 2019,  
finance.yahoo.com/news/survey-finds-42-americans-retire-  
100701878.html.

Sebastien Malo, “U.S. Faces Fresh Water Shortages Due to Climate  
Change, Research Says,” Reuters, February 28, 2019,  
[www.reuters.com/article/us-usa-climatechange-water/u-s-faces-fresh-watershortages-due-to-climate-change-research-says-idUSKCN1QI36L](http://www.reuters.com/article/us-usa-climatechange-water/u-s-faces-fresh-watershortages-due-to-climate-change-research-says-idUSKCN1QI36L)

Sarah Jane Glynn, “Breadwinning Mothers are Increasingly the US  
Norm,” Center for American Progress, December 19, 2016,  
www.americanprogress.org/issues/women/reports/2016/12/19/295203/bread  
winning-mothers-are-increasingly-the-u-s-norm/.

Scott T. Fullwiler, “Interest Rates and Fiscal Sustainability,” Working  
Paper No. 53, Wartburg College and the Center for Full Employment and  
Price Stability, July 2006, [www.cfeps.org/pubs/wp-pdf/WP53-Fullwiler.pdf](http://www.cfeps.org/pubs/wp-pdf/WP53-Fullwiler.pdf).

Scott Fullwiler, “CBO—Still Out of Paradigm After All These  
Years,” New Economic Perspectives, July 20, 2014,  
neweconomicperspectives.org/2014/07/cbo-still-paradigm-years.html.

Scott T. Fullwiler, “The Debt Ratio and Sustainable Macroeconomic  
Policy,” *World Economic Review* (July 2016): 12–42,  
[www.researchgate.net/publication/304999047\_The\_Debt\_Ratio\_and\_Sustai](http://www.researchgate.net/publication/304999047_The_Debt_Ratio_and_Sustai)

Scott Ferguson, Maxximilian Seijo, and William Saas, “The New  
Postcolonial Economics with Fadhel Kaboub,” MR Online, July 7, 2018,  
mronline.org/2018/07/07/the-new-postcolonial-economics-with-fadhelkaboub/.

Sean McElwee, “The Income Gap at the Polls,” *Politico Magazine*,  
January 7, 2015, [www.politico.com/magazine/story/2015/01/income-gapat-the-polls-113997](http://www.politico.com/magazine/story/2015/01/income-gapat-the-polls-113997)

Sheri Marino, “The Effects of Poverty on Children,” Focus for  
Health, April 1, 2019, [www.focusforhealth.org/effects-poverty-on-children/](http://www.focusforhealth.org/effects-poverty-on-children/).

[www.washingtonpost.com/uspolicy/2019/02/08/wealth-concentration-returning-levels-last-seen-duringroaring-twenties-according-new-research/](http://www.washingtonpost.com/uspolicy/2019/02/08/wealth-concentration-returning-levels-last-seen-duringroaring-twenties-according-new-research/).

Sheryl Gay Stolberg, “Senate Passes $700 Billion Pentagon Bill,  
More Money Than Trump Sought,” *New York Times*, September 18, 2017,  
[www.nytimes.com/2017/09/18/us/politics/senate-pentagon-spendingbill.html](http://www.nytimes.com/2017/09/18/us/politics/senate-pentagon-spendingbill.html).

Social Security and Medicare Boards of Trustees, “A Summary of the  
2019 Annual Reports: A Message to the Public,” US Social Security  
Administration, [www.ssa.gov/oact/trsum/](http://www.ssa.gov/oact/trsum/).

Space.com staff, “May 25, 1961: JFK’s Moon Shot Speech to  
Congress,” Space.com, May 25, 2011, [www.space.com/11772-presidentkennedy-historic-speech-moon-space.html](http://www.space.com/11772-presidentkennedy-historic-speech-moon-space.html).

Steven M. Gillon, *The Pact: Bill Clinton, Newt Gingrich, and the  
Rivalry That Defined a Generation* (New York: Oxford University Press,  
2008).

Stephanie A. Kelton, “Entitled to Nothing: Why Americans Should  
Just Say ‘No’ to Personal Accounts,” Working Paper No. 40, Center for  
Full Employment and Price Stability, University of Missouri–Kansas City,  
April 2005, [www.cfeps.org/pubs/wp-pdf/WP40-Bell.pdf](http://www.cfeps.org/pubs/wp-pdf/WP40-Bell.pdf).

Stephanie Kelton (née Bell), “Do Taxes and Bonds Finance  
Government Spending?, ” *Journal of Economic Issues* 34, no. 3 (2000):  
603–620, DOI: 10.1080/00213624.2000.11506296.

Stephanie Kelton, “Former Dept. Secretary of the U.S. Treasury Says  
Critics of MMT are ‘Reaching,’” New Economic Perspectives, October 30,  
2013, neweconomicperspectives.org/2013/10/former-dept-secretary-u-streasury-says-critics-mmt-reaching.html.

Stephanie A. Kelton, “Behind Closed Doors: The Political Economy  
of Central Banking in the United States,” Working Paper No. 47, University  
of Missouri–Kansas City, August 2005, [www.cfeps.org/pubs/wppdf/WP47-Kelton.pdf](http://www.cfeps.org/pubs/wppdf/WP47-Kelton.pdf).

Steve Dubb, “Baltimore Confronts Enduring Racial Health  
Disparities,” NonProfit Quarterly, November 22, 2017,  
nonprofitquarterly.org/baltimore-confronts-enduring-racial-healthdisparities/.

Suresh Naidu, Eric Posner, and Glen Weyl, “More and More  
Companies Have Monopoly Power over Workers ‹Wages. That’s Killing the  
Economy,” Vox, April 6, 2018, [www.vox.com/the-bigidea/2018/4/6/17204808/wages-employers-workers-monopsony-growthstagnation-inequality](http://www.vox.com/the-bigidea/2018/4/6/17204808/wages-employers-workers-monopsony-growthstagnation-inequality)

T. Skocpol, “America’s First Social Security System: The Expansion  
of Benefits for Civil War Veterans,” *Political Science Quarterly* 108, no. 1  
(1993): 85–116.

Tami Luhby, “Is Obamacare Really Affordable? Not for the Middle  
Class,” CNN, November 2016,  
money.cnn.com/2016/11/04/news/economy/obamacareaffordable/index.html.

Timothy P. Sharpe, “A Modern Money Perspective on Financial  
Crowding-out,” *Review of Political Economy* 25, no. 4 (2013): 586–606.

Teresa Ghilarducci, Michael Papadopoulos, and Anthony Webb,  
“40% of Older Workers and Their Spouses Will Experience Downward  
Mobility,” Schwartz Center for Economic Policy Analysis Policy Note, The  
New School, 2018, [www.economicpolicyresearch.org/resourcelibrary/research/downward-mobility-in-retirement](http://www.economicpolicyresearch.org/resourcelibrary/research/downward-mobility-in-retirement).

Umair Irfan, “Report: We Have Just 12 Years to Limit Devastating  
Global Warming,” Vox, October 8, 2018,  
[www.vox.com/2018/10/8/17948832/climate-change-global-warming-unipcc-report](http://www.vox.com/2018/10/8/17948832/climate-change-global-warming-unipcc-report).

Umair Irfan, Eliza Barclay, and Kavya Sukumar, “Weather 2050,”  
Vox, July 19, 2019, [www.vox.com/a/weather-climate-change-us-citiesglobal-warming](http://www.vox.com/a/weather-climate-change-us-citiesglobal-warming).

University of Adelaide, “IPCC Is Underselling Climate Change,”  
Science Daily, March 20, 2019,  
[www.sciencedaily.com/releases/2019/03/190320102010.htm](http://www.sciencedaily.com/releases/2019/03/190320102010.htm).

Warren Buffett, “We’ve Got the Right to Print Our Own Money So  
Our Credit Is Good,” excerpt of *In the Loop* interview with Betty Liu,  
Bloomberg Television, July 8, 2011, posted by wonkmonk, YouTube,  
January 5, 2014, 0:31, [www.youtube.com/watch?v=Q2om5yvXgLE](http://www.youtube.com/watch?v=Q2om5yvXgLE).

Warren Mosler and Mathew Forstater, “The Natural Rate of Interest  
Is Zero,” Center for Full Employment and Price Stability, University of  
Missouri–Kansas City, December 2004, [www.cfeps.org/pubs/wppdf/WP37-MoslerForstater.pdf](http://www.cfeps.org/pubs/wppdf/WP37-MoslerForstater.pdf).

Warren Mosler, *Soft Currency Economics II: What Everyone Thinks  
They Know About Monetary Policy Is Wrong*, 2nd ed. (Christiansted, USVI:  
Valance, 2012).

Warren Mosler recounts a number of similar experiences in his book.  
See Mosler, *The 7 Deadly Innocent Frauds of Economic Policy*(Christiansted, USVI: Valance, 2010).

WEF, *The Inclusive Development Index 2018: Summary and Data  
Highlights* (Geneva, Switzerland: World Economic Forum, 2018),  
www3.weforum.org/docs/WEF\_Forum\_IncGrwth\_2018.pdf.

William E. Gibson, “Age 65+ Adults Are Projected to Outnumber  
Children by 2030,” AARP, March 14, 2018, www.aarp.org/home  
family/friends-family/info-2018/census-baby-boomers-fd.html.

William C. Dudley, “Important Choices for the Federal Reserve in the  
Future,” speech delivered at Lehman College, Bronx, New York, April 18,  
2018, [www.newyorkfed.org/newsevents/speeches/2018/dud180418a](http://www.newyorkfed.org/newsevents/speeches/2018/dud180418a).

William Vickrey, “Fifteen Fatal Fallacies,” chapter 15 in *Commitment  
to Full Employment: Macroeconomics and Social Policy in Memory of  
William S. Vickrey*, ed. Aaron W. Warner, Mathew Forstater, and Sumner M.  
Rosen (London: Routledge, 2015), first published by M.E. Sharpe, 2000.

William Vickrey, “Fifteen Fatal Fallacies,” chapter 15 in *Commitment  
to Full Employment: Macroeconomics and Social Policy in Memory of  
William S. Vickrey*, ed. Aaron W. Warner, Mathew Forstater, and Sumner M.  
Rosen (London: Routledge, 2015), first published by M.E. Sharpe, 2000.

World Employment and Social Outlook 2017: Sustainable  
Enterprises and Jobs—Formal Enterprises and Decent Work,” International  
Labour Organization report, October 9, 2017.

Wray et al., *Public Service Employment: A Path to Full Employment*.

Wynne Godley, *Seven Unsustainable Processes* (Annandale-onHudson, NY: Jerome Levy Economics Institute, 1999),  
[www.levyinstitute.org/pubs/sevenproc.pdf](http://www.levyinstitute.org/pubs/sevenproc.pdf).

Wynne Godley, “What If They Start Saving Again? Wynne Godley on  
the US Economy,” *London Review of Books* 22, no. 13 (July 6, 2000),  
[www.lrb.co.uk/v22/n13/wynne-godley/what-if-they-start-saving-again](http://www.lrb.co.uk/v22/n13/wynne-godley/what-if-they-start-saving-again).

1. Abba P. Lerner [↑](#footnote-ref-1)
2. functional finance [↑](#footnote-ref-2)
3. New Deal [↑](#footnote-ref-3)
4. David Axelrod [↑](#footnote-ref-4)
5. sticker shock [↑](#footnote-ref-5)
6. Federal Reserve Bank of San Francisco [↑](#footnote-ref-6)
7. Medicare, and Medicaid [↑](#footnote-ref-7)
8. Taxing and Borrowing precede Spending [↑](#footnote-ref-8)
9. pay as you go (PAYGO) [↑](#footnote-ref-9)
10. Internal Revenue Servies [↑](#footnote-ref-10)
11. Soft Currency Economics [↑](#footnote-ref-11)
12. Spending before Taxing and Borrowing [↑](#footnote-ref-12)
13. chartalism [↑](#footnote-ref-13)
14. Bank Reserves [↑](#footnote-ref-14)
15. Whose Line Is It Anyway? [↑](#footnote-ref-15)
16. Autostereogram [↑](#footnote-ref-16)
17. Planet Money [↑](#footnote-ref-17)
18. PAYGO یا (Pay-As-You-Go) قانونی است که دولت فدرال را ملزم می‌کند که برای خرج هر دلار جدید، مالیات جدید به‌اندازه­ مخارج وضع کند و یا صرفه‌جویی کند. این قانون برای جلوگیری از افزایش کسری بودجه فدرال ایجاد شده است. [↑](#footnote-ref-18)
19. Byrd rule [↑](#footnote-ref-19)
20. Mike Enzi [↑](#footnote-ref-20)
21. Bernie Sanders [↑](#footnote-ref-21)
22. Core PCE [↑](#footnote-ref-22)
23. Cost Push [↑](#footnote-ref-23)
24. Demand Pull [↑](#footnote-ref-24)
25. John T.Harvey [↑](#footnote-ref-25)
26. Marvin Goodfriend [↑](#footnote-ref-26)
27. Non-accelerating Inflationary Rate of Unemployment [↑](#footnote-ref-27)
28. William C. Dudley [↑](#footnote-ref-28)
29. Jerome Powell [↑](#footnote-ref-29)
30. Alexandria Ocasio-Cortez [↑](#footnote-ref-30)
31. Daniel Tarullo [↑](#footnote-ref-31)
32. Stephen Moore [↑](#footnote-ref-32)
33. quantitative easing [↑](#footnote-ref-33)
34. Jeb Hensarling [↑](#footnote-ref-34)
35. Abba P. Lerner [↑](#footnote-ref-35)
36. functional finance [↑](#footnote-ref-36)
37. Hyman Minsky [↑](#footnote-ref-37)
38. Pavlina Tcherneva [↑](#footnote-ref-38)
39. Vickrey [↑](#footnote-ref-39)
40. STAN LEE [↑](#footnote-ref-40)
41. Congressional Budget Office [↑](#footnote-ref-41)
42. Jeff Bezos [↑](#footnote-ref-42)
43. Medicare [↑](#footnote-ref-43)
44. Medicaid [↑](#footnote-ref-44)
45. Meganumaphobia [↑](#footnote-ref-45)
46. Bernie Madoff [↑](#footnote-ref-46)
47. Paul Ryan [↑](#footnote-ref-47)
48. Edward Harrison [↑](#footnote-ref-48)
49. Marc Chandler [↑](#footnote-ref-49)
50. Fitch Group [↑](#footnote-ref-50)
51. Moody's [↑](#footnote-ref-51)
52. Standard & Poor’s [↑](#footnote-ref-52)
53. Berkshire Hathaway [↑](#footnote-ref-53)
54. MarketWatch [↑](#footnote-ref-54)
55. Scott Fullwiler [↑](#footnote-ref-55)
56. Treasury–Federal Reserve Accord [↑](#footnote-ref-56)
57. quantity theory of money (QTM) [↑](#footnote-ref-57)
58. National Public Radio’s Planet Money [↑](#footnote-ref-58)
59. reserve balances [↑](#footnote-ref-59)
60. Lonergan [↑](#footnote-ref-60)
61. crowding out [↑](#footnote-ref-61)
62. Long-Term Budget Outlook [↑](#footnote-ref-62)
63. Paul Krugman [↑](#footnote-ref-63)
64. George Will [↑](#footnote-ref-64)
65. Jason Furman [↑](#footnote-ref-65)
66. Pay as You Go [↑](#footnote-ref-66)
67. Wynne Godley [↑](#footnote-ref-67)
68. Levy Economics Institute [↑](#footnote-ref-68)
69. off-shore bank accounts [↑](#footnote-ref-69)
70. Scott Fullwiler [↑](#footnote-ref-70)
71. primary dealers [↑](#footnote-ref-71)
72. Wells Fargo [↑](#footnote-ref-72)
73. Morgan Stanley [↑](#footnote-ref-73)
74. Bank of America [↑](#footnote-ref-74)
75. Citigroup [↑](#footnote-ref-75)
76. Frank Newman [↑](#footnote-ref-76)
77. Kyle Bass [↑](#footnote-ref-77)
78. shorting [↑](#footnote-ref-78)
79. Randall Wray [↑](#footnote-ref-79)
80. Yield curve [↑](#footnote-ref-80)
81. Fullwiler [↑](#footnote-ref-81)
82. Forstater [↑](#footnote-ref-82)
83. Timothy Sharpe [↑](#footnote-ref-83)
84. William Vickrey [↑](#footnote-ref-84)
85. North American Free Trade Agreement [↑](#footnote-ref-85)
86. World Trade Organization [↑](#footnote-ref-86)
87. Economic Policy Institute [↑](#footnote-ref-87)
88. Economic and Monetary Union [↑](#footnote-ref-88)
89. structural reform [↑](#footnote-ref-89)
90. این شعارمعمولاً توسط اتحادیه‌های کارگری مورد استفاده قرار گرفته و مبین آن است که توافق نامه‌های تجارت آزاد اگر منجر به اشتغال کامل نشوند، عادلانه نیستند. استدلال آن‌ها این است که توافق نامه‌های تجارت آزاد اغلب منجر به از دست رفتن مشاغل در کشورهای توسعه‌یافته شده، و کارخانه­ به کشورهایی با دستمزد پایین­تر منتقل می‌شوند. [↑](#footnote-ref-90)
91. Pavlina Tcherneva [↑](#footnote-ref-91)
92. Adjustment Assistance (TAA) [↑](#footnote-ref-92)
93. competitive devaluations [↑](#footnote-ref-93)
94. L. Randall Wray [↑](#footnote-ref-94)
95. International Monetary Fund [↑](#footnote-ref-95)
96. European Central Bank [↑](#footnote-ref-96)
97. Fadhel Kaboub [↑](#footnote-ref-97)
98. the General Agreement on Tariffs and Trade [↑](#footnote-ref-98)
99. World Trade Organization [↑](#footnote-ref-99)
100. trade liberalization [↑](#footnote-ref-100)
101. Protectionism [↑](#footnote-ref-101)
102. government intervention [↑](#footnote-ref-102)
103. comparative advantage [↑](#footnote-ref-103)
104. Entitlement [↑](#footnote-ref-104)
105. Social Security Disability Insurance [↑](#footnote-ref-105)
106. greedy geezers [↑](#footnote-ref-106)
107. Pink Panthers [↑](#footnote-ref-107)
108. The Insatiable Glutton [↑](#footnote-ref-108)
109. Federal Insurance Contributions Act [↑](#footnote-ref-109)
110. Committee for a Responsible Federal Budget [↑](#footnote-ref-110)
111. Old-Age and Survivors Insurance [↑](#footnote-ref-111)
112. Disability Insurance [↑](#footnote-ref-112)
113. Supplementary Medical Insurance [↑](#footnote-ref-113)
114. Hospital Insurance [↑](#footnote-ref-114)
115. Transamerica Institute [↑](#footnote-ref-115)
116. defined benefit pension plans [↑](#footnote-ref-116)
117. defined-contribution plans [↑](#footnote-ref-117)
118. Economic Policy Institute [↑](#footnote-ref-118)
119. dependency ratio [↑](#footnote-ref-119)
120. Journal of the American Medical Association [↑](#footnote-ref-120)
121. Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders [↑](#footnote-ref-121)
122. National Health Service [↑](#footnote-ref-122)
123. Office of Management and Budget [↑](#footnote-ref-123)
124. Doug Elmendorf [↑](#footnote-ref-124)
125. underemployment [↑](#footnote-ref-125)
126. Every Student Succeeds Act [↑](#footnote-ref-126)
127. Troubled Asset Relief Program [↑](#footnote-ref-127)
128. American Society of Civil Engineers [↑](#footnote-ref-128)
129. Federal Housing Administration [↑](#footnote-ref-129)
130. Intergovernmental Panel on Climate Change [↑](#footnote-ref-130)
131. The Mercator Research Institute on Global Commons and Climate Change [↑](#footnote-ref-131)
132. US debt clock [↑](#footnote-ref-132)
133. World Economic Forum [↑](#footnote-ref-133)
134. Green New Deal [↑](#footnote-ref-134)
135. Supplemental Nutrition Assistance Program [↑](#footnote-ref-135)
136. Capitol Hill [↑](#footnote-ref-136)
137. one-stop shop [↑](#footnote-ref-137)
138. Pay-fors [↑](#footnote-ref-138)
139. Shelf Project [↑](#footnote-ref-139)
140. Public Service Employment [↑](#footnote-ref-140)
141. Department of Labor [↑](#footnote-ref-141)
142. Public Works Administration [↑](#footnote-ref-142)
143. Pavlina Tcherneva [↑](#footnote-ref-143)
144. Mathew Forstater [↑](#footnote-ref-144)
145. L. Randall Wray [↑](#footnote-ref-145)
146. Expanded Public Works Program [↑](#footnote-ref-146)
147. Mahatma Gandhi National Rural Employment Guarantee Scheme [↑](#footnote-ref-147)